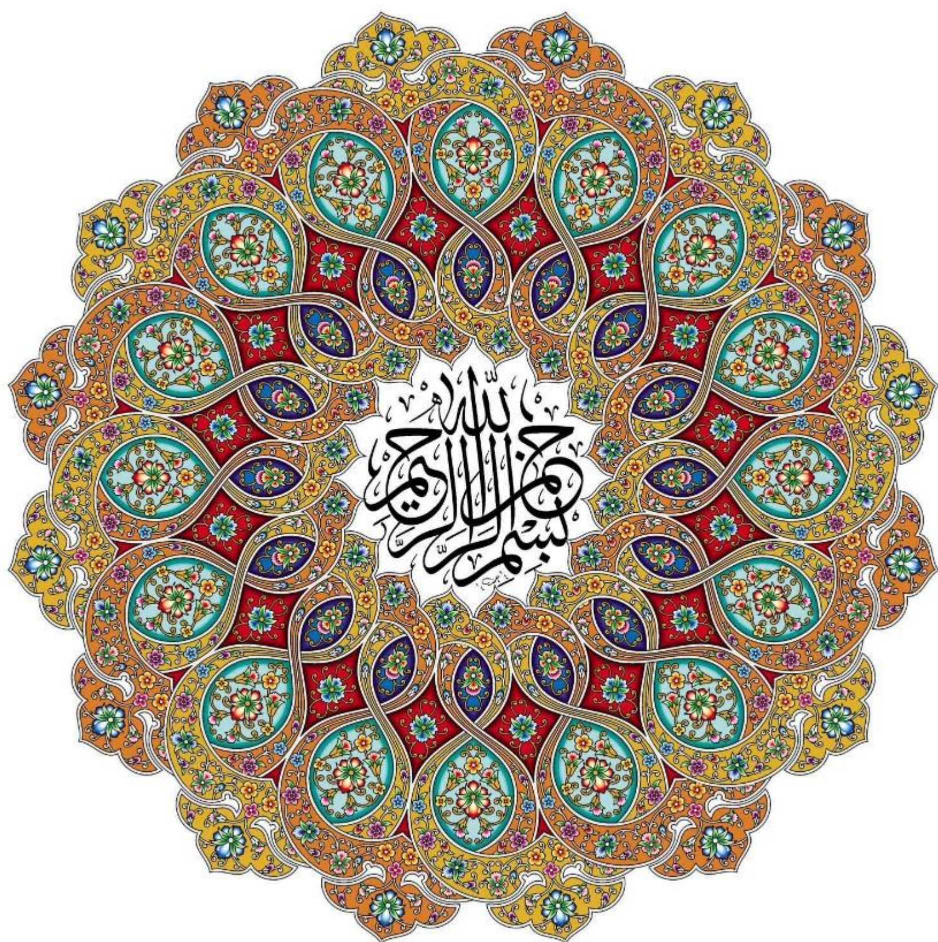
مترجم: سعید یوسفی

إن الدين عند الله الإسلام

چگونگی دعوت اسلام

مؤلف محمد قطب




بسم الله الرحمن الرحیم

"رد شبهات ملحدین"


islamway1434


no_atheism


no_atheism


aparat.com/asteira

«فهرست»

سخنی با خوانندگان:

آن‌گاه که در هدف خالق از آفرینش انس و جن می نگریم و آن‌را در پرتو کلام روح‌بخش الهی مورد تدقّق قرار می دهیم در می یابیم که آفریدگار هستی، این دو موجود را جز برای عبادت ذات باری‌تعالی به وجود نیاورده است، اما این عبادت چیست که الله ﷻ، مخلوقات مختارش را برای انجام آن خلق کرده و برجای آوردنش را هدف خلقت‌شان عنوان نموده است؟ آیا صِرف انجام حرکاتی خاص در طول شبانه‌روز می تواند حامل مصداق این واژه‌ی عظیم گردد؟ آیا عبادت صرفاً در انحصار نماز و روزه و زکات و حج و جهاد می باشد؛ همان اعمالی که تنها لحظاتی محدود از زندگانی ما را تحت پوشش خود قرار می دهند، یا آنکه در پس زمینه‌ی این مفهوم والا، دنیایی گسترده نهفته است که انجام شعائر تعبدی فوق، دریچه و مقدمه‌ی آن به شمار می آیند؟

شکی نیست که مفاهیمی چون نماز و روزه و زکات و حج و جهاد، از برترین عبادات بوده و چراغی منور جهت روشن ساختن مسیر ره‌روان طریق الهی به حساب می آیند اما نباید از این مهم غافل گشت که عبادت، معنایی به پهناوری جهان هستی دارد و صرفاً در این موارد منحصر نمی گردد و آن‌قدر جامع است که تمامی اعمال و گفتارهای ظاهری و باطنی را به شرط آنکه الله ﷻ دوست‌شان بدارد و بدان‌ها راضی باشد در بر می گیرد و تنها با این تعریف است که سرتاسر حیات و ممات آدمی در سایه‌ی عبادت معنا می یابد و هدف خلقتش محقق می گردد، آری! آن‌گاه که خالق هستی، یگانه معبود انسان باشد و تمامی زندگانی بشر، رنگ و بوی الهی به خود گیرد و همه‌ی نشست و برخواست‌های حیاتش از سرچشمه‌ی وحی روان گردد و از چشمه‌ی جوشان الهی سیراب شود و هوی و هوس‌های شیطانی به کنار روند و فرامین و دستورات ربانی، هدایت‌گر انسان باشند، تنها و تنها در این شرایط است که عبادت در معنای جامع و شایسته خود به منصه‌ی ظهور می رسد.
از سویی دیگر تمامی آدمیان مسیری واحد را نمی پیمایند و صاحب عرش و کرسی می فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ﴾

«او کسی است که شما را آفریده است پس گروهی از شما کافر و گروهی از شما مؤمن می‌گردید.» (التغابن : ۲)

و وظیفه‌ی جماعت مسلمین می داند که از یک طرف، در میان هم‌کیشان‌شان به امر به معروف و نهی از منکر قیام کنند و ایمان را در وجودشان ترسیخ بخشند و از طرفی دیگر، غیرمسلمین را به سوی عبادت الله ﷻ فراخوانند و بدین ترتیب، با صبر و استقامت در مسیر الهی، از یک سو، ایمان خود را به ثبوت رسانند و از سویی دیگر، بی باوران را به سوی هدایت الهی رهنمون سازند، اما به راستی طریقه‌ی این دعوت چگونه است و در این فراخوان، چه اسلوب و روشی باید به کار گرفته شود؟
چرا با آنکه این همه خطابه‌ها و سخنرانی‌های غرّا در جامعه ارائه می دهیم به جایی نمی رسیم و تغییری در حال و روزمان مشاهده نمی نماییم؟ چرا با آنکه کرسی‌های پارلمان را در اختیار می گیریم اما بازهم نمی توانیم احکام الهی را در جامعه تحکیم بخشیم و شریعتش را در میان مخلوقاتش جاری سازیم؟ چرا با آنکه این همه به مطالعه‌ی

کتب مختلف همت می گماریم و به کسب سواد و معلومات می پردازیم ره به جایی نمی بریم؟ چرا با آنکه موفق می گردیم هیجان و احساسات درونی افراد را به جوشش در آوریم اما نمی توانیم بدان‌ها ثبات بخشیم و همیشه در اوج‌شان نگه داریم؟ چرا با وجود ممارست‌های روحی و معنوی باز هم تغییرات شگرفی در زندگی مسلمین به وقوع نمی پیوندد؟ چرا با این همه جهاد و فداکاری و این همه جنگ و قتال، دستاورد ملموسی اکتساب نمی نماییم و نه تنها در میان غیر مسلمین بلکه در بین هم‌کیشان خود نیز به عنوان سردمداران تروریسم و خشونت‌گرایی، مورد اشاره قرار می‌گیریم؟ آیا در این میان اتفاقی رخ داده، و یا عنصری مفقود گشته، و یا فرایندی از قلم افتاده که دائماً درجا می زنیم و پیشرفتی حقیقی در کار نمی بینیم؟ و به‌راستی چراها و علامت سوال‌ها در این زمینه چه بسیارند!!

سال‌ها پیش، به کتابی تحت عنوان " کیف ندعوا الناس"، از یکی از بزرگ‌ستاره‌های آسمان تفکر اسلامی دست یافتم که به شدت متأثرم ساخت و در چینش افکارم طرحی نو در انداخت؛ کتابی که با قلم توانای شیخ محمد قطب رحمه الله به رشته‌ی تحریر در آمده و نویسنده‌ی آن به مانند طبیبی حاذق و توانا، به آسیب شناسی دعوت اسلامی پرداخته بود و با برجسته ساختن بیماری‌ها و مشکلات مسیر، برای آن طرح و برنامه‌ی مطلوبی ارائه داده بود و از منهج نبوی در تربیت اصحاب رضی الله عنهم سخن به میان آورده و به سوالات فوق به گونه‌ای واضح و شفاف پاسخ گفته بود، و مسیری منظم و استوار را برای دعوت و حرکت ترسیم نموده و سخنان خود را با آیات الهی و احادیث نبوی مزین ساخته و از سیره‌ی حضرت رسول صلی الله علیه وسلم و اصحاب رضی الله عنهم به خوبی بهره برده بود.

با توجه به علاقه‌ی وافرم به این کتاب، و نیز نیاز مبرم حرکت‌های اسلامی به این نوشتار، برآن شدم تا دست به قلم برم و این اثر ارزشمند را ترجمه نمایم و در این راه، بسیار تلاش نمودم تا از یک سو، متنی روان به پیش‌گاه مخاطب تقدیم نمایم و از سوی دیگر، از فضای نوشتاری نویسنده نیز دور نگردم و درون مایه‌ی اصلی کتاب را دست‌خوش تغییر ننمایم، ناگفته نماند که در ترجمه‌ی آیات از تفسیر نور استفاده نمودم و از محضر مترجمین پیشین این کتاب؛ آقایان مهدی مصطفایی و آیت حق‌دوست بهره‌ها بردم و برایشان سعادت دنیا و آخرت را از درگاه الله تعالی می طلبم، و نیز امید دارم که پروردگار بلند مرتبه، عاقبت به‌خیری را نصیب برادران بزرگوارم؛ خداداد مطاعی‌پور و پارسا دارابی بگرداند چرا که زحمت ویرایش محتوایی و نگارشی این اثر بر گردن ایشان بود.

در پایان از الله تعالی خواهانم خطاهای احتمالی را بر عبد خویش ببخشاید و این ترجمه را سبب سنگینی ترازوی حسنات خود و نزدیکانم گرداند و در روزی که اموال و اولاد سودی نمی رساند و تنها قلبی سالم به کار آید از این نعمت ارزنده محروم‌مان ندارد.

و السلام علی من اتبع الهدی

۹ تیرماه ۱۳۹٤ هجری شمسی

سعید یوسفی

مقدمه‌ی مؤلف:

دعوت به سوی الله ﷻ[1]، به عنوان تکلیف و وظیفه‌ی دائمی امّت اسلامی به شمار می آید:

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

«و باید از میان شما گروهی باشند که دعوت به نیکی نمایند و امر به معروف و نهی از منکر کنند و آنان خود رستگارند.» (آل عمران: ١٠٤)

علت دایمی بودن تکلیف دعوت این است که امّت اسلامی، امّت خاتم الانبیاء ﷺ بوده و پس از حضرت رسول ﷺ، رسالت وی را بر دوش می کشد، رسالت رسول‌الله ﷺ نیز، رسالتی جهانی بوده و تمامی انسان ها را از لحظه بعثت پیامبر ﷺ تا روز قیامت در بر می گیرد.

این رسالت، دارای دو جنبه و دو بعد می باشد؛ از یک طرف، غیرمسلمین را در بر می گیرد و به دنبال دعوت آنان به سوی ایمان می باشد و از طرفی دیگر، مومنین را مخاطب قرار می دهد تا ضمن یادآوری و تذکر به آنان،به ایمان‌شان عمق ببخشد و نفوذ آن را بر دل و جان‌شان بیفزاید.

﴿وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ﴾

«و پند و اندرز بده، چرا که پند و اندرز به مومنان سود می رساند.» **(الذاریات: ٥٥)**

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به الله و پیغمبرش و کتابی که بر پیغمبرش نازل کرده است و به کتاب‌هایی که پیش‌تر نازل نموده است ایمان بیاورید!!» **(النساء : ١٣٦)**

اما امروزه، امت اسلامی در شرایطی خاص به سر می برد که شاید پیشتر نظیر آن را به خود ندیده باشد به گونه‌ای که شناختش به نسبت اسلام به پایین‌ترین سطح در طول تاریخ اسلامی رسیده و عملگرایی اسلامی در میان امت حتی از این شناخت نیز بسیار پایین تر است.

به همین خاطر، امروزه امر دعوت، اهمیتی به مراتب بیشتر از گذشته یافته و صِرف پند و اندرز و تذکّر به کار نمی آید بلکه شاید لازم است که این بنا و ساختمان از نو پایه گذاری گردد؛ همان بنایی که پایه‌هایش به شدت سست و لرزان شده و هر لحظه احتمال دارد فرو ریزد، در کنار این مسایل، حمله‌ی گسترده و هجوم همه جانبه‌ای را

---

[1]- استاد سبحانی رحمه الله در مبحث توحید خود چنین می فرماید: "رب" در اصل مصدر است و به "معنی پرورش دادن و خداوندی کردن" می‌باشد بعداً بر وزن مصدر ، صفت مشبهه از آن درست شده است به معنای پرورش دهنده، و چون صفت مشبهه برای دوام است نه حدوث (مثل اسم فاعل) ، پس ترجمه‌ی رب به پرورش دهنده به معنای اسم فاعل، درست نیست زیرا کلمه‌ی راب به معنی پرورش دهنده (در معنای اسم فاعل) می‌باشد، مثلاً قادر یعنی تواننده و قدیر یعنی توانا پس رب یعنی خداوند، و البته خداوند ترجمه‌ی کلمه‌ی اله نیست چون الله، علم است و ترجمه نمی‌شود.
به همین دلیل در سرتاسر این کتاب، مترجم از همان لفظ جلاله "الله" استفاده نموده است، مترجم.

شاهدیم که از سمت دیگر امّت‌ها به سوی امّت اسلامی در جریان است؛ همان هجومی که رسول‌الله ﷺ ۱۴ قرن پیش خبر از وقوع آن داده است:

«يُوشكُ أن تَدَاعى عليكم الأُمم كما تَدَاعى الأَكَلَةُ عَلَى قَصْعَتِها، قالوا: أمن قِلَّة نحن يومئذ يا رسولَ الله؟ قال: بل أنتم يومئذ كثير، ولكنَّكم غُثاءٌ كغُثاء السَيل، ولَيَنْزَعَنَّ الله المَهابَةَ من صُدور أعدائكم، ولَيَقْذفن في قلوبكم الوَهْن، قالوا: وما الوَهْن يا رسول الله؟ قال: حُبُّ الدنيا وكراهية الموت»

«آن زمان نزدیک است که امّت‌ها بر شما هجوم آورند همان‌گونه که گرسنگان بر ظرف غذا یورش می برند، گفتند ای رسول الله، آیا این به خاطر تعداد اندک ماست؟ فرمود: خیر، بلکه شما آن روز بی‌شمارید اما به مانند کف روی سیلاب می مانید (که هر جا سیلاب بخواهد شما را می برد و هیچ اراده‌ای از خود ندارید، مترجم)، الله ابهت و شوکت شما را از دل‌های دشمنان‌تان بر می دارد و در دل‌های شما "وهن" می کارد! گفتند: ای رسول الله، "وهن" چیست؟ فرمود: محبت دنیا و تنفر از مرگ.»[۲]

همه ما مطمئن هستیم که این بناء، به اراده‌ی الله ﷻ، روزی ترمیم خواهد شد و صلابت و استواری پیشین را باز خواهد یافت و حوادثی که در اطراف ما در جریان است نشان از مرحله‌ای تازه برای اسلام (جهت نقش آفرینی در زمین، مترجم) دارد، و بیانگر آن است که علیرغم تمامی دشمنی‌ها و عداوت‌های جاهلی، اسلام در زمین تمکین خواهد یافت و دنیا را تحت تسلط خود قرار خواهد داد.

اما برای رسیدن به این مطلوب، بایستی توجه داشت که در غربت دوم؛ همان غربتی که رسول‌الله ﷺ این‌گونه از آن سخن می راند:

«بدأ الإسلامُ غريباً، وسيعود غريباً كما بدأ»

«اسلام با غربت آغاز شد و به زودی به همان غربتش باز خواهد گشت.»[۳]

مسولیت امّت اسلامی به مراتب، سخت‌تر و طاقت فرساتر بوده و نیاز به افرادی دارد که با دیدی عمیق و تلاشی خستگی ناپذیر، چرخ‌های امّت را به حرکت درآورند.

تفاوت دو غربت در آن است که در غربت اول، مردم با اصول کلی و عام اسلام آشنا بودند و می دانستند که این دین عبارت است از ایمان به الله ﷻ و وحی و نبوت و ایمان به قیامت، و پس از این شناخت، یا با دل و جان بدان ایمان می آوردند و یا با تمام وجود به دشمنی و مقابله با آن بر می خواستند، در آن زمان، تنها دلیل غربت مسلمین،

۲- امام احمد ﷫ و ابو داوود ﷫ این حدیث را روایت کرده‌اند.

۳- مسلم ﷫ این حدیث را روایت نموده است.

کمی تعداد و قلّت نفرات بود و این که آنان در موضعِ ضعف کمّی قرار داشتند و دشمنان زیادی، آنها را از هر سو احاطه نموده بودند.[۴]

آن هنگام که خدیجه﵂، مسأله‌ی وحیِ نازل شده بر رسول الله ﷺ را به **"وَرَقَةُ بنُ نَوْفَل"**[۵] خبر داد، ورقه گفت:

«ليتني أكون فيها جَذَعاً حين يخرجك قومُك! قال: "أو مُخْرِجيَّ هُم؟" قال: ما جاء أحد بمثل ما جئت به إلا عُودي!»

«کاش آن زمان که مردم، تو را از شهر و دیارت آواره می کنند من در سنین جوانی به سر می بردم (و می توانستم کمک حال تو باشم، مترجم)، رسول‌الله ﷺ پرسید: آیا آنان مرا از خود می رانند؟ ورقه پاسخ داد: تمام کسانی که قبل از تو صاحب این رسالت شده‌اند طعم دشمنی و عداوت را چشیده‌اند.»[۶]

فردی از رسول‌الله ﷺ پرسید:

«إلى أي شيء تدعو الناس؟ قال: «أدْعُوهم لِلاَإِلٰهَ إِلاَّ الله»، قال: هذا أمر لا تتركه لك العرب!»

«مردم را به سوی چه می خوانی؟ فرمودند: آنان را دعوت می کنم تا بجز الله، هیچ "اله"[۷] دیگری نداشته باشند، آن مرد گفت: این امری است که اعراب به راحتی با تو در مورد آن کنار نخواهند آمد!»

اما در غربت دوم، شرایط تا حدود زیادی تغییر کرده است، هرچند که در هر حال، غربت، غربت است و رنگ و بوی یکسان دارد.

امروزه اسلام نه تنها در پیش گاه دیگر مردمان، بلکه برای خود امّت اسلامی نیز ناشناخته گشته است و آن هنگام که حقایق اسلامی را بر مسلمین عرضه می داری، دچار ترس و اضطراب می گردند و از آن بیمناک می شوند! و می گویند: این سخنان را از کجا آورده‌ای؟ اسلامی که ما می شناسیم اصلاً این گونه نیست!

۴- ﴿وَاذْكُرُوا إِذْ أَنتُمْ قَلِيلٌ مُّسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَن يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُم بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ «(ای مؤمنان!) به یاد آورید هنگامی را که شما گروه اندک و ضعیفی در سرزمین (مکّه) بودید و می ترسیدید که مردم شما را بربایند، ولی الله شما را (در سرزمین مدینه) پناه و مأوی داد و با معونت و یاری خود شما را (در جنگ بدر پیروز گرداند و) نیرو بخشید و غنائم پاکیزه‌ای بهره‌ی شما کرد تا این که سپاس گزاری بکنید (و در راه جهاد به جان و دل بکوشید).» (انفال : ۲۶)، مترجم.

۵- وی، ورقه بن نوفل بن اسد بن عبدالعزی، و پسر عموی خدیجه﵅ می باشد و یکی از چهار نفری است که در جشنی که قریشیان برای یکی از بت‌های خود برپا نموده بودند به انتقاد از اعتقادات آنان پرداخت و از آنان خواست که به دنبال دین صحیح ابراهیم باشند، مترجم.

۶- در این زمینه، به کتبی که در مورد زندگانی رسول‌الله ﷺ نگاشته شده مراجعه فرمایید.

۷- استاد سبحانی ﵀ در مبحث "اله" چنین می فرماید: کلمه ی "اله" در لغت در ابتدا برای امور محسوس بکار رفته است مثلاً گفته‌اند (اله الفصیل) یعنی مادر بچه شتر به چراگاه رفته است وهنگام غروب که برمی گردد بچه‌اش خود را به طرف مادرش می کشد؛ زیرا منافعش را در وجود او می‌بیند و مضارش را از طریق او دفع می کند، بر مبنای وجود این احساس به مادرش پناه می‌برد و خودش را در اختیار او قرار می‌دهد که اگر شتر(مادر) شعور می‌داشت و براین اساس فرمانروایی می کرد بچه‌اش از او اطاعت می‌نمود هم‌چنین در هنگام مشکلات به مادرش پناه می‌برد که برای تمام این کارها کلمه‌ی اَلِهَ یَأْلَهُ بکار برده می‌شد. بعداً این لغت تکامل یافته و در مورد انسان بکار برده شده است مبنی بر اینکه وقتی کسی به منافعی نیاز داشته باشد و خواهان دفع مضاری باشد و بر اثر وجود این حالت، دارای رغبتی شود و چنین احساس کند که صاحبش بر او تسلط دارد و از این طریق کنترلش را در دست دارد و بر این اساس دارای رهبتی گردد و از او فرمانبرداری کند وبرای تحقق نتایج اسباب از او طلب یاری کند، به کسی که این کارها را انجام می‌دهد اله گفته می‌شود، مترجم.

هنگامی که با شخصی رودررو می گردی که بر گرداگرد ضریحی می چرخد و بر آن دست می کشد و از صاحب آن قبر که سال‌های مدیدی است در خاک فرو خفته، برکت و شفا می طلبد، و به وی می گویی که این کار تو شرک است و جوازی برای آن وجود ندارد، می گوید این سخن را از کجا آورده‌ای؟ چرا می خواهی روح و روان اسلام را آن بگیری (و به چوبی خشک مبدلش سازی؟، مترجم)!

کسی را می بینی که امور را به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ الله»[8] ارجاع می دهد و یا به شریعتی غیر از شریعت الله تعالی[9] گردن نهاده و بدان راضی گشته است، به وی می گویی: این کار تو شرک است، پاسخ می دهد: این طرز تفکر، نشان از تندروی، و واپس‌گرایی، و بنیادگرا بودن تو دارد، دنیا دچار تغییر و تحول گشته است، و یا در بهترین حالت جواب می دهد که: این کار، شرک اصغر است و موجب خروج از دین نمی گردد.

و آن‌گاه که استاد جامعه شناسی، و روانشناسی، و علوم تربیتی، و تاریخ و.... را مورد خطاب قرار می دهی و می گویی: آنچه که از علوم غربی آموخته‌اید و آنچه که برای دانشجویان‌تان تدریس می کنید مخالف مفاهیم اسلامی است و حتی گاهی اوقات، ناقض عقاید اسلامی می باشد... به تو پاسخ می دهند: - بجز کسانی که الله تعالی بدان‌ها

۸- «مَا أَنْزَلَ الله»، عبارت است از هر آنچه که الله تعالی جهت هدایت بشر، و برای پیش‌برد حیات دنیوی و اخروی بر اساس منهج و برنامه‌ی مورد نظر خویش در قالب دین اسلام نازل فرموده و همان "شریعت اسلام" است که در پاورقی ۷ به تفصیل در موردش توضیح داده‌ایم، ترجیح مترجم بر آن بود تا از ترجمه‌ی «مَا أَنْزَلَ الله» اجتناب ورزد و از همان عبارت قرآنی استفاده نماید، مترجم.

۹- شریعت در لغت به معنای طریق و راه و سنت و مذهب و برنامه است و در اصطلاح، مشتمل بر تمامی احکام علمی مانند عقاید، و احکام عملی مرتبط با سلوک و رفتار انسانی از قبیل عبادات، و معاملات، و حدود، و حقوق، و اخلاق، و آداب، و سیاست و ... بوده و همه‌ی مسایل عام و خاص را در بر گرفته و شامل تمامی ابعاد زندگی می باشد، و در قرآن و سنت حضرت رسول صلی الله علیه وسلم موجود است و از اوامر و نواهی الله تعالی و رسول سرچشمه می گیرد، امام ابن تیمیه رحمه‌الله در "مجموع الفتاوی"، جلد ۱۹ صفحه ۳۰۸ می فرماید: به تاکید، شریعتی که الله تعالی از طریق پیامبرش نازل فرموده تمامی مصالح دنیا و آخرت را در بر می گیرد اما لفظ شریعت در نزد اکثر مردم مبهم مانده و حاکمان و عوام مردم چنین می پندارند که شرع و شریعت اسمی برای حُکمِ حاکم است، اگرچه مبحث قضاء، فرعی از فروع شریعت است اما نباید از یاد بُرد که شریعت بسیار فراتر از این مسایل بوده و صَلاح دین و دنیا، در عمل نمودن به آن است، در حقیقت، شریعت همان قرآن و سنت است و همان مسیری است که سلف صالح امّت در عقاید و عبادات و اعمال و سیاسات و احکام و ... طی نموده‌اند.

شیخ الاسلام در جلد ۱۹ صفحه ۳۱۰ چنین ادامه می دهد: ... دو گروه از مردم در این مسأله به خطا رفته‌اند، گروهی از آنان با این گمان که شریعت از تمامی مصالح‌شان قصور ورزیده و کوتاهی به خرج داده از اطاعت از الله تعالی و رسول سر باز زده‌اند و به شریعت اسلام پشت نموده‌اند و این کارشان یا به سبب جهل است، و یا از جهل و تبعیت از هوی و هوس نشات می گیرد و یا به علت پیروی از هوای نفسانی محض می باشد، و گروهی دیگر این‌گونه به خطا رفته‌اند که حد و مرز شریعت را نشناخته‌اند و به اندازه‌ای آن را محدود ساخته‌اند که هم خودشان و هم دیگر مردمان چنین می پندارند که ممکن نیست شریعت بتواند در عمل به اجرا در آید و برداشت نادرست این دسته از مردم، در جهل به شریعت و عدم شناخت حد و حدود آن ریشه دارد.

با تامل در گفته‌های شیخ الاسلام بدین نکته پی خواهیم برد که آنانی که شریعت را در حدود شرعی منحصر نموده‌اند و یا به دنبال تطبیق برخی از حدود شرعی می باشند نیز به خطا رفته‌اند، چرا که حدود شرعی تنها جزیی از شریعت می باشند و تمامی شریعت را با خود حمل نمی نمایند، این برداشت نادرست تا جایی پیش رفته که بسیاری از مردم گمان می کنند که اگر حاکم، برخی از حدود شرعی را که به مبحث جرم و جنایت و سرقت و زنا و شُرب خمر مربوط می شوند اجرا نماید، شریعت را در جامعه به اجرا گذاشته است هرچند که در سایر مسایل مربوط به آن، کوتاهی بنماید و به آنها عمل نکند، از آثار این برداشت نادرست می توان به متنفر ساختن عوام و به وجود آوردن تصویری نامناسب از شریعت و احکام آن، و اینکه شریعت قادر نیست به نیازهای دنیای معاصر پاسخ گوید اشاره نمود زیرا این مفهوم عظیم در اذهان مردم صرفاً در برخی عقوبات و آن هم در پاره‌ای از جرم و جنایت ها منحصر گشته است، مترجم.

رحم نموده باشد - اسلام چه ربطی به این مسایل دارد؟ چرا می خواهید آن را در تمامی امور دخیل نمایید؟ این‌ها علم هستند و اسلام دین! آخر دین چه ربطی به علم دارد؟[۱۰]

و این قضیه درباره‌ی صدها نمونه‌ی دیگر صادق است... و زمانی که حقیقت اسلام را در آن موارد بر مردم عرضه می داری، ترس سرتاپای وجودشان را فرا می گیرد و یا در خوش‌بینانه‌ترین حالت، احساس غربت می کنند، و تلاش بسیاری لازم است تا آنها به این قناعت رسند که برداشت‌شان از اسلام نادرست بوده و حقیقت اسلام، سوای واقعیت ذهنی آنهاست.

تمامی این مشکلاتی که ذکر نمودیم در حوزه‌ی دانشی و معرفتی است و ناگفته پیداست که تغییر رفتار و دگرگون ساختن سبک زندگی، نیازمند چه جُهد عظیم و چه تلاش خستگی ناپذیری است.

بایستی توجه داشت که صِرف دانش و معرفت کفایت نمی کند، و هر چند که دریچه‌ی ورودی هر چیزی دانش است و اولین کلمه‌ای که وحی با آن آغاز گردید: ﴿إِقْرَأْ﴾ «بخوان»[۱۱] بود و پس از مدتی ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَاإِلٰهَإِلاَّاللهُ﴾ «پس بدان که الهی جز الله ﷻ وجود ندارد.»[۱۲] نازل گشت اما بر اساس فهم سلف صالح ﷺ، علم فراتر از صِرف معرفت می باشد؛ علم معرفتی است که به عمل منتهی گردد و شناخت صحیح مفاهیم، می بایست به أعمال و کارکردهای مقتضی منجر شود.

گرچه در غربت اول، رسول‌الله ﷺ کوشش بسیاری نمود تا مردم را با مفهوم دقیق «لَاإِلٰهَإِلاَّاللهُ» آشنا نماید، اما تلاش حقیقی و اصلی ایشان- خصوصاً در مکه-، صَرف تربیت و آماده‌سازی مومنینی گشت که حق را پذیرفته و بدان ایمان آورده بودند و این مهم بر مبنای مقتضیات و الزامات «لَاإِلٰهَإِلاَّاللهُ» انجام گرفت، پیامبر ﷺ، گام به گام در این طریق قدم نهاد و پیش رفت تا آنکه استقامت بر مسیر، در دل و جان مومنین ریشه دواند و جا خوش نمود، و در

۱۰- شیخ محمد قطب ﷺ در نوشته‌های دیگر خود، این‌چنین به تبیین این معضل می پردازد:

تمامی علوم انسانی از قبیل علوم تربیتی، و علوم روان‌شناختی و علم جامعه شناسی و... را نه به علت اینکه به مشکلات و مسائل انسانی می پردازد علوم انسانی نام نهاده اند؛ -هم‌چنان که بسیاری از افراد این گونه می پندارند-، بلکه منظور از این نام‌گذاری این است که در آن، مرجع و منبع انسان است و نه الله ﷻ! و در تبیین این مسأله باید عنوان کنم که این علوم زمانی در اروپا نشر و نمو گرفتند که به علت وقوع رنسانس، نوعی بدبینی و دشمنی نسبت به دین در آنجا حاکم بود و ما نیز خواسته یا ناخواسته این علوم را دقیقاً با این ماهیت (عناد با دین) به ممالک‌مان منتقل کردیم و آن‌را با روحی مخالف و معاند با دین در مدارس و دانشگاهایمان تدریس نمودیم و اکنون هنگامه‌ی آن فرا رسیده است که از این تهاجم فرهنگی که روح و روان ما را تسخیر کرده و مسخ نموده، خود را رها سازیم و این علوم را بر پایه‌ی مبانی اسلامی و دینی خود بنیان نهیم و روح اسلام را در آنها بدمیم؛ روحی که در آن هیچ‌گونه تضادی میان این علوم و دین، و زندگی و دین وجود ندارد و آن‌گاه که این کار را به انجام رساندیم برای ما مشخص می گردد که در این علوم- در شکل اروپاییِ‌اش- مشکلات زیربنایی وجود دارد که منتج به نتایج نادرستی گشته است، و هرچند شاید تحقیقات به سبک غربی، حقایقی را هم در خود داشته باشد اما حقایقی هستند که قواعد فاسدشان آنها را به فساد کشانده است (خشت اول چون نهد معمار کج تا ثریا می رود دیوار کج. مترجم) و تنها راه استفاده از این حقایق، اصلاح اساس و پایه‌ی آنهاست (این متن، از زندگی‌نامه محمد قطب ﷺ که توسط شیخ مجذوب نگاشته شده اقتباس گردیده است، مترجم).

۱۱- سوره علق، آیه ۱

۱۲- سوره محمد، آیه ۱۹

ابتدا، هسته‌ی اصلی و اساسی[۱۳] دعوت مورد خطاب واقع شد و سپس تربیت عمومی و همگانی در دستور کار قرار گرفت.

و امروزه در غربت دوم اسلام، دعوت با وضعیتی روبروست که هم‌زمان بایستی دو جنبه را تحت پوشش قرار دهد (و آن دو جنبه عبارتند از، مترجم): تعریف و تربیت.

در بحث تعریفِ درست مفاهیم، با مردمی مواجهیم که اسلام را به صورتی ناقص شناخته و در عین حال چنین می پندارند که بر کل برنامه‌ی اسلام اشراف دارند و در نتیجه، توجیه نمودن آنان در این راستا بسیار مشکل است و نیازمند تلاشی بسیار است، اما مشکلات حوزه‌ی تربیتی - حداقل در پرورش هسته‌ی اصلی و بنیانی - به مراتب بیشتر است و نیازمند جهد و تلاشی مضاعف می باشد زیرا از یک طرف، حوزه‌های تربیتی متعددی وجود دارد (که بایستی نفرات در آن زمینه‌ها مورد پرورش واقع شوند، مترجم) و از طرفی دیگر، به سختی می توان افراد را از مواردی که بدان‌ها خو گرفته‌اند جدا نمود و خالی ساخت، و (اوضاع به گونه‌ای است که، مترجم)، آنچه که از آنان خواسته می شود را به سرعت برآورده نمی سازند و به سهولت زیر بار تکالیف تعیین شده نمی روند... در نظر داشته باشید که ما صرفاً درصدد پرورش انسان‌هایی مومن نیستیم بلکه می خواهیم افرادی ایده‌ال و با سطح بلوغ تربیتی مطلوب پرورش دهیم که از صلاحیت لازم جهت بر دوش کشیدن مسئولیت سنگین دعوت اسلامی برخوردار باشند.

در این میان، بسیار مهم است که بدانیم چگونه مردم را به سوی الله سبحانه و تعالی فرا خوانیم، چون امروزه، امّت اسلامی در وضعیتی بحرانی به سر می برد؛ وضعیتی بسیار شدید که شاید پیشتر نظیر آن را به خود ندیده است... و دشمنان اسلام، به صورت بی سابقه و همه جانبه‌ای آن‌را مورد هجوم قرار داده‌اند، در کنار این موارد، مشاهده می نماییم که نیاز امروز جهانیان به آیین روح بخش اسلام، کمتر از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و سلم نیست.

نیک پیداست که اگر مسیری مشخص و روشن، و در عین حال دست یافتنی برای امر دعوت طراحی ننماییم، ضمن هدر دادن و اتلاف بسیاری از انرژی‌ها در مسیرها و کارهای نادرست، در تحقق هدف نهایی نیز ناکام خواهیم ماند.

مدت‌های مدیدی است که امر دعوت، فضای ذهنی‌ام را به خود مشغول ساخته و در نتیجه، سوال شیرینی را برایم برجسته نموده است، این‌که "چگونه مردمان را به سوی اسلام فراخوانیم و اسلوب و روش صحیح دعوت چیست؟"، خصوصاً اینکه - پاره‌ای از اوقات - در مسیر دعوت مسائلی را مشاهده می نمایم که نشان از آن دارد که در برخی جوانب، کوتاهی هایی صورت گرفته است و یا شتاب‌هایی به خرج داده شده و یا انحراف‌هایی به

۱۳- هسته‌ی اساسی، هسته‌ی مستحکم، پایه‌ی اصلی و شالوده‌ی استوار، عباراتی‌اند که در ترجمه **"القاعدة الصلبة"** به کار رفته‌اند و مشتمل بر افرادی می باشند که در همان ابتدای کار به دعوت پیوسته و سختی‌های آن را بر دوش می کشند و **به** سبب پختگی زیاد در مراحل مختلف دعوت، نقش مربی را برای افراد دیگر ایفا می نمایند و از مصادیق آن می توان به بزرگان مهاجر و انصار اشاره کرد که مشقت‌های دعوت را بر جان خریدند و در جامعه‌ی اسلامی به عنوان الگو و سرمشق عمل نمودند، مترجم.

وجود آمده است... با خود می گویم: شایسته است که نگاهی کامل و جامع به مسیر دعوت ۵۰ سالهی خود اندازیم و به آسیب شناسی آن بپردازیم تا ضمن رفع نقایص و ضمن تابانیدن چراغ تجارب گذشته بر فعالیت‌های آینده، اشتباهات خود را در این مسیر تکرار ننماییم و به خاطر آینده‌ی پیش رو، گام‌هایمان را محکم و استوار گردانیم ، به همین جهت، لازم می دانم که هر دعوت گری، در هر مرحله از مراحل دعوت، این نوع گذشته‌نگری‌ها را در برنامه خود بگنجاند.

من نیز تلاش خواهم نمود تا در صفحات پیش رو، تجارب و افکار خویش را در زمینه‌ی دعوت، به پیش گاه خوانندگان عرضه دارم؛ مطالبی که اول و آخر آنها اجتهاد بوده و امکان دارد که درست و یا غلط باشد، و از الله ﷻ خواهانم که در ارائه‌ی صحیح و مناسب آنها، کمک حال من باشد:

﴿إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾

«من تا آنجا که می‌توانم جز اصلاح (خویشتن و شما را) نمی‌خواهم، و توفیق من هم (در رسیدن به حق و نیکی و زدودن ناحق و بدی) جز با (یاری و پشتیبانی) الله (انجام پذیرفتنی) نیست. تنها بر او توکّل می‌نمایم و (کار و بارم را بدو واگذار می‌سازم و با توبه و انابت) فقط به سوی او برمی گردم.» (هود: ۸۸)

«محمد قطب رحمه الله»

«تاملاتی بر چگونگی شکل‌گیری نسل اول امّت اسلامی»

ما نیازمند آنیم که بررسی‌ها و تحلیل‌های عمیق و دقیقی در مورد نحوه‌ی شکل‌گیری نسل اول امّت اسلامی داشته باشیم و نتایج این تفکرها و ژرف‌اندیشی‌ها، برای افرادی که در مسیر دعوت گام بر می دارند و یا می خواهند در دنیای واقعی بر اساس این دین حرکت نمایند، توشه و ذخیره‌ای کامل در بر دارد، این نسل، به مانند حضرت موسی ﷺ، تحت نظارت و مراقبت کامل الله ﷻ پرورش یافت: ﴿وَلِتُصْنَعَ عَلَى عَيْنِي﴾ «تا این‌که تحت نظارت و رعایت من چنان که باید پرورش یابی.» (طه: ۳۹)، و فرایند شکل‌گیری و تکوین آن، توسط بزرگ‌ترین مربی تاریخ، حضرت رسول ﷺ هدایت و رهبری شد، در نتیجه، نسلی بی نظیر و منحصر به فرد شکل گرفت که در طول حیات بشری، نظیر و مانند نداشت؛ نسلی که از یک سو، الله ﷻ با وحی و آیات روح بخش خود، مخاطبش قرار می داد و از سویی دیگر، رسول‌الله ﷺ، با تربیت و توجیه مناسب، آن‌را به مسیر درست و صحیح رهنمون می ساخت و اینجا بود که تمامی وسایل لازم در بالاترین سطح کیفی، برای شکل‌دهی و شکل‌گیری مطلوب نسل طلایی فراهم آمد و در نتیجه، این نسل تبدیل به الگو و سرمشقی شد که هر معلمی می تواند برای آموختن شیوه‌های تدریس به شاگردانش، مورد استفاده قرار دهد.

اراده و خواست الله ﷻ بر آن بود که دین اسلام بر مبنای اصول و قوانین دنیایی- ونه ماورایی- سیر حیات کند تا نسلی از نسل‌های امّت، به این بهانه که اصحاب رسول‌الله ﷺ با نیروهای غیبی و تجهیزات فراطبیعی یاری داده شده و این منابع با وفات رسول‌الله ﷺ به اتمام رسیده‌اند، دست روی دست نگذاشته و راه تفریط و کم کاری را در پیش نگیرد.

تنها عامل خارق العاده‌ای که در دین وجود داشته، همانا وحی مُنزَل است که الله ﷻ، وعده‌ی حفاظت از آن را تا قیام قیامت داده است:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾

«ما خود، قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما هم پاسدار آن می باشیم.» **(الحجر: ۹)**

و برای تمامی نسل‌ها، ثابت و لا یتغیر بوده و الله ﷻ به وسیله‌ی آن، تمامی ابناء بشر را مورد خطاب قرار داده است، این وحی، بیان‌گر حقیقت دین و منهج و برنامه‌ی ربانی می باشد؛ همان برنامه‌ای که الله ﷻ بر انسان مقدر فرموده تا حیات خود، و ساختمان اندیشه و تفکر خود را بر اساس آن بنا نهد و استوار سازد و بدیهی است که وحی، تمامی آیات قرآن و سنت قولی و عملی رسول‌الله ﷺ را در بر می گیرد.

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾

«و قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا این‌که چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است و تا این‌که آنان بیندیشند.» **(النحل: ٤٤)**

﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى، إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى﴾

«و از روی هوا و هوس سخن نمی گوید، آن جز وحی و پیامی نیست که وحی می گردد.» **(النجم: ٣ – ٤)**

اما در مورد مشارکت فرشتگان با مومنین﵃ در جنگ بدر بایستی عنوان دارم که این امر ذاتاً چیزی فراطبیعی نمی باشد:

﴿إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَاضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَاضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ﴾

«(ای مؤمنان! به یاد آورید) زمانی را که پروردگار تو به فرشتگان وحی کرد که من با شمایم (و کمک و یاری‌تان می‌نمایم، شما با الهام پیروزی و بهروزی) مؤمنان را تقویت و ثابت‌قدم بدارید، (و من هم) به دل‌های کافران خوف و هراس خواهم انداخت، سرهای آنان را بزنید و دست‌های ایشان را ببرید.» **(الأنفال: ١٢)**

(با دقت در آیات قرآنی، مترجم) در می یابیم که فرود آمدن فرشتگان و فراهم آمدن موجبات ثبات بشر توسط آنان منحصر به جنگ بدر نبوده و بنا به دستور و صلاح‌دید الله ﷻ، در هر موقعیتی می تواند رخ دهد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ، نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ...﴾

«کسانی که می گویند: پروردگار ما تنها الله است، و سپس پابرجا و ماندگار می‌مانند فرشتگان به پیش ایشان می‌آیند که نترسید و غمگین نباشید و شما را بشارت باد به بهشتی که (توسّط پیغمبران) به شما (مؤمنان) وعده داده می‌شد. (و فرشتگان بدیشان خبر می‌دهند که) ما یاران و یاوران شما در زندگی دنیا و در آخرت هستیم.»

(فصلت: ٣٠–٣١)

تنها مورد غیرطبیعی که در جنگ بدر اتفاق افتاد این بود که مومنین، فرشتگانی را که در کنارشان می جنگیدند، مشاهده می نمودند:

﴿وَمَا جَعَلَهُ اللهُ إِلَّا بُشْرَى لَكُمْ وَلِتَطْمَئِنَّ قُلُوبُكُمْ بِهِ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ﴾

«و الله آن (یاری با فرشتگان) را جز مژده‌ای برای (پیروزی) شما نساخت، و برای آن کرد که دل‌های شما بدان آرام گیرد، و پیروزی جز از جانب الله توانای دانا نیست.» **(آل عمران: ١٢٦)**

الله ﻷ این مورد را خاص اهل بدر قرار داد زیرا این نبرد، نبردی سرنوشت ساز[۱۴] و منحصر به فرد بود که به تاریخ پیوسته و قرار نیست که هر روز تکرار شود:

﴿يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ﴾

«روز جدا کننده، روزی که دو گروه (مؤمنان و کافران) رویاروی شدند.» **(الأنفال: ٤١)**

بدر، حادثه‌ای تاریخ ساز بود و مرحله‌ای جدید را رقم زد و بدیهی است که تاریخ هر روز رقم نمی خورد بلکه سطری به سطرهای زیرین آن اضافه می گردد!

اگر موارد نادری را که اختصاص به اهل بدر و یا شخص رسول‌الله ﷺ داشتند نادیده بگیریم مشاهده می‌نماییم که سایر امور، بر جریان سنن عادی دنیایی و به ترتیب ذیل، سیر سلوک کرده‌اند: ضعف و کم رمقی در ابتدای دعوت، آزمایش و صبر و پاك شدن و خالص گشتن، به‌دست آوردن قدرت نسبی همراه با خوف (که این قدرت هنوز به صورت کامل محقق نشده و ترس از دست رفتنش وجود دارد، مترجم)، قدرتمند شدن و استقرار کامل، و منتشر شدن در زمین الله ﻷ.

به همین خاطر، تجارب و دروسی که می توانیم از نسل اول به‌دست آوریم، تجاربی همیشگی و دائمی است و منحصر به این نسل نبوده و خاص آن نمی باشد و چنان‌که ظروف و شرایط آن فراهم آید به طور کامل، از قابلیت تطبیق و اجرایی شدن در دنیای واقعی برخوردار است چرا که جزء سنت‌ها و روال‌های عادی دنیایی به حساب می آید و حادثه‌ای منحصر به فرد و تکرار ناپذیر نمی باشد.

الله ﻷ در کتاب مُنزَل خود به ما توصیه‌ی اکید می فرماید که ضمن تدقُّق کردن و تفحّص نمودن در قوانین ربانی، به مرور و بررسی تاریخ - که در حقیقت، سنت‌ها در عالم واقعی از مجرای آن جاری می گردند - بپردازیم، پس بر ما لازم است که مرور مستمر چگونگی شکل گیری نسل طلایی امّت را به صورت همیشگی در برنامه‌ی کار خود بگنجانیم تا تجارب و درس‌های لازم را از آن اکتساب بنماییم و در تمامی مراحل دعوت، راهنمای عمل و چراغِ هدایتِ راهش قرار دهیم و به عنوان شاخصی مناسب جهت برآورد حجم انحرافات صورت گرفته از مسیر اصلی، و یا سنجش میزان استقامت خود بر مسیر، از آن استفاده نماییم.

برخی از مسایلی که در تکوین نسل اول امّت رخ داده مرا به شدت، مجذوب خود نموده و وادارم می سازد تا بیشتر در مورد آن تدبر کرده و تفکر نمایم، خصوصاً که مشاهده می کنم در برخی موارد و در مسیر فعلی‌مان،

۱۴- اهمیت جنگ بدر به اندازه‌ای است که بنا به روایت مسلم ﵀، حضرت رسول ﷺ در شروع جنگ چنین دعا می کند: «اللهُمَّ أَنْجِزْ لِي مَا وَعَدْتَنِي، اللهُمَّ آتِ مَا وَعَدْتَنِي، اللهُمَّ إِنْ تُهْلِكْ هَذِهِ الْعِصَابَةَ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ لَا تُعْبَدْ فِي الْأَرْضِ» «بار الها، آنچه که به من وعده دادی برایم محقق ساز، ای پروردگارم، آنچه به من وعده دادی به من ارزانی دار، بار الها، اگر این گروه از اهل اسلام امروز از بین روند دیگر در روی زمین عبادت نخواهی شد.». و ایشان آن‌قدر دست‌های مبارك‌شان را جهت دعا به سمت آسمان بلند کرده بودند که عبا از دوش مبارك‌شان فرو افتاد، فداك بابی و امی یا رسول الله ﷺ، مترجم.

همگام با مقتضیات آن پیش نرفته‌ایم و در جهت مخالفش حرکت نموده‌ایم و این مخالفت، سبب به تعویق افتادن نتایج مسیر گشته است، به همین سبب، مایل بودم که برخی از این مسایل را در معرض دید خوانندگان قرار دهم و از الله ﷻ می خواهم که ما را از کجی‌ها باز دارد و به راه راست رهنمون‌مان سازد.

***

امری که در فرایند شکل‌گیری این نسل، توجه مرا عمیقاً به خود جلب نمود این بود که الله ﷻ در مرحله‌ی تربیت مکی، به مومنین اجازه‌ی قتال نداده و به آنان دستور می دهد تا دست نگاه داشته و در مقابل اذیت و آزار مشرکین صبر پیشه کنند و این همان چیزی است که الله ﷻ در این آیه بدان اشاره نموده است:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾

«آیا نمی بینی کسانی را که بدیشان گفته می شد: دست از جنگ بدارید و نماز برپا دارید و زکات مال بدر کنید.» (النساء: ۷۷)

و برخی از اصحاب رضی الله عنهم، هنگامی که شکنجه و آزار و اذیت بر مومنین شدت گرفت از حضرت رسول ﷺ سوال نمودند: آیا با این قوم مشرک نجنگیم؟ رسول‌الله ﷺ فرمود: «ما أُمرنا بقتالهم»: «دستور جنگ با آنان به ما داده نشده است.»[۱۵]

در خصوص حکمت این دستور الهی، در قرآن و سنت چیزی وارد نگشته و کشف زوایای پنهان آن برعهده‌ی مومنین گذاشته شده است، و شاید آسان‌ترین طریق برای شناخت این حکمت، تصور آن باشد که اگر مومنین در آن هنگام با مشرکین وارد جنگ می شدند چه اتفاقی رخ می داد؟ و حال که به این جنگ ورود ننموده‌اند چه فوایدی برای آنان در پی داشته است؟

مُحتَمل‌ترین چیزی که در مورد این جنگ نابرابر به ذهن خطور می‌کند این است که قریش موفق می شد مسلمینی را که هیچ قوت و سَنَدیتی نداشته و در اوج ضعف و بی قدرتی بودند از پای درآورد، و در این صورت، دعوت جدید در عرض یک یا چند نبرد پیاپی رو به زوال می نهاد بی آنکه هدفی محقق شود و بی اینکه مردم به حقیقت دعوت اشراف یابند و این دعوت در اطراف و اکناف منتشر گردد.

فرض را برآن بگذارید که این جنگِ نابرابر به نابودی کامل مسلمین منجر نمی گشت، در این حالت اتفاق بسیار مهمی رخ می داد که به قضایای فعلی ما بسیار مرتبط بوده و بدین جهت، نیاز است به شدت مورد توجه و تدبر قرار گیرد...

با خود بیندیشید و ببینید که در آن برهه از زمان، مشروعیت از آن که بود و قانون از چه کسی حمایت می نمود؟ بی تردید بسیاری از مردم می پنداشتند که از آن قریش و قریشیان است!

۱۵- به کتاب های سیره مراجعه فرمایید.

مومنین در آن زمان چه وضعیتی داشتند؟ (طبیعی است این‌گونه تصور گردد که، مترجم) آنان افرادی‌اند که بر علیه قانون و حکومتِ مشروع خروج نموده و از تبعیت از قانون موجود سر باز زده‌اند!
و بسیار طبیعی‌تر آن است که به حکومت وقت این حق داده شود که متمردین و نافرمانان را تأدیب کرده و تنبیه نماید!!

درست است که قریش در تأدیب و تنبیه، خشونتی بسیار به خرج داد و قلب برخی از مردمان را به نسبت مسلمین به درد آورد و آنان را واداشت تا با مومنین بی سرپناهی که به شدت شکنجه می شدند ابراز همدردی کنند اما هم‌چنان، گمان اکثریت مردم برآن بود که قریش، حاکم مشروع و قانونی جامعه بوده و مومنین بر این حکومت مشروع، خروج کرده‌اند و حق طبیعی این حکومت است که متمردین را تأدیب نماید.
حال و با وجود این تصور غالب در میان مردم، آیا به مصلحت دعوت جدید بود که در آن مقطع زمانی خاص، وارد جنگ با قریش گردد؟
قطعاً پاسخ منفی است!

اکنون بنگریم و ببینیم که تبعیت مومنان از دستور الله ﷻ و عدم درگیری مسلحانه با مشرکین چه نتایجی برای آنان در پی داشت؟
به‌راستی که این‌کار، پیامدها و دستاوردهای فراوانی به همراه داشت...
در اجتماع عربی آن زمان که به "ظلم ناپذیری و ستم ستیزی"[۱۶] شُهره بود، به خاطر مسایل پیش پا افتاده که امروزه بسیار حقیرانه به نظر می آید و حتی ارزش ریختن قطره‌ای خون نیز ندارد جنگ‌های فیل‌افکنی در می گرفت که سالیان سال به طول می انجامید به‌طوری‌که در نبردهایی چون "داحس و الغبراء"[۱۷] انسان‌های بسیار زیادی به فنا رفتند و از دم تیغ گذشتند... در چنین جامعه‌ای که مردانِ سرشار از حماسه و غیرت، با کوچک‌ترین اهانتی از کوره در رفته و غوغا به پا می کردند ... آری! در چنین جامعه ای، شاعری چون "عنتره" چنین می سراید:

ولقد خشيتُ بأن أموت ولم تدر للحرب دائرة على ابني ضمضم

الشاتمي عرضي ولم أشتمهما والناذرين إذا لم ألقـهما دمي!

و ترسم از آن است که بمیرم در حالیکه هنوز از پسران ضمضم انتقام نگرفته‌ام.
آنها مرا دشنام داده‌اند درحالیکه من آنان را دشنام نداده‌ام، و در غیاب من نذر نموده‌اند که خونم را بریزند![۱۸]

۱۶- إباء الضيم

۱۷- این جنگ در اواخر عصر جاهلی و میان دو قبیله عبس و ذبیان رخ داد و علت این بود که بر سر برنده‌ی مسابقه اسب دوانی میان دو اسب به نام‌های داحس و الغبراء اختلاف رای پیش آمد و جنگ در گرفت و تمامی هم‌پیمانان این دو قبیله به آنها پیوسته و تا مدت زمان مدیدی این جنگ به درازا کشید و بسیاری از خلق الله در آن کشته شدند تا اینکه با پادرمیانی برخی از افراد، جنگ فروکش کرد.

۱۸- **"عنترة بن شداد"**، **"ضمضم المري الذبياني"** از طایفه‌ی **"بنی مرة بن عوف بن سعد بن ذبیان"** را به قتل رسانده بود و پسران ضمضم که عبارت بودند از **"حصین و هرم"**، **"عنتره"** را دشنام داده و وعده کردند که خون وی را بریزند، هنگامی که این خبر به عنتره رسید در جواب آنان، اشعار بالا را سرود.

و دیگری چنین می گوید:

ألا لا يجهلَنْ أحد علينا   فنجهلَ فوق جهل الجاهلينا!

همگان آگاه باشند که کسی در حق ما نادانی روا ندارد... چرا که ما این عمل وی را با نادانی بیشتری پاسخ می دهیم!!

در چنین مجتمعی، افرادی صاحب حَسب و نسب (که ایمان آورده بودند، مترجم) مورد آزار و اذیت قرار می گیرند و حتی گاهی این آسیب دیدگان، از اشراف قریش می‌باشند اما هیچ واکنشی نشان نمی دهند!!

امری که بی شک، توجهات را به سوی خود جلب می نماید چرا که با عرف جامعه‌ی آن زمان، هیچ همخوانی‌ای ندارد...

به عبارت دیگر، رفتار جدید، چیزی بود که محصول جامعه به شمار نمی آمد... پس لابد از جایی دیگر سرچشمه گرفته است!

آزار و اذیت‌ها شدید و شدیدتر می‌گردد و مومنین هم‌چنان صبر پیشه می کنند!
معنایی جدید به منصه‌ی ظهور رسیده که ساخته‌ی چنان جامعه‌ای (با آن اوصاف فوق الذکر، مترجم) نمی باشد، به راستی این افراد چرا و به خاطر چه چیزی این همه آزار می بینند و هم‌چنان بر مسیری که در آن گام نهاده‌اند اصرار دارند و برآن استقامت می ورزند؟

آیا به خاطر شرف و آبروی قبیله است؟ آیا برای اکتساب غنیمتی از غنائم دنیاست؟ آیا جهت بهره‌مندی از شهوتی از شهوت‌های زمینی است؟

خیر، به خاطر هیچ‌کدام از موارد مذکور نیست بلکه صرفاً به خاطر عقیده‌ای است که بدان معتقدند.
فضای فکری و ذهنی جاهلیت عرب، تنها با عقایدی تقلیدی و عرفی آشنا بود که چشم بسته، بدان چنگ می زدند و به خاطرش می جنگیدند اما اینکه افرادی به خاطر عقیده (ای اکتسابی، مترجم) آزار و اذیت ببینند و مقابله به مثل ننمایند برای جامعه‌ی آن زمان که جامعه‌ی عرف و عادات بود کاملاً غریب و نا آشنا به نظر می رسید!
گامی دیگر به جلو بر می‌داریم تا حقایق بیشتری را ادراک نماییم....

آزار و اذیت‌ها روز به روز شدیدتر شده و وارد وادی تحریم‌های اقتصادی و اجتماعی گردیده و مسلمین به شدت گرسنگی داده می شوند و حتی برخی از آنها هم جان می سپارند اما از عقیده‌ی خود دست بر نمی دارند!

این رفتار در عرف جامعه‌ی عرب و در عرف عام انسانی، بسیار غریب است چراکه ممکن نیست مردمی به خاطر هدفی باطل، این‌گونه در برابر سختی‌ها صبر پیشه کنند... لابد این افراد، عقیده‌ی حقی در ذهن و روان دارند که در راه آن سختی می کشند و در مسیرش جان می سپارند، لابد برای این انسان‌ها، اندیشه‌ی حق‌شان حتی از امنیت

و راحتی و موقعیت اجتماعی و کرامت‌شان والاتر و مهم‌تر می‌باشد و بلکه حتی از جان و زندگی‌شان هم ارزشمندتر است.

اگرچه تمامی نتایجی که از خلال ﴿كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ﴾: «دست از جنگ بدارید» به دست آمد در اوضاع و احوال مکه تغییرات چندانی ایجاد ننمود اما سبب جذب انصار مدینه گردید!!

در یک کلام می توان گفت که: اهل مکه آتش را بر افروختند و اما این مردمان مدینه بودند که از دور، از نور آن بهره جستند و به سوی هدایتی که الله ﷻ برایشان مقدر فرموده بود رهسپار گشتند.

***

البته این تنها چیزی نبود که از لابلای ﴿كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ﴾: «دست از جنگ بدارید» برای انصار روشن گشت، بلکه مسأله‌ای بسیار پر اهمیت‌تر در خط سیر دعوت آشکار گردید که همانا قضیه‌ی " قانونی بودن و مشروعیت" بود. الله ﷻ در سوره‌ی انعام که در مکه نازل شده، می فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ﴾ «این چنین آیات را توضیح می‌دهیم، تا راه گناه‌کاران پیدا و نمودار شود.» **(الأنعام: ٥٥)** و معنا و مفهوم آیه این است که به تفصیل و توضیح آیات ادامه می دهیم تا راه و طریق مجرمین و تبه‌کاران را آشکار نماییم.

ورود این مفهوم در سوره‌ای مکی، دلیلی آشکار دارد – و یا شایسته است که واضح و آشکار باشد – تبین راه و روش مجرمین، هدفی غایی است و این را می توان از **"لام تعلیل"**[١٩] در سخن الله ﷻ که می فرماید: ﴿وَلِتَسْتَبِينَ﴾: «و تا پیدا و نمودار شود» به نیکی دریافت نمود، نزول این آیه در مکه بدین معناست که روشن ساختن مَنِش مجرمین، نه تنها از اهداف دعوت محسوب می شود بلکه در بدو امر که جماعت مسلمین در حال شکل‌گیری است از الزامات دعوت به شمار می آید.

به‌راستی تبیین راه و طریق مجرمین چه ثمره‌ای برای دعوت در پی دارد؟

تبیین و توضیح منش و سیرت مجرمین، دو موضوع را در بر می گیرد: اول بیان این است که مجرمین چه کسانی‌اند و دوم نشان دادن و بیان نمودن مسیری است که آنان در بر گرفته‌اند و به خاطر آن، در جرگه‌ی مجرمین وارد گشته‌اند.

مجرمین چه کسانی هستند؟ خط مشی و مرام آنان چیست؟ و تفصیل آیات چه ارتباطی با تشریح خط سیر و سلوک مجرمین دارد؟

(با دقت در آیات قرآن در می یابیم که، مترجم) آیات به گونه‌ای تفصیلی و تشریحی به مبحث الوهیت پرداخته‌اند و این مبحث، اولین و بزرگترین قضیه در تمامی قرآن و خصوصاً در سوره‌های مکی می‌باشد.

١٩- لام تعلیل، همان لام ناصبه است که بعد از آن (أن) مقدر است و علت وقوع فعل را می رساند، مترجم.

پیام‌های الهی به تشریح این مسأله پرداخته‌اند که الله ﷻ، الهی یگانه است که هیچ همتایی ندارد و ممکن نیست که در خلق و تدبیر امور، و در تمامی موارد دیگر، شریکی و انبازی داشته باشد، آیات پیوسته نازل می گشتند و به تبیین صفات الله ﷻ می پرداختند و وجود هرگونه شریکی را برای وی نفی می نمودند تا آنکه این مساله، حالتی واضح و شفاف به خود گرفت و تمامی مومنین و کافرین به یک نسبت و به گونه‌ای واضح به این حقیقت پی بردند و این آشنایی با حق و حقیقت، تا جایی پیش رفت که جملگی کفار، از خواسته‌ها و مطالبات رسول‌الله ﷺ به صورت تمام و کمال آگاهی یافتند و آنچنان که الله ﷻ روایت می فرماید چنین گفتند:

﴿أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهاً وَاحِداً إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ﴾

«آیا او به جای این همه خدایان، به الهی واحد معتقد است؟ واقعاً که این، چیزی شگفت است.» (ص: ۵)

پس از تبیین این مسأله که الله ﷻ، الهی بی همتاست، از مردم خواسته شد که به گونه‌ای انحصاری به عبادت وی پرداخته و تمامی معبودهای پوشالی و دروغین را کنار زنند و از آنچه که پروردگار نازل فرموده تبعیت نمایند و از اطاعت غیر وی سر باز زنند زیرا تنها اوست که شایسته‌ی پرستش و عبادت است:

﴿اتَّبِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَلا تَتَّبِعُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ قَلِيلاً مَا تَذَكَّرُونَ﴾

«از چیزی پیروی کنید که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است، و جز الله، از اولیاء و سرپرستان دیگری پیروی نکنید، کمتر متوجه هستید» **(الأعراف: ۳)**

بر این اساس، مردم به دو دسته تقسیم شدند: در یک طرف مومنین بودند و ایمان داشتند که الله ﷻ، معبودی یگانه و بی‌همتاست پس به عبادت انحصاری وی پرداختند و از دستوراتش تبعیت نمودند و در طرف دیگر، مجرمین ایستاده بودند که از ایمان به خالق و عبادت اختصاصی وی و تبعیت از فرامینش، خودداری ورزیده و سر باز زده بودند.

با این اوصاف، طایفه‌ی قریش در کجای این دسته بندی قرار می گیرد؟!

پیش از تفصیل آیات، قریش، دارای مشروعیت بود و مردم و قریشیان گمان داشتند که مومنین، بر حکومت مشروع خروج کرده و از اطاعت آن سر باز زده‌اند، اما پس از تشریح آیات چه اتفاقی رخ داد؟؛ پس از آنکه قریش به شرع الله ﷻ پشت نمود و از پذیرش وی به عنوان معبودی بی‌همتا خودداری ورزید و به «مَا أَنْزَلَ الله» گردن ننهاد آیا باز هم مشروعیت را تمام و کمال برای خود حفظ نمود؟ آیا مومنان هم‌چنان به عنوان افرادی متمرد و فاقد وجاهت قانونی شناخته می شدند؟ یا آنکه حداقل در دید پاره‌ای از مردم، قریش و امثال قریش در ردیف مجرمین وارد شده و این مومنین بودند که اکنون پرچم مشروعیت را بالا گرفته بودند؟!

این رخداد، رخدادی بس خطیر و مهم در مسیر حرکت دعوت به حساب می آید زیرا طی آن برای مخاطبین دعوت آشکار می‌گردد که مجرم کیست و منش مجرم چیست و در مقابل برای آنان مشخص می شود که افرادی که بر مسیر حق گام بر می دارند چه کسانی هستند و طریق و مسیر حق چه ویژگی‌هایی دارد؟

تببین این مسأله که طایفه‌ی قریش در خط مجرمین سیر سلوک می‌کند کار آسانی نبود زیرا آنان هم صاحب ثروت و جاه و مقام بودند و هم پرده‌دار کعبه محسوب می شدند؛ همان کعبه‌ای که مورد احترام سایر مردمان بود و تکریمش می نمودند، آنان هم‌چنین مدعی تبعیت از دین تحریف شده‌ی منسوب به ابراهیم و اسماعیل ﷺ بودند و در نتیجه، توانسته بودند تمامی معیارهایی را که در جاهلیت برای داشتن مشروعیت لازم بود یک جا برای خود جمع نمایند... علاوه بر این، پیروان دین نوظهور، هیچ قوت و قدرتی نداشته و فاقد امکانات مادی و ثروت دنیایی بودند، در نتیجه، خارج کردن عبای مشروعیت از قبای قریشیان به هیچ وجه کاری آسان نمی نمود.

آری، و این تنها عقیده‌ی صحیح است که می تواند مشروعیت مورد ادعای قریش را از آنان بزداید و ماهیت وجودی‌شان را افشا نماید؛ این‌که آنان مجرمینی هستند که هیچ گونه وجاهتی ندارند زیرا از ایمان به الله ﷻ سر باز زده‌اند و برای وی شریک قایل شده و به «مَا أَنْزَلَ الله» پشت نموده‌اند.

و این‌جاست که می پرسیم: اگر مومنین در مکه با قریش وارد جنگ می شدند آیا تبیین مسیر و ماهیت مجرمین به انجام می رسید؟ آن هنگام که مردم گمان داشتند که قریش صاحب مشروعیت است و مومنین از فرامین آنان سرپیچی نموده اند آیا امکان داشت که به ذهن احدی خطور کند - همان‌گونه که به ذهن انصار متبادر گشت - که برای داشتن مشروعیت، ملاک و معیاری غیر از پرده‌داری کعبه و مال و مقام و کثرت نفرات و پس زمینه‌ی عرفی و تاریخی می تواند وجود داشته باشد؟ آیا کسی می دانست که این معیار، اعتقاد به «لاَإِلٰهَإِلاَّالله» و مقتضیات آن، و ایمان به الوهیت انحصاری الله ﷻ و ضرورت پیروی از دستورات و شریعت الهی می باشد؟ آیا احدی می دانست که تنها این موارد، حق هستند و سوای آنها باطل و گمراهی؟! آیا می دانست که این قضیه، بزرگ‌ترین قضیه‌ای است که هر چیزی با آن سنجیده می شود و پایه و اساس تمامی مسایل است؟

اگر مومنان با قریش درگیر جنگ می شدند آیا ممکن بود که حقی که با خود حمل می نمودند به قلوب گروهی از مردم رسوخ کند، همان‌گونه که در قلب‌های انصار نفوذ کرد؟ یا آنکه ظلمت و تاریکی جنگ و گریز، بر اصل مسأله سایه انداخته و پس از اندک زمانی آن را به قضیه "**ضارب و مضروب**" و "**غالب و مغلوب**"[۲۰] تبدیل می نمود و «لاَإِلٰهَإِلاَّالله»، البته اگر در ذهن مردم اثری از آن باقی می‌ماند، به حاشیه‌ی متن رانده می شد؟!

۲۰- منظور از "ضارب و مضروب" و "غالب و مغلوب" این است که پس از مدتی که از برخوردها می گذرد، مردمی که در اطراف درگیری نشسته‌اند دیدگان‌شان صرفاً بر افراد درگیر متمرکز شده و از برنامه‌ای که مدعی مشروعیت است و می خواهد برجای جاهلیت بنشیند منحرف می گردد و چنین گمان می کنند که جنگ و جدال صرفاً میان دو گروه از آدمیان است که هر کدام از آنان به دنبال آن است که دیگری را زیر مشت و لگد گیرد و بر وی مسلط گردد، مترجم.

گمان دارم که مسأله واضح و مبرهن است...

و ﴿كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ﴾: «دست از جنگ بدارید» رمز تمامی این موفقیت‌هاست!

و همین بود که به «لاَإِلٰهَإِلاَّالله» – که مسأله‌ی اصلی تمامی پیامبران از آدم تا خاتم ﷺ است – اجازه داد تا به گونه‌ای واضح و روشن، خود را به نمایش بگذارد و بدون این‌که با چیزی دیگر درهم تنیده شود به دریچه‌ی قلب‌هایی که الله ﷻ برای آنها هدایتی پاک و عاری از هرگونه غل و غش، اراده فرموده نفوذ کند و ضمن استقرار، در درون آنها ریشه دواند، هم‌چنان‌که به صورتی واضح برای قلب‌هایی که الله ﷻ هدایت را برایشان نمی خواست خود را نمایان ساخت و صاحب این قلب‌ها کافر شدند در حالی‌که کاملاً از مطالبات الله ﷻ و رسولش خبردار شده و بدان آگاهی یافته بودند، به عبارت دیگر، عامل کفر آنان، مسایلی از قبیل دفاع از جان و مال و امنیت نبود بلکه پس زدن آشکار و خالی از شبهه‌ی «لاَإِلٰهَإِلاَّالله» دلیل اصلی آن بود و این مساله به عنوان مقدمه و زمینه ساز وقوع قدری از قدرهای الله ﷻ که سنتی از سنت‌های جاری وی می باشد، به حساب می آید:

﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ﴾

«و بدین وسیله، آنانی که گمراه شدند با اتمام حجت بوده و آنان که راه حق را می پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار باشد.» **(الأنفال: ٤٢)**

این وضوح و آشکاری که از خلال ﴿كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ﴾: «دست از جنگ بدارید» حاصل گشت از جمله الزامات دعوت به حساب می‌آید و بدون تبیینِ منشِ مجرمین و تشریح راه و طریق مومنین بر اساس «لاَإِلٰهَإِلاَّالله»، ممکن نیست که هسته‌ی دعوت، در بازه‌ی زمانی مناسب به اندازه‌ی کافی گسترش یابد و دعوت اسلامی در اطراف و اکناف به حرکت درآید، البته اگر به دلیل دیگری، دعوت دچار شکست نشود (و تبیین، برای گسترش هسته‌ی اولیه و انتشار دعوت،شرط لازم است نه کافی، چرا که ممکن است دعوت به سبب کوتاهی اصحابش در برخی جنبه‌های دیگر، گرفتار انحطاط گردد، مترجم).

و آن‌گاه که در جریان ﴿كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ﴾: «دست از جنگ بدارید» قضیه مورد نظر به گونه‌ای مناسب ارایه گردید، جماعت انصار در صحنه پدیدار شدند!

و آن‌گاه که انصار در عرصه‌ی دعوت اسلامی ظهور یافتند هسته گسترش یافت و آن تحول تاریخی و شگرف به وقوع پیوست!

***

در این نقطه، اندکی چند در ایستگاه این قضیه متوقف می گردیم...

به‌راستی انصار چه کسانی بودند؟

آیا آنان، توده‌هایی حماسی بودند که جذابیت‌های شخصیت رسول‌الله ﷺ احساسات آنان را برانگیخته بود، و حس هم‌دردی با این جماعت بی نظیر از آدمیان که بر انواع آزمایش‌ها و مصایب، صبر و استقامت پیشه کرده بودند، هیجانات‌شان را به جوشش و غلیان در آورده بود؟

یا آنکه آنان سربازانی بودند که آمده بودند تا از جان گذشتگی خود را بر رهبر و پیشوایشان عرضه دارند و در صف مجاهدین وارد گردند؟

و در مسیر حرکت دعوت، تفاوتی بسیار است میان هیجان و احساس، و ایثار و از خود گذشتگی!!

شکی نیست که دیدنی‌ها و شنیدنی‌های بسیاری در مورد صفات و خصلت‌های نیک و کریمانه‌ی حضرت رسول ﷺ وجود داشت و ایشان، شخصیتی بی نظیر در طول اعصار بودند که هر فردی که در خلال تاریخ، چیزی از وی شنیده و یا دیده قادر به انکار آن نمی باشد و همین مسایل موجب به وجود آمدن محبت نسبت به رسول‌الله ﷺ در دل انصار شده بود، هم‌چنین، کثرت انواع شکنجه‌های طاقت فرسا که مومنین را در بر گرفته بود و صبر آنان در برابر این مصائب، سبب ایجاد نوعی حس هم‌دردی نسبت به مسلمین تحت شکنجه در دل انصار شده بود اما هیچ‌کدام از این دو مورد، علت اصلی حضور انصار در مکه نبود بلکه عامل اصلی که آنان را به حرکت وا داشته بود همان ایمان به «لَآإِلٰهَ إِلاَّالله وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ الله» بود... آنان، الله ﷻ را به عنوان پروردگار، و محمد ﷺ را به عنوان پیام‌آور، و اسلام را به عنوان دین و برنامه زندگانی خویش انتخاب کرده و آمده بودند تا با رسول‌الله ﷺ بیعت نمایند و فرمانبرداری بی چون و چرای خود را نسبت به ایشان به اثبات رسانیده و حیات و مرگ خود را در این مسیر معنا بخشند.

رسول‌الله ﷺ از آنان پرسید: «تمنعوني؟: آیا از من حمایت می کنید؟» جواب دادند: همان‌گونه که از زنان و فرزندان-مان دفاع می کنیم شما را نیز زیر چتر حمایت خویش می گیریم، اگر از ما بخواهی که از بیابان بگذریم آن‌را در می‌نوردیم و اگر بر ما تکلیف کنی که وارد این دریا شویم به یقین در آن فرو خواهیم رفت!

آری! فرمانبرداریِ کامل در مسیر دعوت جدید...

هنوز هنگامه حضور توده‌ها در عرصه فرا نرسیده است! بلکه آنان در موعد و زمانی که الله ﷻ مقدّر فرموده به صحنه می آیند.

اما اگر انصار ﷵ، صرفاً تحت تأثیر احساسات قرار داشتند و آمدن‌شان صرفاً به خاطر هیجان و دوستی و هم‌دردی می بود چه اتفاقی رخ می‌داد؟ آیا هیجانات آنان در برابر ناهمواری‌های مسیر همچنان برافروخته بود و رو به نقصان نمی گذاشت؟ آیا آن هنگام که از طرف الله ﷻ، اذن جهاد و قتال صادر گردید، می توانست در برابر دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌ها استقامت ورزد؟

در این‌که رسول‌الله ﷺ از ایمان آوردن انصار و پیوستن آنان به جرگه‌ی مومنان خرسند می‌گشت شکی نیست، و هم‌چنین به طور قطع می توان اظهار داشت که مومنین اهل مکه از دیدن برادران هم عقیده‌ی خود خوشحال و

شادمان می‌شدند اما علامت سوال بزرگ اینجا بود که آیا رسول‌الله ﷺ می توانست در طی نمودن ادامه مسیر، بر روی جماعت انصار حساب باز کند یا خیر؟! و پرسش رسول‌الله ﷺ که فرمود: «تمنعوني؟: آیا از من حمایت می کنید؟» ناظر بر همین جنبه بود، این سوال در مورد ایمان آنان نبود زیرا آنان آمده بودند تا ایمان خود را به صورتی آشکار و علنی اعلام نمایند، بلکه پرسش رسول‌الله ﷺ، گامی فراتر از ایمان را هدف قرار داده و آن عبارت بود از: فرمانبرداری و از خودگذشتگی تمام عیار انصار برای برنامه‌ای که آن را برحق دانسته و بدان ایمان آورده بودند.

اگر رسول‌الله ﷺ احساس می نمود که انصار، جماعتی‌اند که صرفاً تحت تأثیر احساسات قرار گرفته‌اند و خود را برای تمامی مصائب و مشکلات آماده ننموده‌اند به طور قطع، برای ادامه‌ی مسیر از آنان استفاده نمی نمود و مسولیت سنگین دعوت را بر دوش آنان نمی گذاشت و این‌گونه نمی‌پنداشت که هسته‌ی اصلی دعوت، می‌تواند به وسیله‌ی آن توده‌های به هیجان درآمده، که ایمان آورده بودند – آری – اما خود را برای تکالیف آینده‌ی آماده ننموده‌اند گسترش یابد و رو به فزونی گذارد.

***

اما به راستی انصار، کَی و چه هنگام خود را برای پاسداری از دعوت آماده نمودند؟

پیشتر عنوان داشتیم که آتشی که مومنین در مکه بر افروختند همان نوری بود که انصار در مدینه از روشنایی آن بهره جستند و در نتیجه، به محضر رسول‌الله ﷺ شرفیاب شدند تا برای حمایت از ایشان و نصرت دین جدید، آمادگی خویش را اعلام نمایند.

درست است که تقدیر پروردگار، مسبب حضور انصار در مکه بود اما این ظهور، از سنتی از سنت‌های الله ﷻ نیز متأثر گشته بود...

وجود الگو واقعی، که مصداقی از دعوت جدید باشد، نقش هسته و محوری را ایفا می کند که پوسته به دور آن جمع گشته و حول آن به چرخش در می آید، و به طور خودکار، تجمع در اطراف هسته‌ی اصلی و مادر شکل می گیرد ، و هرچه حجم و اندازه‌ی هسته بیشتر باشد تجمع بیشتری گرداگرد آن به وجود می آید... و این همان سنت الهی است که در دنیای مادی و در زندگانی بشر، به یک نحو، و به یک شیوه‌ی یکسان عمل می نماید!

مغزهای متفکر و گردانندگان اصلیِ (چرخ دعوت، مترجم)، جماعت مومنی بود که در مکه و در گرداگرد رسول‌الله ﷺ پرورش یافته بود، و وحی الهی آنان را مدوَّن ساخته و بزرگ‌مربی تاریخ؛ محمد ﷺ با اضافه نمودن وجود خود بدان آن را صیقل می داد و از تلاش و کوشش خود در آن مصروف می ساخت و با صبر و حکمت و سعه‌ی صدر و بصیرت خود، مراحل رشد آن را دنبال می نمود... آن‌گاه آزمایش و امتحان الهی از راه فرا رسید و سبب فزونی پاکی، و افزایش صلابت و استواری، و قربت هرچه بیشتر این جماعت به الله ﷻ گردید.

و از خلال ﴿كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ﴾: «دست از جنگ بدارید» بود که هسته‌ی اصلی شکل گرفت و تاریخ‌ساز شد!

و اگر مومنین در مکه، با قریش درگیر جنگ می شدند علاوه بر به حاشیه رانده شدن قضیه‌ی «لاَإِلٰهَإِلاَّالله» و نشستن گرد و غبار معرکه بر روی آن، و تبدیل گشتن صورت مسأله به "ضارب و مضروب" و "غالب و مغلوب"، شکل‌گیری این هسته‌ی بنیادین به تاخیر می افتاد و بسیاری از صفاتی که به‌دست آورده بود از دست می رفت و همچنین، اجتماع و تشکُّل استواری که قرار بود حول این هسته‌ی مستحکم و صیقل خورده، و گرداگرد این ساختمانِ باشکوه شکل گیرد به تاخیر می افتاد.

***

و اکنون به ذکر دستاوردهایی می پردازیم که تاکنون از خلال ﴿كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ﴾: «دست از جنگ بدارید» حاصل گشته‌اند...

به راستی که از این رهگذر، مسایلی بسیار گران‌بها در مسیر دعوت به دست آمدند...

اولین دستاورد این بود که موضوع نزاع – البته اگر تعبیر درستی باشد – به گونه‌ای واضح و شفاف به اطلاع عموم رسید؛ این‌که بحث اصلی، «لاَإِلٰهَإِلاَّالله» است و بس! این‌که درگیری میان مومنین و قریش بر سر مالکیت زمین و یا قدرت سیاسی نیست (در بدو شروع دعوت، به رسول‌الله ﷺ پیشنهاد گردید که در قدرت سیاسی مشارکت نمایند اما ایشان از پذیرفتن آن خودداری نمودند و بر «لاَإِلٰهَإِلاَّالله» اصرار ورزیدند و مومنین حول ایشان نیز، در جهت دست‌یابی به قدرت، گامی ولو کوچک نیز بر نداشتند و اقدامی ننمودند)...

(مومنین نشان دادند که، مترجم) تعارض ایجاد شده میان آنان و قریشیان، بر سر پرده‌داری کعبه نیست و آنان به دنبال به دست آوردن وجاهت و اعتبار از طریق خدمت رسانی به حُجاج نمی باشند...

(آنها با رفتار خود اذعان نمودند که، مترجم) درگیری ایجاد شده به منظور اکتساب قدرت اقتصادی نمی باشد؛ همان قدرتی که به صورت انحصاری در اختیار قریشیان بود و از آن به عنوان حربه‌ای در تحریم مسلمین و گرسنگی دادن به آنان استفاده می نمودند، و مومنین، حتی در جهت دست‌یابی به این قدرت، کوچک‌ترین حرکتی از خود به اجرا نگذاشتند!

(بدین ترتیب، مسلمین به مخاطبین خود نشان دادند که، مترجم) تمامی تنش‌ها، حول اولین و بزرگ‌ترین قضیه‌ی زندگی بشر – که واجب است همواره، اولین و بزرگترین مساله باشد – می چرخد؛ این‌که معبود حیات انسان‌ها کیست؟ و چه کسی باید اداره‌ی امور آدمی را در دست گیرد؟ قانون‌گذار اصلی زندگی کسیت؟ و چه کسی شایسته است که منهج و مسیر زندگانی را ترسیم نماید؟ قریش در تمامی این موارد به دنبال آن بود که بر اساس هوی و هوس، و آرزوها، و میراث و آداب و رسوم خود عمل کند و مومنین پیرامون رسول‌الله ﷺ همه‌ی آن موارد را برای الله ﷻ می خواستند.

یکی دیگر از دستاوردهای ﴿كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ﴾: «دست از جنگ بدارید» این بود که تمامی تلاش‌ها بر تربیت و پرورش بنیان و شالوده‌ی اصلی دعوت متمرکز گشت؛ همان شالوده‌ای که قرار بود ساختمان امّت بر روی آن بنا شده و استوار گردد.[21]

دستاورد دیگر، آن بود که مسأله‌ی مشروعیت، به وسیله‌ی تشریح آیات قرآنی و با استفاده از تبیین طریق و منش مجرمین به گونه‌ای واضح و شفاف بیان گردید.

هم‌چنین (عدم ورود به نزاع با قریش سبب شد که، مترجم) هسته گسترش یابد و این گسترش به وسیله‌ی سربازانی انجام گرفت که از روشنایی آتش بر افروخته شده توسط هسته‌ی اصلی و مادر بهره جسته بودند و بدین ترتیب، و بر اساس قَدَری از قدرهای الله ﷻ و سنتی از سنت های وی، حول آن هسته را فرا گرفته و قدرت و توانایی مناسبی جهت درگیری و پیکار به آن ارزانی داشتند...

نتیجه‌ی بسیار مهم و فوق‌العاده حساس دیگری که حاصل شد اخلاص و یک‌رنگی برای الله ﷻ بود...
به راستی که اخلاص برای الله ﷻ، اگر در حیات مسلمین مهم‌ترین عنصر نباشد جزء مهم‌ترین عناصری است که دعوت بدان نیاز دارد و این اهمیت به نسبت هسته‌ی اصلی، به گونه‌ای خاص، و به نسبت تمامی عاملین در عرصه‌ی دعوت به صورتی عام خودنمایی می کند.

یک‌رنگی برای الله ﷻ در خلال دوره‌ی مکی و از طریق آیات قرآنی، در قلوب گروه ممتاز و بی نظیر اصحاب ﷺ تعمیق می گشت و آنان را به خالص نمودن عبادات برای الله ﷻ فرا می خواند و توسط شخصیت بارز و منحصر به فرد رسول‌الله ﷺ به گونه ای عملی به آنان آموخته می شد که عبادت خالصانه برای الله ﷻ چگونه می باشد.

اما در مورد شخصیت رسول‌الله ﷺ بایستی عرض کنم که الله ﷻ، کمال ادب را به ایشان بخشیده بود و به والاترین سلوک‌ها آراسته‌شان ساخته بود.

رسول‌الله ﷺ به سبب فطرت پاکش، تمامی نیکی‌ها و خیرات را برای انسان‌ها می خواست و همین سبب شده بود تا در اوایل کار دعوت، از عدم پذیرش خود توسط مردم به شدت متأثر گردد و از إعراض و روی گردانی آدمیان از هدایت ربانی بسیار محزون و رنجیده خاطر شود و تلاش زیادی مصروف نماید تا آنان را به طریق خیر و سعادت رهنمون سازد و به همین علت، وحی نازل می گشت تا غم و اندوه را از وی بزداید و آرامش را در اعماق جانش بکارد:

﴿قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لا يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللهِ يَجْحَدُونَ﴾
«ما می‌دانیم که آنچه (کفّار مکّه) می‌گویند تو را غمگین می‌سازد، (ناراحت مباش) چرا که آنان تو را تکذیب نمی‌کنند بلکه ستم‌کاران آیات الله را انکار می‌نمایند.» **(الأنعام: ٣٣)**

١٩- در فصل آتی درباره‌ی فرایند تربیت سخن خواهیم گفت.

﴿وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللهِ وَلا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ﴾

«و شکیبائی کن و شکیبائی تو جز در پرتو توفیق یزدان میسّر نیست، بر آنان اندوهگین نشو و در برابر مکر و نیرنگی که می‌ورزند ناراحت و نگران نباش.» (النحل: ۱۲۷)

وحی مُنزل از راه می رسید تا پیامبر ﷺ را از ناراحتی و شدت حزن، و پیگیری و اصرار فراوان به منظور دست‌یابی به آیت و نشانه‌ای از جانب الله ﷻ، جهت واداشتن مردم به ایمان به پروردگار باز دارد:

﴿ فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفاً ، إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً ، وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيداً جُرُزاً﴾

«نزدیک است خویشتن را در پی ایشان، از غم و خشم این که آنان بدین کلام ایمان نمی‌آورند هلاک سازی* ما همه‌ی چیزهای روی زمین را زینتِ آن کرده‌ایم تا ایشان را بیازمائیم (و ببینیم از آنان) کدام یک کارِ نیکوتر می‌کند* و ما آنچه را روی زمین است به خاک مسطّح بی‌گیاهی تبدیل می‌نمائیم.» (الكهف: ٦ – ٨)

﴿وَإِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكَ إِعْرَاضُهُمْ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَبْتَغِيَ نَفَقاً فِي الْأَرْضِ أَوْ سُلَّماً فِي السَّمَاءِ فَتَأْتِيَهُمْ بِآيَةٍ وَلَوْ شَاءَ اللهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ * إِنَّمَا يَسْتَجِيبُ الَّذِينَ يَسْمَعُونَ وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللهُ ثُمَّ إِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾

«اگر روگردانی ایشان از تو برای تو سخت و سنگین است، چنان که می‌توانی تونلی در زمین بزنی و یا نردبانی به سوی آسمان بگذاری (و اعماق زمین و بالای آسمان‌ها را بگردی) و دلیلی برای (ایمان آوردن) ایشان بیاوری (چنین کن، امّا بدان که این لجوجان تو را تصدیق نمی‌کنند و ایمان نمی‌آورند). ولی اگر الله بخواهد آنان را بر هدایت جمع خواهد، پس از زمره‌ی کسانی نباش که نمی‌دانند. * تنها کسانی می‌پذیرند که گوش شنوا دارند و الله مردگان را برمی انگیزاند و پس از زنده‌شدن به سوی او برگردانده می‌شوند.» (الأنعام: ۳۵ – ۳٦)

آیات فرود می آمدند تا به حضرت رسول ﷺ متذکر شوند که وظیفه‌ی ایشان، صرفاً ابلاغ پیام بوده و نتایج در دستان توانمند الله ﷻ قرار دارد:

﴿ إِنَّكَ لا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾

«تو نمی‌توانی کسی را که بخواهی هدایت ارمغان داری ولی این تنها الله است که هر که را بخواهد هدایت عطاء می‌نماید، و بهتر می‌داند که چه افرادی راه‌یابند.» (القصص: ٥٦)

موضوعی که در اینجا بسیار قابل تامل می باشد این است که در طول دوران تربیت مکی، هیچ‌گونه وعده‌ی نصرتی از جانب الله ﷻ بر شخص رسول‌الله ﷺ نازل نشد و تنها چیزی که عنوان گشت این بود که:

﴿ وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ﴾

«اگر (تو را زنده بداریم و) برخی از چیزهائی را به تو بنمائیم که به آنان وعده می‌دهیم، و یا این که تو را بمیرانیم (و شکست و مصیبت کافران و پیروزی و نعمت مؤمنان را نشانت ندهیم مسأله‌ای نیست، چرا که) بر تو تنها ابلاغ است، و بر ما حساب و کتاب.» **(الرعد: ٤٠)**

در حالی‌که رسول‌الله ﷺ یقین داشت که نصرت دین و استقرار آن در این کره‌ی خاکی روزی از راه فرا می رسد. خباب بن ارت ﷛ می گوید: در حالی‌که رسول‌الله ﷺ در زیر سایه کعبه، سر مبارکش را بر روی ردایش قرار داده بود پیش وی شکایت بردیم که آیا برای ما از الله ﷻ طلب نصرت نمی نمایی؟ آیا برای ما دست به دعا نمی گردی؟ (و علت این خواسته، آزار و اذیت فراوانی بود که مشرکین در مکه به نسبت مومنین روا می داشتند)، ایشان به ما این‌گونه پاسخ داد:

«قد كان من قبلكم يؤخذ الرجل، فيُحفر له في الأرض، فيجعل فيها، ثم يؤتى بالمنشار، فيُوضع على رأسه فيُجعل نصفين، ويُمشط بأمشاط الحديد ما دون لحمه وعظمه، ما يصدّه عن ذلك دينه، والله ليتمنّ الله هذا الأمر، حتى يسير الراكب من صنعاء إلى حضرموت، لا يخاف إلا الله والذئب على غنمه، ولكنكم تستعجلون»

«پیش از شما (و در میان امّت‌های پیشین، مترجم)، فردی از جماعت مومنین را می گرفتند و برایش گودالی در زمین حفر می کردند و در درون آن قرارش می دادند آن‌گاه ارّه‌ای را بر فرق سرش گذاشته و از وسط به دو نیمش می کردند و با شانه‌ای آهنی، گوشت و استخوانش را شانه می نمودند اما او حاضر نمی شد که از دینش دست کشیده و از آن باز گردد، قسم به الله که پروردگار، امور این دین را به حد تمام و کمال می رساند تا آنجا که سواره از صنعاء به سوی حضرموت سفر می کند و جز از الله و خطر گرگ بر گوسفندانش از چیزی دیگر نمی هراسد اما شما تعجیل به خرج می دهید و شتاب می ورزید.»[22]

و این گونه بود که با توجیهات صورت گرفته از جانب وحی الهی، قلب رسول‌الله ﷺ از تمامی تعلقات خالی گشت (و سرتاسر فضای آن به الله ﷻ اختصاص یافت، مترجم) و حتی دیگر به این هم نمی اندیشید که در زمان حیات خویش، استقرار دین الله ﷻ را با چشم سر ببیند، و تمام هم و غم خود را بر مساله‌ی ابلاغ متمرکز ساخته بود، پس از این تغییرات، و همان‌گونه که در کتب سیره مشاهده می نماییم رسول‌الله ﷺ نیز اصحاب ﷡ را بر پایه‌ی یک‌رنگی برای الله پرورده ساخت تا خود را از "خویشتن و خودخواهی" برهانند و بدین ترتیب، تمامی هم و غم اصحاب ﷡، بر خالص نمودن عبادات برای الله ﷻ متمرکز گشت.

و آن‌گاه که الله ﷻ مشاهده نمود که قلوب مومنین برای پروردگارشان خالص گشته، به آنان در زمین استقرار بخشید و اجازه داد تا با دشمنان مقابله به مثل نمایند:

٢٢- این حدیث را بخاری ﷫ روایت نموده است.

﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللهُ وَلَوْلا دَفْعُ اللهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللهِ كَثِيراً وَلَيَنْصُرَنَّ اللهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ * الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾

«اجازه به کسانی داده می‌شود که به آنان جنگ (تحمیل) می گردد، چرا که بدیشان ستم رفته است و الله توانا است بر این که ایشان را پیروز کند * همان کسانی که به ناحق از خانه و کاشانه‌ی خود اخراج شده‌اند و تنها گناه‌شان این بوده است که می گفته‌اند پروردگار ما الله است! اصلاً اگر الله بعضی از مردم را به وسیله‌ی بعضی دفع نکند، دیرها و کلیساها و کنشت‌ها و مسجدها که در آنها الله بسیار یاد می‌شود، تخریب و ویران می گردد، و به طور مسلّم الله یاری می‌دهد کسانی را که او را یاری دهند، الله نیرومند و چیره است * آنان کسانی هستند که هرگاه در زمین ایشان را قدرت بخشیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند، و امر به معروف، و نهی از منکر می‌نمایند، و سرانجام همه‌ی کارها به الله برمی گردد.» **(الحج: ۳۹ – ٤١)**

«خطوط قابل اقتباس از سبک تربیتی نسل بی‌نظیر امت»

بسیاری از مردم این گونه می پندارند که آنچه که در مراحل تربیتی نسل اول امّت اسلامی، در دوران مکی سپری گشت بنا به طبیعت و اقتضای همان زمان بوده و قابلیت تطبیق و بهره‌برداری را در زمان حال ندارد (و برای وضعیت موجود ما قابل استفاده نمی باشد، مترجم) در نتیجه آنان معتقدند که این برهه، صرفاً بایستی از دید تاریخی مورد مطالعه قرار گیرد و از کاربرد عملی برخوردار نبوده و نمی تواند به عنوان الگو مورد استفاده واقع گردد!

این مسأله (که آیا می توان از الگوی تربیتی اصحاب ﷺ استفاده کرد و آن‌را بر اساس دوران مکی و مدنی تفکیک نمود و اصول حرکت و دعوت خود را بر پایه‌ی آن استوار ساخت بسیار مهم بوده و، مترجم) ، نیازمند آن است که به گونه‌ای واضح و آشکار تبیین گردد (و می بایست حساسیت فراوانی در موردش به خرج داده شود، مترجم) زیرا نتیجه‌ی آن، به عنوان جدا کننده‌ی مسیر فعالیت در عرصه دعوت اسلامی در حال حاضر عمل می‌نماید و اگر نتوان آن را به گونه‌ای واضح و شفاف بیان نمود، اصطکاک و برخورد گروه‌های مختلفِ حاضر در عرصه‌ی همچنان ادامه می یابد و نمی توانند به موقف و دیدگاهی واحد و یا هم جهت دست یابند و این در حالی است که تمامی دشمنان اسلام، در صفی متحد و یک‌پارچه قرار گرفته و بر امّت اسلامی هجوم آورده‌اند، و در تلاش‌اند تا با همیاری و همراهی هم‌دیگر، آن را به زانو در آورند و نمود و نشانه‌های این مساله را می توان در مناطق مختلف نظیر بوسنی و هرزگویین، و کشمیر، و چچن و تمامی مکان‌های این کره‌ی خاکی مشاهده نمود.

(سوال اصلی این است که، مترجم) آیا ما در مرحله‌ی مکی قرار داریم؟ مرحله‌ای که در آن، تمامی مجتمع، در شرکی صریح و آشکار گرفتار آمده و مومنین، آن گروه اندکی‌اند که به دین جدید ایمان آورده‌اند و مستضعف بوده و از جامعه رانده شده‌اند و بر اساس مقتضیات آن زمان گام بر می دارند؟ یا آنکه ما در جامعه‌ی مسلمان به سر می بریم که از اسلام منحرف گشته و ماموریت‌مان، تصحیح اوضاع آن بوده و تلاش داریم تا شرایطش را به سیمای صحیح اسلامی باز گردانیم؟ به راستی ما در چه وضعیت و شرایطی به سر می بریم؟

به علت اهمیت و حساسیت زیاد این موضوع و به دلیل کشمکش‌های فراوانی که حول آن وجود دارد و هم‌چنین، به سبب آثار تفرقه افکنی که جدل‌های پیرامون این قضیه از خود بر جای می گذارد دوست داریم به تحلیلی مناسب و درخور آن بپردازیم تا بدون درگیر شدن در عواطف و احساسات، و بدون دخالت دادن حب و بغض‌های شخصی، به تصویری واضح و شفاف از آن دست یابیم.

به طور قطع، در مرحله‌ی مکی به سر نمی بریم! زیرا ما- اعم از دعوت‌گران، و پاسخ‌دهندگان به دعوت- روزه می گیریم و مناسك حج به جای می آوریم در حالی‌که حج و روزه در مدینه بر مسلمین فرض گردیده‌اند! و ما تمامی مواردی را که از طرف الله ﷻ تحریم گشته‌اند حرام می دانیم و همه واجبات الله ﷻ را به رسمیت می شناسیم و آنها را منحصر در موارد حلال و حرام شده‌ی دوران مکی نمی پنداریم!

به یقین در دوران مدنی نیز به سر نمی بریم! زیرا دعوت در زمین تمکین و استقرار نیافته و در قِسم اعظم دنیای اسلامی، شریعت الهی حکم‌فرما نمی باشد، و افرادی که وظیفه‌ی دعوت را به انجام می‌رسانند یا در زندان‌ها گذران معیشت می کنند و یا بر چوبه‌های دار آویزان گشته‌اند و یا آنکه با هر وسیله‌ی ممکن، عرصه بر آنان تنگ شده (و زمین فراخ و پهناور الله ﷻ برایشان به محیطی تنگ و تاریک مبدل گشته، مترجم) است.

به‌راستی موقعیت ما چیست و در کجا قرار داریم؟! و چه منهج و برنامه‌ای مناسب حال‌مان می باشد؟ آیا منهج مورد اتباع رسول ﷺ در مکه را، که الله ﷻ بدان دستور داده بود، نصب‌العین خود قرار دهیم و یا منهج مدینه را، که پیامبر ﷺ با دستور الله ﷻ از آن تبعیت می نمود، الگوی دیده‌گان خود سازیم؟ و یا آنکه راهبردی سوای این دو راهبرد را بر اساس اجتهاد خود و بدون ضابطه و قاعده‌ای مشخص ترسیم نماییم؟

همان‌گونه که می بینید، این قضیه اهمیت خاصی دارد و نیازمند آن است که زوایایش روشن شود و محدوده اش مشخص گردد.

***

بی شک، میان اوضاع ما و شرایط مکی، تمایزهای آشکاری وجود دارد و بسیاری از مردم نیز برای برجسته ساختن تفاوت‌های میان این دو وضعیت بدان‌ها استناد می‌کنند (و ما هم در ادامه سعی خواهیم کرد که به برخی از آنها اشاراتی داشته باشیم، مترجم).

مردم در مجتمع مکی، ایده‌ی تک‌الهی را به گونه‌ای مطلق، انکار می نمودند و قرآن کریم، تعجب آنان را از دعوت رسول‌الله ﷺ به توحید و یکتاپرستی بدین‌گونه روایت می کند:

﴿ أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهاً وَاحِداً إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ ﴾

«آیا او به جای این همه خدایان، به الهی واحد معتقد است؟ واقعاً این چیز شگفتی است.» (ص: ۵)

و این در حالی است که همگی ما در عالم اسلامی، به الهی واحد ایمان داشته و وجود هرگونه شریکی را برای وی انکار می نماییم.

مشرکین جاهلی به صورت مطلق، تفکر وجود سرای آخرت و زنده شدن مردگان را منکر می شدند و قرآن در مورد تعجب آنان از وجود عقیده به آخرت در اندیشه‌ی رسول‌الله ﷺ، چنین حکایت می کند:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ * أَفْتَرَى عَلَى اللهِ كَذِباً أَمْ بِهِ جِنَّةٌ﴾

«کافران می‌گویند آیا مردی را به شما بنمائیم که شما را خبر می‌دهد از این که هنگامی که پیکرهایتان کاملاً متلاشی شد، آفرینش تازه‌ای پیدا می‌کنید؟ * آیا او بر الله دروغ می‌بندد؟ یا نوعی دیوانگی دارد؟» (سبأ: ۷-۸)

در حالي که ما – به صورت کلي – به زنده شدن در سرايي ديگر، و جزاء و حساب و کتاب و بهشت و جهنم ايمان داريم و البته در اين ميان بايستي عده‌ی قليلي را که ملحد بوده و از وزن و جايگاهي برخوردار نمی باشند ناديده گرفت.

قرآن برايمان بازگو می کند که مردم، پيامبریِ رسول‌الله ﷺ و رسالتش را اين‌گونه انکار می نمودند:

﴿وَعَجِبُوا أَنْ جَاءَهُمْ مُنْذِرٌ مِنْهُمْ وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ﴾

«در شگفتند از اين که بيم دهنده‌اي از خودشان به سويشان آمده است، و کافران می گويند: اين، جادوگر بسيار دروغ‌گوئی است.» (ص: ٤)

هم‌چنين می گفتند:

﴿أَأُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا﴾

«آيا از ميان همه‌ی ما، قرآن بر او نازل شده است؟» (ص: ٨)

و ما– البته با ناديده گرفتن ملحديني اندک که در حساب نمی آيند!– به پيامبری رسول‌الله ﷺ ايمان داشته و او را به عنوان فرستاده‌ی الله ﷻ می شناسيم و قرآن را نه سخن بشر و نه داستان هاي افسانه‌اي، بلکه کلام الهي می دانيم که بر محمد ﷺ نازل گشته است...

و در اين‌که تمامی اين مسايل حقيقت دارند شکی نيست...

اما بياييم تا از زاويه‌ای ديگر به قضايا بنگريم...

اسلام آمد تا تمامی واسطه‌های ميان بنده و پروردگارش را نفی نموده و بين آن دو، ارتباط و اتصالی مستقيم و زنده برقرار سازد:

﴿ وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾

«و آن‌گاه که بندگانم از تو درباره‌ی من بپرسند، من نزديکم و دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند، پاسخ می گويم، پس آنان هم دعوت مرا بپذيرند و به من ايمان بياورند تا آنان راه يابند.» (**البقرة: ١٨٦**)

اما بنگريد که تفکر تصوّف چه بر سر حال و روز عقايد مردم آورده است؟

در نظرگاه و ذهن مريد، شيخ آن‌چنان برجسته و بزرگ گشته که به واسط ميان او و خالقش مبدل شده و مريدان بدون اجازه وی،که بر قلب‌ها آگاه است، نمی توانند الله ﷻ را با اسمی از اسماء الحسنی به فرياد خوانند زيرا که شيخ برای هر قلبی، اسمی متناسب با احوال آن قلب را به همراه زمانی مشخص، تعيين نموده تا صرفاً در آن زمان و با آن اسم خاص، الله ﷻ را در خود زمزمه کند و حتی مرگ هزار سال پيش وی نيز نمی‌تواند از تسلطش بر اذهان مريدان بکاهد (و سايه‌ی مبارکش! هم‌چنان بر سر آنان سنگينی می‌نمايد، مترجم) و مرگ نمی تواند ميان سلطان معنوی (که همان شيخ است، مترجم) و قلوب (مريدانش، مترجم) مانعی ايجاد نمايد و دست کشيدن بر

ضریح و به دعا ایستادن در آستانش، و همچنین به فریاد خواهی و طلبِ مدد (از شیخ، مترجم) و ذبح (برای وی، مترجم) از علایم ارادت و خلوص نیت مرید به مرادش به شمار می‌آید و به عنوان واسط و واصلی جهت تقرب و اتصال به درگاه الله سبحانه و تعالی پنداشته می شود!

آیا این افعال و این اقوال، جدای از این گفته‌ها و اعمال‌اند:

﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللهِ زُلْفَى﴾

«ما آنان را پرستش نمی‌کنیم مگر بدان خاطر که ما را به الله نزدیک گردانند.» **(الزمر: ٣)**

آیا این مسأله، بیان‌گر شرکی واضح و آشکار نمی باشد؟

اسلام آمد تا تمامی قوانین ساخته‌ی بشر را کنار زده و شریعت الهی را در زمین الله سبحانه و تعالی پیاده سازد و این اجرا را این‌گونه به اصل عقیده پیوند زده است:

﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾

«هرکس برابر آن چیزی حکم نکند که الله نازل کرده است، او و امثال او بی‌گمان کافرند.» **(المائدة: ٤٤)**

و اعراض و روی‌گردانی از شریعت الهی را به عنوان نشانه‌ی نفاق ذکر نموده است؛ همان نفاقی که ایمان را از صاحبش زایل می سازد:

﴿وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ * وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ * وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ * أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمِ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

«و می‌گویند به الله و پیغمبر ایمان داریم و اطاعت می‌کنیم، امّا پس از این ادّعاء، گروهی از ایشان روی‌گردان می‌شوند، و آنان در حقیقت مؤمن نیستند * هنگامی که ایشان به سوی الله و پیغمبرش فرا خوانده می‌شوند تا میان آنان داوری نمایند روی‌گردان می‌گردند * ولی اگر حق داشته باشند با نهایت تسلیم به سوی او می‌آیند * آیا در دل‌هایشان بیماری است؟ یا شکّ و تردید دارند؟ یا می‌ترسند الله و پیغمبرش بر آنان ستم کنند؟ * مؤمنان هنگامی که به سوی الله و پیغمبرش فرا خوانده شوند تا میان آنان داوری کند، سخن‌شان تنها این است که می گویند شنیدیم و اطاعت کردیم! و رستگاران واقعی ایشانند.» **(النور: ٤٧ – ٥١)**

و تبعیت از تشریعات و قوانین بشری و فرمان راندن به «غیر مَا أَنْزَلَ الله» را در حکمِ اختیار نمودن معبودی سوای الله سبحانه و تعالی دانسته، و آن‌را هم سطح با عبادت غیر الله سبحانه و تعالی معرفی می نماید:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللهِّ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهاً وَاحِداً لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾

«یهودیان و ترسایان علاوه از الله، علماء دینی و پارسایان خود را هم به خدایی پذیرفته‌اند و مسیح پسر مریم را نیز الله می‌شمارند، بدیشان جز این دستور داده نشده است که: تنها الله یگانه را بپرستند و بس. جز الله معبودی نیست و او پاک و منزّه از شرک‌ورزی و چیزهائی است که ایشان آنها را انباز قرار می‌دهند.» **(التوبة: ٣١)**

اما سکولاریزم[٢٣] با زندگی مردم چه کرده و چه بر سر آنان آورده است! چه تعداد از حکومت‌هایی که بر سرزمین-های اسلامی فرمان‌روایی می کنند، «مَا أَنْزَلَ الله» را مبنای شریعت و قانون‌گذاری خود قرار داده‌اند؟ و در مورد شریعت الله ﷻ، چه چیزهایی بر زبان سکولارها جاری می گردد؟ آیا این مسأله، شرکی صریح و آشکار به حساب نمی آید؟

به راستی دیدگاه و موضع ما در باره‌ی این اوضاع چه می تواند باشد؟!

دشواری قضاوت در مورد اوضاع امروز عالم اسلامی در این است که میان عقیده‌ای که مردم ابراز می دارند و افعال واقعی که در صحنه‌ی زندگی به نمایش می گذارند تناقض شدیدی وجود دارد و اظهارنظر در مورد این تناقض و حُکم نمودن درباره‌ی این‌که آیا این مسأله آنان را از دین خارج می سازد یا خیر، بسیار دشوار است، به عبارت دیگر، مشکل اصلی ما در عرصه‌ی کنونی دعوت، قضاوت و حُکم نمودن در مورد مردم است.
به نظر من- که از سالیان پیش نیز دیدگاهم چنین بوده- شایسته نیست که در عرصه‌ی دعوت، خود را به این مساله مشغول سازیم و به خاطر آن، صفوف‌مان را چند دسته و چند پارچه نماییم و به جدل وحزب گرایی در مورد آن روی آوریم و هر دسته از ما به سویی رهسپار گردیم.

در این‌که مردم – مگر کسی که مورد رحم الله ﷻ قرار گرفته باشد – در نوعی از انواع شرک‌های اعتقادی، عبادتی و یا حاکمیتی (یا همان شرک اتّباع) گرفتار آمده‌اند شکی نیست و جای هیچ‌گونه بحث و جدلی وجود ندارد... اما این‌که حُکم صادر نماییم که آنان مشرک‌اند موضوعی دیگر است زیرا هر کسی که در شرک می افتد لزوماً برچسپ مشرک بودن نمی خورد مگر آنکه شروطی خاص بر جای آیند و موانع صدور حکم زایل گردند...
ابن تیمیه ﷫ می فرماید:

٢٣- سکولاریزم به معنای جدایی دین از واقعیت سیاسی، و اجتماعی، و اقتصادی و... مردم و محصور ساختن آن در دایره اعتقادات فردی و شخصی می‌باشد و این تفکر هیچ‌گونه نقش و جایگاه عمومی را برای دین قائل نمی باشد، در واقع، سکولاریزم، با توحید الوهیت شدیدترین تقابل و دشمنی را به نمایش می‌گذارد، مترجم.

«و من برای آنان روشن ساختم که آنچه که از سَلَف و ائمه در مورد مسأله‌ی اطلاق کفر[۲۴] بر کسی که چنین و چنان گوید، وارد گشته، سخنی حق است اما واجب است که میان "اطلاق" و "تعیین"[۲۵] تفاوت قایل شویم، هم‌چنین باید بدانیم که مبحث "وعید"[۲۶]، اولین مسأله از مسایل اساسی است که امّت بر سر آن دچار اختلاف گشتند، به تاکید، نصوص آیات بر "وعید مطلق" دلالت دارد، به عنوان مثال، در آیه‌ی؛

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَسَيَصْلَوْنَ سَعِيرًا﴾

«بی‌گمان کسانی که اموال یتیمان را به ناحق و ستم‌گرانه می‌خورند، انگار آتش در شکم‌های خود می‌خورند و با آتش سوزانی خواهند سوخت.» **(النساء: ۱۰)**

و هم‌چنین سایر مواردی که با همین سبک عنوان شده‌اند و قالب آنها بدین ترتیب است که می فرماید: "هر کسی این کار را انجام دهد این‌گونه مجازات می گردد"، مطلق و عام بوده و درست مانند این قول سلف است که می

۲۴- "کفر" در لغت به معنای پوشاندن و پنهان نمودن چیزی است و برای همین، به کشاورز، کافر نیز می گویند زیرا بذر و دانه را در زیر خاک پنهان می نماید و در اصطلاح شرعی، نقیض و ضد ایمان است، و لفظی است شرعی که بر دو قسم می باشد: "کفر اکبر" و "کفر اصغر"

"کفر اکبر"، کفری است که ایمان را از صاحبش سلب می نماید و شخص را از دایره‌ی اسلام خارج می‌سازد، اگر فرد، کافری باشد که ایمان نیاورده، در دنیا احکام کافر بر وی اجرا می گردد و اگر قبلاً مسلمان بوده، حکم مرتد بر وی مصداق می یابد و در آخرت، هر دوی این افراد، به صورت ابدی وارد جهنم گشته و مشمول شفاعت نمی گردند.

"کفر اکبر" را "کفر اعتقادی و یا کفر بواح" نیز می نامند و دارای انواع مختلفی از قبیل کفر عناد، و کفر إنکار، وکفر کِبر، وکفر جحود، ، وکفر نفاق، وکفر تکذیب، و کفر استحلال، و کفر کُره و بغض، و کفر طعن وإستهزاء، وکفر إباء و إعراض می باشد که برای آشنایی با هر کدام از این کفرها می توان به کتاب‌های مختلفی که در باب قواعد تکفیر نوشته شده است مراجعه نمود.

برای مثال کفر اکبر می توان به آیه‌ی ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللهَ ثَالِثُ ثَلَاثَةٍ﴾: «بی‌گمان کسانی کافرند که می‌گویند: خداوند یکی از سه خدا است.»، **(المائدة: ۷۳)**، اشاره نمود.

کفر اصغر که در کتب عقیده، کفر دون کفر، و کفر نعمت و کفر عملی اصغر نیز گفته می شود، صاحبش را از اسلام خارج نمی نماید و صفت اسلام را از وی سلب نمی‌سازد و در آخرت هم در دایره‌ی اراده و مشیت الله ﷻ قرار می گیرد و وی یا عذاب داده می شود یا بخشیده می گردد، اگر این فرد وارد جهنم شود، دوزخی بودن وی ابدی نیست و با اجازه‌ی الله ﷻ، مشمول شفاعتِ شفاعت‌کاران قرار می گیرد.

مثلاً قول رسول‌الله ﷺ (با روایت امام مسلم رحمه الله)که می فرماید: «اثنان في الناس هما بهم كفر: الطعن في النسب والنياحة على الميت» (دو چیز در میان مردم وجود دارد که سبب کفرشان می گردد؛ طعن زدن در نسب و گریه کردن بر فرد مرده)، نوعی کفر اصغر است، مترجم.

۲۵- تفاوت "اطلاق" و "تعیین" در این است که در "اطلاق"، حکمی را در مورد گروهی از مردم صادر می نماییم بدون آنکه به شخص مشخصی اشاره داشته باشیم مثلاً می گوییم تمام زنانی که ابروی خود را بر می دارند مورد لعنت الله ﷻ قرار می گیرند ولی به زنی مشخص و معین اشاره نمی نماییم، اما در "تعیین"، فردی شناخته شده را مشمول حکم می دانیم مثلاً می گوییم که عبدالله ابن أُبی منافق است، مترجم.

۲۶- در برخورد با کتب مختلف در باب مسایل شرعی ممکن است با دو عبارت " وعد و وعید " مواجهه شویم و بایستی به تفاوت میان این دو واژه آگاه باشیم، "وعد" عبارت است از وعده‌ای که الله ﷻ به بندگان صالحش در مقابل انجام حسنات می دهد و وعید همان مجازات‌ها و عقوبت‌هایی است که در برابر اعمال ناپسند مصداق می یابند.

نصوص "وعید" وارده در کتاب و سنت را به صورت مطلق و کلی و نه به صورت مشخص و معین، در نظر می گیریم و می گوییم این گناه، سزایش این مجازات است بدون آنکه آن را به شخص یا فردی خاص منتسب نماییم زیرا ممکن است برخی موانع سبب شده باشد که شخص به حقیقت ماجرا پی نبرده باشد و مشمول آن حکم نگردد، مترجم.

گفتند: "هر کس این را بگوید پس او آن‌گونه است." اما در مورد شخص معین و مشخص، ممکن است که به وسیله‌ی توبه و یا حسنات فراوان و یا سختی‌های زیادی که سبب بخشش گناهان می گردند و یا به وسیله‌ی شفاعت مقبولی که توسط الله تعالی مورد پذیرش قرار گرفته است، حکم "وعید" کنار رفته و لغو گردد... و تکفیر نیز در دایره‌ی "وعید" قرار می گیرد، پس اگر فردی قولی بر زبان آوَرَد که منجر به تکذیب سخنی از سخنان رسول‌الله صلی الله علیه وسلم شود و آن شخص از تازه مسلمانان باشد و یا این‌که در صحرایی دور زندگی کند و ... دچار "کفر انکار" نمی گردد تا این‌که بر وی حجت و دلایل اقامه شود، زیرا ممکن است که این شخص، آن نصوص را نشنیده باشد و یا شنیده اما از صحت آن مطمئن نباشد و یا این‌که آن‌را با چیزی دیگر در تعارض دیده باشد، پس واجب است که در آن مسأله برایش تاویل قائل شده و آن‌را بر معنایی دیگر حمل نماییم حتی اگر فرد در آن به خطا رفته باشد.» [۲۷]

هم‌چنین در جایی دیگر چنین می فرماید: «نصوص "وعید" که در قرآن و سنت وارد شده و هم‌چنین نصوصی که از ائمه در مورد "تکفیر" و "تفسیق"[۲۸] و یا امثالهم نقل گشته مستلزم این نیستند که در حق فردی مشخص نیز استعمال گردند مگر این‌که شروط لازم محقق شوند و موانع کنار روند، و این قضیه در مورد اصول و فروع یکسان است.» [۲۹]

و بالاخره در سومین اظهار نظر خویش می فرماید: «اما علماء در مورد تکفیر آنان و جاودانه دانستن‌شان در جهنم دارای دو قول مشهورند و دو روایت از امام احمد روایت شده است و دو قول در مورد خوارج و حروری ها و .... و امثالهم وجود دارد و صحیح، کفر بودن اقوالی و اعمالی است که از این مردم سر می زند؛ همان اقوال و افعالی که مخالف تمامی مواردی است که رسول‌الله صلی الله علیه وسلم با خود آورده و از نوع همان‌هایی است که کفار در حق مسلمین روا می دارند، و دلایل این سخنانم را در جاهایی دیگر نیز مطرح ساخته‌ام اما کافر دانستن شخصی مشخص از آنان، و جاودانه تلقی نمودن وی در آتش جهنم، مستلزم ثابت شدن شرط‌های تکفیر و رفع شدن موانع آن می باشد.

۲۷- مجموع الفتاوی – جلد سوم – ص ۲۳۰ -۲۳۱.

۲۸- "فسق" در لغت به معنای خارج شدن از پوسته و یا بدنه و یا سوراخ می باشد، مثلا می گویند: "**فسقت الرطبة عن قشرها، والفأرة عن جُحرها**: خرما از پوسته‌اش و موش از سوراخش خارج گشت."

در اصطلاح شرعی عبارت است از اینکه فردی عصیان نموده و از حدود شرعی تجاوز کرده است، مثلاً ﴿فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ﴾ یعنی از اطاعتِ پروردگارش خارج گشت، "فسق" نیز بر دو نوع "فسق اکبر و فسق اصغر" است که نوع اول باعث خروج از دین می گردد اما نوع دوم، صاحبش را از دایره‌ی دین خارج نمی سازد.

۲۹- مجموع الفتاوی – جلد دهم – ص ۳۷۲.

ما به صورت کلی و عام در مورد نصوص "وعد" و "وعید" و "تکفیر" و "تفسیق" سخن می رانیم اما هیچ‌گاه شخص معین و مشخصی را وارد این کلّیات نمی گردانیم مگر آنکه تمام موارد لازم بدون هیچ معارض و مخالفی در آن شخص به انجام رسیده باشد، و این قاعده را در قواعد تکفیر، به صورت مفصل تشریح نموده‌ام.»[۳۰]
و این همان کلید (لازم برای حل مشکل نحوه‌ی برخورد با مردم، مترجم) در مسیر دعوت و منهج حرکت می باشد.

شکی نیست که مردم - مگر آن‌کس که مورد رحم الله تعالی واقع شده باشد - در شرکی هم‌چون شرک جاهلیت گرفتار آمده‌اند اگرچه ضرورتاً حکم مشرک برای همه‌ی آنان صادر نمی گردد، اما آنچه که در مسیر دعوت برای ما اهمیت و اولویت دارد این است که حقیقت ایمان و نواقض آن را بیان نموده و مردم را - با صرف نظر از این‌که بر اساس حکم الله تعالی مشرک هستند یا خیر - از شرکی که در آن واقع شده‌اند برحذر داریم و دعوت‌شان نماییم تا به اسلام صحیح و حقیقی بپیوندند و در دنیای واقعی، و نه در عالم تخیلات و فضای مجازی، آن‌را به اجرا گذاشته و بدان پایبند باشند.

آنچه که برای ما اهمیت دارد این نیست که به شخصی از اشخاص بگوییم که تو مشرک هستی بلکه باید تلاش‌مان بر این باشدکه وی را از ماهیت شرک‌آلود کارش آگاه نموده و او را - با استفاده از حکمت و موعظه‌ی حسنه - دعوت نماییم تا خود را از پلیدی‌های شرک رهانیده و وارد دایره‌ی حقیقی اسلام نماید.
سخنان فوق درباره‌ی واقعیتی است که مردم در آن زندگی می کنند، و در مورد وظیفه‌ای است که ما در قبال آنان بر عهده داریم...

از طرفی دیگر، اوضاع دنیای اسلامی - مگر آنچه که الله تعالی بدان رحم نموده - به گونه‌ای است که به مبارزه با دعوت بر می خیزد و دعوت‌گران را از بیان حقیقت کامل ایمان و نواقض آن، خصوصاً در مواردی که به حکومت- داری بر اساس قوانین غیر الهی مربوط می شود، باز می دارد و مسیر، مملو از زندان‌ها و بازداشت‌گاه‌ها و چوبه‌های اعدام است و در کمین کسانی نشسته که می خواهند به همان شیوه‌ی درستی که از جانب الله تعالی نازل گشته، به تبیین حقیقت «لاَإِلٰهَ إِلاَّالله» بپردازند.

پس به‌راستی بهترین منهج و برنامه برای دعوت چیست؟ و مردم را بایستی به سوی چه چیزی فرا خوانیم؟ و بر چه مسأله‌ای متمرکز گردیم؟ و چه وسایل و ابزاری را اختیار نماییم تا به هدف رسیم، و یا حداقل بدان نزدیک گردیم؟
آن هنگام که حقیقت اوضاع را برای خود مجسم می نماییم و هم‌زمان، از پیامدهای صدورِ حکمِ نسل فعلی، پیش از اقامه‌ی حجت بر آنان بر اساس حکمت و موعظه‌ی حسنه رهایی می‌یابیم، خود را به مرحله‌ی مکی نزدیک‌تر می بینیم اگرچه به صورت کامل، منطبقِ با آن نیستیم زیرا میان این دو وضعیت تفاوت‌هایی وجود دارد که به

۳۰- مجموع الفتاوی – جلد ۲۸ – ص ۵۰۰ – ۵۰۱.

اختلاف در صدور حکم درباره‌ی مردم منجر می شود، اما با این وجود، در مورد صدور حکم درباره اوضاع تغییری ایجاد نمی گردد، و در حقیقت، این شرایط و اوضاع روزگار است که منهج و برنامه‌ی دعوت را مشخص می نماید و این شرایط محیطی است که نزدیک‌ترین وسایل و ابزار را جهت دست‌یابی به اهداف معین می سازد. در این‌جاست که می بینیم مجال استفاده از سبک تربیتی نسل اصحاب‌ﷺ، بسیار فراتر از آن چیزی است که در ابتدا تصور می نمودیم و بسیاری از قضایا و مسایل، ما را وادار می سازند تا در مورد (چگونگی برخورد با، مترجم) آنها به آن دوره باز گردیم و با بصیرتی آگاهانه در آن تدقّق نماییم و طریق دعوت خود را از آن اقتباس کنیم و چشم به راه فضل الهی بوده و بدان چشم دوزیم تا آنچه را که خیر و مصلحت است به ما الهام نماید.

***

آن‌گاه که به مطالعه‌ی اوضاع و احوال امّت اسلامی – به گونه‌ای شایسته و بایسته – می پردازیم با انحرافات بسیاری مواجه می گردیم که در طول عمر ۱۴۰۰ ساله‌ی امّت روی داده و مردم را گام به گام به سمت دور شدن از حقیقت اسلام کشانیده و منجر به رخ دادن غربت دوم شده است؛ همان غربتی که رسول‌اللهﷺ این‌گونه از آن خبر می دهد:

«بدأ الإسلام غريباً، وسيعود غريباً كما بدأ»

(اسلام کار خود را با غربت آغاز نمود و به زودی به همان غربتش باز خواهد گشت.)[۳۱]

و آن هنگام که این انحرافات را دنبال می نماییم– و به‌راستی شایسته است که چنین کاری انجام دهیم زیرا برای تشخیص نوع درمان لازم است ابتدا درد و بیماری را به خوبی بشناسیم– در می یابیم که آنها نه تنها در رفتار و سلوک رسوخ نموده‌اند بلکه تمامی مفاهیم را در گیر خود کرده و به نوعی انحراف مبتلا ساخته‌اند و حتی «لاَإِلَٰهَ-إِلاَّالله» نیز از این مسأله در امان نمانده و اولین مفهومی است که انحراف بدان راه یافته است، هم‌چنین مشاهده می کنیم که عبادت، و قضاء و قدر، و دنیا و آخرت، و تمدن، و تربیت، و جهاد، و... نیز پای در بند انحراف گشته‌اند.[۳۲]
حال که اوضاع این‌گونه است نقطه‌ی شروع فعالیت ما چه باید باشد؟ آیا راه گریز و گزیری داریم که در بدو امر به تصحیح مفهوم «لاَإِلَٰهَإِلاَّالله» نپردازیم؟ و آیا امکان دارد که زندگانی مردمان را بر اساس قواعد و بنیان‌های اسلامی بنیان نهیم در حالی که هنوز این مفهوم را در اذهان و قلوب آنان تصحیح ننموده‌ایم؛ همان ذهن‌هایی که وظیفه‌ی ادراک حق را برعهده دارند و همان قلب‌هایی که رسالت‌شان، مبدل ساختن ادراک ذهنی به نیرو و توانی درونی، و در نهایت به رفتار و سلوکی عملی در دنیای واقعی است... و این همان طریق و شیوه‌ی اصلاح است.
و اکنون بنگریم که مفهوم «لاَإِلَٰهَإِلاَّالله» در نظر مردم به چه پیراهه‌هایی کشیده شده است؟

۳۱- مسلم ﷺ این حدیث را روایت نموده است.

۳۲- علاقه‌مندان می توانند به کتاب **"مفاهيم ينبغي أن تصحح"** مراجعه کنند، (این کتاب تحت عنوان مفاهیم بنیادی اسلام به فارسی ترجمه شده و بی هیچ اغراقی یکی از شاه‌کارهای شیخ محمد قطب ﷻ می باشد و آقای لقمان محمودپور نیز با زیبایی هرچه تمام‌تر آن را ترجمه نموده است، مترجم).

می بینیم که این مفهوم عظیم و جامع به گونه‌ای ناگوار محدود شده و تبدیل به کلماتی گشته که صرفاً بر زبان جاری است و در زندگی واقعی خیلِ عظیمی از مردم- مگر آن‌کس که مشمول رحم الهی قرار گرفته - محلی از إعراب ندارد، و حتی کار «لاَإِلٰهَإِلاَّالله» به جایی رسیده که کارکرد اصلی خود را که عبارت است از ممانعت از ورود مردم به دایره‌ی شرک‌های اعتقادی و عبادتی و تشریعی، از دست داده است.

تفاوت جامعه‌ی ما و جامعه‌ی جاهلی زمان بعثت در این است که مشرکین مکه، در عین حال که مرتکب شرکی صریح و آشکار می شدند از گفتن «لاَإِلٰهَإِلاَّالله» نیز خودداری می نمودند اما مردمِ هم عصر ما، - مگر آن‌کس که مشمول رحم الهی قرار گرفته باشد - هم‌زمان با گفتن این عبارت، در یک یا چند نوع شرک داخل می گردند (و هم‌چنان گمان دارند که مومن‌اند و از دایره‌ی ایمان خارج نگشته‌اند، مترجم.)

به همین خاطر به منهجی مشابه و بسیار نزدیک به منهج رسول‌الله ﷺ در مکه نیازمندیم تا حقیقت «لاَإِلٰهَإِلاَّالله» را بیان داریم و آنگاه، آن‌را وارد زندگی واقعی مردمانی گردانیم که این دین را پذیرفته‌اند و بدان گردن نهاده‌اند.
و گمانم بر این است که این امر، مسئولیتی بس سهمناک است و به رنج و تلاشی شبیه به رنج و تلاش نسل اول امّت اسلامی نیاز دارد؛ همان نسلی که غربت اولیه اسلام را زدود و رسول‌الله ﷺ به عنوان مرجعی زنده و منبعی الهام بخش در میان آنان انجام وظیفه می‌نمود.
مشقت‌ها و سختی‌هایی که در زمان رسول‌الله ﷺ وجود داشت از دشمنی شدید و سرسختانه، و شدت پایبندی به آداب و رسوم پدران و نیاکان نشأت می گرفت:

﴿فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنْذِرَ بِهِ قَوْماً لُدّاً﴾

«ما قرآن را به زبان تو، ساده و آسان فراهم آورده‌ایم، تا به وسیله‌ی آن، پرهیزگاران را مژده دهی، و مردمان سرسخت را با آن بترسانی.» (مریم: ۹۷)

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلا يَهْتَدُونَ﴾

«و هنگامی که به آنان گفته شود از آنچه الله ﷻ فرو فرستاده است پیروی کنید می‌گویند بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم، آیا اگر پدران‌شان چیزی را نفهمیده باشند و راه نبرده باشند.»
(البقرة: ۱۷۰)

اما هم اکنون مشکلی در ترغیب مردمان به گفتن «لاَإِلٰهَإِلاَّالله» نداریم زیرا آنان از بامدادان تا شامگاهان آن را ورد زبان گردانیده‌اند و بر زبان جاری می سازند، مشکل این‌جاست که آنها گمان دارند به محض گفتن «لاَإِلٰهَإِلاَّالله»، اگر در دنیای واقعی، هر نوع رفتاری از خود بروز دهند و یا هر تناقضی را در مورد مقتضیات و الزامات «لاَإِلٰهَإِلاَّالله» مرتکب گردند بازهم در جرگه‌ی مسلمین داخل می شوند و شایسته‌ی الصاق اسلام به خود می گردند و آن هنگام که به آنان متذکّر می گردی که گفتن این عبارت الزاماتی دارد که بدون بر جای آوردن آن، اسلام برای وی به

ثبت نمی رسد و در صورت عدم رعایت این مقتضیات و ارتکاب نواقض آن، با توجه به این که پیشتر آن‌را بر زبان جاری ساخته‌اند و بدان اعتراف نموده‌اند در حکم مرتد شناخته می شوند! تو را دروغگو می خوانند! و می گویند: از پدران و نیاکان‌مان در این مورد چیزی نشنیده‌ایم!

(و علت چنین پاسخی این است که، مترجم) آنان- اکثریت‌شان- گرفتار حماقت "تفکر إرجایی" گشته‌اند؛ همان تفکری که می گوید: هر کسی که «لَاإِلٰهَ إِلاَّالله» را بر زبان راند پس او مومن است اگرچه هیچ عملی از اعمال اسلام را بر جای نیاورد، همان تفکری که معتقد است: ایمان عبارت است از "تصدیق"، و یا "تصدیق و اقرار" (تصدیق قلبی و بر زبان آوردن شهادتین، مترجم)، و بدین ترتیب در تعریف اهل ارجاء از ایمان، عمل جایی نداشته و جزء آن به حساب نمی آید! آری این تفکر، تمامی انواع مخالفت‌ها (با شرع الله ﷻ، مترجم) را صرفاً معصیت و گناه قلمداد نموده و می گوید: تا زمانی که ایمان وجود دارد، معصیت، دردسری ایجاد نمی نماید!

از میان برداشتن آثار این حماقت‌ها در زندگی مردم و رهنمون ساختن آنان به مفهوم صحیح ایمان که گذشتگان صالح امّت برآن بودند و ایمان را "قول و اعتقاد و عمل"[۳۳] می دانستند، ماموریت و رسالت حقیقی "غرباء" می باشد؛ همان غربایی که رسول‌الله ﷺ آنان را بدین گونه به پاداشی عظیم مژده می دهد: «طوبی للغرباء» (خوشا به حال غریبان)، و همان غریبانی که حضرت رسول ﷺ چنین وصف‌شان می‌نماید:

«فطوبى للغرباء يصلحون ما أفسد الناس مـن سنتي»

(خوشا به حال غریبانی که آنچه را که دیگر مردمان، از سنت و راه و روشم به فساد کشانیده‌اند اصلاح می کنند)[۳۴]

در مورد مبحث تربیت طی فصلی جداگانه سخن خواهیم راند اما در این‌جا، خاطرنشان می سازیم که نقطه‌ی آغازین دعوت می بایست تعریف مفهوم «لَاإِلٰهَ إِلاَّالله» باشد؛ همان مفهومی که در غربت دوم اسلام، حقیقتش پنهان مانده و آن گاه که در معنای حقیقی خود ظاهر می گردد مردمان از آن هراسان می گردند!

هم‌چنین اقرار می نماییم که تعریف «لَاإِلٰهَ إِلاَّالله» - تا چه رسد به فرایند تربیت بر اساس مقتضیات و الزامات آن - صرفاً دانش و معلوماتی نیست که ارائه شود و یا خطبه و درس و موعظه‌ای نیست که بیان گردد بلکه جُهد و تلاشی خستگی‌ناپذیر است که به پیگیری و استقامت احتیاج داشته و نیازمند دنبال نمودن گذرگاه‌ها و ورودی‌های نفس و روان است تا علاوه بر زدودن تاریکی‌هایی که تفکر نوین سکولاریزم بر آن وارد نموده، از گرد و غبار و ناپاکی‌هایی که از سوی تفکر ارجایی برآن تحمیل گشته نیز پاک گردد؛ دو تفکری که همچون اسیدی خورنده، بنیان عقیده را سست می‌سازند و آن را از محتوای پویایش خالی می نمایند و قدرت سازندگی‌اش را از آن سلب

۳۳- امام بخاری رحمه‌الله می گوید: «لقيتُ أكثر من ألف رجل من العلماء بالامصار فما رأيت أحداً منهم يختلف في أن الإيمان قول و عمل و يزيد و ينقص» (بیش از هزار نفر از عالمان را در شهرهای مختلف ملاقات نمودم که هیچ‌یک از آنان در این موضوع که ایمان عبارت از قول و عمل است و کم و زیاد می‌شود با هم اختلافی نداشتند)، مترجم.

۳۴- ترمذی رحمه‌الله این حدیث را روایت نموده است.

می کنند ؛ همان قدرت سازندگی‌ای که آن زمان که (عقیده، مترجم) بر پایه‌ی حقیقت نازل شده از طرف الله ﷻ استوار گشته بود در نهان خود داشت.

و سرانجام اینکه اذعان می‌نماییم که هر گونه شتاب‌زدگی در این مسأله (مسأله «لاَإِلٰهَ إِلاَّالله»، مترجم)، با این توجیه که «لاَإِلٰهَ إِلاَّالله» امری بدیهی و روشن بوده و نیاز به جهد و کوشش ندارد، و تلاش‌هایی که تاکنون در این زمینه صورت گرفته کفایت می کند و نیازی به ادامه‌ی کار نمی باشد، یا آنکه اولویت‌های زیادی پیش از آن وجود دارد و زمان کافی برای تعریف «لاَإِلٰهَ إِلاَّالله» – چه رسد به این که بر اساس الزامات آن کارهای تربیتی انجام دهیم – در اختیار نمی باشد و... ، (آری، تمامی این توجیهات و بهانه‌ها، مترجم) نتیجه‌ی مناسب و مطلوبی در بَر نداشته و در خدمت دعوت قرار نمی گیرد و در نهایت، سبب به ثمر نشستن آن نگشته و آن‌را بارور نمی سازد.

الگوگیری از نسل اصحاب‌﵁ و تبعیت از روش تربیتی آنان ایجاب می کند که با تامل و تأنّی بیشتری، در عنایت و توجه الله ﷻ و رسول به قضیه‌ی «لاَإِلٰهَ إِلاَّالله» – تا چه رسد به مبحث تربیت و پرورش بر اساس مقتضیات آن – تدبر و تدقق نماییم و به این نکته توجه داشته باشیم که «لاَإِلٰهَ إِلاَّالله»، در کلِّ سال‌های دعوت و در تمامی تلاش-هایی که در این راه به انجام رسیده بیشترین میزانِ زمان و تلاش را به خود اختصاص داده است.

و اگر چنین گمان بریم که سبب تمرکز قرآن کریم بر این مسأله در سوره‌های مکی این است که مخاطبین اولیه‌ی این کتاب، مشرکین بوده‌اند بایستی آگاه باشیم که امروزه نیز در مبحث دعوت، با مردمانی سر وکار داریم که در شرک واقع شده‌اند و شرک آنها از جنس همان شرک‌های "اعتقادی" و "عبادتی" و "حاکمیتی" است که مشرکین عرب در عصر بعثت گرفتار آن بوده‌اند، هر چند که ضرورتاً همگی آنان مشرک نیستند (و برچسپ مشرک بودن نمی‌خورند و برای صدور حکم علی التعیین در موردشان بایستی پیشتر بر آنان حجت اقامه گردد، مترجم).

همچنین لازم است متذکر گردیم که اصرار ورزیدن بر مسأله‌ی «لاَإِلٰهَ إِلاَّالله»، همیشه به این علت نیست که مخاطبین ما مشرکین‌اند بلکه مومنین نیز نیازمند آن‌اند که همواره این مساله در ذهنشان مرور گردد و بر مقتضیات آن مداومت داشته باشند، و دلیل این مُدّعا، مستمر بودن مبحث «لاَإِلٰهَ إِلاَّالله» در قرآن است به‌طوری که حتی پس از تکوین و شکل‌گیری جماعت مسلمین، و استقرار و تمکین آنان در زمین، و ورودشان به عرصه‌ی جهاد و نبردِ در راه الله ﷻ، هیچ‌گاه سخن از «لاَإِلٰهَ إِلاَّالله» منقطع نمی گردد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ عَلَى رَسُولِهِ وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ مِنْ قَبْلُ وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ وَمَلائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَقَدْ ضَلَّ ضَلالا بَعِيداً﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! به الله و پیغمبرش و کتابی که بر پیغمبر نازل کرده است و به کتاب‌هائی که پیش‌تر نازل نموده است ایمان بیاورید، هرکس که به الله و فرشتگان و کتاب‌های الهی وپیغمبرانش و روز رستاخیز کافر شود واقعاً در گمراهی دور و درازی افتاده است.» **(النساء: ١٣٦)**

و الله ﷻ در مدینه آیات بسیاری نازل نموده که در آن‌ها، رهنمودهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی را به «**لاَإِلٰهَ-إِلاَّالله**» و مقتضیات آن پیوند زده است:

﴿قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ * تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ * لا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾

«بگو پروردگارا! ای همه چیز از آن تو! تو هر که را بخواهی حکومت و دارائی می‌بخشی و از هر که بخواهی حکومت و دارائی را بازپس می گیری، و هر کس را بخواهی عزّت و قدرت می‌دهی و هرکس را بخواهی خوار می‌داری، خوبی در دست تو است و بی گمان تو بر هر چیزی توانائی * شب را در روز و روز را در شب فرو می بری و زنده را از مرده و مرده را از زنده پدید می‌آوری ، و به هر کس که بخواهی بدون حساب روزی می‌بخشی * مؤمنان نباید مؤمنان را رها کنند و کافران را به جای ایشان به دوستی گیرند.» **(آل عمران: ٢٦ – ٢٨)**

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از الله و از پیغمبر اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمان-برداری نمائید و اگر در چیزی اختلاف داشتید آن را به الله و پیغمبر او برگردانید اگر به الله و روز رستاخیز ایمان دارید، این کار برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است.» **(النساء: ٥٩)**

و در این زمینه، مثال‌ها و نمونه‌های بسیاری وجود دارد.

بنابراین، «**لاَإِلٰهَإِلاَّالله**»، درسی نیست که آنرا مطالعه بنماییم و آن‌گاه به سوی مرحله‌ی دیگر رهسپار گردیم بلکه – هم‌چنان‌که در کتاب سابقم عنوان داشته‌ام[٣٥] – درسی است که می خوانیم و به همراه آن به مرحله‌ی دیگر گام بر می‌داریم، و همواره و تا روز قیامت، مبحث (اصلی، مترجم) امّت اسلامی ادامه خواهد بود.

***

اما طریقه‌ی تعریف «**لاَإِلٰهَإِلاَّالله**» چگونه می باشد؟

٣٥- شیخ محمد قطب ﷺ، عنوان کتاب را ذکر ننموده‌اند اما به گمان مترجم، ایشان به کتاب "«**لاَإِلٰهَإِلاَّالله**»، **عقيدة و شريعة و منهاج الحياة**" اشاره دارند که تحت عنوان «**لاَإِلٰهَإِلاَّالله**»، روح زندگی» توسط آقای ولدبیگی ترجمه شده است.

به تاکید این تعریف می بایست همان‌گونه باشد که الله ﷻ مشخص فرموده است؛ یعنی بر اساس حکمت و موعظه‌ی حسنه باشد:

﴿أُدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾

«مردمان را با سخنان استوار و به‌جا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان، و با ایشان به شیوه‌ی هرچه نیکوتر و بهتر گفتگو کن؛ چرا که بی‌گمان پروردگارت آگاه‌تر به حال کسانی است که از راه او منحرف و گمراه می‌شوند و یا این که رهنمود و راهیاب می‌گردند.» **(النحل: ۱۲۵)**

و می بایست آگاه باشیم که حکمت و موعظه‌ی حسنه آن نیست که در برابر خطاها و انحرافات مردمان و دغدغه-های ذهنی آنان سکوت اختیار نماییم تا از ما خشنود شده و پذیرایمان گردند.

به تاکید، آگاه‌ترینِ افراد به منظور و مقصد الله ﷻ، حضرت رسول ﷺ است که به صورت مستقیم، این امر را از پروردگار دریافت نموده است، پس بایستی به دنبال آن باشیم که بدانیم رسول‌الله ﷺ چگونه این مهم را به انجام رسانیده و آیا از مواجه نمودن مشرکین با حقیقی که در آن دست و پا می زدند طفره می رفت و چشم‌پوشی می نمود در حالی‌که پروردگارش به وی چنین دستور داده که:

﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ﴾

«پس آشکارا بیان کن آنچه را که بدان فرمان داده می‌شوی.» **(الحجر: ٩٤)**

مشرکین عرب، شکایتِ از رسول‌الله ﷺ را نزد ابوطالب می بردند و چنین می گفتند: "محمد آرزوهای ما را سفیهانه می خواند و خدایان ما را دشنام می دهد و پدران ما را کافر می پندارد!" و به‌راستی، حکمت نیز چنین اقتضاء می نمود که در تمامی آن موارد، این‌گونه با اعراب رویارویی صورت گیرد درست همانگونه که رسول‌الله ﷺ این مهم را به انجام رساند!

(در کلامی کوتاه می توان گفت که، مترجم) به تاکید حکمت عبارت بود از این‌که بایستی دست‌ها را فرو بست و در آن برهه از زمان وارد نبرد با مشرکین نگشت و به گونه‌ای عمل ننمود (البته در حوزه‌ی جنگ فیزیکی و نظامی، و گرنه در بعد جنگ فکری باید گفت که این جنگ از همان بدو بعثت شروع شده بود، مترجم) که بهانه‌ای دست دشمنان داده شود که خود را مستحق مقابله به مثل و روا داشتن دشمنی‌ها و کینه‌توزی‌ها بدانند و در عین حال، می بایست تمامی حقایق را بدون نقصان ذکر نمود و در موردشان سخن راند.

در این لحظه، به یکی از مهمترین قضایای مهم عصر حاضر می رسیم تا چگونگی الگوگیری از نسل منحصر به فرد اصحاب رضی‌الله‌عنهم را در آن مورد بررسی قرار دهیم: این‌که آیا برای ما مطلوب – یا شایسته و برازنده – است که در این زمان، با حکومت‌داران و قدرت به‌دستان وارد نبرد نظامی گردیم؟

شکی نیست که دشمنی از سوی صاحب قدرت‌هایی که بر اساس شریعت الله ﷻ حکم نمی رانند همیشه وجود داشته و این عداوت امری قابل انتظار می باشد زیرا سنتی از سنت‌های الهی بوده و هیچ‌گاه ممکن نیست که جاهلیت به دعوت به «لاَإِلَٰهَإِلاَّالله» راضی گردد و یا حتی در صدد پذیرش صلحی برآید که دعوت، درخواست می نماید.

آن‌گاه که شعیب علیه السلام به قوم خویش گفت:

﴿وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ﴾

«و اگر دسته‌ای از شما به آنچه مأمور بدان هستم ایمان بیاورد و دسته‌ای ایمان نیاورد منتظر باشید تا الله میان ما داوری کند، و او بهترینِ داوران است.» **(الأعراف: ۸۷)**

ثروت‌مندان این درخواست آتش بست را قبول ننمودند و بر اخراج مومنین، و یا بازگشت آنان به دین پدرانشان اصرار ورزیدند:

﴿قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ﴾

«اشراف و سران متکبّر قوم شعیب گفتند: ای شعیب! حتماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از شهر و آبادی خود بیرون می کنیم مگر این که به آئین ما درآئید، شعیب گفت: آیا ما به آئین شما در می‌آئیم در حالی که دوست نمی‌داریم و نمی‌پسندیم؟!» **(لأعراف: ۸۸)**

در جاهلیت‌هایی نوینی که خود را "دموکراسی" می نامند، مجال و فرصت فعالیت برای تمامی افکار و افراد فراهم است و تنها کسانی از این آزادی محروم‌اند که ندای «لاَإِلَٰهَإِلاَّالله» سر می دهند و مردم را بدان می خوانند! و مطالعه‌ی تاریخ معاصر الجزایر در این زمینه ما را کفایت می کند؛ در الجزایر، اسلام‌گراها پذیرفتند که به قوانین و منهج جاهلی ملتزم باشند - اینجا از بررسی درست یا غلط بودن این تصمیم، صرف نظر می کنیم[۳۶] - و توانستند بر اساس شروط جاهلیت، اکثریت آراء را از طریق صندوق‌های انتخابات به خود اختصاص دهند اما جاهلیت با دیدن این اوضاع، تمامی قواعدش را، که برای همه‌ی گروه‌ها و دعوت‌ها به رسمیت می شناسد، فراموش کرده و زیر پا گذاشت و با خشونت و تندی هرچه بیشتر، در برابر اسلام‌گراها قد علم کرد و گفت: یا به آغوش جاهلیت باز می گردید و یا از ممکلت اخراج‌تان می کنیم!

در اینجا مجال آن نیست که شخصی سوال نماید: آیا وسیله‌ای وجود دارد که دعوت بتواند از آن جهت جلوگیری از لبریز گشتن خشم و غضب جاهلیت بهره‌برداری نماید؟ چرا که بحث ما بر سر موضوعی دیگر است؛ سوال این

۳۶- در مباحث بعدی بدان می پردازیم.

است که آیا برای ما مطلوب - یا شایسته و برازنده - است که در زمان فعلی با حاکمان و حکومت به‌دستان وارد نبردی نظامی گردیم؟

برای پاسخ‌گویی به این سوال لازم است که به دروس آموخته شده از تاریخ نسل اصحاب﷡ برگردیم، و از مسایلی که در فصل پیش تحلیل نمودیم استفاده بنماییم، بنابراین در گام اول می پرسیم که چه هنگام الله ﷻ به مسلمین اجازه داد تا با دشمنان مقابله به مثل نمایند:

﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللهَ عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ﴾

«اجازه به کسانی داده می‌شود که به آنان جنگ (تحمیل) می گردد، چرا که بدیشان ستم رفته است و الله توانا است بر این که ایشان را پیروز کند.» (الحج: ۳۹)

این اجازه زمانی صادر گردید که مسائل ذیل محقق شده بودند:

تصحیح و واضح نمودن قضیه‌ی «لَاإِلٰهَ‌إِلاَّالله»، تصحیح و واضح نمودن قضیه‌ی مشروعیت و شرعی بودن (این‌که چه کسی بایستی حاکم زندگی مردم باشد و قوانین و برنامه زندگانی را برای آنان ترسیم نماید، مترجم)، ایجاد هسته‌ی اولیه بر روی پایه و شالوده‌ای متین و استوار، گسترش هسته‌ی اولیه با حضور انصار، و تربیت این هسته برپایه‌ی خالص گشتن برای الله ﷻ.

و اکنون بنگرید که کدامین یک از مسایل مذکور در عصر ما محقق شده‌اند و در هر کدام از آنها، به چه میزان پیشرفت حاصل شده است؟

آیا مسأله‌ی «لَاإِلٰهَ‌إِلاَّالله»، نه در ذهن توده، بلکه در فکر و روان خودِ دعوت‌گران به خوبی تبیین گشته است؟ آیا دعوت‌گران به این قناعت رسیده‌اند که تشریع به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ الله» و رضایت دادن به این نوع قوانین، شرکی است که فرد را از دایره‌ی ایمان خارج می سازد یا هم‌چنان حول آن در حال بحث و جدل هستند و برخی هنوز درباره آن شک دارند و برخی دیگر آن‌را پذیرفته‌اند؟

مبحث صادر نمودن حکم در مورد مردم را رها نموده و از کنار آن می گذریم و در اینجا بدان ورود نمی کنیم و همواره تاکید داریم که این مسأله نباید ما را از قضیه‌ی مهمی چون بیان حقیقت «لَاإِلٰهَ‌إِلاَّالله» منحرف سازد.

توجه داشته باشید که دو مسأله‌ی جدای از هم - و یا (اگر هنوز تفکیک نگشته‌اند،مترجم) واجب است جدای از هم در نظر گرفته شوند - وجود دارند که نباید آنها را با یک‌دیگر در آمیزیم و خلط مبحث بنماییم: یکی از آنها، مسأله‌ای است تعلیمی که در آن بایستی به بیان حقایق پرداخت؛ همان حقایقی که به سبب غربت دوم اسلام برای بسیاری از مردمان، مبهم مانده و امانتی است الهی که لاجرم بایستی ادا گردد و کتمانی در موردش صورت نگیرد حتی اگر هنگام آگاه گشتن مردم به آن حقایق، ترس و وحشت بر آنان سایه افکند و سرتاپای وجوشان را فرا گیرد، و مسأله‌ی دوم، تطبیق است (اینکه حکمی عام را در مورد شخصی مشخص به کار بریم، مترجم) و برای

تطبیق، بایستی پیشتر بر مردم اتمام حجت نموده باشیم و لازم است که این کار را به وسیله‌ی بیاناتی روشن و آشکار انجام دهیم و در این راه تلاش نماییم تا از موضوعاتی دیگر که ممکن است بر این مساله سایه انداخته و آن را در تاریکی فرو برند و مردم را از ادراک حقیقت آن باز دارند اجتناب ورزیم.

حال به سوال مطرح شده باز می گردیم: آیا نزد خود دعوت‌گران- با صَرف نظر از عوام مردم- حُکم مسأله‌ی تشریع به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ الله»، واضح و مبرهن گشته است یا آنکه هنوز، سخن ابن عباس﷠ آنان را دچار ابهام و سردرگمی نموده است؛ همان سخنی که می گوید: این مسأله، کفر اصغر است و سبب خروج از دین نمی گردد؟

بایستی توجه داشت که آنچه را که ابن عباس﷠ کفر اصغر می نامد، حُکم نمودن به قوانین غیر الهی نیست بلکه حکم به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ الله» در قضیه‌ای معین است که بر اثر جهل، و یا تاویل، و یا پیروی از شهوات و هوی و هوس، و یا اخذ رشوه رخ می دهد بدون آنکه این حکم، جایگزین قوانین الهی گشته و به جای دستورات الله ﷻ، مورد استفاده قرار گیرد.

مثلاً فردی شراب‌خوار را که بوی شراب از وی به مشام می رسد نزد قاضی می آورند و قاضی به سبب دریافت رشوه از نزدیکان وی، حد شُرب خَمر را در موردش به اجرا نمی گذارد و به هر دلیلی، از حکم الهی در مورد آن قضیه منحرف می گردد، در این حالت، قاضی فردی فاسق است که این فسق، موجب کفر و خروجش از دایره‌ی اسلام نمی گردد... اما اگر همین قاضی روزی از روزها بگوید که نوشیدن شراب، جرم نیست یا آنکه جرمی است که مشمول حد الهی نمی گردد و فرد شراب‌خوار بایستی به گونه‌ای دیگر مجازات شود در این حالت، وی کافری است که مرتکب کفر اکبر گشته و از دایره‌ی ایمان خارج شده است زیرا حکمی مخالف حکم الله ﷻ را ابداع نموده و تمامی فقهاء بر این مسأله اجماع نظر دارند.

آن‌گاه که مغولان بر اساس "یاسا" حکم می رانند – و آن‌چنان که حافظ ابن کثیر ﷀ عنوان می دارد، یاسا عبارت بود از مجموعه احکامی که بر اساس قرآن و انجیل و تورات و دستورات چنگیز وضع شده بود – ابن-کثیر ﷀ در تفسیر آیه‌ی کریمه‌ی

﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾

«آیا جویای حکم جاهلیت هستند؟ آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از الله حکم می کند؟» (المائدة: ۵۰)

می فرماید:

«الله ﷻ به سرزنش و نکوهش کسانی می پردازد که از حکم الهی خارج گشته‌اند؛ همان حکمی که مشتمل بر تمامی خیرات بوده و مردم را از تمامی شرها برحذر می دارد، و به آراء و نظریات دیگرانی روی آورده‌اند که از سرچشمه‌ی وحی کسب فیض ننموده‌اند، همان‌گونه که اهل جاهلیت چنین حال و روزی داشتند و بر اساس گمراهی‌ها و جهالت‌هایی که ناشی از آراء و هوی و هوس‌هایشان بود حکم می‌نمودند و همان‌گونه که قوم مغول، بر اساس قوانینی حکم می نمایند که چنگیز در "یاسا" برای آنان جمع آوری نموده و "یاسا" مجموعه احکامی

است که از شریعت‌هایی چون یهودیت و مسیحیت و اسلام، و... و از هوی و هوس چنگیز نشات گرفته است، آری، برای آنان یاسا به مجموعه احکام و قوانینی مبدل شده که لازم الاجرا است و آنان، حکم بر اساس آن را بر حکم بر مبنای قرآن و سنت مقدم می دارند، بدانید و آگاه باشید که هر کدام از آنان که این گونه رفتار می نماید کافر است و می بایست تا بازگشت وی به حکم الله ﷻ و رسول با او جنگید و در هیچ کم و زیادی نباید جز به شرع الله ﷻ به چیزی دیگر حکم نمود.»[37]

به طور قطع، ابن کثیر به قول ابن عباس ﷻ واقف است اما برای وی،خلط مبحث پیش نمی آید و مسایل مختلف در هم تنیده نمی‌شود زیرا که او بر اساس علم و فقه خود، به تفاوت میان صِرف حُکم به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ الله» در مسأله‌ای مشخص، و تشریع به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ الله» (و جایگزین نمودن قوانین مخلوق به جای خالق، مترجم) به خوبی آگاه است.

شیخ محمد بن ابراهیم بن عبداللطیف آل شیخ[38] – که به کثرت علم و حق گویی معروف است – در رساله‌ی " تحکیم القوانین الوضعیه" پس از بیان سخن ابن کثیر ﷫، چنین می گوید:

«بنگر که چگونه الله ﷻ، کفر و ظلم و فسق حاکمانی را که به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ الله» حکم می کنند به ثبت می رساند و ممکن نیست که الله ﷻ کسی را که به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ الله» حُکم می‌راند کافر بنامد و آن شخص کافر نباشد، بلکه او کافری مطلق است و این کفر، یا اعتقادی است و یا عملی، و آنچه که از طریق طاووس»[39] و غیر وی از ابن عباس ﷻ در این باب وارد شده، نشان می دهد که حاکمی که به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ الله» تشریع نماید کافر است و این کفر یا "کفر اعتقادی" است که فرد را از دایره اسلام خارج می سازد و یا "کفر عملی"[40] است که سبب برون رفت وی از اسلام نمی گردد، اما در مورد کفر اعتقادی بایستی عرض کنم که خود این کفر مشتمل بر چند نوع می باشد:

اول: حاکمِ به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ الله»، برتری و حقانیت حکم الله ﷻ و رسولش را انکار نماید و این همان معنای سخن ابن عباس ﷻ می باشد و ابن جریر[41] نیز همین را ترجیح داده و انتخاب نموده است، به عبارت دیگر، این مسأله، انکار حکمی شرعی از «مَا أَنْزَلَ الله» است و در این مورد میان اهل علم اختلاف نظری وجود ندارد و از اصولی

۳۷- تفسیر ابن کثیر جلد ۲ ص ۶۸.

۳۸- وی، مفتی سابق عربستان سعودی بوده و از علمای به نام آن دیار می باشد.

۳۹- أبو عبدالرحمن طاووس بن کیسان الیمانی، متوفای سال ۱۰۶ هجری، فقیه وراوی حدیث و از بزرگان تابعین است و از شاگردان نزدیک ابن عباس به حساب می آید، مترجم.

٤٠- البته لازم به توضیح است که لفظ "کفر عملی" بدین معنا نیست که تمامی اعمال در دایره این کفر قرار می گیرند و فرد را از اسلام خارج نمی‌سازند، بلکه اعمال نیز به تناسب نوع آن، در هر دو نوعِ کفر اکبر و اصغر وارد می‌گردند، مترجم.

٤١- محمد بن جریر طبری ﷫ در سال ٢٢٤ هجری قمری برابر با ۲۱۸ هجری شمسی در آمل چشم به جهان گشوده است، وی مفسر و مورخی مشهور است و دو کتاب تفسیر طبری (**جامع البیان عن تفسیر القرآن**) و تاریخ طبری از جمله تالیفات ارزشمند ایشان می باشد، مترجم.

است که میان آنان بدان اقرار شده و آنها بر این امر اتفاق نظر دارند که هر فردی که اصلی از اصول دین، و یا فرع مورد اجماع، و یا سخنی از سخنان رسول الله ﷺ را انکار نماید مرتکب کفر اکبر شده و از دایره‌ی اسلام خارج می گردد.

دوم: حاکمِ به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ الله»، حقانیت حکم الله تعالی و رسولش را انکار ننماید اما معتقد باشد که احکام غیر الهی به صورت کلی و یا در مواردی جزیی که از اقتضای زمانه ناشی می گردد برای حل موارد اختلاف برانگیز میان مردم، بهتر و کامل‌تر و جامع‌ترند، در این‌که این نوع تفکر، به دلیل برتری دادن احکام مخلوق (همان احکامی که زباله‌ی ذهن آنان بوده و رسوبات فکری آنهاست) بر حکم الله دانای ستوده کفر است شکی وجود ندارد و بایستی دانست که گذر زمان و تغییر اوضاع و نوآوری در حوادث، ذاتاً با حکم الله تعالی و رسول اختلافی پیدا نمی کند و چیزی در کائنات نیست که در کتاب و سنت برای آن نصی ظاهری و یا استنباطی وجود نداشته باشد، و عالِم به سبب علمش بدان آگاهی می یابد و جاهل به علت جهالتش از فهم آن محروم می ماند.

سوم: فرد معتقد نباشد که احکام غیر الهی از حکم الله تعالی و رسول بهتر است اما این احکام را معادل حکم الله و در ردیف آن به شمار آورد، این مسأله نیز مشمول حکم دو مورد قبل شده و فرد را از دایره‌ی دین خارج می سازد زیرا مخلوق را در کنار خالق قرار داده و سخنش متناقض و مخالف است با: ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ «هیچ چیزی همانند الله نیست» و سایر آیات کریمه‌ای که تاکید دارند که الله تعالی، منفرد و بی شریک بوده و از هر گونه مشابهتی با مخلوقات در ذات و صفات و افعال، و در داوری نمودن در مورد مسایلی که مردم بر سر آنها دچار اختلاف گشته‌اند ، پاک و مبراست.

چهارم: فرد معتقد نباشد که احکام غیرالهی، هم‌تراز و یا بهتر از حکم الله تعالی و رسول می باشد اما گمان نماید که جایز است به حکمی مخالف حکم الله تعالی و رسول عمل شود، این مورد نیز به مانند موارد قبلی، صاحب فکرش را از دایره‌ی ایمان خارج می سازد، در این حالت، فرد گمان دارد که می توان مخالف حکم الله تعالی و رسول، حکم نمود در حالی که نصوص صریح و صحیح به گونه‌ای قاطع و آشکار، آن را تحریم کرده‌اند.

پنجم: این نوع کفرِ اعتقادی، بزرگ‌ترین و جامع‌ترین و آشکارترین مخالفت و ستیز و دشمنی را با شرع الله تعالی و احکام و رسول‌الله ﷺ داشته و از نظر پشتیبانی، و تدارکات، و نظارت، و ارجاع، و تشکیلات، و تنوع، و حکم، و الزام، و مراجع و منابع و مستندات، به محاکم شرعی شباهت دارد و همان‌گونه که دادگاههای شرعی، دارای مراجع و مستنداتی هستند که همگی از قرآن و سنت نشات می گیرد این دادگاه‌ها نیز، دارای مراجعی هستند که متشکل از قوانین تلفیق شده و اقتباس گشته از شریعت‌های مختلف و قوانین گوناگون از قبیل قانون فرانسوی و آمریکایی و بریتانیایی و ... و مذاهب بدعت‌گذاران منتسب به شریعت و غیر آن می باشد.

ششم: عبارت است از آنچه که بسیاری از رؤسای عشایر و قبایل بادیه‌نشین و امثالهم مورد استناد قرار می دهند و مرجع این احکام، حکایت‌هایی است که "سوالف" نامیده شده و از پدران و نیاکان و عادات سرچشمه می گیرد.

اما در مورد **بخش دوم** که در آن فرد، به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ الله» حکم می کند و از دین خارج نمی گردد پیشتر گفته شد که تفسیر ابن عباس رضی الله عنه در مورد آیه‌ی ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ «هرکس برابر آن چیزی حکم نکند که الله نازل کرده است، او و امثال او بی‌گمان کافرند» ناظر بر این قضیه می باشد؛ همان تفسیری که می گوید: "این کار، کفر اصغر است" و یا در جایی دیگر می گوید: "کفری نیست که شما می پندارید." و انجام این عمل توسط فرد بدین خاطر است که شهوتش وی را در قضیه‌ای معین به ورطه‌ی حکم دادن به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ الله» کشانده اما در عین حال اعتقاد دارد که حکم الله تعالی و رسول برحق بوده و بر گناه و خطای خویش در کنار نهادن هدایت ربانی اعتراف دارد.

اگرچه انجام این کار، ایمان را از فرد زایل نمی سازد اما معصیتی است بس عظیم که از بزرگ‌ترین گناهان کبیره به شمار می آید و از گناهانی چون زنا و شراب‌خواری و دزدی و سوگند ناحق و غیر آن بالاتر است زیرا معصیت-هایی که در کتاب الله تعالی کفر نامیده می شوند بزرگ‌تر از گناهانی‌اند که لفظ کفر بر آنان اطلاق نگردیده است. از الله تعالی مسألت داریم که تمام مسلمین را حول رجوع به کتابش تجمیع نموده و فرصت تسلیم در برابر شرع و رضایت‌مندی بدان را نصیب همه گرداند و الله تعالی بر این کار قادر و تواناست.[۴۲]

***

آیا این قضیه برای دعوت‌گران واضح و مبرهن گردیده یا هم‌چنان برای برخی از آنان، خلط مبحث به وجود آمده است؛ خلط مبحثی که از یک سو ریشه در سخن ابن عباس رضی الله عنه دارد و از سوی دیگر متأثر از تفکر ارجایی است که میان ایمان و عمل فاصله می اندازد حتی اگر آن عمل، عملی به مانند حکم به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ الله» باشد که به صورت صریح و آشکار، «لاَإِلٰهَ إِلاَّالله» را نقض می نماید؟

حال که داعیان و دعوت‌گران درگیر این ابهام‌اند دیگر از توده‌ها چه انتظاری باید داشته باشیم؟ به‌راستی که حجم انبوهی از تلاش‌ها در مقابل ما خودنمایی می کند؛ تلاش‌هایی که می بایست مبذول داشت تا این قضیه به صورتی واضح، و خالی از هر گونه ابهام برای مردم تبیین شود و برایشان آشکار گردد و آنان بتوانند بدون احساس ترس و وحشت از حق و حقیقت، حق ربانی را در آن بیابند و ببینند.

این مسایلی که مطرح گشت در مورد مسأله‌ی حاکمیت بود اما تنها این مساله نیست که در مبحث «لاَإِلٰهَ إِلاَّالله» بایستی در موردش روشنگری صورت پذیرد بلکه لازم است در ابعاد دیگر از قبیل مسایل ملی و قومی و عدالت اجتماعی و امثالهم که ممکن است طی مسیر دعوت، در قضیه «لاَإِلٰهَ إِلاَّالله» تداخل نمایند نیز این روشن‌گری به خوبی به انجام رسد.

۴۲ سخنان شیخ محمد بن ابراهیم بن عبداللطیف آل شیخ در اینجا به پایان می رسد، مترجم.

موارد متعددی در اطراف رسول الله ﷺ وجود داشتند و ایشان می توانست برای جذب توده‌ها به دور خویش از آنها استفاده نماید.. در آن برهه از زمان، ایران و روم، بخش‌هایی از شبه جزیره‌ی عربی را اشغال نموده بودند و پیامبر ﷺ می توانست با بر انگیختن حَمیّت و غیرت قومی و برجسته ساختن عربیسم، توده‌ها را به خود جلب نماید و آن‌گاه که به دورش جمع شدند و زعامتش را پذیرفتند به آنان امر نماید که: بگویید «لاَإِلٰهَ إِلاَّالله».

در آن محدوده‌ی زمانی، قضایایی اجتماعی جهت بهره‌برداری وجود داشت، و ثروت‌مندان در عرش ثروت بودند و تهیدستان در چاه فقر دست و پا می زدند! و کسی در این فکر نبود که – حداقل - با لغو مسأله‌ی ربا، و گرفتن مبلغی از اضافه درآمد ثروت‌مندان، آن را میان فقرا توزیع نماید تا فاصله‌ی مستمندان و ثروت‌مندان کاهش یابد و رسول الله ﷺ این امکان را داشت که از این مساله بهره‌برداری نماید و با این کار، فقرایی که زیر دست و پا لگدمال شده بودند حول وی جمع می‌گشتند و در نتیجه رسول الله ﷺ نیرو و توانی به وجود می‌آورد و با آن می‌توانست به مقابله با قدرت قریش برخیزد، و در میانه‌ی هیجانات ناشی از جنگ به آنها امر نماید: بگویید «لاَإِلٰهَ إِلاَّالله».

و بسیاری از مسایل دیگر وجود داشت که می توانست در تجمیع توده‌ها نقشی مفید ایفا نموده و هیجانات و احساسات آنان را به جوشش درآورد و آن‌گاه از خلال این مسایل عمومی، مردم به سوی دعوت جذب شوند؛ همان مسایلی که بنا به طبیعت خویش، بسیاری از مردم را به خود جذب می نمایند و توده‌ها به سهولت برای آن جمع می گردند و حول سردمدارانش گرد می آیند و دوستی و احساسات خود را نثارشان می نمایند اما رسول الله ﷺ، با عنایت به وحی ربانی، هیچ‌کدام از این مسایل را مطرح ننمود و صرفاً بر روی مسأله‌ای واحد متمرکز گشت و این همان چیزی بود که سبب برانگیخته شدن دشمنی بزرگان قوم و در نتیجه عداوت مردم گردید،آری، حضرت رسول ﷺ تنها و تنها بر «لاَإِلٰهَ إِلاَّالله» اصرار ورزید تا آنکه الله ﷻ، قلب اصحاب رضی الله عنهم را به نور ایمان روشن ساخت؛ همان یارانی که بعد از انبیاء، بهترینِ خلق الله بودند.

البته بایستی توجه داشت که تمرکز بر این مسأله‌ی خاص، بدین خاطر نیست که دیگر موارد در حیات امّت اهمیتی ندارند، هرگز این‌گونه نیست! بلکه حرکت اسلامی به دنبال تحقق گام به گام تمامی این مسایل است اما علت رفتار رسول‌الله ﷺ این بود که در منهج و برنامه‌ی الله ﷻ و در واقعیت زندگانی مردمان، بزرگ‌ترین قضیه‌ای که برنامه‌ی حیات بر اساس آن استوار می گردد و این حیات را به آخرت پیوند می زند همانا «لاَإِلٰهَ إِلاَّالله» است و لازم است که تمامی مسایل زندگی بشری از این قضیه مهم منبعث گشته و نشات پذیرد و با آن ارتباطی پویا و تنگاتنگ داشته باشد و از آن، صدق و اخلاص و یک‌رنگی بیاموزد، به همین دلیل است که منهج ربانی، در مرحله‌ی تکوین و شکل گیری، گام اول را با واضح نمودن و تصحیح قضیه «لاَإِلٰهَ إِلاَّالله» بر می دارد و آن را از هر گونه شبهه و تاریکی که ممکن است تیره و تارش سازد پاک می گرداند تا عبادت به صورت خالص و یک‌دست برای الله ﷻ باشد و تنها و تنها برای خشنودی وی انجام گیرد و آن هنگام که در قلوب پیروانش پاک و خالص گشت (و در مُنتهای افکارشان رسوخ نمود، مترجم) نقطه اتصال تمامی مسایل مورد نیاز زندگانی انسان در

زمین گردد بدون ترس از آنکه این قلب‌ها گرفتار ابهام شوند (و مسایل را در هم فرو برند و دچار سرگشتگی گردند، مترجم)، در حالیکه این ترس در مرحله‌ی شکل‌گیری اولیه وجود دارد و اگر در همان گام نخست، مسایل مختلف، با یک‌دیگر در هم تنیده شود و خلط مبحث به وجود آید، مصلحت‌های مادی و زمینی زمام امور را در دست گرفته و به درب‌های ورودی شیطان مبدل می شوند (و شیطان می تواند با مسایل گوناگون آنان را سرگرم ساخته و از هدف اصلی منحرف سازد، مترجم)

(حال بیاید و به واقعیت موجود نگاهی افکنید، مترجم) آیا به‌راستی در قلب دعوت‌گران- با طرف نظر از قلب توده‌ها! -، قضیه‌ی «لَاإِلٰهَ إِلاَّالله» به تنهایی نقش بسته و قلب‌های آنان بدون درگیر شدن در قضایایی چون قوم پرستی و ملی گرایی و عدالت اجتماعی، برای برجای آوردن عبادت خالصانه‌ی الله ﷻ پاک و خالص گشته است! **در حالی‌که می بینیم این دعوتگران، برای جمع آوری مردمان به دور خویش، از "اسلام کمونیستی" و "اسلام دموکراتیک" و "تکثرگرایی در اسلام" سخن می‌رانند؟**

***

آیا زدودن گرد و غبار از چهره‌ی مسأله‌ی " مشروعیت"، نه برای توده‌ها بلکه برای خود دعوت‌گران به انجام رسیده است؟

به‌راستی ما از مفهوم "مشروعیت" چه برداشت و تصوّری در ذهن داریم؟

(با کمال تاسف باید بگویم که، مترجم) در غربت دوم اسلام، و به‌خصوص زمانی که شریعت اسلامی در بیشتر بلاد مسلمین از مسند قدرت کنار زده شد، معیارهای اسلامی خود را به دست فراموشی سپردیم و به جای آن، معیارهای غربی را – خصوصاً در سیاست شرعی – آویزه‌ی گوش خود ساختیم.

غرب می گوید که ملاک مشروعیت، کسب پیروزی و برتری در انتخابات است... پس هر آن‌کس که بیشترین تعداد آراء را از آن خود سازد مشروعیت می یابد و مستحق آن می گردد که بر کرسی ریاست تکیه زده و حکومت را در دست گیرد.

برای اندک زمانی، چشمان خود را بر روی تغییر شدیدی که این معیار را در بر گرفت ببندید!؛ همان تغییراتی که در الجزایر و هنگامی رخ داد که اسلام‌گراها بیشترین آراء را به خود اختصاص دادند و اکثریت را از آن خود ساختند! غرب "بلند مرتبه!" ما را به این امر عادت داده است که، به خاطر شدت پای‌بندی‌اش! به ارزش‌ها و مبادی انسانی و دگرپذیری و احترام به حقوق انسانی، در برخورد با مسایلی که یک طرف آن‌را مسلمین تشکیل می دهند نگاهی دوگانه داشته باشد و با موازین دوگانه به وزن نمودن قضایا بپردازد!!!

(ای برادر، مترجم)، غرب و همراهانش را واگذار تا به همراه هم از اسلام‌گرایان بپرسیم که آیا معیار کسب اکثریت در انتخابات، ملاکی اسلامی است و اسلام نیز چنین معیاری دارد؟

فرض کنید که انسان و یا حزب و یا هیأتی - و یا هر تشکُّل سیاسی دیگری - بتواند در انتخابات، اکثریت مطلق را به دست آورد و صد در صد آراء را از آن خود سازد و پس از آن، به «مَا أَنْزَلَ الله» حکم ننماید، آیا مشروعیت وی در دین الله ﻷ به رسمیت شناخته می شود؟

در غربت دوم اسلام، ما دو موضوع جداگانه‌ی نحوه‌ی انتخاب حاکم، و نوع حکمی را که قرار است بر مردم جاری گردد با یک‌دیگر اشتباه گرفته‌ایم و آنها را بر جای یک‌دیگر نشانده‌ایم.

آن هنگام که اسلام در سرزمین‌های اسلامی حاکم بود فقیهان آگاه به قسمِ "سیاست شرعی" در مورد شروط لازم برای حاکم و بیعت آزاد و شورا و دیگر مسایل مربوط به سیاست‌های حکومتی سخن رانده‌اند و درباره‌ی "فقه ضرورت" و شروطی که می تواند در شرایط اضطراری نادیده گرفته شود نیز اعلام نظر کرده‌اند و گفته‌اند: "بایستی، فرامین کسی را که به زور بر تخت حکومت می نشیند، شنید و اطاعت کرد" اما هرگز به ذهن‌شان خطور نکرده که حاکم ممکن است بر اساس شریعت الهی حکم‌رانی نکند و در عین حال، حاکم مشروع مسلمین قلمداد گردد!!

از دیدگاه اسلامی، شرط اساسی برای مشروعیت یک حکومت آن است که بر اساس شریعت ربانی بنا گردیده باشد و پیشتر نیز در محضر ابن‌کثیر ﵀، تلمّذ نمودیم که حاکمی که بر اساس «مَا أَنْزَلَ الله» فرمان‌روایی نمی کند به شریعتی مخالف شرع الله ﻷ عمل می نماید.

آیا این موضوع برای دعوت‌گران - چه برسد به توده مردم - واضح و مبرهن گشته است یا آنکه تمامی سخنان‌مان هنوز حول انتخابات می چرخد (و محفل خود را با این سخنان گرم نموده‌ایم که انتخابات برگزار شده،مترجم) آیا انتخاباتی آزاد بود یا به صورتی نمایشی و ساختگی برگزار گردید؟ و تاکنون در (انتخاباتِ، مترجم) پارلمان چه تعداد آراء را از آن خود کرده‌ایم؟ و چه میزان لازم است که تلاش و کوشش به خرج دهیم تا آراء بیشتری به خود اختصاص دهیم؟!

به تاکید اگر گمان داشته باشیم که با کسب اکثریت آراء در انتخابات پارلمانی، راه را بر روی ما می گشایند تا به تطبیق شرع الله ﻷ بپردازیم، به شدت گرفتار ساده‌لوحی گشته‌ایم و انتخابات الجزایر بهترین دلیل گفته‌هایمان می باشد (و حال و روز برادران‌مان در مصر و غزه، بهترین شاهد مثال عصر حاضر می باشد، مترجم).

و اما بایستی توجه داشت که انتخابِ این راه - از اساس - برای رسیدن به حکومت و تلاش برای تطبیق شریعت الله ﻷ از طریق آن، خود مخالف روح شریعت است زیرا در این روش، مردم به عنوان مرجع انتخاب کننده‌ی نوع حکمی که قرار است در جامعه بدان حکم شود در نظر گرفته شده‌اند (**توجه نمایید که در اینجا در مورد انتخاب حاکم سخن نمی رانیم**) پس اگر این مردم اسلام را انتخاب نمودند، اسلام بر آنان حکم‌رانی می کند و اگر سیستم دیگری غیر از شرع الله ﻷ را بر گزیدند آن سیستم بر آنها حکم می راند! به‌راستی آیا این است اسلام؟!

و در این صورت در کجای این قول الله ﻷ قرار می گیریم؟:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾

«هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که الله و پیغمبرش داوری کرده باشند (و آن را مقرّر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند (و اراده‌ی ایشان باید تابع اراده‌ی الله و رسول باشد).» **(الأحزاب: ٣٦)**

بدانید که مبنا و مصدر الزام در شرع الله ﷻ، مادامی‌که افراد ادعای اسلام دارند، انتخاب یا عدم انتخاب مردم نیست... زیرا اگر آنان خود را مسلمان می دانند رجوع به شرع الله ﷻ (و پذیرش خالق به عنوان یگانه فرمان‌روای زندگی، مترجم) از بدیهی‌ترین بدیهیات زندگی آنهاست در غیر این‌صورت، و با روی‌گردانی از شریعت الله ﷻ، و روی نهادن به شریعتی غیر از آن، ایمان از آنان منتفی گشته و از وجودشان رخت بر می بندد حتی اگر نماز بخوانند و روزه بگیرند و چنین گمان نمایند که مسلمان‌اند!!

﴿وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ * وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ﴾

«و می گویند به الله و پیغمبر ایمان داریم و (از اوامرشان) اطاعت می کنیم، امّا پس از این ادّعاء، گروهی از ایشان (از شرکت در اعمال خیر هم‌چون جهاد، و از حکم قضاوت شرعی) روی‌گردان می‌شوند، و آنان در حقیقت مؤمن نیستند. * هنگامی که ایشان به سوی الله و پیغمبرش فرا خوانده می‌شوند تا (پیغمبر، برابر چیزی که الله نازل فرموده است) در میان‌شان داوری کند، بعضی از آنان (نفاق‌شان ظاهر می‌شود و از قضاوت او) روی‌گردان می‌گردند.» **(النور: ٤٧–٤٨)**

﴿ فَلا وَرَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً﴾

«امّا، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن به شمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند.» **(النساء: ٦٥)**[٤٣]

حقیقت این است که بدون وجود مومنینی که بر تحکیم شریعت الله ﷻ در زمین اصرار داشته و دست رد بر سینه‌ی شریعت‌های غیر از آن زنند، و یقین داشته باشند که تن دادن به شریعتی غیر از شریعت الله ﷻ، کفر اکبر بوده و فرد را از دایره‌ی ایمان خارج می سازد، اسلام در دنیای واقعی نخواهد توانست بر مسند قدرت نشیند.. و این نیز حقیقت دارد که این نوع مومنین در مجتمع کنونی، تعدادی اندک دارند و در شرایطی به سر می برند که جاهلیت آنان را تضعیف نموده و زیر تند باد کوبنده‌ی خود قرار داده است اما اقتضای موقعیت این است که به دعوت خود

٤٣- ابن قیم رحمه الله در کتاب التبیان، صفحه ٢٧٠ می گوید: الله ﷻ پس از آنکه از ادات نفی استفاده می‌نماید به ذات مبارکش سوگندی موکد یاد می کند که خَلقش ایمان ندارند مگر آنکه رسول‌الله ﷺ را در تمامی اختلافاتی که در اصول و فروع و احکام شرع و معاد و صفات و ... روی می دهد به عنوان حَکَم انتخاب کنند و حتی صِرف این مسأله هم سبب ایمان نمی گردد مگر اینکه در قلب‌هایشان از نتیجه‌ی حُکم ملالی رخ ندهد؛ به عبارت دیگر، نباید از نتیجه‌ی حکم حضرت رسول ﷺ دچار تنگی سینه شوند بلکه باید از اعماق قلب خود پذیرای آن گردند و حتی این مسأله نیز ایمان را برای آنان به بار نمی آورد مگر آنکه بدون هیچ منازعه‌ای نتیجه حکم را بپذیرند و در مقابل آن کاملاً تسلیم گردند، مترجم.

ادامه دهیم و به گونه‌ای مستمر بکوشیم تا حقیقت موضوع را برای مردم تبیین سازیم؛ همان حقیقتی که می گوید: هر گاه فردی مسلمان به شریعتی غیر از شریعت الله ﷻ راضی گشت ایمان را از خود سلب نموده است! و پیوسته باید تلاش نماییم که مردم را بر اساس مقتضیات و مستلزمات این حقیقت تربیت کنیم تا آن‌گاه که هسته و پایگاهی مومن ساخته شود که سررشته‌ی امور را در دستان خود قرار دهد، **آری، و در حال حاضر، این است وظیفه و ماموریت دعوت- هر چند که زمان زیادی هم برای تحقق آن به طول بینجامد- نه این‌که توسط صندوق‌های رای از مردم فتوا گیرد و نظر بخواهد که آیا دوست دارید در جرگه‌ی مسلمین باشید یا که می خواهید مسیری دیگر را اختیار نمایید؟!**

آیا این قضیه برای دعوت‌گران- تا چه برسد به توده های مردم- واضح و مبرهن گشته است یا آنکه آنان به صورتی نا آگاهانه به سوی معیارهای دموکراسی خزیده‌اند؛ همان ملاک‌هایی که- حداقل در ظاهر امر[۴۴]- مردم را تعیین کننده‌ی نوع حکم می‌دانند نه الهی که صاحب خلق و فرمان است:

﴿ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ ﴾

«آگاه باشید که تنها او می آفریند و تنها او فرمان می دهد.» **(الأعراف: ٥٤)**

و از این‌جاست که مسیر اسلام و جاهلیت به کلی از یک‌دیگر جدا می گردد!

***

(مطلب مهم دیگری که باید مورد اشاره قرار گیرد این است که، مترجم) آیا پایه و هسته‌ی اصلی دعوت به گونه‌ای محکم و استوار بنا گردیده است؟

در همین ابتدای امر می گوییم که اگر هنوز هم در ذهن برخی دعوت‌گران، قضیه‌ی «لَاإِلٰهَ إِلاَّالله» تبلور نیافته و مسأله‌ی "مشروعیت" مبهم باشد چگونه می توان انتظار داشت که پایه‌ی اصلی و هسته‌ی مستحکم دعوت، بر اساس اصول و ویژگی‌های مطلوب استوار گردد؟

بایستی دانست که هسته‌ی ایده‌ال – که مشتمل بر دعوت‌گرانی است که برای نشر دعوت، در بالاترین شکل ممکن از آمادگی، پرورش یافته‌اند – بر دو پایه‌ی عظیم شکل می گیرد و صلابت می یابد: اول، درک و فهم آگاهانه از حقیقت اسلام، و دوم، تربیت عمیق و ژرف بر اساس مطالبات و تکالیف مورد نظر دین اسلام.

و چنان‌که در بُعد فهم و درک مشاهده نمودیم، هم‌چنان در دو قضیه‌ی مهم و اصلی که همانا «لَاإِلٰهَ إِلاَّالله» و "مشروعیت" است دچار مشکلیم تا چه رسد به قضایای دیگری که به منهج و برنامه‌ی حرکت مرتبط است و در

۴۴- در نمایش دموکراسی، گمان جماهیر و توده ها بر آن است که قدرت قانون‌گذاری در دستان آنان قرار دارد در حالی‌که در حقیقت، حکم و حکومت در اختیار سرمایه داری است! اما از دیدگاه اسلام، چه قدرت قانون‌گذاری در دست مردم باشد و چه در اختیار سرمایه‌دار، نتیجه یکی است و هر دو به حکومت‌داری بر اساس شریعت غیرالهی منتج می گردند.

آینده مورد بحث قرار خواهیم داد، هم‌چنین در مبحث تربیت که جایگاه خطیرتر و مهم‌تری دارد نیز با نقایص بسیار شدیدتری مواجهیم.

و آن‌گاه که سیر تکوین نسل اصحاب‌ﷺ را دنبال می نماییم در می یابیم که بخش اعظم تلاش رسول‌اللهﷺ در دوران مکی، بر تربیت هسته و پایه‌ای متمرکز گشت که در نهایتِ صلابت و استواری بوده و در تمامی مَجالات و زمینه‌های ایمانی و اخلاقی، و ادراکی و رفتاری، و وجدانی و عملی سرآمد باشد.

درست است که نسل اصحاب‌ﷺ تا روز قیامت تکرار نخواهد شد - اگرچه هیچ نسلی از نسل‌ها از وجود چنین افرادی، و با چنین جایگاه رفیعی خالی نخواهد ماند - اما در اینجا بحث الگوگیری و الگوپذیری از آن نسل منحصر به فرد برای ما مطرح است و اینکه لازم است که هسته‌ی اصلی، از لحاظ عقیده و رفتار به خوبی استوار گشته و آیینه‌ی روشن و تمام نمایی از حقیقت اسلام باشد زیرا دعوت بر دوش چنین افرادی بنا می گردد و الگو و نمونه، از میان آنان بر می خیزد و با تلاش چنین نفراتی است که ظلمت غربت دوم از چهره‌ی اسلام زدوده می شود هم‌چنان‌که جماعت اصحاب‌ﷺ توانستند غربت اول اسلام را پایان بخشند.

(با وجود اینکه، مترجم) یکی از فصل‌های اصلی را در کتاب به موضع تربیت اختصاص خواهیم داد اما در اینجا می گوییم که لازم است در ابتدا درک نماییم که برای وضعیت فعلی و به نسبت هسته و پایه‌ی دعوت ، هر سطحی از تربیت پاسخگوی اوضاع نمی باشد و می بایست سطح خاصّی از آن مدنظر قرار گیرد زیرا ماموریت این هسته، بسیار سخت و دشوار بوده و مشقت‌های غیر منتظره‌ای در سر راه آن قرار دارد و با دشمنان زیرکی روبروست که به شدت حیله‌گر و مکارند و حجم زیادی از کینه‌توزی‌ها و خصومت‌ها را به نسبت اسلام در دل دارند... و بدین خاطر است که هر سطحی از تربیت نمی تواند از عهده‌ی این مهم برآید و با آن میزان از مشکلات و کینه‌توزی‌ها مقابله نماید.

علیرغم این‌که مسیر رسیدن به سطح تربیتی مطلوب و مناسب، بسیار سخت و طاقت‌فرساست اما با این وجود، راه گریز و گزیری از آن نداشته و به شدت بدان محتاجیم زیرا امّت اسلامی در حال پرداخت هزینه‌ی شانه خالی نمودن از زیر بار تکالیف دینی است و این کاهلی امّت به این منتج شده که تمامی امّت‌ها، هم‌چون هجوم حیوانی درنده بر شکارش، بر بدنه‌ی این امّت حمله ور گشته‌اند... و ناچاریم که امروز، تلاش فوق‌العاده‌ای در پیش گیریم تا شاید چیزی از این کاهلی و تنبلی ۲۰۰ ساله را جبران نماییم؛ دو قرنی که در آن، دشمن توانسته امور را در دست گیرد و بر سینه‌ی امّت خیمه زند و بدیهی است که موقعیت خود را به آسانی از دست نمی دهد.

نسل اصحاب‌ﷺ با وجودیکه رسول اللهﷺ را در میان خود داشتند و از وحی نیز بهره‌مند بودند تلاشی ماورایی و استثنایی به خرج دادند تا بتوانند غربت اولیه‌ی امّت را غروب بخشند .. (بنابراین بسیار بدیهی است که، مترجم) ما- در حالی‌که حضرت رسولﷺ را در کنار خود نداریم و برای یافتن جهت حرکت‌مان، وحی را به صورت مستقیم و به مانند نسل اصحاب‌ﷺ، دریافت نمی‌داریم- بایستی تلاشی به مراتب بیشتر از خود نشان دهیم و از الله

بزرگ و بلند مرتبه، و مهربان و بردبار و باگذشت یاری بجوییم تا به تلاش‌هایمان برکت بخشیده و گام‌هایمان را استوار گرداند و افتخار زایل نمودن غربت دوم را بر دستان ما رقم زند.

مرحله‌ی ایجاد هسته و بنیان دعوت، مرحله‌ای است که بیشترین میزان جهد و تلاش را می طلبد اما مشکلاتی که امروزه در میدان فعالیت اسلامی مشاهده می‌نماییم بدون تردید نشان از آن دارد که ما گام‌هایمان را با شتاب برداشته‌ایم و آن‌چنان که شایسته است مسأله‌ی تربیت را مورد تفقد و توجه قرار نمی‌دهیم و حتی کار به جایی رسیده که گاهاً از درک ضرورت تربیت و آمادگی برای برخورد با موارد مختلف عاجزیم.

***

(سوال این‌جاست که، مترجم) آیا هسته‌ی اصلی و اساسی دعوت تا حد مطلوب و معقول گسترش یافته است؛ همان حد و اندازه‌ای که متناسب با مقتضیات فعلی دعوت باشد؟!

اگر مقصود ما از هسته‌ی اصلی، همان قاعده و پایگاه عام و مردمی باشد، شکی نیست که از خلال دعوت مداومی که بیش از ۵۰ سال استمرار داشته و از لابلای شهدایی که هستی خود را در راه دعوت در طبق اخلاص نهاده‌اند و از طریق حماقت‌هایی که جاهلیت در ریختن خون مسلمین و محبوس کردن و شکنجه دادن و آواره ساختن‌شان به انجام رسانیده، این پایگاه گسترده گشته و افزایش یافته است و این همان سنت ربّانی است که همواره از دید طاغوتان مغفول مانده است: این که اگر برای دعوتی خون ریخته شد، آن دعوت دیگر رنگ فنا به خود نخواهد دید! گمان طاغوتان بر آن است که هرچه بیشتر در مسیر خون‌ریزی و زندانی نمودن و شکنجه کردن و آواره ساختن مومنان گام بر دارند، به پایان دادن به حیات دعوت نزدیک‌تر می گردند و همیشه این هدف را بر دیواره‌ی ذهن خود آویزان می کنند و به دنبال پیروزی در آن می باشند غافل از آنکه این فرایند، تقدیری است الهی که در نهایت به خالص شدن و پاک گشتن مومنین منجر شده و کافران را به درک واصل می نماید:

﴿وَلا تَهِنُوا وَلا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ * إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ * وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ﴾

«و سست و زبون نشوید و غمگین و افسرده نگردید و شما برتر هستید اگر که به راستی مومن باشید * اگر به شما جراحتی رسیده است به آن جمعیت نیز جراحتی همانند آن رسیده است و ما این روزها را در میان مردم دست به دست می گردانیم تا ثابت قدمان بر ایمان را جدا سازد و مومنان شناخته شوند و الله از میان شما قربانیانی برگیرد و افتخار شهادت نصیب‌شان گرداند و الله ستم‌کاران را دوست ندارد * و تا این‌که الله مومنان را سره و خالص گرداند و کافران را نابود و تباه سازد.» (آل عمران: ۱۳۹ – ۱٤۱)

آری، پایگاه مردمی، گسترش یافت و ضمن به وجود آمدن انشعاب در آن، تمامی عالم اسلامی را در بر گرفت و هزاران نفر از جوانان در مسیر آن گام نهادند؛ جوانانی که در سایه‌ی نظام جاهلی به دنیا آمدند لکن الله ﷻ راهی

دیگر برای آنان در نظر داشته و این‌گونه اراده فرموده که با تاثیر پذیری از فعالیت‌های دعوت، و حماقت‌های جاهلیت طریق اسلام را اختیار نمایند، اما به راستی وزن اثرگذاری این مردمان بر روی حرکت اسلامی به چه میزان است؟

در این‌که دعوت‌گران با گسترش پایگاه و پایه‌های دعوت به این شیوه خوشحال گشتند شکی نیست اما آیا این توده‌ها به مانند جمعیت انصار که برای جان‌بازی به حضور رسول‌اللهﷺ در مکه شرفیاب شدند، خود را جهت فدا شدن در راه دین آماده نمودند؟! **و این همان چیزی است که شك و تردیدها را افزون می‌سازد!!!**

در همین ابتدا می پرسیم که آیا آن هنگام که جاهلیت، مرتکب حماقت می گردد و قتل‌عام مسلمین و شکنجه و آواره نمودنشان به اوج خود می‌رسد و امنیت و آسایش از ایشان سلب می‌گردد و با انواع آزارها و اذیت‌ها مواجه می‌گردند، این توده‌ی هیجان‌زده هم‌چنان می تواند احساسات تحریك شده‌ی خود را حفظ کرده و بر آن مداومت نماید؟ یا آنکه در آن هنگام می گوید: صدق و اخلاص ما به حد مطلوب نرسیده و با این بهانه از میدان عمل و طریق دعوت خارج می گردد و بدان پشت می کند؟!

اگر بر فرض مثال، مسلمین حکومت را در یکی از کشورهای اسلامی به دست گیرند و جاهلیت صلیبی و صهیونی در مقابل‌شان قد علم نماید و آنها را در حصار محاصره‌ی اقتصادی - با صرف نظر از دیگر راه‌کارهایی که ممکن است مورد استفاده قرار گیرد - محبوس سازد آیا این توده‌ی احساسی و هیجان‌زده می تواند به خاطر اقامه شدن و اجرایی گشتن احکام اسلامی بر گرسنگی صبر پیشه نماید؟ یا آنکه به دنبال لقمه‌ای نان، مسیر بازگشت را اختیار نموده و از راهی که پای در آن نهاده باز می گردد؟

یا فرض بگیرید که مسلمین در نقطه‌ای از بلاد اسلامی بر مسند قدرت تکیه زنند و جاهلیت جهانی نیز آنان را به حال خود واگذارد و متعرض‌شان نشود و از حربه‌های اقتصادی و غیره بر علیه‌شان استفاد ننماید و حکومت اسلامی صرفاً پخش آهنگ‌های اغفال کننده و روان‌گردان را از رادیو متوقف سازد و صحنه‌های زشت و ناپسند را از تلویزیون حذف کند و خودآرایی زنان را در خیابان‌ها ممنوع اعلام نماید... آیا این جماعت هیجان‌زده باز هم بر هیجانات خود باقی خواهند ماند و آیا احساسات آنان ادامه پیدا خواهد کرد؟ یا برخی از آنها کناره می گیرند و می گویند: واقعا دلیل این همه افراط چیست و چرا باید این همه سخت‌گیری روا داشته شود؟!

آیا لازم نیست که این مردم، اندکی تربیت گردند تا خود را برای انجام تکالیف اسلامی مهیا سازند و هنگامی که دشمنان به جنگ‌شان می آیند و یا زمانی که احکام اسلامی بر آنان اجرا می گردد از انجام تکالیف مربوطه شانه خالی ننمایند؟

و کیست که مسئولیت تربیت این مردم را برعهده گیرد در حالی‌که پایه‌ی اصلی و هسته‌ی اساسی دعوت، خود به اندازه کافی از تربیت بهره نبرده و خود را برای گسترش پایگاه مردمی آماده نساخته است؛ و مردمی که احساسات در درون‌شان به جوشش درآمده در صحنه حاضر می گردند اما مربی‌ای را در عرصه‌ی دعوت نمی یابند؟

در مورد تجرد و اخلاص برای الله ﷻ بایستی گفت که سخن راندن در این‌باره بسیار سخت و دشوار است و بنا نداریم در مورد فردی مشخص در این زمینه اظهار نظر کنیم، و خود را نیز بی‌گناه نشان نداده و تبرئه نمی نماییم و تنها و تنها، الله ﷻ است که بر اعماق قلوب آدمیان آگاه است:

﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾

«و الله از دزدانه نگاه کردن چشم‌ها و از رازی که سینه‌ها در خود پنهان می دارند آگاه است.» **(غافر: ۱۹)**

اما می گوییم که ظاهر اختلافات و چند دستگی‌ها و چند پارگی‌هایی که امروزه در میدان فعالیت‌های اسلامی مشاهده می نماییم بر امری معین و واضح دلالت دارد: این که در تربیت "برادری اسلامی" در میان دست‌اندرکاران عرصه‌ی دعوت، و در اخلاص حقیقی برای الله ﷻ، نقص‌هایی وجود دارد.

اختلاف ذاتاً امری قبیح و ناپسند نیست اگرچه لازم است برای آن ضوابطی پیش‌بینی گردد تا به وادی تعصب برای هوی و هوس و یا برای شخصی از اشخاص و یا گروهی از گروه‌ها کشیده نشود، به طور قطع در میان اصحاب رضی الله عنهم نیز اختلاف‌هایی وجود داشت اما این اختلافات، سبب تفرق و چند دستگی آنان نمی گشت و این همان اصل و محور اساسی قضیه می باشد، اگر در حالی دچار اختلاف گردیم که اخلاص برای الله ﷻ و گردن کجی در برابر حق در درون ما ریشه دوانده باشد بی‌شک، اختلافات و چند دستگی‌ها، و حزب‌گرایی‌های موجود در عرصه‌ی امروزین فعالیت‌های اسلامی، و تمامی آنچه که به پیدایش تعصب نسبت به رای، و فکر، و رهبر، و جماعت، و طریقی خاص منجر می شود به حداقل ممکن کاهش می یابد.

همچنین، نباید گمان برد که اجماع و هم‌صدایی - حتی اگر بر خطا هم سیر حیات کند - ذاتاً و به هر قیمتی مطلوب است زیرا پیمودن مسیر اشتباه به دعوت خدمتی نمی رساند و اصرار بر آن، فساد به بار می آورد اما بایستی دانست که اخلاص در بر زبان آوردن حق، به نسبت دامن زدن به اختلافات و پراکندگی‌ها با این توجیه که به دنبال تصحیح خطا و ارائه‌ی راه درست می باشیم، نقش بسیار بیشتر و پر رنگ‌تری در نزدیک نمودن هرچه بیشتر قلب‌ها به یک‌دیگر ایفا می نماید.

و خلاصه‌ی سخن این که ما در طی نمودن مسیر، شتاب نموده‌ایم و در مقابل خود ماموریتی حتمی داریم که بایستی به سرانجام برسانیم تا مستحق تمکین و استقرار در زمین گردیم.

خالق هستی، شیوه‌ی کسب تمکین در زمین را این‌گونه بیان می دارد:

﴿هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ ، وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ، يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ، يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ...﴾

«او همان کسی است که تو را با یاری خود و توسط مومنان تقویت و پشتیبانی کرد و در میان آنان الفت و مهربانی ایجاد نمود، اگر همه‌ی آنچه که در زمین است صرف می کردی نمی توانستی میان دل‌هایشان انس و الفت برقرار سازی ولی الله میان‌شان انس و الفت انداخت چرا که او عزیز و حکیم است، ای پیامبر، الله برای تو و برای مومنانی که از تو پیروی کرده‌اند کافی و بسنده است، ای پیغمبر، مومنان را به جنگ برانگیز.» **(الأنفال: ٦٢ – ٦٥)**

این شروط چهارگانه در چهار آیه متوالی یک سوره، شرط‌های اساسی پیروزی را بیان می‌دارند:

وجود مومنانی که صداقت ایمان آنان به اثبات رسیده، و قلب‌های آنان به نسبت یک‌دیگر از انس و الفت سرشار است، و برای الله سبحانه و تعالی خالص گشته‌اند، و آن هنگام که شرایط ایجاب نمود برای قتال و جهاد آماده و مهیا می‌باشند. و آن‌گاه که در پرتو این آیات به واقعیت موجود دعوت نظر افکنیم مشاهده می نماییم که به طور قطع، در مسیر دعوت، گام‌هایی بر داشته‌ایم اما شتاب فراوانی در آن به خرج داده‌ایم و تعجیل زیادی نموده‌ایم.

«علل شتاب‌زدگی در حرکت معاصر[۴۵] و پیامدهای آن»

در فضای حرکت معاصر، سه سبب اساسی وجود داشت که به شتاب‌زدگی در آن منجر گشت:

اول: عدم تخمین دقیق مدت زمان دور افتادن امّت از حقیقت اسلام.

دوم: فریفته شدن به هیجانات و احساسات مردم، و گمان این‌که گرچه ماموریت پیش رو سخت و دشوار است اما به سرعت، دست یافتنی و قابل حصول است.

سوم: عدم اتخاذ برنامه‌ها و پیش‌بینی‌های مناسب جهت مقابله با توطئه‌های دشمنان.

در اینجا، به بررسی هر کدام از موارد فوق به صورت جداگانه می پردازیم.

بیش از ۵۰ سال پیش، آن هنگام که دعوت پا گرفت، تمام جوانب وحالات امّت آشکار نگشته بود و باقی‌مانده‌های مظاهر اسلامی، بیننده‌ی اوضاع را می فریفت و وی چنان گمان می بُرد که خیر و برکت، هم‌چنان در میان امّت ساری و جاری است...، و تهاجم فکری و فرهنگی به مانند امروز، در بدنه‌ی آن رسوخ نکرده بود و بقایای سنت-های گذشتگان، خلاء پنهان و خاموش را هم‌چون آب زیر کاه در خفا نگاه داشته و حقیقت ماجرا را پنهان داشته بود.

اما در مورد تهاجم فکری بایستی عنوان دارم که این تهاجم از زمانی آغاز گشت که بلاد اسلامی تحت سیطره‌ی غرب قرار گرفت و در حالی‌که مسلمین در تمامی جوانب، عقب مانده بودند تقدم و پیشرفت مادی و علمی غرب، آنان را مات و مبهوت خود ساخته بود و پس از آن، برنامه‌های آموزشی، و رسانه‌های جمعی بر عمق این تهاجم افزودند و آن را در قلوب مسلمین تثبیت نمودند و تلاش کردند تا نسل‌هایی پرورش دهند که به تدریج از لباس اسلام به در آیند و آرام آرام در آداب و رسوم غربی فرو غلتند... اما بیش از ۵۰ سال پیش و آن هنگام که دعوت شروع به حرکت نمود، تهاجم فرهنگی هنوز به صورت کامل به بار ننشسته بود و به‌جز زنان طبقه‌ی اشراف، کسی خود را در سواحل عریان نمی ساخت و اگرچه به سبب انتشار روزنامه‌ها و مجلات، و تصاویر و اخباری که این رسانه‌ها منتشر می ساختند دختران طبقه‌ی متوسط نیز میل و رغبت به آن را در وجود خود حس می نمودند با این وصف، هنوز از این برهنگی احساس شرم داشتند، اما دختران طبقات پایین به شدت از آن نفرت داشتند و به انکار آن می پرداختند، و روابط پنهان میان دختران و پسران هنوز در خفا و به صورت زیر زمینی انجام می گرفت و به شدت از پدران و مادران مخفی نگاه داشته می شد و دخترانی که روابط‌شان آشکار می گشت از چشم مردم فرو می افتادند! و تفکر غربی در روزنامه و کتاب‌ها منتشر می گشت واین افکار یا به علت امانت‌داری و احترام به نفس نقل کننده، به مرجع اصلی و به متفکر غربی آن منتسب می گشت و یا در بسیاری از اوقات، به نقل کننده‌ی آن نسبت داده می شد! (هم‌زمان با رسانه‌های مکتوب، مترجم) تئاترها و سینماها و رادیوها و ... در خدمت تهاجم

۴۵- منظور، همان حرکتی است که توسط شهید حسن البناء رحمه‌الله ایجاد و رهبری شد، مترجم.

فرهنگی قرار گرفتند و در راستای آن به انجام وظیفه پرداختند اما پیشگامان آن محدود بود و تاثیر کمی از خود برجای می گذاشت.

به طور خلاصه می توان گفت که عملیات تغییر و تحول، به مانند مراحل پس از آن نبود؛ خصوصاً مراحل پس از جنگ جهانی دوم که در آن این تغییر و تحولات شدت گرفت و با سرعت بیشتری به جلو رانده شد.

از طرف دیگر، میراث گذشتگان هنوز تا حدودی پا برجا بود وچنین گمانی را به بیننده القاء می‌نمود که این سنت‌ها می توانند در برابر فشار تهاجم فرهنگی مقاومت نمایند هم‌چنان‌که ۵۰ سال پیش از آن مقاومت کرده بودند، در آن وضعیت، حتی در شهرهای بزرگ نیز که در آنها تهاجم فرهنگی شدت بیشتری داشت هنوز مساجد مملو از قشر جوان جامعه بود و در فصل روزه، پیر و جوان روزه‌دار بودند و حتی اگر کسی هم اهل این عبادت نبود جرات روزه‌خواری در انظار عمومی را به خود نمی داد! در بیشتر اوقات، ازدواج‌ها با هماهنگی والدین و از مجرای طبیعی خویش صورت می گرفت و بنیان خانواده‌ها کماکان پا برجا مانده بود، هنوز اهالی منزل، گوش به فرمان بزرگ خانواده بودند و پسران و دختران، پایبند سنت‌های جامعه بوده و حد و مرزها را نمی شکستند و هر کسی که از خطوط قرمزها تجاوز می نمود با روی‌گردانی عمومی مواجه می گشت، اما در روستاها، اوضاع دست نخورده‌تر بوده و به مانند نسل‌های پیشین در جریان بود و روستائیان با انتقاد از فساد موجود در شهرها، بر گذر ایام، افسوس می خوردند.

در این شرایط و شرایط مشابه، ممکن است که بسیاری از حقایق، از دید ناظر خارجی مغفول بماند!

اسلام، پس از مدت نه چندان کوتاهی، به جای آنکه بیشتر، مصدر حقیقی حیات‌بخشی و انرژی دهی باشد تبدیل به مجموعه‌ای از آداب و رسوم و سنت‌ها گشته بود.. و در برهه‌ای خاص از زندگی امّت‌ها، مردم چنان به شدت به آداب و رسوم چنگ می زنند که انسان گمان می‌کند که جامعه بر مدار دین‌داری حقیقی می چرخد، اما پس از آنکه این سنت‌ها از منبع حیات‌بخش خود که بدان‌ها زندگی بخشیده جدا می شوند از یک طرف، پژمرده شده و به خشکی می گرایند و از طرفی دیگر، انسجام و یک‌پارچگی خود را از دست می دهند... و اگر تغییرات عمیق و قالب‌شکنی در جامعه رخ ندهد ممکن است قرن‌ها به همین شیوه، و به صورت کج‌دار و مریض، ادامه‌ی حیات دهند اگرچه با دخالت عوامل "فرسایش فکری" – اگر این تعبیر درست باشد – در نهایت به سوی نیستی می گرایند و از صحنه‌ی روزگار کنار می روند، اما آن هنگام که تغییرات بنیادین رخ می دهند، سنت‌ها نمی توانند در برابر آنها قد علم کنند و به سرعت در ورطه‌ی نابودی فرو می روند و از هم می پاشند.

و آنچه که در عالم اسلامی رخ داد این بود که تلاش برای نابودی اسلام – که در ظاهرِ تهاجم فرهنگی خود را نمایان ساخته بود – بسیار شدید و طوفانی آغاز گشت و مرحله‌ای فراتر از سنت‌ها را که همان ذات و اصل اسلام بود، هدف حمله‌ی خود قرار داد و به همین دلیل، در همان گام نخست، سنت‌ها و آداب و رسوم، در زیر حملات

کوبنده و شبانه‌روزی، و تلاش‌هایی که دست بردار از اهداف خود نبودند، به سرعت رو به فروپاشی نهاد و فرو ریخت.

و بدین ترتیب، در کمتر از ۵۰ سال، تغییرات بسیار عظیمی به وقوع پیوست انگار که نسل پیشین امّت منقرض گشته و نسلی جدید جایگزین آن شده است و به استثنای اسم‌ها، هیچ شباهتی میان آن دو وجود ندارد! و فسادی که پیشرفت و ترقی‌اش می خواندند همانند سَم در بدنِ گزیده شده، به سرعت رو به گسترش نهاد، در این شرایط، برهنگان سواحل دیگر در زنان طبقه‌ی مرفه خلاصه نمی گشت و دختران سطح متوسط جامعه را نیز در بر گرفت، و به تدریج این فساد و بیماری واگیردار به روستاها نیز کشیده شد! و روابط پنهان پاك! و ناپاك میان دختران و پسران در جامعه، نه تنها به مسأله‌ای عادی مبدل گشت بلکه حتی به یکی از اصول رایج مجتمع مبدل شد، و بنیان خانواده‌ها از هم پاشید و دیگر، بزرگ خانواده بر آن قدرتی نداشت و برای پسران و دختران، حریم‌های خصوصی ایجاد شد که والدین حق ورود به آن را نداشتند، و "دین" در حالت عمومی خود، به علامت و نشانه‌ی واماندگی و واپس گرایی و عقب ماندگی از قطار زنده و پویای زندگی مبدل گشت و تغییر و تحول در اشیاء، به عنوان نشانه‌ی اصالت شناخته شد و مردمان، ثبات و عدم تغییر را عیبی می پنداشتند که به راحتی از دامان صاحبانش پاك نمی گشت!

تمامی این موارد در طی ۵۰ سال رخ داد و به پیشرفت و تغییر و همراهی با دنیای مدرن و انقلاب تکنولوژیکی و انقلاب ارتباطات نسبت داده شد!

اگر به طور طبیعی به مسایل نگاهی اندازیم می بینیم که نمی توانیم عالم اسلامی را از حوادثی که در زمین رخ می دهد مصون بداریم اما اگر اسلام هم‌چنان در اندرون جان و روان مسلمین جریان داشت و صِرف سنت های خشك و بی روح نبود، ممکن بود که این حوادث به صورتی کاملاً متفاوت و با سیمایی کاملاً متمایز رخ دهند.

در مورد پیشرفت‌های فنی و تکنولوژیکی بایستی گفت که انسان مسلمان با این مسأله مشکلی ندارد و از قدیم الایام نیز مسلمین تمامی حرکت‌های علمی رایج در دنیا را فرا می‌گرفتند و حتی در این حرکات، تغییراتی عمیق و بنیادین به وجود می آوردند که بارزترین آنها، به‌کارگیری رویکرد تجربی در مباحث علمی است، هم‌چنین آنان کشفیاتی علمی داشتند که سرآغاز اصلی پیشرفت‌های فعلی دنیا تلقی می گردد، امابايد توجه داشت که فرد مسلمان، به هنگام یادگیری علوم، عقیده، و ایمان خود به الله ﷻ و روز قیامت را نمی بازد و از دست نمی دهد زیرا، نهاد و وجودی آراسته و سالم دارد که در آن، گرایشات دینی، و علمی و معرفتی، هماهنگ با هم و بدون هیچ‌گونه تعارض و تضاد و تناقضی به پیش می روند:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾

«تنها بندگان دانا و دانشمند، از الله، ترس آمیخته با تعظیم دارند.» **(فاطر: ۲۸)**

محل و مکان به وجود آمدن تعارض و تناقض میان دین و علم، اروپا بود و این تعارض و تناقض نه به این خاطر بود که دین بنا بر طبیعت خود، علم را نقض می کند و یا علم می‌تواند جایگزینی برای دین باشد بلکه از خلل موجود در دینی که اروپاییان بدان گردن نهاده بودند و همچنین از خلل موجود در کیان و وجودی که این دین را به ارث برده بود ناشی می گشت! و اگر اسلام در روان مسلمین جریان می داشت و بر روح‌شان حکم می راند و در مجموعه سنت‌های خشک و بی روح منحصر نمی گشت، امّت اسلامی شایستگی آن‌را می یافت که الگوی تمدنی کاملاً متمایزی را به نسبت سبک جاهلی غرب به بشریت معرفی نماید؛ همان سبک جاهلی که از یک نقصان به نقصان دیگر فرو می رود و از چاله به چاه می افتد و همواره به گونه‌ای تک بعدی به مسایل می نگرد و صرفاً توانسته یکی از دو بعد انسان را ارضاء نماید؛ یا بر بُعد روحی متمرکز می گردد و یا کاملاً مادی‌گرا می شود، (به عبارت دیگر، مترجم)، یا تماماً در مسایل اخروی فرو می رود و دنیا را به باد فراموشی می سپارد، و یا در مسایل مادی و دنیایی غرق می شود و از یاد آخرت غفلت می ورزد، و (خلاصه این‌که این تمدن، مترجم) هیچ‌گاه نتوانسته نیازهای انسانی را بر اساس خلقتش برآورده سازد و دو بُعد به هم پیوسته‌ی خاک و روح را در کنار یک‌دیگر جمع نماید:

﴿ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَراً مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ ﴾

«وقتی که پروردگارت به فرشتگان گفت : من انسانی را از گِل می‌آفرینم. * هنگامی که آن‌را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم، و از جان متعلّق به خود در او دمیدم، در برابرش سجده ببرید.» (ص: ۷۱ – ۷۲)

عجز امّت از فراگیری پیشرفت‌های فنی و علمی ایجاد شده در زمین، و ناتوانی‌اش از ارایه‌ی الگوی تمدنی متمایز، دلایلی دارد که دعوت‌گر نباید از آنها غفلت ورزد... دلیل کلی این ناتوانی این بود که شعله‌ی زنده و پرنور این دین، در روح و روان مسلمین فروکش نمود و یا به حدی ضعیف گشت که دیگر نمی توانست به مانند گذشته، کنشی پویا و قدرتمند، و اثرگذاری مناسب و قابل توجهی در برابر وقایع و حوادث از خود نشان دهد و به طور قطع، این ضعیف گشتن، ریشه در یک‌سری اسباب دارد و جزء ذات و بدیهیات دین نمی‌باشد؛ دینی زنده که به عنوان منبعی حیات‌بخش تلقی می گردد و آن‌گاه که پیروان آن، بدان ایمانی صادقانه و آگاهانه داشتند و در دنیای واقعی خود با آن سیر حیات می کردند، زندگانی بشریت را متحول ساخت و عجایب فراوانی در حیات انسانی خلق نمود... یقیناً در این بین (حوادثی به وقوع پیوسته و ویروس‌ها و، مترجم) بیماری‌هایی، این قلب را مورد حمله قرار داده‌اند که تمامی جسد دچار بیماری گشته است:

«ألا إن في الجسد مضغةً إذا صلحت صلح الجسد كله، وإذا فسدت فسد الجسد كله، ألا وهي القلب»

(آگاه باشید که در بدن آدمی پارچه گوشتی است که اگر اصلاح گردد تمامی بدن اصلاح می شود و اگر فاسد گردد آدمی به فساد کشیده می شود، آگاه باشید که آن پارچه گوشت، همان قلب است.)[۴۶]

۴۶- بخاری رحمه الله، این حدیث را روایت نموده است.

و در صورتی که دعوت‌گران می توانستند در همان ابتدای راه، این امراض را بشناسند و کشف نمایند به طور قطع، پیش از حرکت، برای درمان آن اقدام می نمودند... و اگر برای‌شان روشن می گشت که تمامی عقب ماندگی‌های علمی و مادی و سیاسی و جنگی و تمدنی و فرهنگی، در عقب‌ماندگی عقیدتی و فکری ریشه دارد – که خصوصاً در برهه‌های زمانی اخیر در میان امّت ریشه نموده است – یقیناً رویکردهای خود را به دعوت تغییر داده و در عرصه‌ی دعوت، نگرش‌های جدیدی را جهت علاج و درمان مورد استفاده قرار می دادند.

بی شک، حقیقت دوری امّت از سیمای صحیح اسلامی، برای دعوت‌گران به روشنی آفتاب در آسمان بوده و چنان واضح و آشکار است که نمی تواند از کسی پنهان بماند، اما مدت زمان این دورماندگی و نوع آن، دو موردی است که در زیر پوسته‌ی عادات و تقالید فریبنده، مستتر و پنهان گشته است و به ناظر خارجی چنین می نمایاند که استحکامات زیربنایی آن هم‌چنان سالم و استوار است و یا اینکه شالوده، اندکی خراش برداشته و ترمیم‌های جزیی این بخش و آن بخش، کفایت می کند!.

شایسته است که دعوت (عمق تحلیل خود را غنا بخشد و، مترجم) اساس و پایه‌ی کار را مورد واکاوی قرار دهد تا ببینند که آیا این بنیان، هم‌چنان سالم و استوار است و یا در خلال تکان‌ها و شوک‌های پی در پی تاریخی که بر امّت فرود آمده، شکاف‌های عمیق و جدی برداشته و تخریب گشته است، این سطح از تحلیل بدین علت لازم است که در همان اوان کار برای ما مشخص گردد که آیا پایه و اساس، بایستی ترمیم و تعمیر شود و یا این‌که لازم است از نو ساخته شده و تجدید بنا گردد.

فسادی که دامن‌گیر امّت گردیده صرفاً فساد رفتاری نیست بلکه به عرصه‌ی مفاهیم نیز کشیده شده و ناگفته پیداست که خطر فساد مفاهیم بسیار خطرناک‌تر و درمان آن به مراتب سخت‌تر از فساد سلوک و رفتار می باشد. آن‌گاه که رفتار فرد، یا گروه و یا امّتی گرفتار فساد گردد اما مفاهیم صحیح هم‌چنان در درونش پایدار مانده باشد، اصلاحش – در هر درجه از سختی نیز که باشد – بسیار دست یافتنی‌تر و امیدوار کننده‌تر از زمانی است که ذات و جوهره‌ی مفاهیم در ورطه‌ی فساد افتاده باشد زیرا در این حالت، تلاش مضاعف و دوچندانی نیاز است: تلاش در جهت تصحیح مفاهیم، که سخت‌تر است، و تلاش برای اصلاح رفتار.

هنگامی که دعوت آغاز به کار نمود، تمامی مفاهیم به فساد کشیده شده بودند – هم‌چنان‌که پیشتر بدان اشاراتی نمودیم – حتی مفهوم «لَآإِلَٰهَإِلَّاٱللَّه» نیز از این قضیه مستثنی نبود و اتفاقاً، نقطه‌ی شروع فساد، خود این مسأله بود و کار بدان جا رسیده بود که «لَآإِلَٰهَإِلَّاٱللَّه» صرفاً ورد زبان‌ها گشته بود و تنها برخی از شعایر و مظاهر عبادتی (از قبیل نماز و روزه و ...، مترجم) در نزد بعضی از مردمان یافت می گشت که آن نیز بیشتر از روی عادت ادا می شد و برجای می آمد در حالی‌که می بایست درک این مفاهیم از روی آگاهی باشد و جنبه‌ی حیات‌بخشی به خود گیرد و انسان را به برنامه‌ی زندگی کمال یافته متصل سازد و مشتمل بر تمامی حیات وی گردد؛ به عبارت دیگر، بایستی تمامی جنبه‌های عبادتی و عملی، سیاسی و اقتصادی، و روابط اجتماعی و فکری را در آن واحد شامل شود.

عوامل کثیری در به فساد کشیده شدن مفاهیم اساسی اسلامی در دید مردم نقش داشتند و سبب گشتند که آنان نتوانند به درک صحیحی از این مفاهیم، آن‌گونه که از جانب الله ﷻ نازل گشته بود و اصحاب ﷺ و نسل‌های بعدی آن‌را فهم نموده و در زندگی به اجرا گذاشته بودند، نائل آیند.

تفکر ارجایی، عمل را از دایره‌ی ایمان خارج ساخت و گمان نمود که ایمان تنها و تنها، تصدیق و اقرار است و بس! و مومن کسی است که «لَاإِلَٰهَإِلاَّالله» را بر زبان آورَد حتی اگر هیچ عملی از اعمال اسلامی را نیز به انجام نرساند!

و تفکر تصوف، اسلام را به مجموعه‌ای از سیر و سلوک‌های روحی و شوریدگی‌های عرفانی، و اوراد و اذکار مبدل ساخته بود که در روی زمین هیچ‌گونه تحرک و فعالیتی نداشت و امر به معروف و نهی از منکر نمی نمود و فریضه‌ی جهاد را بر جای نمی آورد، تصوف علاوه بر این موارد، در حوزه‌ی عقیدتی نیز مشکلات و خلل‌های زیادی به بار آورده بود؛ به‌طوری‌که در کنار ضریح‌ها و قبرهای اولیاء به عبادت می پرداخت و انواع عبادت‌هایی را که مختص ذات الله ﷻ بود به پیش گاه‌شان تقدیم می داشت.

استبداد سیاسی امویان، و عباسیان، و ممالیک، و عثمانی‌ها نیز مردمان را از درگیر شدن در امور عمومی منحرف کرده و آنان را تشویق نموده بود تا به مسایل شخصی خود اهمیت بیشتری دهند و بدان‌ها بپردازند و مفهوم عبادت را در مظاهر عبادتی (از قبیل نماز و روزه و حج و...، مترجم)، و فضایل فردی که راهی به مسایل اجتماعی و جمعی نداشتند منحصر ساخته بود.

توکّل به تواکلی[۴۷] سلبی و بدون پشتوانه‌ی اسباب و لوازم مبدل گشته و عقیده‌ی قضا و قَدَر، به کوتاهی کردن و شانه خالی نمودن از انجام تکالیف تغییر یافته بود؛ همان قضاء و قَدَرَی که پیشتر، الهام بخش حرکت و جرات در مقابله به مثل با دشمنان و در برخود با حوادث به شمار می‌آمد:

﴿ قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللهُ لَنَا هُوَ مَوْلانَا وَعَلَى اللهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ * قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ ﴾

«بگو هرگز چیزی به ما نمی‌رسد، مگر چیزی که الله برای ما مقدّر کرده باشد، او مولی و سرپرست ما است، و مؤمنان باید تنها بر الله توکّل کنند و بس * بگو آیا درباره‌ی ما جز یکی از دو نیکی انتظار دارید ولی ما درباره‌ی شما چشم به راه هستیم که یا الله به عذابی از سوی خود گرفتارتان سازد و یا (در این جهان) با دست ما (مذلّت و خواری نصیب‌تان سازد)، پس شما چشم به راه الله باشید و ما هم با شما در انتظاریم.» **(التوبة: ۵۱ و۵۲)**

۴۷- تواکل عبارت است از اعتماد کردن به کسی یا چیزی بدون اخذ اسباب و فراهم آوردن امکانات لازم، تفاوت توکّل و تواکل در این است که در توکّل، علاوه بر اتکای به الله ﷻ و سپردن اموارت به دست وی، اخذ اسباب نیز صورت گرفته و ملزومات لازم در حد توانایی فراهم می آید و شاید بهترین مثال برای این امر، آن اعرابی باشد که به خدمت رسول‌الله ﷺ رسید و حضرت رسول ﷺ از وی پرسید: چه بر سر شُترت آوردی؟ پاسخ داد رهایش ساختم و به الله توکّل نمودم، حضرت رسول ﷺ فرمود اول شترت را ببند و آن‌گاه به الله توکّل کن!، مترجم.

و راه عمل برای دنیا و فعالیت برای آخرت،که قبلاً مسیری واحد بود و از دنیا شروع می گشت و به آخرت منتهی می شد، از هم جدا گشت:

﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾

«به وسیله آنچه الله به تو داده است، سرای آخرت را بجوی و بهره‌ی خود را از دنیا فراموش مکن.»

(القصص: ۷۷)

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾

«او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است، در اطراف و جوانب آن راه بروید، و از روزی الله بخورید، و زنده شدن دوباره در دست او است.» (الملك: ۱۵)

در نتیجه، اکثریت امّت از دنیا روی برگرداندند و علم و قدرت و استقرار در زمین و آبادانی و اصلاح اوضاعش را به حال خود رها ساخته و به سوی حلقه‌های ذکر و شور و حال عرفانی روان گشتند؛ همان حلقه‌هایی که به گمان‌شان، آنان را به الله تعالی نزدیک‌تر می ساخت، در حالی که گروهی از بدترین و شرورترین خلق الله، دنیا را با تمامی جاذبه‌هایش، از قبیل اموال و فرزندان و زینت‌ها و خوشی‌ها، به آغوش کشیدند و بر مردم مسلط گشتند و قیامت و حشر و نشر و حساب و کتاب را به باد فراموشی سپرده و در زمین به فساد پرداختند و امّت که اکنون در لاک انزوای خود فرو رفته بود کاری بدان‌ها نداشت و هیچ مزاحمتی برای‌شان ایجاد نمی نمود.

تمامی این امراضی که دین را از محتوای زنده و حیات‌بخش خود تهی کرده‌اند و «لاَإِلٰهَإِلاَّالله» را از پویایی انرژی بخش خود خالی نموده‌اند ما را بر آن می دارند که پیش از پرداختن به عامه‌ی مردم، کار خود را از تصحیح مفهوم «لاَإِلٰهَإِلاَّالله» و تربیت و پرورش هسته‌ی اصلی و اساسی دعوت شروع نماییم!

***

اگر بقایای تقالید و سنت‌هایی موجود در جامعه به هنگام شروع دعوت، سبب فریب داعیان شد و آنان را از حقیقت بیماری‌ای که اساس عقیده‌ی امّت را هدف قرار داده بود غافل نمود به تاکید، فریبندگی هیجانات مردم عامی و توده‌ها که در دعوت حضور داشتنند سبب انحراف پیش از پیش داعیان از شناخت واقعیات موجود جامعه گردید.

عامه‌ی مردم با هیجانات خاص خود وارد عرصه دعوت شدند و در طی سالیانی اندک، حول امام شهید[۴۸]، جمع گشتند و به حدود نیم میلیون نفر رسیدند و در این میان، بسیاری از جوانان نیز حضور داشتند، و اگر این تعداد را با جمعیت کلی مصر که در آن زمان کمتر از ۲۰ میلیون نفر بود مقایسه کنیم و زنان و کودکان و سال‌خوردگانی

۴۸- در سرتاسر این کتاب، منظور از امام شهید، حسن البناء رحمه الله می باشد، مترجم.

را که گرایش زیادی به مسایل عمومی ندارند و به هر چیزی جدیدی که در صحنه ظاهر می گردد سلام نمی دهند! در نظر نگیریم در می یابیم که این جمعیت حاضر در کنار امام شهید، تعداد قابل ملاحظه‌ای به شمار می‌آمد!

بدون شك، توانایی معنوی امام شهید و قدرت بی نظیر وی در متأثر ساختن مشاعر و احساسات مردم، تأثیر بسیار فراوانی در جذب آن همه مردم و آن همه جمعیت به حرکت داشت و اگر فردی این موهبت را در اختیار نداشته باشد ممکن نیست که در این فرصت اندك بتواند آن توده‌ی عظیم مردمی را گرداگرد خود جمع نماید.

اما بیایید و از زاویه ای دیگر به این جمعیت بنگرید، به راستی این توده‌ی عظیم مردمی، دقیقاً به خاطر چه چیزی حول امام شهید جمع گشته بود؟

این توده، فردی را یافته بود که می توانست به شیوه‌ای نورانی، و به گونه‌ای متمایز از حلقه‌های ذکر مشایخ تصوف، گرسنگی معنوی‌اش را برطرف نماید؛ همان حلقه‌های ذکری که انسان‌های روشن‌فکر از آن متنفر بودند و به دنبال بدیلی منور می گشتند تا جایگزین آن سازند و این حالت مطلوب را در شخص امام شهید و کلام متنفذ و گیرای ایشان یافتند؛ شخصی که هم معنویات آنان را سیراب می نمود و هم آگاهی و بیداری‌شان را در حد مطلوبی نگاه می داشت و آنها را در تاریکی‌هایی که شعورشان را سلب می نمود غرق نمی ساخت ... آری مردم فردی را یافته بودند که پس از حوادث تلخ برچیده شدن خلافت و تاثیرات منفی آن بر روحیات مردم، به آرزوهایشان جهت بازگشت اسلام به واقعیت زندگی، جامه عمل می پوشاند... و پلیدی‌هایی که جامعه‌شان را به آلودگی کشانده بود از آنان می زدود و فضیلت‌های اخلاقی والا را به مجتمع باز گرداننده و آنرا به سوی قله‌های رفیع رهنمون می ساخت.. و تمامی این موارد، بدون قرار گرفتن در معرض هیچ خطری، و بدون صَرف هیچ‌گونه تلاش وکوششی حاصل می گشت و آنان تنها مکلف بودند که در جلسات بنشینند و به سخنان ارائه شده گوش فرا دهند.

اما آن هنگام که خطر از افق پدیدار گشت و آواز آن به گوش رسید این توده‌هایی که به سهولت جذب دعوت شده بودند به همان آسانی نیز از دست رفتند، رفتند و حتی پشت سر خویش را هم نگاه نکردند زیرا هیچ‌گاه در ذهن‌شان نپرورانده بودند که این حضور یافتن‌ها و این گوش فرادادن‌ها ممکن است روزی دردسرساز شود و آنان را با خطر مواجه سازد و به هیچ وجه این آمادگی در آنان به وجود نیامده بود که نفس‌شان را در معرض خطر قرار دهند.. و اگر در همان ابتدای امر از این عواقب آگاه می‌شدند و یا انتظار وقوعش را در ذهن‌شان می پروراندند هیچ‌گاه در این محفل حضور نمی یافتند و حتی به آمدن نیز فکر نمی کردند!

و این گونه شد که جز افرادی که زیر نظر خود امام شهید پرورش یافته و از تلاش و توان حقیقی وی بهره‌مند شده بودند کسی در اطراف ایشان باقی نماند!

آیا حضور این توده‌ی پر ازدحام که با اولین زنگ خطر پا به فرار گذاشت، دستاوردی برای دعوت محسوب می‌شود یا آنکه یکی از علل به تعویق افتادن موفقیت‌های آن قلمداد می گردد؟

در صفحات بعد که واکنش دشمنان را از نظر می گذرانیم به این مساله پاسخ خواهیم داد... اما اینجا لازم است اندکی توقف کنیم و بیندیشیم که چه چیزی در همان ابتدای امر، دعوت را به سمت توده‌ها سوق داد و به میان آنها کشاند؟ به راستی که علت این امر، وهم و گمانِ حسن نیت بود که موجب شد با دیدی خوش‌بینانه در احوال مردم نگریسته شده و گمان برده شود که مشکل آنان، در فساد رفتاری خلاصه می‌گردد و آنگاه که با گفتار گیرا مورد خطاب قرار گیرند تمامی مشکلات برطرف می‌شود و این توده‌ها در راه اسلام استقامت می ورزند و به سربازانی مخلص در طریق دعوت مبدل می گردند، و یا حداقل می‌توانند گزینه‌ای مناسب و بالقوه برای جان‌سپاری در راه دین به حساب آیند و دعوت با تکیه بر آنان به سمت اهداف تعیین شده حرکت می‌نماید.

در ابتدای دعوت برای دعوت‌گران مشخص نبود – آن‌چنان که بعدها روشن شد – که خلل ایجاد شده در بدنه‌ی امّت، تنها در فساد رفتاری منحصر نگشته و بلکه به وادی مفاهیم، خصوصاً مفاهیمی که به تحکیم و استقرار شریعت الله تعالی مربوط می‌گشت، نیز کشیده شده است و تلاش و جُهد بسیاری لازم است تا حقیقت این مفاهیم به توده‌ها منتقل گردد... این مسایل بعدها روشن شد[۴۹] .. آری! پس از آنکه دعوت، مراحلی را با تکیه بر توده‌ها پشت سر نهاد و بر این گمان بود که این مردم- با اتکا بر سخنرانی‌های جذاب و انرژی بخشی‌های عاطفی و معنوی- صلاحیت آن‌را دارند که در ردیف سربازان مخلص قرار گیرند و یا حداقل، قادرند که از صلاحیت بالقوه جهت جان‌سپاری برخوردار باشند.. و پس از آنکه روی آوردن به توده‌ها، و بسیج نمودن آنان و حرکت کردن در عرصه‌ی سیاسی با اتکای بر آنها، عکس‌العمل‌های قابل انتظار و غیر قابل انتظار دشمنان را در پی داشت (این مسایل روشن شد، مترجم).

آن هنگام که توده‌ها به حرکت می افتند نگرانی قدرت‌های داخلی را سبب می شوند و آن زمان که این حرکت، رنگ و بوی اسلامی به خود می‌گیرد هم قدرت‌های داخلی و خارجی را دچار نگرانی می نماید و صد البته این مسأله در نگاه قدرت‌های جهانی بسیار شدیدتر است! و برای این‌که حقیقت این امر را دریابیم شایسته است که به مرور صفحاتی از تاریخ بپردازیم.

در دو قرن اخیر، به خوبی آشکار شده بود که اوضاع دنیای اسلامی، در تمامی ابعاد رو به ناسامانی مستمر نهاده و دست‌خوش بحران گشته است... دولت عثمانی که ترس و رعبش در دل اروپا ریشه دوانده بود قدرتش رو به زوال نهاد و در برابرِ روسیه تزاری که به سمت سرزمین‌هایش دست درازی نموده بود نتوانست کاری از پیش برد و از بازپس‌گیری مناطق از دست رفته ناتوان ماند، کشورهای حوزه‌ی بالکان نیز با تحریک دولت‌های اروپایی سر به شورش نهادند، و اقلیت‌های دینی در داخل عالَم اسلامی از فرامین حکومت مرکزی سرپیچی نمودند و بدین

۴۹- در سال ۱۹۴۸، امام شهید، سلسله مقالاتی را با عنوان "**معركة المُصحَف**" به چاپ رسانید و با وضوح هر تمام‌تر به تبیین این مسأله پرداخت که امّت بر مسیر اسلامی سیر حیات نمی کند و اوضاع و احوالش اسلامی نیست و زمانی اسلامی می گردد که تنها، شریعت الله تعالی در جامعه حکم‌فرما باشد، این سخنان با این حد و مرز روشن در ابتدای دعوت چندان واضح نبود و به عنوان سرآغاز مرحله جدیدی قلمداد می گشت اما این سلسله مباحث به سبب برپایی جنگ فلسطین متوقف گشت و قبل از آنکه امام شهید بتواند پیروانش را به سوی افق جدید رهنمون سازد، در فوریه ۱۹۴۹ میلادی مورد سوء قصد واقع شده و ترور گشت.

ترتیب دولت، تحت تأثیر حوادث اطراف، متزلزل گشته و ثبات و توزان خود را از دست داد... حال و وضع امّت نیز دست کمی از خلافت نداشته و عقب‌ماندگی همه جانبه و جهل و فقر، از هر طرف آن را احاطه نموده بود و امت در لاک خویش فرو رفته و نسبت به حوادث اطراف، بی تفاوت گشته بود... در این هنگام اروپا احساس نمود که فرصتی مناسب فراهم آمده تا بر دشمن دیرینه‌ی خود غلبه کرده و آن‌را از پای در آورد به همین خاطر، دور هم جمع گشته و توطئه چیدند و برای غلبه بر تمامی عالم اسلامی نقشه کشیدند و تحت عنوان "استعمار"، برای زانو در آوردنش در برابر دولت‌های اروپایی برنامه‌ریزی نمودند، در این برهه، عنصر جدیدی پای به عرصه گذاشت و به اروپای صلیبی پیوست، آری! این یهود جهانی بود که در تعاون و همراهی کامل با صلیبی‌ها، به دنبال اکتساب مقاصد خاص خویش و ایجاد کشوری یهودی در قلب فلسطین می گشت.

پس از آنکه سلطان عبدالحمید، دست رد بر سینه‌ی مطالبات یهودیان مبنی بر ایجاد کشوری یهودی در فلسطین نهاد، تمامی مصالح یهود جهانی و صلیبی‌های عالمی به یک‌دیگر گره خورد و هرچند که هر کدام به دنبال منافع خویش بودند اما نقشه‌ها و توطئه‌های آنان یک‌پارچه و متحد گردید... بدین ترتیب که نقشه‌ای همه جانبه و کامل طراحی گشت و تحقق آن برای صلیبی‌های صهیونیستی[۵۰] به آسانی صورت گرفت زیرا امّت آگاهی خود را نسبت به دین از دست داده و از عزم و اراده‌ی اسلامی خود تهی گشته بود؛ همان عزمی که الله سبحانه و تعالی این‌گونه مردمان را بدان سفارش می کند:

﴿ وَلا تَهِنُوا وَلا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴾

«و سست و زبون نشوید و غمگین و افسرده نگردید، و شما برترید اگر که به راستی مؤمن باشید.»

(آل عمران: ۱۳۹)

و دشمنان اسلام، پس از آنکه از لحاظ سیاسی ونظامی بر اوضاع مسلط گشتند، از اسلحه‌ی بسیار خطرناکی به نام "تهاجم فکری" علیه اسلام استفاده نمودند، و هدف این تهاجم این بود که از طریق نابودسازی عقیده‌ی استقرار یافته در قلب‌ها، روح مقاومت را در برابر نبرد صلیبی صهیونیستی در هم شکند و نسلی‌هایی پرورش دهد که اگر در حرکت به سوی غرب شتابان نباشند و آن‌را گوارا نپندارند و خود را در مسیر نجات احساس ننمایند، (در کمترین حالت مطلوب، مترجم) بندگی و بردگی فرهنگ غربی را پذیرا باشند و بدان رضایت دهند (و در مقابل آن، مقاومتی از خود نشان ندهند، مترجم).

بر صلیبی‌های صهیونیست پوشیده نبود که ملت‌های امّت اسلامی، سرانجام روزی از خواب غفلت بر می خیزند و از تبعیت ذلیلانه از غرب خودداری می‌ورزند و ادعای استقلال می‌نمایند، بنابراین خود را برای این امر آماده نمودند و بذر گرایشات قومی و ملی را در درون این ملت‌ها کاشتند و رهبرانی بر سر کار آوردند که مردم، حول

۵۰- به نظر مترجم، شیخ محمد قطب رحمه‌الله با به کار بردن عبارت "**الصليبية الصهيونية**" و عدم استفاده از "واو" برای جدا نمودن آنها در پی آن بوده تا نهایت ارتباط تنگاتنگ و هم نفس این دو طیف را نشان دهد، و به همین جهت، در ترجمه نیز این مساله رعایت شده است، مترجم.

آنها جمع شوند و بر افکار ذهنی‌شان آویزان گردند؛ رهبرانی که دست پرورده‌ی استعمار بودند و در پیدا و پنهان، اوامر خود را از غرب می گرفتند و هدف هم این بود که اگر، آنچه که غربی‌ها از تمرد ملت‌ها و تلاش‌هایشان در جهت انقلاب بر علیه استعمار پیش بینی نموده بودند اتفاق افتد، انقلابی با خواسته‌ها و اهداف محدود باشد و حداکثر مطالبات آنها در استقلال نظامی، و یا نظامی و سیاسی- حداقل در ظاهر امر- خلاصه گردد بدون این‌که به استقلال فکری و فرهنگی و روحی توجه داشته باشند در نتیجه، ملت‌ها از خلال نظام‌های قومی و ملی و انقلاب-های آزادی خواهانه، هم‌چنان دنباله رو غرب خواهند ماند، و توده‌ها در حالی‌که در غفلت (عمیق و متراکمی، مترجم) به سر می برند برای نمایش‌های اجرا شده در برابر چشمان‌شان، کف می زنند و می رقصند.

به طور خلاصه می توان گفت که آنچه که غرب از آن بیمناک گشته بود و تلاش داشت تا با استفاده از تمامی وسایل و تجهیزات مانعش گردد، بیداری اسلامی بود، بیداری اسلامی مسأله ای بود که با غرب سر به مصالحه نمی گذاشت و در جستجوی اشتراک در مسیر و طریق با آن نبود و دشمنان، میزان خطر آن‌را بر مصالح و منافع‌شان به خوبی ادارک نموده بودند:

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ﴾

«آنان که بدیشان کتاب داده‌ایم، او را می‌شناسند، بدان‌گونه که پسران خود را می‌شناسند.» **(البقرة : ١٤٦)**

و آن هنگام که حرکت اسلامی توسط امام شهید بنیان نهاده شد دنیای صلیبی صهیونی آن‌را همواره رصد می نمود و تلاش داشت تا میزان خطرآفرینی‌اش را تخمین زند، جِب؛ خاورشناس بریتانیایی، - ناگفته نماند که شرق شناسان، ابزار جاسوسی فرهنگی صلیبی‌های صهیونیست بوده‌اند - کتابی را تحت عنوان "گرایشات معاصر در اسلام"[۵۱] به رشته تحریر درآورده که چاپ اول آن به سال ۱۹۳۶ باز می گردد، وی در کتابش در مورد حرکت "جمال الدین افغانی" و "محمد عبده" سخن به میان آورده و به تعریف و تمجید از آنان می پردازد اما در یکی از پاورقی‌های کتابش چنین می نویسد: "پس از آن، جماعتی جدید تحت عنوان اخوان المسلمین شکل گرفت که رهبری آن‌را فردی به نام حسن البناء بر عهده دارد، واگرچه به علت نوپا بودن این حرکت، قضاوت در مورد آن زود به نظر می رسد اما از ظاهر امر پیداست که خطر بخصوصی در درون آن نهفته است."[۵۲]

و در این اظهارنظر می توان میزان نگرانی، و تمایل به شناخت این جماعت خطرناك! و تحلیل پیرامون آن را مشاهده نمود!

این خطر ، مخصوصاً با گسترش روز افزون حجم افرادی که خود را به محافل حرکت جدید می رساندند در دید صلیبی‌های صهیونیست روز به روز بیشتر می گشت؛ همان دعوتی که به اسم اسلام در میادین جولان می داد و انسان‌هایی که حول آن جمع می گشتند نیز به نام اسلام اطرافش را احاطه کرده بودند... با این وجود، صلیبی‌های

۵۱- Modern Trends in Islam

۵۲- در این باره به پاورقی ۶۰ مراجعه فرمایید، مترجم.

صهیونیست، مسایلی را که در درون جماعت اتفاق می افتاد مورد مداقّه و بررسی قرار ندادند؛ همان مسایلی که بسیار خطرآفرین بود و عبارت بود از پرورش سربازانی برای دعوت که حاضرند جان خود را در راه اسلام در طبق اخلاص نهند!

اما این بمب در سال ۱۹۴۸، و در خطرناک‌ترین مکان و زمان ممکنه منفجر گشت، آری! در فلسطین و در لحظه‌ی آماده نمودن شرایط جهت برپایی دولتی یهودی ...
صدای انفجار بسی شدیدتر و خطرناکتر از آن بود که خود اصحاب دعوت تخمین زده بودند...

اینکه یاران دعوت، از حجم بالای دشمنی و عداوت صلیبی‌های صهیونیست نسبت به اسلام آگاه بوده و از میزان ترس آنها از این دین و تمایل شدیدشان به نابودی‌اش باخبر بودند و می دانستند که دشمنان از بازگشت اسلام به عرصه‌ی زندگی و همراهی مردم با آن کراهت دارند امری است که نیاز به یادآوری ندارد زیرا این مسأله جزء بدیهیات حسی یک مسلمان است و کافی است که وی در این آیات اندکی تامل نماید:

﴿وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾

«یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خوشنود نخواهند شد، مگر این که از آئین ایشان پیروی کنی.» **(البقرة : ۱۲۰)**

﴿إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا﴾

«اگر نیکی به شما دست دهد ناراحت می‌شوند، و اگر به شما بدی برسد، شادمان می‌شوند.» **(آل عمران: ۱۲۰)**

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا﴾

«خواهی دید که دشمن‌ترین مردم برای مؤمنان، یهودیان و مشرکان‌اند.» **(المائدة: ۸۲)**

﴿وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّاراً حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ﴾

«بسیاری از اهل کتاب، از روی رشک و حسدی که در وجودشان ریشه دوانده است، آرزو دارند اگر بشود شما را بعد از پذیرش ایمان بازگردانند با این که حقّانیّت برایشان کاملاً روشن گشته است.» **(البقرة : ۱۰۹)**

کافی است که فرد مسلمان، این مسأله را در کتاب الله ﷻ مطالعه نماید تا بداند که این دشمنی، همیشه و همواره پابرجاست و هیچ‌گاه فروکش نخواهد کرد... اما درک میزان این دشمنی، و حجم کیدها و توطئه‌چینی‌ها، و جزییات آنها و موقعیت‌شان در گذر زمان، قضیه‌ای جداگانه و متفاوت است... و ظاهر حوادثی که در اطراف ما در جریان است نشان از آن دارد که برآورد تمامی این مکرها و حیله‌ها، به اندازه کافی و به گونه‌ای مناسب انجام نگرفته است.

در نقشه‌های یهودیان که جهت آماده سازی و مهیا نمودن شرایط برپایی دولتی یهودی اتخاذ گشته بود - و صلیبی‌ها با همه‌ی توان در آن مشارکت نموده بودند - تمامی موارد ممکن در نظر گرفته شده بود، از زمانی که

"عبدالحمید"[۵۳] پیشنهاد اغواکننده و فریبنده‌ی یهود مبنی بر اعطای رشوه‌ای شخصی به شخص سلطان به مبلغ ۵ میلیون جنیه استرلینی طلا (که در آن زمان این مقدار، مبلغ هنگفتی به شمار می رفت)، و وعده‌ی اعمال نفوذ بر روسیه، و بریتانیا و فرانسه جهت بازداشتن آنها از تحریک اقلیت‌ها (که به مشکلی سیاسی برای دولت مبدل شده بود)، و وعده‌ی پرداخت وام‌های بلند مدت جهت نجات اقتصاد عثمانی که زیر بار بدهی‌ها کمر خم نموده بود (و به عنوان مشکل اقتصادی دولت شناخته می شد)... آری از زمانی که عبدالحمید، این پیشنهادات فریبنده، و در عین حال پیچیده و مبهم یهود را در مقابل اجازه‌ی ایجاد کشوری یهودی در فلسطین رد نمود، آنان بر اساس آنچه که "هرتزل"[۵۴] در کنفراس صهیونی‌اش در شهر "بال سویس" در سال ۱۸۹۷ مقرر نموده بود، نقشه‌های خود را بر پایه‌ی سیاستی بلند مدت و ۵۰ ساله برنامه‌ریزی کرده بودند.

بدین ترتیب آنان "عبدالحمید" را عزل نموده و مقدمات جنگ جهانی اول را فراهم آوردند تا اروپاییان را جهت جنگ با عثمانی و از بین بردن آن دور هم جمع نمایند، حکومت عثمانی را "مرد مریض" نامیدند و پس از غلبه بر آن، میراثش را میان دوستان آن روز یهود که همان بریتانیا و فرانسه بودند تقسیم نمودند (این دوستی، اکنون نیز پابرجاست و تنها تفاوت در این است که مرکز ثقل، از انگلیس که رهبر دیروز دنیا بود به رهبر دنیای امروز که همان آمریکاست منتقل شده است) و فلسطین – که میدان کشمکش و درگیری آینده بود – را تحت فرمان بریتانیا درآوردند تا در سایه "بیانیه‌ی بالفور"[۵۵]، زمینه را برای برپایی حکومت یهود فراهم آورند، "بالفور" در

۵۳- انگار که هنوز جوابیه‌ی تند و آتشین "سلطان عبدالحمید" در گوش زمانه، با نعره‌ی خروشان غیرت اسلامی فریاد می کشد: "به دکتر هرتزل بگویید که در این‌باره نقشه‌های جدیدی را طرح ریزی نکند، چرا که من نمی‌توانم حتی از یک وجب خاک فلسطین گذشت کنم. این سرزمین ملک من نیست بلکه ملک امت اسلامی است و این امت در حفظ این سرزمین تلاش بسیاری نموده و آن را با خونش آبیاری کرده است. پس یهود پول‌های میلیونی خود را نگه دارد و اگر روزی دولت خلافت پاره‌پاره گشت می‌توانند فلسطین را بدون هیچ بهایی به دست بیاورند. اما تا زمانی که من زنده هستم اگر بدنم تکه‌تکه شود برای من آسان‌تر از آن است که ببینم فلسطین از دولت عثمانی جدا گشته است و این امریست که هرگز متحقق نخواهد شد، من هرگز نمی‌توانم راضی شوم که بدن ما در حالی که زنده هستیم تکه‌تکه شود"، مترجم.

۵۴- بنیامین زیب بن ژاکوب که به اختصار وی را تئودور هرتزل می خوانند در دوم مَی سال ۱۸۶۰ میلادی در شهر بوداپست مجارستان به دنیا آمد و دومین فرزند خانواده‌ای یهودی است که اصالتاً اهل صربستان بودند و از اتباع آلمانی‌زبان امپراتوری اتریش/ مجارستان به حساب می آمدند، وی در سال ۱۸۹۴ کتاب "دولت یهود" را به رشته‌ی تحریر درآورد و در آن بر ضرورت جمع گشتن یهودیان در کنار یک‌دیگر تاکید نمود، با انتشار گسترده‌ی این کتاب، هرتزل به شخصیتی قابل توجه در اروپا تبدیل شد. وی، مناطقی را برای اسکان یهودیان پیشنهاد می کرد که منافع استعماری حداقل یک دولت اروپایی را تضمین کند و از این طریق از حمایت آن برخوردار شود. هرتزل به سلطان عثمانی پیشنهاد ۲۰ میلیون لیره‌ی عثمانی داد تا فلسطین را به آنان وگذار نماید و پس از مخالفت سلطان عبدالحمید دوم، به هم‌فکران خود پیشنهاد برگزاری کنفرانسی را نمود که یک سال بعد در شهر "بال سویس" و با حضور بیش از ۲۰۰ نفر از نخبگان کشورهای مختلف اروپایی برگزار گردید و ایجاد مقدمات تاسیس یک کشور یهودی در دستور کار آن قرار گرفت، هرتزل در این باره می گوید: اگر بخواهم کنگره‌ی بال را در یک کلمه خلاصه نمایم باید بگویم که من در بال، کشور یهود را بنیان گذاشتم، البته این را علنی نخواهم گفت زیرا اگر امروز چنین بگویم، جهان به من خواهد خندید اما در عرض ۵ سال و مسلماً ۵۰ سال آینده، همگان کشور یهود را خواهند دید!!، مترجم.

۵۵- "آرتور جیمز بالفور"، وزیر خارجه‌ی وقت بریتانیا بود که در نامه‌ی تاریخی خود که به بیانیه بالفور شهرت یافت و خطاب به "والتر روتشیلد"؛ سیاست‌مدار یهودی‌تبار و عضو مجلس عوام بریتانیا نوشته شد از «موضع مثبت» دولت بریتانیا برای «ایجاد خانه ملی برای یهودیان در سرزمین فلسطین» خبر داد، این بیانیه، سرآغاز تلاش در عرصه‌ی بین‌المللی برای تاسیس کشور اسرائیل به شمار می‌رود، بیانیه‌ی بالفور، مدیون تلاش و لابی‌گری "حییم وایزمن"؛ رئیس وقت سازمان جهانی صهیونیسم، "والتر روتشیلد"؛ عضو مجلس عوام بریتانیا و بانک‌دار بریتانیایی، و هم‌چنین "ناحوم سوکولوف"؛ روزنامه‌نگار و زبان‌شناس لهستانی بود که در مذاکراتی که منجر به صدور بیانیه بالفور شد، نقشی کلیدی ایفا نمودند، مترجم.

بیانیه‌ی معروف خود چنین گفت: "حکومت با شکوه عُلیا حضرت[56]، با چشمی کریمانه به ایجاد میهنی ملی برای یهودیان در فلسطین می نگرد."

اما این برنامه‌ریزی حیله‌گرانه و فریب‌کارانه تنها به این امر بسنده نکرد و سرزمین‌های اطراف فلسطین را به دولت-های ضعیف، و درگیر با هم، و جدای از هم تبدیل نمود که در دنیای جنگ و سیاست و اقتصاد سخنی برای گفتن نداشتند، و اختلافات مرزی و قومی و وطنی، آنان را چند پارچه نموده و از یک‌دیگر دور ساخته بود.

حیله‌های این مکار به همین جا ختم نشد، از آنجایی که جوانان در تمامی امّت‌ها، هرگاه بر امری از امور بزرگ متمرکز گردیده‌اند انرژی فوق‌العاده‌ای از خود نشان داده‌اند پس لازم است تا از هر وسیله‌ای استفاده شود تا این قشر، از تلاش و جدیت در مسایل باز مانند، خصوصاً در مواردی که این جدیت، در جهت بر باد دادن نقشه‌های دشمنان باشد... به همین خاطر، آنان تمامی ابزارها و امکاناتی که موجب سستی و تضییع جوانان می گشت را بر آنها مستولی ساختند؛ همان وسایلی که سبب می شد جوانان از مسایل والا و ارزشمند غافل شوند و به امور پست و بی ارزش مشغول گردند در حالی که رسول‌الله ﷺ فرموده است:

«إن الله يحب معالي الأمور ويكره سفاسفها»

(الله ﷻ دوست‌دار امور والا و ارزشمند بوده و مسایل بی قیمت و پست را ناپسند می دارد.)[57]

بدین ترتیب سینما و رادیو و سالن‌های تئاتر (در آن زمان هنوز تلویزیون وجود نداشت و یهودیان، جنون فوتبال را در سرتاسر دنیا گسترش نداده بودند!) بر جوانان مستولی گشتند و مسأله‌ی آزادی زن وی را احاطه نمود تا با استفاده از آن و در گام اول، از طریق روابط پاک! دختران و پسران را به هم مشغول سازند و آن‌گاه آنها را به وادی روابط ناپاک کشانند، (از سوی دیگر، آنان را درگیر تعصبات بی مایه نمودند، بدین ترتیب که، مترجم) تعصب‌های سیاسی و حزبی آنان را احاطه کرد و تمامی وقت و تلاش و جدیت‌شان را مصروف خود ساخت و در نهایت هم دستاوردی حقیقی برایشان نداشت، و بدون آنکه ذات خود فرهنگ را مورد توجه قرار دهند تعصبات فرهنگی مابین مدارسِ غربیِ مختلف آنها را در برگرفت، هم‌چنین تعصبات هنری برای برتری دادن خواننده‌های زن و مرد به یک‌دیگر به خود مشغول‌شان ساخت، در حالی که تمامی این موارد سرابی بیش نبود!

در موعد تعیین شده، و پس از گذشت ۵۰ سال از کنفرانسی که "هرتزل" بنیان نهاده بود و در آن بر ضرورت بنیان دولتی یهودی در طی ۵۰ سال تاکید نموده بود، اسراییل اعلام موجودیت کرد و جنگ‌های نمایشی، ارتش‌های عربی را به خود مشغول ساخت؛ نبردهایی که بیشتر به سرگرمی شباهت داشت تا یک جنگ واقعی!، در این جنگ‌ها، خیانت‌های فراوانی رخ داد و اسلحه‌هایی میان افراد توزیع گشت که تاریخ مصرف‌شان را از دست داده

۵۶- ملکه الیزابت دوم، مترجم.

۵۷- طبرانی ﷀ این حدیث را در المعجم الکبیر نقل کرده است.

بودند[58]، و ارتش‌ها از راست و چپ به حرکت درآمدند تا در آخر کار، در کنار مرزهایی که پیشتر میان گروه‌های مختلف تقسیم گشته و بر سر آن توافق حاصل شده بود جمع گردند!

در اینجا و در حساس‌ترین زمان به نسبت نقشه‌های دشمن، به ناگاه بمبی منفجر گشت، بمبی که صدایی بس مهیب و وحشتناک خلق نمود...

آری، این فدائیان مسلمان بودند که وارد عرصه‌ی نبرد گشته بودند و یهود تازه به حقیقت‌شان پی برده و صلیبی‌های جهانی نیز تازه به ماهیت‌شان آگاه گشته بودند...

چه بمب خطرناکی بود و چه صدای مهیبی در سطح دنیا به راه انداخته بود! بسیار بیشتر از آنچه که صاحبان دعوت تخمین زده بودند..

آن‌گاه که یهود با فدائیان اسلامی برخورد نمود، بلافاصله فهمید که آنان از تبار ارتش‌هایی نیستند که صرفاً به دنبال ایفای نقش‌شان در جنگ سیاسی باشند... بلکه آنان یاوران عقیده‌اند و با انگیزه‌ای دینی در صحنه حضور یافته‌اند و آمده‌اند تا به خاطر عقیده‌شان بجنگند و در راه آن جان سپارند و هستی خود را "فی سبیل الله" در طبق اخلاص نهند.. آنان از تبار همانانی‌اند که یهودیان، پیشتر نظیرشان را در تاریخ دیده بودند!!

این وضعیت، یهود را نگران وپریشان ساخته بود زیرا هرگز گمان نمی برد که چنین انسان‌هایی از نو ظهور نمایند... خصوصاً در مصری که در ایام اشغال فرانسه، جولان‌گاه تهاجم فرهنگی شده بود و به دنبال آن بودند که تحت لوای مصر برای مصریان، آن‌را از دین و حتی از ملیت عربی‌اش تهی نمایند، و این شعار بدان معنا بود که دیگر در مصر، جایی برای عربیت و اسلام‌گرایی وجود ندارد...

پریشانی یهود بسیار فراتر از حد تصور بود، کار آنان به جایی رسیده بود که ترس از فریادهای "الله اکبر و لله الحمد"، تمامی وجودشان را فراگرفته و هر آنچه را که داشتند رها می ساختند و پا به فرار می گذاشتند و به دنبال جان پناهی برای خود می گشتند..

در این هنگام بود که برایشان آشکار گشت که با این وضعیت، و با زنده ماندن حرکت اسلامی، نه تنها نمی توانند اسراییل را گسترش دهند بلکه کیان اسراییل نیز به خطر افتاده و بساطش برچیده خواهد شد .. لذا چاره‌ای نیست جز آنکه برای حفظ حیات و امنیت و استقرار اسرائیل و گسترش دلخواه آن، این حرکت اسلامی به فنا رود و نابود گردد... (بدین ترتیب، مترجم) دستور انحلال جماعت اخوان المسلمین از سوی صلیبی‌های صهیونیست از گرد راه رسید و سپس، رهبر حرکت شهید گشت و سایر وقایع به وقوع پیوست.

۵۸- در سال ۱۹٤۸، آن گاه که مصر تصمیم به جنگ با اسرائیل گرفت، شورای امنیت سازمان ملل، کشورهای درگیر جنگ را تحریم تسلیحاتی نمود (البته ناگفته پیداست که این تحریم صرفاً بر علیه کشورهای عرب بود چراکه اسرائیل خود را پیشتر برای جنگ آماده نموده بود) و مصر با تشکیل شورایی جداگانه، که اختیارات بی حد و حصری داشت، جهت تامین جنگ افزار از شرکت های ثالث و به صورت محرمانه، به دنبال دور زدن این تحریم ها بود اما در این بین اسلحه‌های به آنان قالب گردید که تاریخ مصرف خود را از دست داده بودند، مترجم

برخورد با حرکت به گونه‌ای بسیار شدید به انجام رسید و حِدّت این قساوت‌ها بسیار فراتر از حد انتظار بود... هیچ‌یک از اعضای دعوت، توقع آن را نداشت که دعوت از آزار و اذیت‌ها در امان بماند چرا که بر اساس سنن جاری در زمین، این امر از محالات است (و ممکن نیست که جاهلیت به گونه‌ای مسالمت آمیز با دعوت کنار آید، مترجم) اما آنچه که توقعش نمی رفت این بود که آزار و اذیت‌ها بدین حد وحشیانه صورت پذیرد... این که در ملأ عام و در روز روشن، رهبر جماعت هدف گرفته شود و تمامی بیمارستان‌ها با دستور و نقشه‌ی دولت از پذیرشش خودداری ورزند تا از شدت خون‌ریزی جان سپارد، این که هزاران تن از جوانان در زندان‌ها به گونه‌ای وحشیانه شکنجه گردند؛ وحشی گری ای که حتی از حیوانات درنده هم سر نمی زند... هیچ‌یک از این موارد در محاسبات نیامده بود و هیچ کس گمان نمی برد که چنین حوادثی به وقوع بپیوندد.

هیچ چیزی نمی تواند درنده خویی‌های این آدمیان درنده را توجیه نماید و هرچه هم تلاش نمایند تا زیر عناوینی چون حفظ امنیت و استقرار ملی، و از بین بردن فتنه و آشوب و موارد مشابه بر جنایت‌هایشان سرپوش بگذارند موفق نخواهند شد زیرا این مسایل، نمی توانند حقیقت را در دنیا و قیامت مخفی نگه دارند:

﴿يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ﴾

«در آن روز الله جزای واقعی آنان را بی کم‌وکاست بدیشان می‌دهد، و آگاه می گردند که الله حق آشکار است.»

(النور: ۲۵)

اما سوال ما در مورد جنبه‌ی دیگر قضیه می باشد: آیا حرکت بر مدارِ منهج و برنامه‌ی صحیح سیر می کرد یا آنکه در آن تعجیل صورت گرفته بود؟

بی‌گمان کسی چنین نمی اندیشد که اگر حرکت، مسیری دیگر را بر می گزید از گزند دشمنان در امان می ماند زیرا پیشتر مشاهده نمودیم که هنگامی که شعیب علیه السلام به ثروت‌مندان قوم خویش اعلام نمود که صبر پیشه کنند تا آنکه الله ﷻ در بین آنها داوری نماید واکنش‌شان چگونه بود:

﴿وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ * قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا قَالَ أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ﴾

«و اگر دسته‌ای از شما به آنچه مأمور بدان هستم ایمان بیاورد، و دسته‌ای ایمان نیاورد منتظر باشید تا الله میان ما داوری کند، و او بهترینِ داوران است * اشراف و سران متکبّر قوم شعیب گفتند: ای شعیب! حتماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از شهر و آبادی خود بیرون می‌کنیم مگر این که به آئین ما درآئید، شعیب گفت: آیا ما به آئین شما در می‌آئیم در حالی که دوست نمی‌داریم و نمی‌پسندیم؟!» **(الأعراف: ۸۷ – ۸۸)**

هرگز، جاهلیت هیچ‌گاه وجود دعوت «لاَإِلٰهَ إِلاَّالله» را در کنار خود بر نمی تابد و هیچ‌گاه با آن از درِ مصالحه وارد نگشته و تحملش نمی نماید.

و نمی گوییم که اگر حرکت بر مسیر صحیح استقامت می ورزید از آزار و اذیت‌هایی که ممکن بود به سر حد شکنجه و قتل رسد رهایی می‌یافت زیرا جماعت اصحاب ﷺ که با توجیهات گام به گام وحی، و زیر نظر رسول‌الله ﷺ پرورش یافته بودند و بر عظیم‌ترین و والاترین منهج قابل تصور برای یک حرکت گام بر می داشتند از آزار و اذیت‌ها در امان نماندند و سختی‌ها و محنت‌هایشان به وادی شکنجه و آوارگی و قتل و گرسنگی کشیده شد... بنابراین، گام برداشتن بر مسیر صحیح به منظور در امان ماندن ره‌روان دعوت از سختی و محنت نیست بلکه به خاطر خود دعوت و ذات دعوت است، به خاطر این است که درخت تلاش‌هایش به ثمر بنشیند و رسالتش را به نحو أحسن به سرانجام مقصود برساند.

(در عصر رسول‌الله ﷺ، مترجم)، حرکت به شدت مورد معالجه و درمان قرار گرفت و پس آنکه پایه و شالوده‌ی آن بر مبنایی مستحکم و استوار بنا نهاده شد، افرادی مخلص به بار آمدند که آماده‌ی جان‌سپاری در راه الله ﷻ گشته بودند و تمامی محنت‌ها را شجاعانه و به خاطر دعوت به سوی الله ﷻ پذیرا بودند و به جان می خریدند؛ افرادی از این مکتب سر برآوردند که اُخوّت ایمانی چنان در میان‌شان ریشه دوانده بود که با برادری نسبی برابری می نمود و حتی از آن نیز فراتر رفته بود و به سبب ترس از الله ﷻ، پاک‌ترین تعاملات و برخوردها را با یک‌دیگر به نمایش می گذاشتند و پوسته‌ای از تلاش و کوشش و جدیت و مثبت‌اندیشی آنان را احاطه نموده بود، اما تمامی این موارد، برای پایه‌ی اصلی و اساسی دعوت، صفات لازم‌اند و نه کافی! و صِرف وجود این ویژگی‌ها برای شکل‌گیری هسته‌ی مورد نظر کفایت نمی کند... زیرا آن فدائیان، صرفاً افرادی پاک و مطهر نبودند که جان‌هایشان را نذر الله ﷻ کرده باشند...

آنان خودِ دعوت بودند!! دعوتی که به دنبال آن بود تا تمامی امّت را که به سبب دوری از راه و طریق الله ﷻ، گرفتار حقارت و خواری شده بود نجات داده و رهایی بخشد و این همان چیزی است که به شدت مورد نیاز است.

در فصل آینده، درباره‌ی تربیت مورد نظر خود سخن خواهیم راند؛ خواه این تربیت در مورد هسته‌ی اصلی باشد و خواه برای توده‌ها و عوام مردم که دعوت به وسیله‌ی آنها به حرکت در می افتد... اما در اینجا، علل شتاب‌زدگی و پیامدهای آن را مورد تحلیل و بررسی قرار می دهیم.

جنبش امام شهید، در توجه به توده‌ها پیش از شکل‌دهی به هسته‌ی اصلی و اساسی دعوت، و حرکت نمودن با تکیه بر آنان پیش از تکمیل نمودن آگاهی‌شان نسبت به اسلام و مفاهیم اسلامی، و درگیر شدن با قدرت‌های حاکمه در نبردی نابرابر، هم‌چنان به پیش می راند ... و این وضعیت، پیامدهایی را با خود داشت که بیشتر آنها به سود دعوت نبود... به سبب آمیخته شدن مسایل مختلف سیاسی و اقتصادی و اجتماعی با مسأله‌ی «لاَإِلٰهَ إِلاَّالله»، ظلمت و تاریکی حول آن استمرار یافت، اگر نگوییم که بیشتر شد، در حالی‌که می بایست ابتدا در قلوب مردم –

و یا حداقل در قلب دعوت‌گران - چنین ریشه کند که «لَاإِلَٰهَإِلاَّاللهُ»، در درجه‌ی اول و با صرف نظر از نتایج سیاسی و اقتصادی و اجتماعی‌ای که از آن سرچشمه می گیرد، بندگی و پرستش خالصانه‌ی الله ﷻ است و تمامی این مسایل (سیاسی، و اقتصادی، و اجتماعی و...، مترجم) در زمان مقرر، و در هنگامی که موعدشان فرا رسد با الهام از «لَاإِلَٰهَإِلاَّاللهُ»، نشات گرفته و از آن منبعث می گردند، (به عبارت دیگر، مترجم) این مسایل از قضیه‌ی اصلی (که همان «لَاإِلَٰهَإِلاَّاللهُ» می باشد، مترجم) پیشی نمی گیرند و از آن جدا نمی شوند و حتی در موازاتش نیز حرکت نمی نمایند (بلکه در ارتباطی عمیق و تنگاتنگ با آن گام بر می دارند،مترجم).

و فراموش نکنیم که پیش از آنکه آگاهی اسلامی توده‌ها تکمیل گردد، اگر نگوییم پیش از آنکه آگاهی اسلامی در آنان به وجود آید، اگر در حرکت با آنها شتاب به خرج دهیم، احزاب و تشکیلات سکولار را دچار ناراحتی و پریشانی می سازیم زیرا مردمی که پیشتر در اختیارشان بوده‌اند اکنون از حوزه‌ی آنان خارج شده و وارد فضای حرکت اسلامی گشته‌اند، این‌جاست که این تشکیلات به صورت تدریجی، حرکت اسلامی را از مسیر اصیل و اصلی‌اش منحرف ساخته و آن را با چالش‌های مختلف مواجهه می سازند و می گویند: برنامه‌هایتان را که می خواهید با آن، مشروعیت را از ما سلب نمایید و آن‌را بر تن خود بپوشانید روی میز بگذارید!، و وادارش می سازند تا به دنبال ارائه‌ی برنامه‌هایی باشد که به این چالش‌ها پاسخ دهد و بدین ترتیب، آن‌را از پرداختن به اولین رسالتش که همانا، تبیین و تشریح «لَاإِلَٰهَإِلاَّاللهُ» است باز می دارند.

آگاه باشید که مسأله‌ی «لَاإِلَٰهَإِلاَّاللهُ» - در مراحل ابتدایی شکل‌گیری حرکت - هیچ‌گاه در افرادی که بر مسیر صحیح گام بر می دارند چنین ذهنیتی ایجاد نمی نماید که این قضیه با نتایج مادی و دنیوی که از آن منبعث می گردند پیوند و ارتباط دارد، به عبارت دیگر، آنان را امیدوار نمی سازد که در دنیا، قدرت و استقرار سیاسی و رفاه اقتصادی و منزلت اجتماعی به دست آورند، هر گز و هرگز چیزی از مظاهر دنیا را با خود پیوند نمی زند و سرنوشت پیروان آن، همان سرنوشت ساحران فرعون است که ایمان آوردند و کشته شدند و بر صلیب آویخته گشتند، و یا همان سرنوشت اصحاب الاخدود است که ایمان آوردند و زنده زنده در آتش، سوزانده شدند... و آنان برای انسان‌های پس از خود به الگوهایی کمال یافته تبدیل شدند و همان چیزی نصیب‌شان گشت که بدان رضایت داده بودند؛ آری، دست یابی به خشنودی الله ﷻ و باغ‌های جاویدانی که زیر پایشان، نهرها جاری است.
اما شتاب در گرد آوردن توده‌ها و تعجیل در حرکت نمودنِ با اتکای بر آنها قبل از طی نمودن فرایند بلوغ تربیتی، و حتی پیش از آنکه هسته‌ی اصلی دعوت به تکامل رسد، همان چیزی است که سبب به وجود آمدن این تاریکی متراکم حول قضیه‌ی اساسی «لَاإِلَٰهَإِلاَّاللهُ» می گردد و تمام همّ و غم دعوت و اصل کار آن، در این خلاصه می گردد که تطبیق اسلام در جامعه، همان دارویی است که تمامی مشکلات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی‌ای که (در نتیجه حاکمیت جاهلیت به وجود آمده و، مترجم) امروزه مردم با آن دست و پنجه نرم می کنند را درمان می

کند و در نتیجه، پیوسته در پی یافتن برنامه‌های عملی برای مقابله با چالش‌هایی است که سکولارها مطرح می‌نمایند.

این‌که اسلام راه‌حل مشکلات است حقیقتی است الهی که الله ﷻ، خود عهده‌دار آن گردیده و بدان وعده داده است و ایمان داریم که وعده‌ی الهی، وعده‌ی حقی است:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾

«اگر مردمان این شهرها و آبادی‌ها ایمان می‌آوردند و پرهیز می‌کردند، برکات آسمان و زمین را بر روی آنان می‌گشودیم.» **(الأعراف: ٩٦)**

اما این‌که این راه‌حل به محض رسیدن اسلام‌گراها به قدرت، محقق شود و به واقعیت بپیوندد چیزی است که دلیلی از قرآن و وقایع تاریخی جهت تایید آن یافت نمی شود، زیرا مسلمین در مدینه، پس از آنکه به قدرت رسیدند و دولتی اسلامی تاسیس نمودند که بر اساس «مَا أَنْزَلَ الله» حکم می نمود، تا سالیان سال از مشکلات شدید و حادی رنج می بردند و این وضعیت تا زمان خلافت عمر ﷺ ادامه یافت در حالی‌که در تمامی این سال‌ها، مردم بر مشکلات صبر پیشه نموده و استقامت ورزیده بودند زیرا که آنان مومن بودند و جان‌هایشان را نذر دعوت کرده و چشم به آخرت دوخته و خود را به متاع حیات دنیوی نیاویخته بودند و این همان چیزی بود که سبب گشت دعوت در زمین استوار شود و تمکین و استقرار یابد و در کرانه‌ها منتشر گردد.

اگر از همان روز اول، رسول‌الله ﷺ، این‌گونه به مردم وعده می داد که چنانچه اسلام بر مسند قدرت بنشیند تمام مشکلات دنیایشان مرتَفع گشته و در ناز و نعمت غلت می خورند، آنان به هنگام مواجهه با مشکلاتی که در همان بدو تاسیس، گریبان‌گیر دولت اسلامی گشت و تا سالیان سال به طول انجامید، صبر پیشه نمی نمودند و استقامت نمی ورزیدند و در نتیجه، به آن قدرت عظیمی که سیمای زمین را متحول ساخت مبدل نمی گشتند.. و آن‌گاه که به مردم – همان کسانی که قلب‌شان در انحصار «لاَإِلَهَإِلاَّالله» قرار نگرفته است – چنین القاء نماییم که به محض رسیدن مسلمین به قدرت، تمامی مشکلات در آنِ واحد مرتفع خواهد گشت، و سپس سالیان متمادی مسلمین حکومت کنند و مشکلات هم‌چنان پابرجا بوده و حل‌نشده باقی بمانند، و حتی در نتیجه‌ی جنگ‌ها و فشارهای تحمیلی از سوی دنیای صلیبی صهیونیستی، روز به روز افزون شوند آیا این مردمانی که نه از باب عبودیت و بندگی خالصانه‌ی الله ﷻ، بلکه از درب طمعِ مصالح دنیوی وارد قضیه گشته‌اند هم‌چنان صبر پیشه خواهند کرد؟! و آیا در برابر سختی‌ها و محرومیت‌ها و جهاد سخت و جان‌کاه صبوری می ورزند تا وعده‌ی الله ﷻ در زمان تعیین شده محقق گردد یا آنکه بر علیه حکومتی که به خاطر تحقق مطالبات‌شان بدان رای داده و صندوق‌های رای را به نامش کرده‌اند اما نتوانسته به آمال‌شان جامه عمل بپوشاند سر به شورش می نهند و بر آن می شورند؟

به تاکید، وجود دعوت در درجه اول و پیش از هر چیزی بدین خاطر است که واجبات خالق بر بندگان و لزوم عبادت خالصانه برای الله ﷻ، و التزام به اوامر صادره از سوی ایشان را بیان نماید بدون این‌که بر منافع مادی و

دنیوی که از اخلاص در عبادت الله ﷻ ناشی می گردد متمرکز شود، در اینجا بحث پاداش اخروی مطرح است و به همراه آن، بایستی این نیز ذکر گردد که الله ﷻ به صورت اختصاصی به این امّت وعده داده که در زمین به قدرت می رسد و استقرار می یابد و زندگانی دنیای‌اش تامین می گردد اما این امر، شرطی واضح و روشن دارد: **این‌که افراد امت، الله ﷻ را به صورت انحصاری مورد پرستش قرار داده و عبادات را خالصانه برایش برجای آوردند،** و به صِرف اینکه به سوی صندوق های انتخاباتی روان گردند و اکثریت آراء را از آن خود سازند و به قدرت دست یابند (این تمکین و استقرار و تامین زندگی دنیوی، مترجم) به دست نمی آید:

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً﴾

«الله به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین در زمین خواهد کرد همان‌گونه که پیشینیان را جایگزین قبل از خود کرده است و همچنین آئین ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً (در زمین) پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیّت و آرامش مبدّل می‌سازد، (آن چنان که بدون دغدغه و دلهره از دیگران، تنها) مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی گردانند.»

(النور: ۵۵)

بی شک اگر به دنبال تحقق شرط مذکور باشیم، دعوت بسیار آهسته و کند به پیش رفته و در اندک زمان، توده‌ها به دور آن جمع نمی گردند اما تنها در این شرایط است که به سبب برنامه‌ی ربانی و سنن الهی، تمکین و استقرارِ صحیح و درست آغاز می گردد و قَدَر الله ﷻ محقق می شود:

﴿وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ﴾

«الله بر کار خود چیره و مسلّط است، ولی بیشتر مردم (خفایای حکمت و لطف تدبیرش را) نمی‌دانند.»

(یوسف: ۲۱)

***

سپس ظلمت و تاریکی (و گرد و غبارِ نشسته بر مسأله‌ی «لاإِلٰهَ إلاّالله»، مترجم)، بار دیگر از دو جهت افزون گشت و آن، هنگامی بود که برخی از گروه‌های زیر مجموعه‌ی جنبش امام شهید، در درگیری‌های خونین با قدرت حاکمه وارد گشتند و برخی دیگر به پارلمان راه یافتند!

خشم صلیبی‌های صهیونیست از جنبش اسلامی، به همراه برخی عوامل دیگر سبب شد که در سیاست‌های جهانی، تغییراتی شدید به وقوع بپیوندد که در اینجا مجال بسط و تشریح آن وجود ندرد اما لازم است که به آنچه که به عالم اسلامی اختصاص دارد اشاره‌ی سریع و گذرایی داشته باشیم.

پس از جنگ جهانی دوم (۱۹۳۹ – ۱۹۴۵)، در حالی که بریتانیا و فرانسه، خسته و زخمی از جنگ فارغ شدند، آمریکا در نهایت سلامتی و تندرستی قرار داشت و آسیب چندانی از جنگ متحمل نگشته بود و همین باعث شد که غرور بر قامت آمریکا مستولی گردد و خود را به عنوان رهبر دنیای آزاد به جهانیان معرفی نماید و در مناطق تحت سیطره‌ی خویش به نفوذ بریتانیا و فرانسه خاتمه داده و رهبران دست پرورده‌ی خود را به ریاست آن مناطق برگزیند، و هم‌زمان با آن، برخی قهرمانی‌های نمایشی و پوشالی نیز به نمایشِ در حال اجرا اضافه گرداند و چنین به جهانیان القاء نماید که آمریکا، نابودگر استعمار و منجی عالم بشریت از دست شرارت‌های استعمار می‌باشد... اما این بازی که در ظاهر با نتایج حاصل از جنگ، بسیار منطقی به نظر می رسید در ورای خود هدفی پنهان را دنبال می نمود که با هم‌دستی صلیبی‌ها و صهیونیست‌ها چیده شده و مورد برنامه‌ریزی قرار گرفته بود، پس از آنکه دشمنان مشاهده نمودند که اولین ضربه‌ای که بر جنبش وارد آورده بودند و طی آن امام شهید را به قتل رسانده و با درّنده خویی‌های هرچه تمام‌تر به شکنجه‌ی جوانان پرداخته بودند زیاد کارساز نبوده و بالعکس، بیشتر بر آتش جنبش افزوده و نفوذ آن را در کرانه‌ها گسترش داده است چنین هدف‌گذاری نمودند که به منظور حمایت از امنیت و استقرار اسراییل و گسترش دلخواه وی در سرزمین اسلامی، جنبش‌های اسلامی منطقه‌ی عربی، به گونه‌ای اختصاصی مورد هجوم واقع شده ونابود گردند.

و برای دست‌یابی به این مهم، رهبران مورد نظر خود را که همه از نظامیان بودند انتخاب نمودند و البته هر شخص نظامی، صلاحیت مورد نظر آنان را نداشت و حتماً می بایست سه شرط اصلی و اساسی در وجود وی یافت می شد و در صورت وجود این شروط، اگر ویژگی‌های دیگری نیز بر وی افزون می‌گشت مشکلی به وجود نمی‌آورد: وی باید جنون ریاست می داشت، و صاحب قلبی درنده‌خو می بود و در نهایت تنفر و کراهت از اسلام به سر می‌بُرد... و به عنوان اولین نمونه – که مورد اعتماد آنان بود – می توان به "کمال آتاتورک" اشاره نمود.

و آن‌گاه که این صفات در شخص معینی یافت شود وی به صورت اتوماتیک و به شیوه‌ای وحشیانه، به سمت قلع و قمع جنبش‌های اسلامی روان می گردد و البته با این وجود نباید گمان بریم که این مسایل به صورت تصادفی و برنامه‌ریزی نشده انجام می شد بلکه برای آن جلساتی تشکیل می گشت و در آنها، چگونگی سرکوب جنبش‌های اسلامی[۵۹] و قتل رهبران و فرماندهان جنبش، و دستگیری و بازداشت هزاران تن از جوانان، و شکنجه‌ی وحشیانه‌ی آنان – که بدن هر انسانی از شنیدن آن به لرزه می افتد – مورد بحث و بررسی قرار می گرفت.. و این‌جاست که حکمتِ! انتخاب حاکم نظامی به جای حاکم مدنی آشکار می گردد، زیرا با وجود یک نظامی می توان مجوز هر چیزی را صادر نمود و آن‌را موجه جلوه داد؛ مسائلی از قبیل احکام نظامی، دادگاه‌های نظامی، خشونت بی حد و حصر، و شدت و قساوت روش های انجام کار و ...، اما غیر نظامیان بر راس قدرت بنشینند، جرات و جسارت

۵۹- هم‌چنان‌که با ترتیب دادن حادثه سوء قصد به جان جمال عبدالناصر، قتل‌عام ۱۹۵۵-۱۹۵۴ را راه انداختند و مسائل از این دست بسیار است.

ارتکاب چنین درنده خویی‌هایی را ندارند و حسّ انتقام این‌گونه در درونشان مأوا نمی گزینند و چنین شدت و خشونتی از خود به نمایش نمی گذارند.

بدین ترتیب در تمامی مکان‌هایی که در آنها نظامیان به قدرت رسیدند، قتل‌گاه‌هایی برای مسلمین بر پا گشت و طبیعتاً این مسایل، ممکن نیست که تصادفی رخ دهند و به یک‌باره به وقوع بپیوندند و بی‌شک در پسِ پرده آن، برنامه‌ریزی‌ها و نقشه‌های دقیقی طراحی گشته بود، و (در نتیجه، مترجم) منطقه با چنان شکنجه‌هایی آشنا گشت که تاریخ، نظیر آن را صرفاً در دادگاه‌های تفتیش عقاید در آندلس به خود دیده بود و (ناگفته پیداست که، مترجم) هدف اصلی این خشونت‌ها، نابودی کامل اسلام بود... ضربات یکی پس از دیگری بر پیکره‌ی امّت فرود می آمد و هنوز چند سالی – و گاهاً چند ماهی – نگذشته بود که قتل‌گاههای مختلفی در اینجا و آنجا به وجود آمده بود و صدایش، تمامی عالم را پُر کرده بود و صلیبی‌های صهیونیست در اوج خوشحالی، با آهنگ آن می رقصیدند و در حالی‌که دست‌هایشان را در هوا به حرکت در می آوردند از خوشحالی این‌که فرزندان در انجام مسولیت محوله‌ی مادر مهربان‌شان! به کسب موفقیت نائل آمده بودند در پوست خود نمی گنجیدند.[۶۰]

۶۰- به نقل از کتاب "سید قطب و بیداری اسلامی"، تالیف فایز ابراهیم محمد، شهید سید قطب، علل ورود خود به جماعت اخوان المسلمین را در دو حادثه می‌بیند:

حادثه‌ی اول: شهید شدن امام بنا رحمه الله

سید می گوید: "تا زمانی که به آمریکا نرفته بودم، دربارهٔ اخوان المسلمین چندان اطّلاعی نداشتم... در سال ۱۹۴۹ که شهید حسن البنّا به شهادت رسید، من آنجا بودم. در آنجا سر تیتر روزنامه‌های آمریکایی توجّهم را به خود جلب نمود، همچنین روزنامه‌های انگلیسی هم که به آمریکا می‌آمد، توجّه زیادی به موضوع اخوان المسلمین و ناسزاگویی به آن داشتند. من احساس کردم که آمریکا و انگلیس از شهادت امام حسن البنّا و انحلال جماعت اخوان المسلمین بسیار راضی‌اند و به روشنی احساس راحتی می کردند. در آنجا دیدم که روزنامه‌ها سخن از خطرهای این جماعت بر علیه مصالح غرب در منطقه دارند، و نیز این که تمدّن و فرهنگ غرب توسّط این جماعت مورد تهدید قرار گرفته است».

سید رحمه الله، شادمانی و پایکوبی آمریکایی‌ها را در به شهادت رسیدن حسن البنّا چنین تعریف می کند:

«در ۱۳ فوریهٔ ۱۹۴۹ در یکی از بیمارستان‌های آمریکا در شهر سانفرانسیسکو روی تخت دراز کشیده بودم، شهر را غرق سرور و شادی دیدم، چراغ‌های رنگارنگ و مزیّن نصب شده بر در و دیوار، و ساز و آواز و رقص سراسر شهر را فراگرفته است، پرسیدم: امروز چه خبر است؟ گفتند: دشمن مسیحیان ـ حسن البنّا ـ امروز در شرق کشته شده است، با خود اندیشیدم که این چه شخصیّتی است که به خاطر قتلش این همه شور و هلهله در شهر به وجود آورده‌اند و پی بردم که باید مردی مخلص و دعوتش، دعوتی بر حق باشد».

حادثهٔ دوم: کوشش‌های یک مأمور اطّلاعاتی انگلیسی به نام «جیمز هیوارث دن»، در جهت برحذر داشتن سید از خطر اخوان المسلمین.

این شخص از انگلیس به مصر آمده بود و در دانشگاه قاهره تحصیل کرده و به هدف کمین و جاسوسی و جمع‌آوری معلومات نسبت به مسلمانان کسب اطّلاعات می کرد، و این هنگامی بود که اکثر سفارت‌خانه‌های غربی ـ به حدّ توان خود ـ دام‌هایی را برای صید دانشجویان مشرق‌زمین گسترانیده بودند. این فرد نیز، از همان قماش بود که پس از چندی ادّعای مسلمان شدن نمود، و اسم «جمال الدین دن» را بر خود نهاد و با زنی به نام «فاطمه» در مصر ازدواج کرد و سپس مصر را به قصد آمریکا ترک گفت و در آنجا به عنوان مدرّس دانشگاه مشغول به کار شد.

یک روز در آمریکا سید را به خانه‌اش دعوت کرد. هر چند که این اوّلین دیدارشان نبود؛ زیرا «دن» سید را در آمریکا بیش از یک بار برای مصالح اطّلاعاتی انگلیس ملاقات نمود و او را در این زمینه تشویق می کرد!

سید می گوید: «به دو دلیل دعوتش را پذیرفتم: یکی اینکه این مرد انگلیسی، فرزندان خود را با نام‌های مسلمانان اسم‌گذاری کرده بود... محمّد، علی، احمد و... و دیگری اینکه به من گفته بود که حاضر است کتاب «**العدالة الاجتماعية في الاسلام**» را در قبال هزار دلار به زبان انگلیسی ترجمه کند. امّا سید این پیشنهادش را رد کرده و کتابش را به مستشرقی به نام «هاردی» در دانشگاه «هالیفاکس» داد تا آن را به طور رایگان ترجمه کند.

از این اوضاع دردناک، دو گروه کاملاً متفاوت - و بلکه متضاد - و غیر هم جهت سر برآوردند؛ گروه اول جوانانی بودند که خشونت بی حد وحصر و ددمنشانه نظامیان، آنان را به خشم آورده بود و تصمیم گرفتند که خشونت را با خشونت پاسخ دهند و چنین پنداشتند که مقاومت مسلحانه، سرانجام بر خشونت نظامیان غلبه نموده و آنان - و یا بزرگان‌شان - را وادار می سازد تا روش و منش خود را متحول سازند و تغییرش دهند، و گروه دوم، سال‌خوردگانی بودند که ضربات متعدد، آنان را فرسوده ساخته و از پای در آورده بود و در نتیجه، تا جایی که امکان داشت تنزل نمودند و بیشترین مسالمت را به خرج دادند و تصمیم گرفتند وارد بازی انتخابات گردند تا دیگر کسی برچسب خشونت‌گرا و صلح ستیز را برآنان نزند.. و هر دو دسته سبب شدند تا تاریکی هر چه بیشتری، قضیه «لاَإِلٰهَ إِلاَّالله» را در خود گیرد.

با صرف نظر از تمامی توجیهاتی که هر دو گروه در اتخاذ تصمیم خود بدان استدلال می‌نمایند، در اینجا ما به آثار برخواسته از شتاب موجود در بدو جنبش می پردازیم، و مسایلی را بر می شماریم که موانع و مشکلات جدیدی را به مشکلات قبلی افزون ساخت و به جای آنکه جنبش را به جلو راند سبب تاخیر نتایج آن گشت، هر چند که این مسایل از دیدگاه باورمندانش، به عنوان گام‌های لازمی به حساب می آمدند که برای حرکت مفید بود و سبب نزدیکی‌اش به اهداف تعیین شده می گشت.

اگر چنین فرض کنیم که وضعیت کنونی دعوت، با وجود برخی اختلافات، با اوضاع مسلمین در مکه بیشترین شباهت را دارد، در ننتیجه، استفاده از خشونت و پناه بردن به آن نه تنها کمکی به دعوت نمی کند (و به روشن ساختن مساله برای مردم و تبیین آن منجر نمی شود، مترجم) بلکه تاریکی‌های حول دعوت را افزون ساخته و آن‌را در نگاه جامعه تیره‌تر می سازد، و فراموش نکنیم که بیان حقیقت قضیه‌ی «لاَإِلٰهَ إِلاَّالله»، خواه برای هسته‌ی اصلی

سید می‌گوید: «گفتگو را پیرامون اوضاع و احوال شرق و آینده‌ی آن پی گرفتیم و صحبت بالا گرفت، از مصر و نهضت اخوان المسلمین ـ که بیشتر سخنان در همین مورد بود ـ سخن به میان آمد. از حسن البنّا و نهضت نیرومندش و تحرّکاتی که در جماعت اخوان به وجود آورده بود، مفصّل سخن گفت و ادامه داد که چه هزینه‌هایی برای خاموش کردن این جنبش مصرف کرده‌اند». وی ادامه داد: «اگر این جنبش پیروز شود و زمام حکومتی مصر را به عهده بگیرد، جای پایی برای ما نخواهد بود».

«انتظار من از جوانان دانشجوی امثال شما این است که به این جنبش امکان جلوس بر اریکه‌ی زمام‌داری حکومت را ندهید».

سید می‌گوید: «با خود گفتم: اکنون حق برایم آشکار شد و در حقّانیّت حرکت اخوان یقین کامل پیدا کردم و در پیش‌گاه الله ﷻ هیچ عذری برای عدم متابعت نداشتم؛ نهضتی که در نابودی رهبرش، آمریکا می‌رقصد و جشن می‌گیرد و انگلیس، با تجهیز قوا ـ حتّی در داخل آمریکا ـ به مبارزه با اخوان برمی‌خیزد، تصمیم قطعی گرفتم به محض برگشتن به مصر، به این جماعت بپیوندم!».

«دن» در سال ۱۹۵۰ کتاب خطرناکی را تحت عنوان «**التيار السياسية و الدينية في مصر الحديثة**» تألیف کرد و در آن از حرکت اخوان بسیار سخن گفت، و خطرش را برای دنیای غرب گوشزد کرد و آنان را شدیداً برحذر داشت و جهت پیکار و مقاومت در برابر اخوان دعوت نمود، سید این کتاب را در آمریکا مطالعه کرد و کینه‌ی غربیان با حرکت اخوان و کوشش مستشرق «دن» در جهت شعله‌ور ساختن آتش این کینه بر او آشکار شد. چنانچه خود می‌گوید:

«از سخن گفتن پیرامون خطر این جماعت برای مصالح فرهنگ و تمدّن غرب در منطقه و خصوصاً انتشار کتاب «**التيار السياسية و الدينية في مصر الحديثة**» نظرم متوجّه اهمّیّت این جماعت شد، و فهمیدم که تا چه اندازه صهیونیسم و استعمار غرب، آن را برای خود خطرناک به حساب می‌آورند»، مترجم.

دعوت و خواه برای توده‌ها، در سرتاسر حرکت، عنصری اساسی بوده و اگر این مسأله در ذهن و رفتار مردم به خوبی جای نگیرد و تبلور نیابد ممکن نیست که پیشرفتی حقیقی در مسیر دعوت به وجود آید.
و اگر پیش از آنکه مبحث "مشروعیت" را برای مردم شکافته و حد و مرزهای آن‌را بیان نماییم به نبردی نابرابر با قدرت حاکمه ورود کنیم، دو مسأله رخ می دهد که به دعوت، آسیب جدی وارد می آورد:

اول این‌که: پس از مدتی - کم یا زیاد که از درگیری سپری می‌گردد - مسأله به مسأله‌ی "ضارب و مضروب" و "غالب و مغلوب" مبدّل شده و قضیه‌ی اساسی‌ای که تمامی درگیری‌ها حول آن رخ داده و به خاطر آن صورت گرفته فراموش می گردد و یا به حاشیه رانده می شود؛ قضیه اصلی‌ای که نشان می دهد معبود حقیقی آدمیان کیست، آیا الله ﷻ است یا خدایان پوشالی؟ این مسأله‌ی بنیادین، مجموعه‌ای دیگر از مسایل را در بطن خود می پروراند که از اصل آن نشات می گیرند: این‌که چه کسی بایستی مصدر تشریع و قانون‌گذاری باشد: الله ﷻ یا بشر؟ چه کسی بایستی برای آنان ارزش‌گذاری کند و ارزش‌ها و مبادی را مشخص سازد؟ چه کسی بایستی معیارها را تعیین کرده و برنامه‌ی زندگی آدمیان را ترسیم نماید؟ این قضایا - از روزی که انسان بر این کره‌ی خاکی قدم نهاده تا زمانی که قیامت برپا می گردد - موضِع و نقطه‌ی درگیری میان اسلام و جاهلیت، و حق و باطل است و تمامی پیامبران به خاطر این امر مبعوث شده‌اند و وحی به خاطر آن نازل گشته و بهشت و جهنم برای آن برپا شده است.

دوم این‌که: با دستان خود، این فرصت خطرناک را برای دشمنان اسلام مهیا می سازیم که در برابر مردم چنین وانمود نمایند که آنان با اسلام سر ستیز ندارند بلکه با تروریسمی مقابله می کنند که هیچ ارتباطی با اسلام نداشته و جای‌گاهی در این دین ندارد و این‌گونه است که پس از مدت زمانی کم یا زیاد، توده‌ها به تصدیق و تایید آنان می‌پردازند و خسارتی بس عظیم به دعوت وارد می آید، زیرا این مساله سبب می شود که موقف و دیدگاه حقیقی دشمنان در نظر مردمان پنهان مانده و تبلوُر حقیقی قضیه‌ی مشروعیت در ذهن آنان به تاخیر افتد در حالی‌که این مبحث، از اساسی‌ترین مسایلی است که در نهایت، سرنوشت درگیری و کشمکش میان اسلام و جاهلیت بدان بستگی می یابد.

و همچنین زمانی که به بازی دموکراسی ورود می‌نماییم در قضیه‌ی «لاَإِلٰهَ إِلاَّالله» به شدت دچار خسارت شده و متضرر می گردیم...
اولین زیانی که بر ما وارد می گردد این است که قضیه‌ای الزامی به مسأله‌ای اختیاری مبدل می‌شود که توده‌ها در مورد آن تصمیم گیرند در حالی‌که الله ﷻ می فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ و مَن يَعْصِ اللهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً مُّبِيناً﴾

«هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که الله و پیغمبرش داوری کرده باشند (و آن را مقرّر نموده باشند) اختیاری از خود در آن ندارند (و اراده‌ی ایشان باید تابع اراده‌ی الله و رسول باشد)، هر کس هم از دستور الله و پیغمبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می گردد.» **(الأحزاب: ٣٦)**

عبادت انحصاری الله ﷻ که موضوع مسأله‌ی «**لاَإِلٰهَإِلاَّالله**» می باشد بدین معناست که الله ﷻ در اعتقاد، و مظاهر و شعائر عبادتی (از قبیل نماز و روزه و حج و ..، مترجم)، تنها معبود بوده و هم اوست که قانون می گذارد و ارزش‌ها و مبادی را تعیین می کند و برنامه‌ی زندگانی انسان را وضع می نماید... و این امر، اجباری بوده و مادامی که فرد، مسلمان باشد و به دین اسلام اعتراف بنماید در آن هیچ‌گونه قدرت اختیار و انتخابی از خود ندارد بلکه این مسأله برای هر فردی که «**لاَإِلٰهَإِلاَّالله**» را بر زبان می راند الزامی است حتی اگر این فرد منافق بوده و از اسلام کراهت داشته باشد، و اگر چنین شخصی (که حتی در درون خود به اسلام رضایت نداده و منافق گشته، مترجم) از پذیرش شریعت الله ﷻ خودداری ورزد با توجه به اینکه پیشتر شهادتین بر زبان وی جاری گشته (و آنکس که شهادتین را تلفظ نماید به عنوان مسلمان تلقی می گردد، مترجم)، به عنوان مرتد شناخته می شود:

﴿وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ * وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ﴾

«و می گویند به الله و پیغمبر ایمان داریم و (از اوامرشان) اطاعت می کنیم، امّا پس از این ادّعاء، گروهی از ایشان روی‌گردان می‌شوند، و آنان در حقیقت مؤمن نیستند * هنگامی که ایشان به سوی الله و پیغمبرش فرا خوانده می‌شوند تا در میان‌شان داوری کند، بعضی از آنان روی‌گردان می شوند.» **(النور: ٤٧ – ٤٨)**

﴿فَلا وَرَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً﴾

«امّا، نه! «به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن به شمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند.» **(النساء: ٦٥)**

و اولین منکری که در بدو ورود به بازی دموکراسی مرتکب می شویم این است که این الزام و اجبار الهی را به مسأله‌ای مبدل می سازیم که برای آن از مردم درخواست فتوا می‌نماییم و در معرض آراء موافق و مخالفش قرار می‌دهیم و به همراه آن، این فرصت را برای دیگران فراهم می‌آوریم تا بگویند: شما در اقلیت هستید و اقلیت، نمی تواند رای خود را بر اکثریت تحمیل نماید... و این‌جاست که عرصه، به صحنه‌ی رای‌گیری و نه الزام، مبدل گشته و منتظر می مانیم تا تعداد آراء موافق آن به حدی معین رسد تا بتواند فرصت اجرایی شدن را به‌دست آورد.

با صرف نظر از آنچه که جاهلیت در "الجزایر" در حق اسلام‌گراهایی که اکثریت آراء را کسب نموده بودند به انجام رساند – و این حادثه، عبرتی بسیار مهم برای افرادی است که مسیر دموکراسی را برای خود برگزیده‌اند – لازم است که مساله بر پایه‌ای دیگر و بر اساسی متفاوت استوار گردد.. به تاکید، به اجرا گذاشتن شریعت الله ﷻ،

الزامی است الهی که هیچ ارتباطی به تعداد آراء نداشته و هیچ‌گونه فرصت انتخابی جهت رد یا پذیرش آن به مردم داده نمی شود زیرا آنان نمی توانند این امر را رد نمایند و در عین حال ادعای اسلام و مسلمانی داشته باشند!

و بایستی دانست که صرف نظر از توانایی یا عدم توانایی مسلمین جهت تحکیم شرع الله ﷻ در زمین به سبب ضعف آنان و ناکافی بودن امکانات‌شان در برابر مردم، – همان‌گونه که مسلمین در مکه چنین شرایطی داشتند – تفاوت بسیار زیادی میان دو مسأله وجود دارد: **این‌که** اقامه و اجرای اسلام در زمین پس از مشیت و خواست الله ﷻ، منوط به وجود تعداد معینی از مسلمینِ استوار و ثابت قدم باشد و آنان این توانایی را بیابند که این الزام الهی را در واقعیت زندگی عملی سازند، **و این‌که** اصل الزام زیر سوال رود و (تحکیم یا عدم تحکیم شرع الله ﷻ، در مقام نظرسنجی قرار گیرد و، مترجم) مورد نظر خواهی واقع شود! .. و واجب است که دعوت بر این اساس بر مردم عرضه شود که این امر (یعنی حاکمیت شریعت الله ﷻ، مترجم) الزامی الهی است و کسی که بدان راضی نباشد، در حکم الله ﷻ، مرتد محسوب می گردد و با صرف نظر از وجود یا عدم وجود گروه و یا جماعتی که حاکمیت شریعت الله ﷻ مطالبه کنند، تمامی مردم اعم از حاکمان و شهروندان، ملزم به محقق ساختن آن می باشند زیرا پس از آنکه الله ﷻ با امر لازم الاجرا از بندگانش می خواهد که آن‌را به انجام برسانند دیگر وجودش منوط به مطالبه‌ی هیچ بنی بشری نخواهد بود.

و آن هنگام که در نمایش دموکراسی وارد می گردیم، این معنا و این برداشت در ذهن مردم رنگ می بازد – و یا حداقل، پویایی و پتانسل میدان‌داری خود را از دست می دهد – زیرا دموکراسی در همان ابتدای کار، پیش-فرضش این است که هیچ چیزی به صورت ذاتی، الزامی نبوده و تنها اکثریت آراء می تواند این الزام و اجبار را معین نماید.

خسارت و زیان دومی که در ورود به این بازی متحمل می گردیم این است که مسأله‌ی مشروعیت رنگ می بازد و ضایع می گردد، در دموکراسی مشروعیت ازآن کسی است که اکثریت آراء را به خود اختصاص می دهد در حالی که این معیار، معیاری الهی نیست زیرا همان‌گونه که پیشتر اشاره نمودیم، شاخص ربانی همان تحکیم شریعت الله ﷻ است و هر فردی که از تحکیم و اجرای شرع الله ﷻ سر باز زند و بدان پشت کند از نظر اسلام هیچ‌گونه مشروعیتی ندارد حتی اگر اکثریت آراء را نیز تصاحب نماید، **و این‌جاست که راه دموکراسی از اسلام کاملاً جدا می گردد.**

و آنگاه که وارد بازی دموکراسی می گردیم ناچاریم پذیرای مشروعیت فردی باشیم که حائز اکثریت آراء گردیده حتی اگر وی بر اساس شرع الله ﷻ عمل ننماید زیرا این قاعده و اصل بازی است و نمی توانیم با آن مخالفت ورزیم و در این‌جاست که با ممنوعیت و محظوریتی عقیده‌ای مواجه می گردیم که عبارت است از مشروعیت بخشیدن به چیزی که الله ﷻ آن‌را کفر خوانده، آری! تشریع به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ الله».

و اگر بارها و بارها در نهان و آشکار خود بگوییم که ما موافق حکم نمودن به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ الله» نمی باشیم اما باز مجبوریم که به قواعد بازی احترام گذاشته و در مقابل آن گردن کج کنیم زیرا موافقت کرده‌ایم که بازی نماییم و فراتر از آن، در بسیاری از اوقات درخواست نموده‌ایم که به ما نیز اجازه بازی دهند و آن هنگام که ما را از این حق!! محروم داشته‌اند لب به اعتراض گشوده‌ایم.

و دشمنان‌مان نیز از فرصت درگیر شدن ما در بازی دموکراسی استفاده می نمایند تا ما را در تنگنا قرار دهند، آنان حلقه‌ی محاصره را تنگ‌تر می کنند و به ما می گویند: اگر در انتخابات ورود کنید و و پیروز نگردید و افرادی غیر از شما که به شریعت حکم نمی کنند حائز اکثریت آراء شوند چه موضعی خواهید داشت؟ و ما- در کمال ناباوری- جواب خواهیم داد: به رای ملت احترام می گذاریم!! می پرسند: اگر حکومت را در دست داشتید و ملت از شما روی برگرداند و به گروهی غیر از شما رای داد چه واکنشی نشان می دهید؟- در کمال ناباوری اما- بازهم می گوییم: به رای ملت احترام می گذاریم!! آیا حتی اگر رای ملت با آنچه که الله ﷻ مقرر فرموده نیز در تناقض باشد (باز هم بدان گردن می‌نهید و بدان احترام می‌گذارید، مترجم) ؟!

آیا کم‌رنگ گشتن و تضییع شدن قضیه‌ی «لآإِلَٰهَإِلاَّالله» و مسأله‌ی مشروعیت از این شدیدتر نیز می تواند اتفاق افتد؟

با این وجود، مادامی که بپذیریم وارد بازی گردیم ناچار به پذیرش قوانینش خواهیم بود زیرا اقتضای منطق نیز چنین است، اما اگر به هیچ وجه در این بازی شرکت ننماییم این حق را برای خود محفوظ داشته‌ایم که قوانین ناشی از آن‌را نیز نپذیریم و آن‌گاه که به مردم می گوییم ما به این علت در دموکراسی شرکت نمی کنیم که قوانینش، مخالف اوامری است که الله ﷻ بندگانش را بدان ملزم ساخته، سخنان‌مان هم برای خود و هم برای دیگران کاملاً منطقی و پذیرفتنی خواهد بود.

و طبیعتاً آن‌گاه که این‌گونه سخن می رانیم، دشمنان‌مان در واکنش به ما می گویند: شما دموکراسی خواه نیستید! شما دشمنان مردم‌سالاری هستید! و ما نیز در پاسخ خواهیم گفت: هر آنچه می خواهید بگویید و بر زبان برانید، ما هیچ‌گاه نظامی که حق تشریع به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ الله» را در همان ابتدا در دستان بشر قرار می دهد نخواهیم پذیرفت زیرا اگر آن را قبول نماییم دیگر مسلمان نمی‌باشیم! و آنچه که الله ﷻ بر ما نازل نموده، اسلام است نه دموکراسی، و آنچه که الله ﷻ ما را ملزم به پذیرش آن فرموده، اسلام است و نه دموکراسی و آنچه که الله ﷻ ما را بر آن بازخواست می نماید و مورد محاسبه قرار می دهد، اسلام است نه دموکراسی:

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللهَّ الْأِسْلامُ﴾

«بی‌گمان دین (حق و پسندیده) در پیش‌گاه الله اسلام است» **(آل عمران: ۱۹)**

﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْأِسْلامِ دِيناً فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾

«و کسی که غیر از (آئین و شریعت) اسلام، آئینی برگزیند، از او پذیرفته نمی‌شود، و در آخرت از زمره‌ی زیان-کاران خواهد بود.» **(آل عمران: ۸۵)**

درست است که در اسلام "شورا" وجود دارد اما این شورا چیزی جدای از دموکراسی بوده و به دنبال آن است که با طی نمودن مسیری صحیح، نص را به اجرا گذاشته و آن‌را تطبیق دهد و مسلمین تنها در چیزی اجتهاد می کنند که در مورد آن نصی وجود نداشته باشد[۶۱]... اما دموکراسی در همان ابتدای کار، حاکمیت را در دست انسان قرار داده و آن را به عنوان حقی انحصاری و خاص برای الله ﷻ به رسمیت نمی شناسد و چه فاصله‌ی زیادی میان دموکراسی آنان و شورای اسلامی وجود دارد:

﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾

«آیا جویای حکم جاهلیّت هستند؟ آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از الله حکم می‌کند؟» **(المائدة: ۵۰)**

توجه داشته باشید که اگر تنها خسارتی که از ورود به بازی دموکراسی به دست می آید تضییع قضیه‌ی «لاَإِلَٰهَإِلاَّاللہ» و مسأله‌ی مشروعیت باشد همین امر برای دوری گزیدن از این بازی کفایت می کند، هرچند که ممکن است ورود ما به دموکراسی منافعی جزیی نیز در پی داشته باشد و عدم شرکت در آن برای ما زیان هایی به بار آورد... اما از یاد نبرید که الله ﷻ ، شراب و قمار را با وجود منافعی که- به تصریح قرآن- برای مردم در بر دارند باز هم تحریم نموده چرا که گناه و ضررهای آن از منافعش بسیار بالاتر است:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا﴾

«درباره باده و قمار از تو سؤال می‌کنند، بگو در آنها گناه بزرگی است و منافعی هم برای مردم دربر دارند، ولی گناه آنها بیش از نفع آنها است.» **(البقرة: ۲۱۹)**

و این قاعده‌ی فقهی می تواند در مواردی که نصی درباره‌شان نداریم راه‌گشای ما باشد، و مسأله‌ی پارلمان و داخل گشتن در آن، چیزی است که نصی در موردش وجود ندارد اما باریك اندیشی و ژرف‌نگری آگاهانه درباره‌ی قضیه، ما را بدان رهنمون می سازد که کم‌رنگ کردن و ضایع ساختن قضیه «لاَإِلَٰهَإِلاَّاللہ» و مسأله‌ی مشروعیت، تاثیری معکوس و وارونه بر دعوت داشته و آن‌را به عقب می راند زیرا دموکراسی، آگاهی توده‌ها را به نسبت دو قضیه اساسی دعوت دچار تَشتّت و پراکندگی می نماید: **اول این‌که** تحکیم و اجرای شریعت الله ﷻ، الزامی ربانی بوده و در آن به آراء عمومی رجوع نمی شود و منشأ الزام و اجبارش، این نیست که اکثریت مردم بدان راضی باشند یا نباشند بلکه مصدر الزام این است که ما مسلمانیم و حتی صِرف ادعای مسلمان بودن، این مسأله را لازم

۶۱- در فقه اسلامی، حد و مرز اجتهاد مشخص است و نبایستی در آن، حلالی حرام شود و یا حرامی به حلال تبدیل گردد و نباید با مقاصد شریعت در تعارض باشد، درست است که دایره‌ی اجتهاد بسیار وسیع بوده و تمامی مسایل جدیدی که در حیات امّت به وجود می آید را در بر می گیرد اما این امر، کاملاً چارچوب‌بندی شده، و با قواعد و مقررات شرعی، منضبط گشته است.

الاجرا می سازد... **مسأله‌ی دومی که** دچار اشکال می گردد این است که مشروعیت در دین الله ﷻ هیچ ارتباطی به تعداد آراء اکتسابی توسط شخصی خاص ندارد، **تعداد آراء صرفاً زمانی معنا می یابد که می خواهیم شخصی را برای اجرا و تطبیق احکام الهی برگزینیم اما در حکمی که قرار است حاکم بدان عمل نماید و آن را اجرا کند هیچ‌گونه جای‌گزینی وجود نخواهد داشت** زیرا پس از فرمان الله ﷻ مبنی بر الزامی بودن تطبیق و تحکیم شریعت الهی، در نوع حکمی که قرار است در جامعه اجرا گردد احدی از مردم – چه حاکم و چه عامه مردم – اختیاری از خود ندارند و الله ﷻ به گونه‌ای صریح و روشن، ایمان را از شخصی که از شریعت وی دوری گزیند نفی می نماید:

﴿فَلا وَرَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ﴾

«امّا، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن به شمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیری‌های خود به داوری نطلبند.» **(النساء: ٦٥)**

﴿وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ﴾

«و آنان در حقیقت مؤمن نیستند.» **(النور: ٤٧)**

***

این مسایل از مسایل اصلی و اساسی دعوت بوده و تا زمانی که توده‌ها به خوبی از آن آگاه نگردند و بدان ایمانی راسخ و استوار نداشته باشند پایگاه مردمی صحیحی،که امکان استواری حکومت اسلامی برپایه آن وجود داشته باشد، شکل نمی گیرد.. تمام جاهلیت‌های جهانی در سنگری واحد نشسته‌اند تا نگذارند حُکم اسلامی در زمین اجرا گردد و در این شرایط بایستی ایمانی آگاهانه و استوار وجود داشته باشد تا در مقابل تمامی این فشارها مقاومت نموده و سرسختانه ایستادگی نماید، و تمامی تاریکی‌ها و گرد و غبارهایی که ذکر کردیم، هرچند که در خیال ما سبب نزدیکی راه باشند اما در حقیقت، دعوت را به تاخیر خواهند انداخت.

***

موارد مذکور، خلاصه‌ای سریع و گذرا بود بر دلایل و عواملی که سبب شتابزدگی در حرکت معاصر شدند، و نتایج و پیامدهایی که از این شتاب‌زدگی حاصل گشتند؛ همان‌هایی که ما را برآن می دارند تا در محاسبات ذهنی خود تجدید نظر نماییم و در جهت تصحیح آنها بکوشیم.

در فصل‌های آتی، از مورد تربیت مطلوب سخن خواهیم راند؛ تربیت مطلوب برای هسته‌ی اصلی و اساسی که عهده‌دار مسئولیت دعوت است و تربیت مطلوب برای پایگاه مردمی که لاجرم بایستی ایجاد گردد تا حرکت، در واقعیت زندگی و زمین تجلی یابد و به کمال رسد و به یاری الله ﷻ به اهدافش نائل آید.

و در سخنان‌مان از گام‌های طی شده در منهج رسول‌الله ﷺ در دعوت کمک می گیرم؛ همان منهجی که نقطه‌ی اولیه و ابتدایی آن، ایجاد پایه و شالوده‌ای محکم و استوار بود که بناء (حرکت و دعوت) بر آن بنیان نهاده شود.

«چگونگی شکل‌گیری هسته‌ی اصلی و اساسی دعوت»[62]

لازم به توضیح نیست که تمامی پیامبران، خود عنوان اصلی رسالت‌شان بوده‌اند و الگویی تمام عیار برای پیروان‌شان به حساب می آمدند و بر اصحاب‌شان واجب بود تا تمامی تلاش خود را جهت پیاده نمودن اقوال و افعال رسول در وجودشان به کار گیرند و کوشش نمایند تا اوامرش را به اجرا بگذارند و از آنچه نهی نموده برحذر باشند:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللهِ﴾

«و هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم مگر بدین منظور که به فرمان الله از او اطاعت شود.» (النساء: ٦٤)

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾

«چیزهائی را که پیغمبر برای شما آورده است اجراء کنید، و از چیزهائی که شما را از آن بازداشته است، دست بکشید.» (الحشر: ٧)

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللهَ كَثِيراً﴾

«سرمشق و الگوی زیبائی در پیغمبر الله برای شما است برای کسانی که امید به الله داشته، و جویای قیامت باشند، و الله را بسیار یاد کنند.» (الأحزاب: ٢١)

«فإذا نهيتكم عن شيء فاجتنبوه، وإذا أمرتكم بأمر فأتوا منه ما استطعتم»

(پس هرگاه شما را از چیزی نهی نمودم از آن دوری گزینید و اگر شما را به امری دستور دادم تا جایی که در توان دارید آن را اجرا نمایید.)[63]

این نیز نیاز به توضیح چندانی ندارد که رسالت خاتم الانبیاء، در میان تمامی رسالت‌ها، بی نظیر و ممتاز است زیرا سبب کامل شدن دین گردید و بر خلاف دیگر رسالت‌ها، منحصر در قوم و طایفه‌ی خاصی نگشت، آری! اسلام تمامی جهانیان را مخاطب خود می داند و شأن نزولش این است که بنا به همه‌جانبه بودنش، تمامی جنبه‌های زندگی انسانی را تحت پوشش قرار داده و برنامه‌ی زندگی متکاملی را از زمان بعثت رسول‌الله ﷺ تا قیام قیامت ترسیم نماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً﴾

۶۲- هسته‌ی اساسی، هسته‌ی مستحکم، و پایه‌ی اصلی و شالوده استوار، عباراتی‌اند که در ترجمه‌ی **"القاعدة الصلبة"** به کار رفته‌اند و مشتمل بر افرادی هستند که در همان ابتدای کار به دعوت پیوسته و سختی‌های آن را بر دوش می کشند و به سبب پختگی زیاد در مراحل مختلف دعوت، نقش مربی را برای افراد دیگر ایفا می کنند و از مصادیق آن می توان به بزرگان مهاجر و انصار اشاره نمود که مشقت‌های دعوت را بر جان می‌خریدند و در جامعه‌ی اسلامی به عنوان الگو و سرمشق عمل می نمودند، مترجم.

۶۳- بخاری رحمه الله این حدیث را روایت نموده است.

«امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین برای شما برگزیدم.» (المائدة: ٣)

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعاً﴾

«ای پیغمبر! بگو من فرستاده‌ی الله به سوی جملگی شما هستم.» (الأعراف: ١٥٨)

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ﴾

«و ما تو را جز به عنوان رحمت جهانیان نفرستاده‌ایم.» (الانبياء: ١٠٧)

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِناً عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ﴾

«و بر تو کتاب را نازل کردیم که ملازم حق، و موافق و مصدّق کتاب‌های پیشین، و شاهد و حافظ آنها است، پس میان آنان بر طبق چیزی داوری کن که الله بر تو نازل کرده است.» (المائدة: ٤٨)

و در تقدیر الله ﷻ، تمامی این موارد لازمه‌ی آخرین رسالت و آخرین پیام‌آور الله می باشد:

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾

«محمّد پدر (نسبی) هیچ یک از مردان شما (نه زید و نه دیگری) نبوده (تا ازدواج با زینب برای او حرام باشد) و بلکه فرستاده‌ی خدا و آخرین پیغمبران است.» (الأحزاب: ٤٠)

«لا نبي بعدي»

(پس از من هیچ نبی‌ای وجود ندارد.)[٦۴]

به همین جهت، مناسب بود که آخرین رسالت، رسالتی جامع باشد طوری که تمامی نیازهای مردمان را از ابتدای بعثت تا روز قیامت تحت پوشش قرار دهد و هرگاه مردمان بدان چنگ آویختند دچار گمراهی نگردند و برای اداره‌ی امورشان نیازمند غیر آن نباشند.[٦۵]

«ترکت فیکم ما إن تمسکتم به لن تضلوا، کتاب الله وسنتي»

«در میان شما دو چیز به یادگار نهاده‌ام که اگر بدان‌ها تمسک بجویید هیچ‌گاه گمراه نخواهید شد، کتاب الله و سنت من.»[٦٦]

٦۴- بخاری ﷫ و مسلم ﷫ این حدیث را روایت کرده اند.

٦۵- پیوسته در زندگانی مردم موارد جدیدی به وجود می آید و به طور قطع، آن‌گاه که الله ﷻ برنامه‌ی خویش را نازل می فرمود از این موارد غافل نبود اما اصولی را در شریعتش به ودیعه گذاشته تا به وسیله‌ی آنها با موارد جدید روبرو گردد و فُقَها و اصولی‌ها در کتاب‌هایشان این اصول را به تفصیل بیان نموده‌اند و علاقه‌مندان می توانند به آن کتاب‌ها مراجعه نمایند.

٦٦- بخاری ﷫ و مسلم ﷫ این حدیث را روایت کرده اند (شیخ محمد قطب ﷾، مرجع این حدیث را شیخین اعلام نموده اما در جست و جوهای مترجم، چنین حدیثی را شیخین نقل ننموده‌اند و به گمانم این حدیث از کتاب "موطأ" امام مالک ﷫ باشد، مترجم.)

از بدیهیات امر این است که چون این رسالت، آخرین رسالت‌هاست، خاتم الانبیاء نیز می بایست بزرگ‌ترینِ پیامبران بوده و عظیم‌ترین شخصیتی باشد که زمین به خود دیده است و بیراه هم نگفته‌ایم اگر ادعا نماییم که افرادی که رسول‌الله ﷺ پرورش دادند پس از انبیاء ، بزرگ‌ترین انسان‌های تاریخ بودند.

در حالت کلی می توان گفت که **ارزش‌ها و اصولی** که در منهج و برنامه‌ی تربیت مورد استفاده قرار می گیرند بر افرادی که بر پایه آنها پرورش می یابند تأثیر بسیار عظیمی دارند و هر اندازه که این اصول و ارزش‌ها والا باشند سطح صفات ستوده و اخلاق والای فراگیران نیز بالاتر خواهد بود، از طرفی دیگر، تأثیر **شخصیت مربی** در مخاطبین تربیت، امری غیر قابل انکار است و هر اندازه که این مربی، فرهیخته‌تر و بزرگ منش‌تر باشد به همان نسبت، افراد تحت تربیت، به سطح والاتری رهنمون می‌گردند، هم‌چنین، **استعداد و آمادگی فطری** که از مربی دریافت می‌شود نیز بر سطح رشد تربیت شدگان تاثیری غیر قابل انکار دارد و این رشد، تحت تأثیر میزان سالم بودن این فطرت و میزان دور بودن آن از انواع آلودگی‌ها و ناپاکی‌هاست... اگر در ملاحظات‌مان این سه عنصر را در نظر بگیریم می توانیم در مورد اساس و مبانی این شالوده‌ی استوار و این هسته‌ی مستحکم که رسول‌الله ﷺ ایجاد نمودند به تفکر پرداخته و چگونگی این بنیان را که دگرگون ساز تاریخ گشت، مورد بررسی قرار دهیم.

ناگفته پیداست که پایه‌ی اولیه‌ی اصول و ارزش‌ها می بایست توحید و «لاإِلٰهَإلاّالله» باشد زیرا این توحید بود که امّت را شکل داد و آن‌را به بهترین امّتی مبدل ساخت که به سود انسان‌ها آفریده شده است:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللهِ﴾

«شما (ای پیروان محمّد) بهترین امّتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید (مادام‌که) امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید و به الله ایمان دارید.» **(آل عمران : ۱۱۰)**

اما (نباید از این نکته غافل ماند که، مترجم) خیر و برکت نشات گرفته از توحید در هیچ شخصی به مانند اصحاب ﷺ متجلی نگشت و به منصه‌ی ظهور نرسید؛ همان هسته‌ی مستحکمی که زیر نظر رسول‌الله ﷺ در مکّه و سپس در مدینه تربیت شدند و پرورش یافتند...

توحید- در معنای حقیقی نازل شده از سوی الله ﷻ، و آن‌گونه که رسول‌الله ﷺ آن‌را فهم نمود و یارانش را بر اساس آن پرورش داد – بزرگترین امر وجودی در عالم حقیقت است، و نیز در حقیقت وجودی خویش، عظیم‌ترین عاملی است که در شکل‌گیری جهان هستی و تربیت و پرورش نفس‌ها تأثیر داشته است:

﴿اللهُ لا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ﴾

«جز الله، الهی نیست و او زنده و متصرّف است.» **(آل عمران: ۲)**

جهان هستی، و انسان به صورت فطری عبادت‌گرند با این تفاوت که آسمان‌ها و زمین در عبادت الله تعالی اختیاری ندارند اما وضعیت انسان به گونه‌ای دیگر است و برخی از آنها تسلیم الله تعالی هستند و برخی دیگر، تکبر ورزیده و خویشتن را به دور می دارند:

﴿ثُمَّ اسْتَوَى إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾

«سپس اراده‌ی آفرینش آسمان کرد، در حالی که دود بود به آسمان و زمین فرمود چه بخواهید و چه نخواهید پدید آئید گفتند فرمان‌بردارانه پدید آمدیم.» (**فصلت : ١١**)

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللهَّ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ﴾

«آیا ندیده‌ای و ندانسته‌ای که تمام کسانی که در آسمان‌ها بوده و همه کسانی که در زمین هستند، و خورشید و ماه و ستاره‌ها و کوه‌ها و درختان و جانوران و بسیاری از مردمان ، برای الله سجده می‌برند و بسیاری از مردمان هم (غافل بوده و برای الله سجده نمی‌برند و) عذاب ایشان حتمی است.» (**الحج: ١٨**)

و اصل و فطرت انسان نیز بر توحید استوار است:

﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَتَ اللهَّ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللهَّ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ﴾

«روی خود را خالصانه متوجّه آئین (حقیقی الله که همان اسلام است) بنما، این سرشتی است که الله مردمان را بر آن سرشته است، نباید سرشت الله را تغییر داد، این است دین و آئین محکم و استوار و لیکن اکثر مردم نمی‌دانند.» (**الروم: ٣٠**)

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا﴾

«هنگامی را که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمی‌زادگان پدیدار کرد و ایشان را بر خودشان گواه گرفته است که آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان گفته‌اند آری ! گواهی می‌دهیم.» (**الأعراف : ١٧٢**)

«كُلُّ مولود يولد على الفطرة»

(تمامی آدمیان بر فطرت متولد می گردند.)[٦٧]

«إني خلقتُ عبادي حنفاء كلهم»

(من تمامی بندگانم را حق‌گرایانه خلق نموده‌ام.)[٦٨]

---

٦٧ – بخاری رحمه الله این حدیث را روایت نموده است.

٦٨ – مسلم رحمه الله این حدیث را روایت نموده است.

اما اقتضای فضل و کرم الله ﷻ بر این است که انسان را به مانند دیگر موجودات هستی، به اجبار به سوی توحید نراند بلکه او را مورد احترام قرا داده و برتری‌اش داده است:

﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً﴾

«ما آدمی‌زادگان را (با اعطاء عقل، اراده، اختیار، نیروی پندار و گفتار و نوشتار، قامت راست، و غیره) گرامی‌داشته‌ایم، و آنان را در خشکی و دریا (بر مرکب‌های گوناگون) حمل کرده‌ایم، و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزی‌شان نموده‌ایم، و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده‌ایم.» **(الاسراء: ۷۰)**

و از نشانه‌های این گرامی‌داشت، می‌توان به آزادی انتخاب و اختیار اشاره نمود:

﴿وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾

«و سوگند به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است. * سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است. * کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را (با انجام طاعات و عبادات ، و ترک معاصی و منهیّات) پاکیزه دارد و بپیراید. * و کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن (و فضائل و مزایای انسانیّت خود را در میان کفر و شرک و معصیت) پنهان بدارد و بپوشاند، و (به معاصی) بیالاید.» **(الشمس: ۷ – ۱۰)**

اما با وجود این آزادی کریمانه‌ی الهی که الله ﷻ به انسان‌ها ارزانی داشته مشاهده می نماییم که برخی از آنها، به جای آنکه هدایت و صراط مستقیم الله ﷻ را طلب نموده و بر آن استقامت ورزند، آزدی خود را در عصیان و نافرمانی الله ﷻ و روی‌گردانی از عبادت وی به کار می گیرند و این‌گونه است که از تبار انسان، مومن و کافر پای بر عرصه وجود می گذارند:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ﴾

«او کسی است که شما را آفریده است (و به شما آزادی و اختیار داده است)، گروهی از شما کافر و گروهی از شما مؤمن می‌گردید.» **(التغابن: ۲)**

اما آنانی که ایمان آوردند همان کسانی بودند که بر فطرت خود استوار ماندند (و آن‌را دگرگون نساختند، مترجم) و به همان میزان که از صداقت و نفوذ و قوت ایمانی بهره‌مند باشند به همان نسبت نیز جایگاه‌شان در میان ره‌روان محقق‌کننده‌ی غایت اصلی الله ﷻ از خلقت انسان بالاتر می رود:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾

«من پری‌ها و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام.» **(الذاریات: ٥٦)**

اما به‌راستی توحید چه تاثیری بر انسان‌ها می گذارد؟

آیا آن هنگام که جریان الکتریکی و یا مغناطیسی را از یک قطعه آهن رد می‌کنید آن‌را مشاهده نموده‌اید؟ در وجود آن چه اتفاقی رخ می دهد؟ علم فیزیک می گوید که ذرات آن، از نو و به صورتی منظم چیده می شوند و این قطعه، از قدرتی مغناطیسی و آهن‌ربایی برخوردار می گردد که قبلاً از آن بی‌بهره بود، و با آنکه پیشتر فاقد توانایی حرکت کردن، و حرکت دادن بود اما اکنون، تبدیل به نیرویی محرک گشته (و توان حرکت کردن و متحرک ساختن را به دست آورده است، مترجم).

اما این نیرو و توان در کجای آن قرار داشت؟! این قطعه، دارای ذراتی متفرق و درهم ریخته بود که هیچ‌گونه ظهور و بروز و هیچ‌گونه کارایی نداشت و در دنیای واقعی برای آن، وجودی قابل تصور نبود اما اکنون بر نظمی خاص استوار گشته و در عرصه ظهور نموده و شروع به فعالیت کرده است و در دنیای واقعی برای خود رفت و آمدهایی دارد...

همین حالت نیز در انسان به وجود آید؛ آن‌گاه که اسلام در وجودش ریشه می کند و آن‌گاه که با توحید آشنا می گردد و آن‌گاه که به «لاَإِلَٰهَ إِلاَّاللهُ» ایمان می آورد... نفس وی از پراکندگی و چند دستگی رهایی یافته و مسیر واحد و مشخصی را برای خود بر می گزیند.

اما اندکی درنگ کنیم و سوالی بپرسیم: چه چیزی تَشتّت و پراکندگی را در وجود انسان می کارد؟ آیا طبیعت و ذات انسان از اول چنین است؟ یا زمانی که از توجه و راهنمایی و هدایت و مراقبت دور می گردد به این مشکل مبتلا می‌شود؛ آن زمان که انسان به پاک نمودن و تزکیه‌ی مطلوب نفس خود همت نمی‌گمارد؟

﴿ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا﴾

«کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را (با انجام طاعات و عبادات، و ترک معاصی و منهیّات) پاکیزه دارد و بپیراید * و کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن (و فضائل و مزایای انسانیّت خود را در میان کفر و شرک و معصیت) پنهان بدارد و بپوشاند، و (به معاصی) بیالاید.» (الشمس: ۹ – ۱۰)

پراکندگی‌ها **زمانی** بروز می کنند که خدایانِ چند پارچه و مختلف مورد تبعیت قرار می گیرند... **زمانی** که شهوات فشار می آورند... و **زمانی** که در زندگی هدفی مشخص وجود نداشته باشد و- حداقل- **این سه مورد**، از علل اساسی وقوع پراکندگی و چندپارگی‌اند اما آن هنگام که ایمان از گرد راه می رسد، این روان‌ها را پاک و روشن نموده و آشفتگی و تشویش را از آنها می زداید و این‌گونه است که این انسان‌ها، به نیرو و انرژی عظیمی مجهز می گردند و حرکت می نمایند و دیگران را نیز به حرکت وا می دارند.
انسان‌های موجود در جاهلیت عرب، معبودهای مختلفی داشتند که برخی از آنها همانند بت‌ها آشکار بودند و برخی دیگر به مانند قبیله و عرف پدران و نیاکان، پنهان بودند و با چشم سر دیده نمی شدند.

آن‌قدر در مورد بت‌ها سخن گفته شده که انسان در نگاه اول چنین می پندارد که در جاهلیت عرب، صرفاً بت‌ها و اصنام مورد عبادت واقع می شدند اما اگر عمیق‌تر به اوضاع بنگریم خواهیم دید که معبودان دیگری نیز در آن مجتمع موجود بودند، به عنوان مثال به این بیت شعر[۶۹] توجه کنید:

وهل أنا إلا من غزية إنْ غَوَتْ   غويتُ وإن تَرشُد غزية أرشد

«و من از طایفه "**غزية**" هستم، اگر "**غزية**" به سوی گمراهی روان گردد من نیز در پی آن می روم و اگر هدایت گردد پای در مسیرش می نهم.»

اگر این امر، عبادتِ "إتباع و اطاعت" نیست پس چه می تواند باشد؟ با آنکه می داند قبیله‌اش روی به سوی گمراهی نهاده و از جهالت آن آگاه است بازهم به دنبالش می رود زیرا در حس و ذهن وی، قبیله، پروردگار و معبود او است و جایز نیست که در گمراهی و هدایت آن از دستوراتش سر باز زند.

هم‌چنین در جامعه‌ی عرب جاهلی، عرف پدران و نیاکان نیز به عنوان معبودی جدای از الله ﷻ شناخته می شد:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلا يَهْتَدُونَ﴾

«و هنگامی که به آنان گفته شود از آنچه الله فرو فرستاده است پیروی کنید، می گویند بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می کنیم آیا اگر پدران‌شان چیزی (از عقائد و عبادات دین) را نفهمیده باشند و (به هدایت و ایمان) راه نبرده باشند (باز هم کورکورانه از ایشان تقلید و پیروی می کنند؟)» **(البقرة: ۱۷۰)**

عرف پدران و نیاکان همان چیزی بود که سبب گشت ابوطالب سر در کوی گمراهی نهاده و از اسلام روی گرداند- با وجودی که ابوطالب، پیامبر ﷺ را بسیار دوست می داشت و به وی احترام می گذاشت و در مقابل قریشیان حمایتش می نمود- زیرا می ترسید که دیگران بگویند که وی با عرف پدران و نیاکانش به مخالفت برخواسته است؟ به‌راستی پرستشی بالاتر از این نیز می‌تواند وجود داشته باشد؟

اما انسان در جاهلیت معاصر، خدایانی به مراتب بیشتر و نهان‌تر از جاهلیت اعراب را مورد پرستش قرار می دهد، امروزه، "مصالح ملی" جایگزین " قبیله عربی" زمان‌های پیشین شده و بسیار خطرناک‌تر و بزرگ‌تر (از قبیله، مترجم) بوده و بسیار شدیدتر (از قبیله، مترجم) بر پیروان خود مسلط گشته است، امروزه "افکار عمومی جهانی"، جایگزین "عرف پدران و نیاکان" شده و از آن بزرگ‌تر و خطرناک‌تر است و تأثیر شدیدتری بر انسان‌ها و علی‌الخصوص مستضعفین این کره‌ی خاکی دارد در حالی که این افکار، ساخته و پرداخته‌ی شیاطینی است که به صورت سری و علنی، و پنهان و آشکار بر جهان حکم‌رانی می کنند، و امروزه پیشرفت، و علم، و سکولاریزم، و تولید، و آزادی فردی هر کدام به بت‌های جداگانه‌ای مبدل گشته‌اند.

شهوات را نیز نباید از خاطر برد!

۶۹- شاعر این بیت شعر، "**دريد بن الصمة**" می باشد.

زیرا از دیرباز تاکنون، معبودی جدای از الله ﷻ بوده است، معبودی که رهروانش را به هلاکت می برد و آنان را به ورطه‌ی نابودی می‌کشاند.

شهوات در مکان طبیعی خود و در محدوده و عمق فطرت، خوراکی ضروری برای روان بشریت است تا انسان بتواند به وظایف خود در قِبال عُمران و آبادانی زمین جامه‌ی عمل بپوشاند، همان عمرانی که بخشی از خلافتی است که الله ﷻ، انسان را به خاطر آن خلق نموده است:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾

«زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی بیافرینم.» **(البقرة: ٣٠)**

﴿ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾

«اوست که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است.» **(هود: ٦١)**

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ﴾

«برای انسان، محبّت شهوات جلوه داده شده است، از قبیل عشق به زنان و فرزندان و ثروت هنگفت و آلاف و الوف طلا و نقره و اسب‌های نشان‌دار و چهارپایان و کشت و زرع، این‌ها کالای دنیای پست است و سرانجام نیک (تلاشگران در راه حق) در پیش‌گاه الله است.» **(آل عمران: ١٤)**

اما در عین حال که میزان نرمال آن، غذایی مفید و مناسب می باشد آن‌گاه که از حد خود فراتر می رود تبدیل به سمی مهلك و کشنده می گردد، درست به مانند غذای جسم.... جسم – برای آنکه قادر باشد فعالیت طبیعی خود را به انجام برساند – به میزان مشخصی از پروتئین‌ها و نشاسته‌ها و املاح و ویتامین‌ها نیازمند است اما اگر هر کدام از آنها از حد خود تجاوز نمایند در فعالیت‌های جسمی خلل ایجاد می شود و دیگر آن غذا، به عنوان غذایی سالم شناخته نمی‌شود و دیگر قادر نیست که آن انرژی مفیدی که قرار بود به بدن تزریق نماید بدان اهدا کند و اینجاست که بیماری‌ها شروع می شوند... نفس و روان آدمی نیز دقیقاً به همین‌گونه است، نفس نیز به این شهوات و "محرك‌ها" نیاز دارد تا به سیر طبیعی خود که لازمه‌ی ادامه‌ی حیات دنیوی است ادامه دهد اما اگر در این شهوات زیاده‌رویی نماید – و چون ماهیت این شهوت‌ها زینت داده شده و محبوب گردیده است، هر چه فرد بیشتر به جلو حرکت کند بیشتر در باتلاق شهوات فرو می رود – نظم و نظامش فاسد گشته و دچار اختلال می گردد و نمی تواند به انجام فعالیت به نحو احسن بپردازد، درست است که نفس آدمی به هنگام انجام کارهای انحرافی بازهم در حال فعالیت است اما این دست فعالیت‌ها، شبیه فعالیت سلول‌های سرطانی است که سرانجام، بدن را به فنا و نابودی می کشاند.

و این همان نقطه ابتلاء و آزمایشی است که انسان در زندگی خود در معرض آن قرار می گیرد و یکی از اهداف خلقت نیز محسوب می گردد:

﴿ إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعاً بَصِيراً﴾

«ما انسان را از نطفه‌ی آمیخته (از اسپرماتوزوئید و اوول) آفریده‌ایم، و چون او را (با وظائف و تکالیفی، بعدها) می‌آزمائیم وی را شنوا و بینا کرده‌ایم.» **(الانسان: ۲)**

﴿ إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً﴾

«ما همه چیزهای روی زمین را زینتِ آن کرده‌ایم تا ایشان را بیازمائیم (و ببینیم از آنان) کدام یک کارِ نیکوتر می‌کند.» **(الکهف: ۷)**

موضوع آزمایش عبارت است از راهی که انسان، متاع و کالای دنیوی را از طریق آن اکتساب می نماید... این‌که آیا در حد و مرز تعیین شده از جانب الله ﷻ – که باریک بین و آگاه است و می داند چه موجودی خلق نموده و چه چیزی اصلاحش می کند و چه چیزی به مصلحت وی می باشد – متوقف می گردد یا این‌که اسراف نموده و پا را از حدود تعیین شده فراتر می نهد و متاع دنیا بر وی چیره گشته و دستاورد منفی آن از مثبتش فزونی می گیرد و برای وی سرتاپا ضرر می گردد؟

﴿أَلا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾

«مگر کسی که (مردمان را) می‌آفریند (حال و وضع ایشان را) نمی‌داند، و حال این که او دقیق و باریک بین بس آگاهی است؟!» **(الملك: ١٤)**

﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَعْتَدُوهَا﴾

«این‌ها حدود و مرزهای (احکام شرعی) الهی است و از آنها تجاوز نکنید.» **(البقرة : ٢٢٩)**

﴿تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَقْرَبُوهَا﴾

«این (احکام روزه و اعتکاف) حدود و مرزهای الهی است و بدان‌ها نزدیک نشوید.» **(البقرة: ١٨٧)**

عرب جاهلی به شدت غرق در شهوات بود و به اندازه‌ای که وضعیت اقتصادی و اجتماعی‌اش اجازه می داد در آن فرو می رفت و نه‌تنها در شهوات مشکلی نمی دید بلکه آن‌را مایه‌ی فخر و کرامت می دانست (و گمانش بر این بود که شهوات بر کرامتش می افزاید، مترجم) و با منطق بیمارش، تزئینش می‌نمود:

"طرفة بن العبد" چنین می سراید:

ولولا ثلاث هن من عيشة الفتى　　وجدّك لم أحفل متى قام عوّدي

فمنهن سبقى العاذلات بشربة　　كُمَيْتٍ متى ما تُعْلَ بالماء تزبد

وكرّي إذا نادى المضاف محنّباً   كسيد الغضا – نبهْتَه – المتورد

وتقصير يوم الدجن، والدجن معجب   ببهكنة تحت الطراف المعمد

"و اگر سه چیز که جزء لذت جوانان در زندگی است وجود نمی‌داشت به تو قسم که برایم مهم نبود کی جان سپارم.

یکی از آنها، پیمانه‌ی شراب است پیش از سرزنشِ سرزنش‌گران (و قبل از بیدار شدن و آگاه گشتن آنان، مترجم)، که پس از آنکه آب بر آن افزوده می شود و کَف روی آن جمع می گردد، رنگ قرمز مایل به سیاه به خود می گیرد.

و دیگری آن است که به هنگام شنیدن ندای کسی که طلب کمک می کند، با اسب خود که در دستش انحنا دارد و همانند گرگی جنگلی است که شدت تشنگی وی را به خود آورد و از خواب بیدارش کند به یاری وی بشتابم.

سومین مورد آن است که روزی را که آسمانش پر از ابر است با زنی رعنا و زیباروی در زمان کوتاهی به پایان رسانم (ذکر زمان کوتاه در شعر بدین خاطر است که زمان‌های زیبا با سرعت بیشتری برای انسان سپری می گردند، مترجم) در حالی که زیر سیاه چادری برافراشته باشیم."

پس وی به ذکر شراب و زن و جنگ می پردازد و این موارد، پس از آن است که پیشتر چنین سروده است:

ألا أيهذا اللائمي أحضر الوغى   وأن أشهد اللذات هل أنت مخلدي؟

"ای کسی که مرا به خاطر حضور در میادین جنگ و حضور در لذت‌ها ملامت می کنی آیا اگر از این موارد دست کشم می توانی مرا در دنیا، جاودان گردانی؟

پس مادامی که زندگی جاویدان – در قالب حیات مادی و دنیایی– وجود ندارد منطق جاهلیت این است که انسان بایستی تا حد امکان از شهوات بهره بَرد زیرا تنها همین فرصت محدود را دارد و اگر از دست برود دیگر بر نمی گردد!

اما در مورد انسان در جاهلیت معاصر بایستی گفت که اصل اساسی‌ای که این انسان به خاطرش زندگی می‌کند شهوات است، و اگر می بینید که تلاش می کند و به تولید می پردازد بدین خاطر است که وسیله‌ای اکتساب کند که از طریق آن، بیشترین میزان شهوات را دروِ نماید، حال فرقی نمی کند که این شهوت، رسیدن به قدرت، یا اکتساب یک دارایی، و یا دست‌یابی به لذت‌های جنسی و حسّی باشد؛ و این (شهوت جنسی، مترجم) همانی است که جاهلیت معاصر، آن‌را به جنونی فراگیر برای بزرگ و کوچک، و عاقل و سفیه، و زن و مرد مبدل ساخته است!

اما در مورد اهداف بایستی گفت که در جاهلیت نمی توان هدفی والاتر از حیات دنیایی و زندگی مادی، و کالاها و متاع موجود در آن در سر پروراند:

﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾

«منکران رستاخیز می‌گویند حیاتی جز همین زندگی دنیائی که در آن به‌سر می‌بریم در کار نیست. گروهی از ما می‌میرند و گروهی جای ایشان را می‌گیرند، و جز طبیعت و روزگار، ما را هلاک نمی‌سازد!» **(الجاثیة: ٢٤)**

﴿إِنْ هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾

«حیاتی جز حیات این جهان وجود ندارد که (گروهی از ما) می‌میریم (و گروه دیگری جای آنان را می‌گیریم) و زندگی می‌کنیم، و ما هرگز (پس از مرگ) برانگیخته نمی‌شویم.» **(المؤمنون : ٣٧)**

﴿فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * ذَلِكَ مَبْلَغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ﴾

«از کسی روی بگردان که به قرآن ما پشت می‌کند و جز زندگی دنیوی نمی‌خواهد * منتهای دانش ایشان همین است.» **(النجم: ٢٩ – ٣٠)**

﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِراً مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾

«تنها ظاهر و نمادی از زندگی دنیا را می‌دانند، و ایشان از آخرت کاملاً بی‌خبرند.» **(الروم: ٧)**

و آن‌گاه که انسان، اسیر زندگانی دنیایی و اهداف در دسترس آن- هر اندازه هم دور باشند- می گردد، قسمت اعظم کیان و هستی خود را که الله ﷻ – زمانی که وی را از گل آفرید و از روح خود در آن دمید – برایش خلق نموده از دست می دهد و ارزش‌های والا از کَفَش می رود؛ همان ارزش‌هایی که قوام دهنده و نگهدارنده‌ی حقیقی انسان‌هاست:

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَراً مِنْ طِينٍ، فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾

«وقتی (این گفتگو در ملأ اَعلی و عالَم بالا درگرفت) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گِل می‌آفرینم * هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم، و از جان متعلّق به خود در او دمیدم، در برابرش سجده (بزرگداشت و درود) ببرید.» **(ص: ٧١ – ٧٢)**

نهایت هم و غم انسان در جاهلیت عرب، قبیله و مسایلی بود که در اطراف آن جریان داشت به همین خاطر مشاهده می‌نماییم که دنیای وی در حفظ نسب و فخر فروشی و بدگویی، و اخبار مربوط به جنگ‌ها، و تاخت و تازها خلاصه شده و به خاطر قبیله زندگی می کرد، و شاعران در موردش شعر می سرودند و درباره‌اش مسابقات برگزار می نمودند (و به اصطلاح امروزی، مسایل مربوط به قبیله، نُقل محافل‌شان بود، مترجم)... و در کنار آن نیز، پیگیر ازدیاد مال و منال بودند، و در وادی شهوات سیر سلوک می کردند.

اما گمراهی و محصور گشتن انسان جاهلی معاصر در زندگی دنیایی و عالم مادی بسیار بیشتر و شدیدتر بوده و از ارزش‌های والا و تکالیف همراه آنها بسیار دورتر است زیرا به شدت به سوی لذایذ مادی هجوم برده است و به وجود آورندگان این جاهلیت در پی آنند که او را کاملاً از ارزش‌های انسانی دور کنند و به وادی حیوانات

واردش سازند به همین خاطر است که می بینیم در زیبا سازی و تزیین زمین، تنوع و گوناگونی زیادی به خرج داده و وسایل و کالاهای پست را با هر چیزی که به ذهن خطور می کند - و یا نمی کند - زینت می دهند.

در تمامی جاهلیت‌ها - قدیم و جدید - هنگامی که مردم در زندگی دنیا خلاصه می گردند و به آخرت و زنده شدن و حساب و جزاء ایمان ندارند، زندگی در دیدگان‌شان به چیزی مبدّل می گردد که پوچ و بی معناست و ارزش‌ها در آن جامعه ارزشی ندارد مگر به آن میزانی که به شهوات و مصالح‌شان در بازه‌ی محدود حیات دنیوی خدمت رساند و در مقابل، نوعی حیرت و وحشت سرتاپای وجود آنان را فرا می گیرد؛ حیرت و وحشتی که "ایلیا ماضی"، شاعر جاهلی معاصر این‌گونه از آن سخن می راند:

جئت لا أعلم من أين ولكني أتيت !

ولقد أبصر قدامي طريقاً فمشيت !

وسأبقى ماشياً إن شئت هذا أو أبيت

كيف جئت ؟ كيف أبصرت طريقي ؟ لست أدري !

"آمده‌ام، نمی دانم از کجا ولی آمده‌ام!
و من ناخواسته در مسیری گام نهاده‌ام پس به حرکت افتاده‌ام!
و هم‌چنان در حرکتم و در رفتن و نرفتن اختیاری ندارم
چگونه آمده‌ام؟ چگونه راهم را یافته‌ام؟ بی‌خبرم!"

به همین خاطر است که پیوسته مشروب جزء جدایی ناپذیر جاهلیت به حساب می آید زیرا وسیله ای است برای فرار از احساس بیهودگی و پوچی دنیا؛ احساس پوچی‌ای که بر نفس سنگینی می کند، و بدین ترتیب، ساکنین جاهلیت برای اتلاف زمان و عمری که سنگین و بی‌استفاده است غرق در سرگرمی‌های بیهوده می گردند و آن‌گاه که از بازی‌های کودکانه و مصالح سهل الوصول فارغ گشتند به دنبال هدفی دیگر می روند تا اوقات فراغت خود را با آن به سر برند اما چیزی نمی یابند.

در جاهلیت عربی، شراب و مجالس باده نوشی و قمار از بزرگ‌ترین وسایل گریز از پوچی زندگانی بود... و در جاهلیت معاصر، مواد مخدر به مشروبات اضافه گشته و رقاصه‌خانه‌ها و قمارخانه‌ها و میکده‌ها رواج زیادی یافته‌اند و از طرفی دیگر، زمانی که تمامی این وسایل جواب‌گوی احساس پوچی و بیهودگی زندگانی دنیایی و مادی نباشد استرس‌ها و اضطراب‌های روانی و بیماری‌های عصبی، و خودکشی‌ها و دیوانگی‌ها، پا به عرصه نهاده و به ایفای نقش می پردازند.

***

تمامی این علل و اسباب، در ورای پراکندگی‌هایی هستند که روان بشریت را در جاهلیت گرفتار خود ساخته‌اند و **ایمان** همان چیزی است که می تواند نفس را از این چند دستگی‌ها برهاند...

معنای ابتدایی و اولیه‌ی ایمان این است که اعتقاد داشته باشیم الله ﷻ، تنها معبود یگانه بوده و هیچ شریکی ندارد.. و تمامی خدایان و اربابان و تمامی معبودهای دیگر، خیالی و پوشالی بوده و هیچ بویی از حقیقت نبرده‌اند و جز در وهم و خیال یاران‌شان، جایی دیگر ندارند؛ وهم و خیالی که به هیچ وجه آنان را از حق بی نیاز نمی سازد... ایمان بدان معناست که هیچ معبود به حقی جز الله ﷻ نیست و در حقیقت نیز هیچ معبودی به جز او وجود ندارد و تمامی عبادت‌هایی که به سوی غیر الله ﷻ روان می گردند از بنیان، باطل و بیهوده‌اند زیرا برای کسانی انجام گرفته‌اند که از حقِ الوهیت برخوردار نمی باشند... ایمان به معنای التزام و پایبندی به هر آنچه که از جانب الله ﷻ آمده می باشد زیرا ممکن نیست فردی به این نتیجه رسد که تنها معبود به حق، الله ﷻ است اما در عین حال، غیر وی را در گناه و معصیتش همراهی نموده و مورد اطاعت قرار دهد... و سرانجام، ایمان بدان معناست که الله ﷻ، یکتا قانون‌گذار زندگی است و تنها اوست که حلال و حرام، و خوب و بد، و مباح و غیر مباح را تعیین می نماید و تنها وی می‌تواند حدودی را مشخص سازد که مردم در چارچوب آن به دنبال اکتساب متاع دنیایی باشند و هم اوست که برنامه زندگانی آنان را ترسیم می‌نماید و اهداف زندگی‌شان را معین می سازد.

و از ویژگی‌های این ایمان، زدودن تمامی علل و اسباب چند پاره‌گی‌هایی است که به درون نفس و روان آدمی نفوذ می کند..

آن‌گاه که اله و معبود یکی می گردد تمامی خدایان پوچ و پوشالین از عرصه‌ی روان و احساس آدمی کنار می روند؛ همان خدایانی که نفس آدمی به سبب تبعیت از آنها، گرفتار چند پارچگی گشته است، خدایانی که هر کدام خواسته‌های خاص خود را می طلبند و هر یک، گرایشات و جهت‌گیری‌های مخصوص به خود را داشته و در مسیر متفاوتی سیر می کنند، و نفس میان آنها تقسیم و توزیع می گردد و هر معبودی به دنبال آن است که سهم بیشتری از روح و روان را در اختیار خود گیرد:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً رَجُلاً فِيهِ شُرَكَاءُ مُتَشَاكِسُونَ وَرَجُلاً سَلَماً لِرَجُلٍ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلاً الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لا يَعْلَمُونَ﴾

«الله مثالی زده است، مردی را که برده‌ی شریکانی است که پیوسته درباره او به مشاجره و منازعه مشغول‌اند (و هر کدام او را به کاری دستور می‌دهد و او در میان دستورهای ضدّ و نقیض ایشان سرگردان و ویلان است)، و مردی را که تنها تسلیم یک نفر است (و تحت سرپرستی او خطّ و برنامه‌اش مشخّص است و لذا سرگردان و حیران در میان این و آن نیست)، آیا این دو (برده که نمونه‌ی مشرک و موحّدند) برابر و یکسانند؟ حمد و سپاس تنها الله را سزا است و لیکن بیشتر آنان نمی‌دانند.» **(الزمر: ۲۹)**

و آن‌گاه که اله مورد پرستش، یگانه می گردد، شهوات نیز به خود نظم گرفته و در حدود معین الله ﷻ سیر حیات می کنند و به غذایی سالم وپاك برای تقویت نفس مبدل می گردند، و دیگر آن سم مهلك نیستند که نفس را زمین‌گیر نمایند و توان فعالیت را از وی بزدایند، دیگر آن دیو سرکش و سیری ناپذیر نیستند که آرامش و ثبات خاطر را از انسان بربایند و لحظه‌ای اجازه‌ی آرمیدن به وی ندهند.

و آن‌گاه که اله مورد پرستش، یگانه می گردد، هدفی یك‌پارچه شکل می‌گیرد که تمامی اهداف در درون آن سازمان می یابند و ارزش‌های که محقق کننده‌ی اهداف است مشخص می‌گردد، و آن هنگام که انسان به رستاخیز و زنده شدن، و به حساب و جزاء ایمان می آورد، بوچی و بیهودگی از زندگی‌اش زدوده می شود.

***

پس از بررسی نقش اصول و مبادی در شکل گیری هسته‌ی اصلی و مستحکم دعوت، نگاهی گذرا به نقش بزرگ‌ترین مربی تاریخ؛ حضرت رسولﷺ می اندازیم و یقیناً با این چند کلمه و کلمات نمی توانیم حق مطلب را در حق ایشان به جای آوریم و همین برای رسول‌اللهﷺ کفایت می‌کند که الله ﷻ در وصفش چنین شهادت می دهد:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾

«تو دارای خوی سترگ (یعنی صفات پسندیده و افعال حمیده) هستی.» **(القلم: ٤)**

اما اگر نگاهی هرچند گذرا به تأثیر فوق‌العاده‌ی وجود رسول‌اللهﷺ و شخصیت کریم و والای ایشان در میان اصحاب﵃ نداشته باشیم نمی توانیم به شناختی مناسب از آن هسته‌ی مستحکم دست یابیم.

پیروان همواره از خلال مصاحبت و همراهی با رهبر و به سبب محبت‌شان نسبت به وی، برخی از صفاتش را به خود می گیرند و البته این امر ممکن است کاملاً آگاهانه نباشد، بی شك، احساس شیفتگی که به نسبت شخصیت رهبر در درون پیروان به وجود می آید آنان را سوق می دهد تا در برخی از اعمال و سخنان و دیدگاه‌ها درصدد هم رنگی با رهبر خود برآیند و این مورد را می توان در اصحاب رسول‌اللهﷺ به خوبی مشاهده نمود، آنان پیامبرشان را بیشتر از هر چیز دوست می داشتند و حرمتی بالاتر از تمامی حرمت‌ها برای وی قایل بودند به گونه‌ای که تاریخ نظیر چنین احترامی را میان هیچ پیرو و رهبری بدین حد به خود ندیده و نشناخته است.

هِرَقل از ابوسفیان – هنگامی که هنوز ایمان نیاورده بود – در مورد رابطه‌ی مومنین و رسول‌اللهﷺ پرسید و این‌گونه جواب شنید:

"**ما رأيتُ أحداً يحبه الناس كحب أصحاب محمدٍ محمداً**: هیچ‌کسی را ندیده‌ام که محبت مردم نسبت به وی هم‌چون محبت یاران محمد به او باشد."

اما شیفتگی اصحاب﵃ نسبت به حضرت رسولﷺ صرفاً از جنس محبتی نبود که بدون آگاهی کامل، بر پیروان یك رهبر اثر می گذارد بلکه این علاقه، کاملاً آگاهانه و با دستور الله ﷻ به وجود آمده بود؛ همان الهی که آنان

به وی ایمان آورده و در مقابلش تسلیم گشته و روی به سویش نهاده بودند، و (هم‌چنین این پیوند عاطفی، مترجم) با دستور خود رسول‌الله ﷺ شکل گرفته بود:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللهَ كَثِيراً﴾

«سرمشق و الگوی زیبائی در پیغمبر الله برای شما است برای کسانی که (دارای سه ویژگی باشند:) امید به الله داشته، و جویای قیامت باشند، و الله را بسیار یاد کنند.» **(الأحزاب: ٢١)**

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾

«چیزهائی را که پیغمبر برای شما (از احکام الهی) آورده است اجراء کنید، و از چیزهائی که شما را از آن بازداشته است، دست بکشید. از الله بترسید که الله عقوبت سختی دارد.» **(الحشر: ٧)**

﴿مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللهِ وَلا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ﴾

«درست نیست که اهل مدینه و بادیه‌نشینان دوروبر آنان، از پیغمبر الله جا بمانند (و در رکاب او به جهاد نروند، و در راه همان چیزی جان نبازند که او در راه آن جان می‌بازد) و جان خود را از جان پیغمبر بیشتر دوست داشته باشند.» **(التوبة: ١٢٠)**

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا للهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾

«ای مؤمنان! فرمان الله را بپذیرید، و دستور پیغمبر او را قبول کنید هنگامی که شما را به چیزی دعوت کند که به شما زندگی (مادی و معنوی و دنیوی و اخروی) بخشد.» **(الأنفال: ٢٤)**

«لا يؤمن أحدكم حتى أكون أحب إليه من نفسه وماله وولده»

(کسی از شما ایمان ندارد مگر این‌که من در نزد او از جان و مال و فرزندانش محبوب‌تر باشم.)[٧٠]

«صلُّوا كما رأيتموني أصلي»

(نماز بخوانید همان‌گونه که من نماز می خوانم.)[٧١]

«خذوا عني مناسككم»

(آداب و مناسک خود را از من بیاموزید.)[٧٢]

٧٠- این حدیث را بخاری ~~رحمه الله~~ و مسلم ~~رحمه الله~~ روایت نموده‌اند.

٧١- این حدیث را بخاری ~~رحمه الله~~ روایت نموده است.

٧٢- این حدیث را مسلم ~~رحمه الله~~ روایت نموده است.

این امر بدین سبب است که پیامبر ﷺ، صرفاً پیشوایی نیست که رهبر گروهی از مردم باشد بلکه رسولی است که مطالب را از جانب الله ﷻ، ابلاغ می نماید و آنچه را که به سوی مردم نازل گشته برایشان تبیین می سازد بنابراین، اطاعت از وی، امری الهی بوده و جزء عبادت الله ﷻ محسوب می گشت:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از الله و از پیغمبر اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمان‌برداری نمائید و اگر در چیزی اختلاف داشتید آن را به الله و پیغمبر او برگردانید اگر به الله و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است.» **(النساء: ۵۹)**

﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾

«هر که از پیغمبر اطاعت کند، در حقیقت از الله اطاعت کرده است.» **(النساء:۸۰)**

به همین خاطر است که می بینیم چنان محبتی در دل اصحاب رضی الله عنهم به نسبت رسول‌الله ﷺ شکل گرفته که بالاتر از تمامی محبت‌هاست و چنان التزامی به نسبت اوامرش به وجود آمده (که بدیلی برای آن نمی توان متصور بود، مترجم)؛ التزامی که خود نوعی عبادت الله ﷻ نیز به حساب می آید و به همین خاطر است که آنچنان اثری در دل یارانش دارد که تاریخ شبیه آن را به خود ندیده است و این‌جاست که تأثیر شخصیت بی نظیر رسول‌الله ﷺ و تأثیر مبادی و اصول بی نظیر با یک‌دیگر پیوند می خورند...

پیشتر در مورد اصول به صورت اجمالی سخن به میان آوردیم و در مطالب بعدی نیز به گونه‌ای تفصیلی از آن سخن خواهیم راند...

اما در مورد شخصیت رسول‌الله ﷺ، در این نقطه به همین اکتفا می کنیم که بگوییم: وی شخصیتی جامع داشت که تمامی خوبی‌های پراکنده در شخصیت انبیاء کرام صلوات الله وسلامه علیهم را در خود جمع نموده بود: نیروی معنوی والای عیسی، و صبر نوح، و قوّت و صلابت موسی، و مهربانی و دلسوزی ابراهیم علیهم السلام .. و در کنار این موارد، ویژگی‌ها و خصلت‌هایی در وجود ایشان به ودیعه گذاشته شده بود که مختص به شخص ایشان بود و این‌گونه بود که شخصیت رهبری سیاسی در وی شکل گرفته بود که امّت را از چند دستگی‌ها رهانید و در میان دیگر امّت‌ها، به مقام والایی رسانید.. و شخصیت رهبری نظامی در وی ایجاد شد که ارتشی بی بدیل و استثنایی شکل داد که در شجاعت و نیرومندی همتایی نداشت و سخت‌ترین نبردها را پشت سر گذاشت... و شخصیت مربی گری و انسان پروری در وی به وجود آمد که در راه رساندن پیروانش به رفیع‌ترین قله‌های اخلاقی از هیچ تلاشی فروگذار نبود.. شخصیت عابدی دل از دنیا شسته داشت که از عبادت غافل نمی گشت و در دلِ شب و در بخش‌هایی از روز بدان مشغول بود.. شخصیتی مجاهد بود که از جهاد کوتاهی نمی کرد و قصور نمی ورزید، و شخصیت همسری نمونه و پدری مهربان و مهرورز در وی به وجود آمده بود... و در تمامی این موارد، رعایت

تعادل و توزان را می نمود و در آنها طریق افراط و تفریط را نمی‌پیمود... چنین شخصیتی لاجرم بایستی تاثیری به مراتب بیشتر از سایر انبیاء بر پیروانش داشته باشد و بیشترین تأثیر را که یک انسان در طول تاریخ می تواند بر جای بگذارد از خود به یادگار نهد.

***

همان‌گونه که مختصری از مبانی و اصول مورد استفاده در تربیت نسل مورد پرورش حضرت رسول ﷺ و هم‌چنین شخصیت این نبی منحصر به فرد را ذکر نمودیم در مورد مردانی که هسته‌ی اصلی دعوت بر دوش آنان استوار گشت نیز به صورت مختصر، مطالبی را به رشته تحریر در می آوریم:

﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾

«الله بهتر می‌داند که (چه کسی را برای پیامبری انتخاب و) رسالت خویش را به چه کسی حوالت می‌دارد.»

(الأنعام: ١٢٤)

بی شک، در چرائی انتخاب پیامبر ﷺ، و سرزمینی که رسالت در آنجا فرود آمد، و افرادی که برای اولین بار با رسالت روبرو گشتند حکمت بسیاری نهفته است... الله ﷻ برای آخرین رسالت خویش، بزرگ‌ترینِ پیامبران صلوات الله وسلامه علیهم را انتخاب نمود و جایی را برگزید که می دانست مناسب‌ترین مکان برای کاشت بذر رسالت است؛ سرزمینی که هیچ‌یک از ابر قدرت‌های آن روز، چشم طمع بدان نداشتند زیرا این منطقه، صحرایی بی آب و علف بود، بنابراین جماعتی مومن در آن شکل گرفت و به قدرت رسید بدون آنکه قدرتی خارجی بر آن اعمال فشار نماید و سبب تضعیف و نابودی‌اش گردد و آن را از مسیرش منحرف سازد، و دولت‌های بزرگ، زمانی متوجه خطرش گشتند و خواستند در مقابلش بایستند که دولتش بنیان نهاده شده بود و قوت و قدرت عظیمش که بدان دشمنانش را مرعوب می ساخت شکل گرفته بود.

اما الله ﷻ می دانست که انسان‌های این سرزمین، بهترین افراد جهت حمل مسئولیت رسالت‌اند و آن‌را در کرانه‌ها گسترش می‌دهند... درست است که آنان بت‌پرست و مشرک بودند و به شدت دشمنی می ورزیدند و شدیداً سر جنگ و جدال داشتند اما در کنار تمامی این موارد، به نسبت سایر مردمان این کره‌ی خاکی، پاک‌ترین فطرت را دارا بودند، زیرا جاهلیت، دیگر مردمان را به وسیله‌ی خوش‌گذرانی و سستی و دل بستن به دنیا فاسد نموده بود و در زمین به گسترش ابتذال و بی بند و باری کمر همت بسته بود و شرح حال دو امپراتوری بزرگ آن زمان- فارس و روم- در شمال و غرب جزیره، بارزترین نمونه آن به شمار می آید، علاوه بر این، حکومت فارس و روم مردمان‌شان را به اطاعت از فرمان مقدس حاکمان وادار نموده بودند و به مانند برده با آنان رفتار می کردند؛ آری! ارباب از حد خود گذشته بود و برده‌گان ذلیل و خوار گشته بودند.

شکی نیست که جاهلیت عرب نیز روح و روان مشرکین را به فساد کشیده بود اما- هم‌چنان که واقعیت نشان می دهد- فساد، صرفاً در پوسته بوده و به مغز و اعماق فطرت نفوذ ننموده بود و هرگاه که این عقیده‌ی جدید، پوسته‌ی

فاسد را بر می داشت به عناصر پر خیر و برکتی بر می خورد که فطرت پاک‌شان به صورت دست نخوره باقی مانده بود و اینجا بود که شگفتی‌ها به وقوع پیوست!!

درست است که برخی از ساکنین این سرزمین، کافرانی بودند که بر کفرشان اصرار ورزیدند و با شدت هرچه تمام‌تر به جنگ با دین آمدند و حتی کشته شدند اما کسانی که دعوت را اجابت کردند از صمیم قلب بدان ایمان آوردند و سرآمدِ پیروان دیگر پیامبران شدند زیرا در زیر پوسته‌ی فاسد خود، فطرتی سالم داشتند و در راه دین، اخلاصی ژرف و عمیق به خرج می دادند و در بخشش و فداکاری، در نهایت شجاعت و آمادگی قرار داشتند.

ویژگی دیگر این قوم که باید مورد اشاره قرار گیرد، آمادگی سریع آنان برای انتقال به جایی بود که می‌بایست به عنوان وطن جدیدشان بشناسند.. آنها به هیچ وجه به سرزمین‌شان دلبستگی نداشتند و رابطه‌ی "کشاورز و زمین" در دل آنان نقش نبسته بود که اگر چند گام آن طرف‌تر روند احساس غربت نمایند، و به سبب همین خصلت در زمین پراکنده شده و منتشر گشتند و نور و هدایت را به جهانیان ارزانی داشتند، و نظیر این انتشار را در میان هیچ قوم دیگری نمی توان یافت![۷۳]

***

تاکنون در مورد **سه عامل** که نقش مهمی در استحکام و صلابت هسته‌ی بنیان نهاده شده توسط رسول‌الله ﷺ داشتند به اختصار سخن راندیم: **بزرگی مبادی** و اصولی که پایه و هسته بر اساس آن استوار گردید، **بزرگی و عظمت رسول‌الله** ﷺ به عنوان مربی، و **سلامت فطری افرادی** که مبادی والا را آموختند و از عظمت مربی متأثر گشتند... اما در مورد سبک تربیتی که رسول‌الله ﷺ در پرورش أتباع و پیروانش از آن استفاده نمود سخنی به میان نیاورده‌ایم..

مبادی و اصول که در دسترس بوده و در اختیار همگان است – و امروزه نیز به مانند زمان نزول وحی وجود دارد – اما تا یک مربی نباشد که این اصول را هم‌چون بذری در روان پیروانش بکارد و آن‌را پرورش داده و مراقبتش نماید و توجه و راهنمایی و هدایت لازم را در حقش ادا کند این اصول به صورت خودکار عمل نمی نمایند.. و مربی نیز وجود دارد اما تا زمانی که برای فرایند تربیت، وقت کافی و انرژی مناسب نگذارد نمی تواند اثرگذاری کامل و مناسبی از خود به یادگار نهاد، مادامی که مربی، تلاشی مطلوب به کار نگیرد تا ارزش‌های نیک و پسندیده را در دل افراد تعمیق بخشیده و آن‌را در روان‌شان محکم و استوار سازد تاثیرپذیری خودکار و غیرارادی برای تربیت افراد،کارایی چندانی نخواهد داشت(و این گونه نیست که انسان، با صِرف آشنایی با مفاهیم به سوی مراتب عالی حرکت بنماید، مترجم).

۷۳- شاهد مثال این امر، قبرهای اصحاب رضی الله عنهم می باشد که در مناطق مختلف از جمله ایران نیز یافت می شود و مسجد عبدالله ابن عمر رضی الله عنه در منطقه‌ی ریجاب استان کرمانشاه زبان‌زد خاص و عام می باشد، مترجم.

در کتابی دیگر به تفصیل در مورد منهج تربیت اسلامی[۷۴] سخن گفته‌ام اما در اینجا به دنبال آنیم که نقش تربیت را در ایجاد هسته (اصلی دعوت، مترجم) مشخص بنماییم زیرا در حرکت و جنبش معاصرمان با این مسأله مواجه‌ایم و در بسیاری از موارد، به شدت در آن نقصان داریم.

پیشتر عنوان داشتیم که ایمان به «لَاإِلَٰهَ إِلاَّ اللهُ» در روان انسان‌ها تأثیر بسیار عمیقی دارد زیرا به مانند جریانی الکتریکی که از قطعه‌ای آهنی می گذرد ترتیب ذرات درونی نفس را منظم می نماید... آری، اما روان زنده و پویا، با توجه به تمایلات و اطلاعات و انگیزه‌ها و کنش‌ها و جاذبه‌هایش، قابل تشبیه به یک قطعه آهنِ ایستا و بی حرکت نیست زیرا این تکه آهن ممکن است سالیان سال بر همان حالت خود باقی بماند... اما توجه داشته باشید که همین قطعه با وجود اینکه بر اساس ذات و ماهیت خود - که پویایی نداشته و احساس در درونش جریان ندارد - نمی تواند برای همیشه تأثیر جریان الکتریکی را در درون خود محفوظ بدارد و لازم است برای نگهداشت این وضعیت، و به منظور برهم نخوردن ترتیب ذرات و بازنگشتن آنها به حالت اولیه‌ی خود، در داخل محفظه ای قرار داده شود!

اگر در اطراف نفس آدمی نیز حفاظ‌هایی ایجاد نگردد که آنرا از پراکندگی محافظت نماید و تلاش کند تا هر زمان که سیستم نفسانی انسانی به سوی بی نظمی گرایش یابد آن را مجددا سازماندهی نماید این نفس - با توجه به کنش‌ها و شور و شوق‌ها و جاذبه‌های موجود در آن - به نسبت آن قطعه‌ی آهنی قابلیت بیشتری برای بازگشت به پراکندگی و بی نظمی اولیه‌اش دارد.

و همچنان‌که اگر یک تکّه آهن را برای مدتی بدون حفاظ نگه داریم تمام خاصیت مغناطیسی خود را از دست نمی دهد بلکه این خاصیت موجود در آن به صورت تدریجی کم و کمتر می گردد، نفسی که ایمان آورده است نیز اگر به مدت زیادی بدون حفاظ باقی بماند تمامی ایمانش از بین نمی رود اما این نیروی محرکه رو به کاستی می نهد و بدانجا می رسد که به ایمانی بی قدرت و فاقد انسجام و یک‌پارچگی مبدل می گردد؛ ایمانی که انگار اصلاً وجود خارجی ندارد... و این‌جاست که اهمیت تربیت بر پایه‌ی ایمان - و نه صِرف و مجرد ایمان - ارزش و اعتبار خود را به رخ همگان می کشد.

روان انسان در زندگی دنیوی و مادی از یک حرکت پنهان و مستمر در وجودش رنج می برد (به گونه‌ای که همیشه به دنبال اکتساب موارد بیشتر و بیشتر است و وجودش هیچ‌گاه به قناعت نمی رسد، مترجم) و این حرکت از شهواتی نشات می گیرد که الله تعالی در کتابش این گونه از آنها یاد می کند:

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ﴾

۷۴- این کتاب تحت عنوان "روش تربیتی اسلام و کاربرد عملی آن" توسط دکتر محمود ابراهیمی در دو جلد ترجمه شده و نشر آراس آنرا به چاپ رسانده است.

«برای انسان، محبّت شهوات جلوه داده شده است، از قبیل: عشق به زنان و فرزندان و ثروت هنگفت و آلاف و الوف طلا و نقره و اسب‌های نشان‌دار و چهارپایان و کشت و زرع، اینها کالای دنیای پست است و سرانجام نیک در پیش‌گاه الله است.» **(آل عمران: ١٤)**

و پیشتر اشاره نمودیم که این حرکت پنهانی و دایمی در درون نفس آدمی - که بنا بر طبیعت خود، بشر را به سوی اعمالی مشخص و رفتاری خاص سوق می دهد - همان نقطه‌ی ابتلا و آزمایشی است که انسان در زندگی دنیایی خود از آن رنج می برد و همانی است که سبب تفاوت انسان‌ها و رفتارها می گردد:

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً﴾

«ما همه‌ی چیزهای روی زمین را زینتِ آن کرده‌ایم تا ایشان را بیازمائیم که کدام یک کارِ نیکوتر می کند.» **(الکهف: ٧)**

در آیه‌ی کریمه‌ی فوق، شهواتی که در درون نفس آدمی حرکت می کنند و آن‌را وادار می سازند تا اعمالی مشخص و رفتاری معین انجام دهد به گونه‌ای اختصاری ذکر شده‌اند زیرا موقعیت، موقعیت تفصیل و تشریح نیست،[٧٥] اما کنش‌های آدمی و شور و شوق‌ها و نداها و جذبه‌های وی بی‌شمار و بی نهایت است و هیچ‌گاه آرام و قرار نمی گیرد هم‌چنان‌که شاعر می گوید: "**و حاجة من عاش لا تنقضي**: و نیازهای انسان زنده، پایانی ندارد."، و به همین خاطر است که انسان همواره در حال آزمون و امتحان است و نیاز است که تربیت همیشه همراه و همسفر او باشد تا نفس بر مسیری مطلوب گام بر دارد و از بردگی و بندگی شهوات رهایی یابد و چنان استقامت ورزد که این پایداری در درونش به یک اصل مبدل گردد و شایسته‌ی این قول الله تعالی قرار گیرد:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾

«کسانی که می گویند پروردگار ما تنها الله است، و سپس پابرجا و ماندگار می‌مانند فرشتگان به پیش ایشان می‌آیند که نترسید و غمگین نباشید و شما را بشارت باد به بهشتی که به شما وعده داده می‌شد.» **(فصلت: ٣٠)**

با این وجود، آدمی بَری از خطا و اشتباه نمی‌باشد و از نداهای درونی که وی را به سوی خطاء می کشانند در امان نمی ماند و به همین خاطر است که درب توبه همیشه بر روی او باز است:

«كل بني آدم خطاء وخير الخطائين التوابون»

(تمامی انسان ها دچار خطا می گردند و بهترین خطاکاران کسانی هستند که توبه را پیشه خود می سازند.)[٧٦]

و این‌جاست که نقش تربیت برجسته و برجسته‌تر می شود و نیاز بشر بدان، و ضرورت اهتمام و توجه جدی و حداکثری به آن، آشکارتر می گردد.

٧٥- در آیات دیگر قرآن و در بسیاری از احادیث رسول‌الله ﷺ در این مورد به تفصیل صحبت شده است.

٧٦- امام احمد رحمه الله و ابن ماجه رحمه الله این حدیث را روایت نموده‌اند.

اما بایستی توجه داشت که تربیت صرفاً برای کنترل شهوات نفسانی و نداهای درونی و کنش‌های روانی نیست، هر چند که این‌ها مواردی لازم‌اند و زندگی بدون آنها ادامه نمی یابد، بلکه تربیت برای دیگر سطوح رفتار، و برای دیگر ارزش‌های ضروری زندگی نیز مطلوب و مورد نظر می‌باشد.

به تاکید که الله ﷻ، در زندگانی دنیا برای انسان‌ها انواع مختلفی از آزمایش‌ها را در نظر گرفته است که برخی از آنها از قبیل انگیزه‌ها و امیال و شهوات، درونی بوده و از داخل به انسان فشار وارد می آورند و برخی دیگر از قبیل فشارهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، بیرونی‌اند و بر بُعد خارجی وجود انسان تأثیر می گذارند هرچند که درون را نیز متأثر می سازند، به عنوان مثال، عرف و عادات مردم نمونه‌ای از آن است، در مجموع، تمامی این موارد، در تلاش برای به زانو در آوردن آدمی در برابر مقتضیات و الزامات خود می باشند و در جاهلیت، بسیاری از آنها بیش از آنکه از ضرورت‌های زندگی ناشی گردند از هوی و هوس نشات می گیرند؛ همان هوی و هوس-هایی که مستکبران و گردن‌کشان بر مستضعفین و ضعفاء الزام و اجبار نموده اند:

﴿وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾

«اگر حق و حقیقت از خواست‌ها و هوس‌های ایشان پیروی می‌کرد آسمان‌ها و زمین و همه کسانی که در آنها بسر می‌برند تباه می‌گردیدند.» (المؤمنون: ٧١)

برای آنکه زندگی بر سطحی استوار گردد که لایق و درخور انسانی باشد که الله ﷻ تکریمش نموده و بر بسیاری از مخلوقات خود برتری‌اش داده است لازم است که وی در برابر این فشارها مقاومت کند حتی اگر به دلیل این استقامت، در معرض برخی محرومیت‌ها قرار گیرد...

اگر افسار نفس بدون هیچ توجه و تعهدی رها گردد قوام و دوامش کاهش می یابد و به حدی تضعیف می گردد که با وزش کم‌ترین بادی، قامت خم خواهد کرد و به راحتی کج شده و دچار پیچش می شود و مستکبرین را وسوسه می کند تا با وارد آوردن فشارهای بیشتر، سطح بالاتری از تسلیم پذیری و واداد‌گی را از مردم به دست آورند:

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ﴾

«(همیشه چنین بوده است که) تباهی و خرابی در دریا و خشکی به خاطر کارهائی پدیدار گشته است که مردمان انجام می داده‌اند.» (الروم: ٤١)

و در این طغیان حاصل شده، سرکشی متجاوزان و تسلیم واداده‌گان به یک اندازه نقش دارد و همه آنها نوعی فساد است که زندگی را از سیمای مطلوب و موجّه دور ساخته و منحرف می نماید.

و این‌جاست که دو مرتبه نقش تربیت برجسته می گردد تا نفس بتواند از طریق آن، صلابت و اقتدار لازم را جهت روبرو شدن با فشارها به دست آورد، و ارزش‌ها و اصول، همان سنگ‌های استواری‌اند که ساختمان نفس آدمی

را از فروریزی در اولین صدمه و آسیبِ حاصل از برخورد با فشارها مصون می دارد، و به هر اندازه که نفس به این ارزش‌ها و اصول پای‌بند باشد به همان نسبت نیز، صلابت و استواری حقیقی در درون آن ایجاد می گردد و این تمسّک و پایبندی همان چیزی است که تربیت صحیح با تلاش شبانه‌روزی خود آن‌را ایجاد می نماید، و این پای‌بندی در نفس به وجود نمی‌آید مگر آنکه پیشتر به کنترل شهوات و امیال خود پرداخته باشد در غیر این صورت، قادر نخواهد بود که خود را تقویت نموده و تکالیفش را به انجام برساند:

﴿فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾

«محکم چنگ بزن بدان چیزی که به تو وحی شده است، چرا که تو قطعاً بر راه راست قرار داری.»

(الزخرف: ٤٣)

﴿وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلاةَ إِنَّا لا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ﴾

«و آنان که به کتاب متمسّک می‌شوند و نماز را به جای می‌آورند (پاداش بزرگی دارند و) ما پاداش اصلاح‌گران را هدر نمی‌دهیم.» **(الأعراف: ١٧٠)**

البته نیاز به تربیت، خصوصاً برای مومنین، در این حد و در این سطح از امور هم متوقف نمی شود، و مشیت و خواست الله ﷻ بر آن است که تمامی مردم یک دست و یک پارچه نباشند:

﴿وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ﴾

«اگر پروردگارت می‌خواست مردمان را ملّت واحدی می کرد ولی آنان همیشه متفاوت خواهند ماند * مگر کسانی که الله بدیشان رحم کرده باشد و الله برای همین ایشان را آفریده است.» **(هود: ١١٨ – ١١٩)**

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ فَمِنْكُمْ كَافِرٌ وَمِنْكُمْ مُؤْمِنٌ﴾

«او کسی است که شما را آفریده است، گروهی از شما کافر و گروهی دیگر مؤمن می گردید.» **(التغابن: ٢)**

سنت الهی برآن است که، برای این‌که زمین با برتری و سلطه‌ی اهل باطل، و نبود رقیبی که در برابرش قدم علم کند و با او مقابله به مثل نماید، به فساد کشیده نشود، میان مومنین و کفار و میان اهل حق و باطل، کشمکش و درگیری وجود داشته باشد:

﴿وَلَوْلا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾

«و اگر الله برخی از مردم را به وسیله‌ی برخی دیگر دفع نکند، فساد زمین را فرا می‌گیرد، ولی الله نسبت به جهانیان لطف و احسان دارد.» **(البقرة: ٢٥١)**

و الله ﷻ از این امر عاجز و ناتوان نیست که اهل باطل را نابود ساخته و طغیان‌شان را سرکوب نماید و (قدرتش به گونه‌ایست که، مترجم) به هر چیزی دستور وجود دهد بلافاصله به وقوع می پیوندد:

﴿إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾

«ما هرگاه چیزی را بخواهیم (پدید آوریم) کافی است که بدان بگوئیم: باش! پس فوراً می‌شود.» (النحل: ٤٠)

اما سنت وی اقتضا می کند که نابودی آنان توسط اهل حق و با تایید و یاری الله تعالی صورت پذیرد و این مسأله نیز به نوبه‌ی خود، برای اهل حق، جزیی از ابتلا و آزمایشی به شمار می آید که در سنت الهی برای آنها رقم خورده است و همزمان نیز، سبب ارج نهادن به آنان و بالا رفتن مقام وموقعیت‌شان می گردد:

﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءً حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾

«(ای مؤمنان!) شما کافران را (با قوّت و قدرت خود در نبرد بدر) نکشتید، بلکه الله ایشان را کشت، و (ای پیغمبر! بدان‌گاه که مشتی خاک به طرف آنان پرتاب کردی و خاک به چشمان ایشان فرو رفت، در اصل) این تو نبودی که (خاک را به سوی آنان) پرتاب کردی (چرا که مشتی خاک از حیث کمیّت و کیفیّت آن توانائی را ندارد) بلکه الله (آن خاک را تکثیر و به سوی ایشان) پرتاب کرد (و به چشمان آنان رساند) تا بدین وسیله مؤمنان را خوب بیازماید (و با اعطاء خوبی‌ها آزمایش‌شان نماید)، بی‌گمان الله، شنوای آگاه است.» (الأنفال: ١٧)

و این امر که عبارت است از جهاد در برابر باطل و به عقب راندن آن جهت اصلاح زمین و مصون نگه داشتن این کره‌ی خاکی از فساد، بلندایی است که انسان در حیات دنیوی به آن دست می یابد و همزمان با این مساله، جهاد نقطه‌ی اوج بوده و مرتفع‌ترین جایگاه را در قله‌ی رفیع اسلام ازآن خود نموده است:

«ألا أخبرك برأس الأمر، وعموده، وذروة سنامه؟ قلت (والکلام لمعاذ بن جبل رضي الله عنه)، بلى يا رسول الله. قال: رأس الأمر الإسلام، وعموده الصلاة، وذروة سنامه الجهاد»

(آیا تو را از اساس امور و ستون و بلندای آن آگاه نکنم؟ گفتم (این سخن متعلق به معاذ بن جبل رضي الله عنه است): بفرمایید ای رسول الله، فرمود: اساس امور، اسلام است و ستون آن نماز و بالاترین نقطه‌اش جهاد است.)[٧٧]

و جهاد امری است که به تربیت زیاد و آمادگی فراوان نیازمند است و بایستی پیش از آمادگی جسمی و مادی، آمادگی روحی و روانی صورت گرفته باشد، جهاد، سطحی از سطوح تربیت است که پیش از اکتساب آمادگی-های روحی و جسمی نمی تواند به دست آید و نیازمند صلابت و استواری نفس و تمرکز بر کنترل شهوات است، و این‌گونه است که تربیتی که به تدریج به سطح سوم می رسد پیشتر از مسیر کنترل نفس، و عادت دادن آن به نظم و انظباط گذشته است و سپس با نفوذ ارزش‌های والا در ساختار نفس، به مسیری گام می نهد که در آن، به دنبال وصول و دست‌یابی به صلابت و استواری سطح بالاتری است؛ آری! اکتساب آمادگی جهت جهاد، و صبر بر تکالیفی که بر جان و مال وارد می گردند.

٧٧- ترمذی رحمه الله این حدیث را روایت نموده است.

سطح و مرتبه‌ای دیگر نیز وجود دارد که در مبحث مردمان بهترین قرن‌ها[۷۸] خصوصاً در مورد اصحاب‬ﷺ، بایستی مورد اشاره قرار گیرد، و آن عبارت است از **سطح مستحبات باشکوه** که از محدوده‌ی واجبات و فرایض فراتر می رود، و بدون آنکه الزامی از جانب الله ﷻ و رسول وجود داشته باشد صرفاً به خاطر محبت الله ﷻ و رسول، و انجام عبادت خالصانه برای پروردگار، و دست‌یابی به رضایتش انجام می گیرد، و آن نسل بی نظیری که زیر نظر رسول-الله ﷺ پرورش یافت به بالاترین حد این سطح رسیده بود و البته هیچ نسلی از نسل های امّت اسلامی، از وجود چنین افرادی که به چنان جایگاه رفیعی دست یافته‌اند خالی نخواهد ماند.

***

اگر این امر (یعنی رسیدن اصحاب‬ﷺ به سطوح عالی تربیتی، مترجم) برای ما به وضوح رسیده باشد می‌توان متصور شد که رسول‌الله ﷺ به عنوان بزرگ مربی تاریخ، چه تلاش عظیمی مبذول داشت تا اصحاب‬ﷺ را به چنین جایگاه رفیعی در عالم واقع برساند؛ جایگاهی که در طول تاریخ بشریت بی‌نظیر است..

شاید شناخت ابزارها و وسایل والایی که رسول‌الله ﷺ در تربیت اصحاب‬ﷺ مورد استفاده قرار داد بتواند در به تصویر کشیدن تلاش وافر و فراوان حضرت رسول ﷺ، مددکار ما باشد، بایستی توجه داشت که این لوازم، پیش نیاز تمامی پرورش‌ها و تربیت‌هایی است که بر اساس برنامه و منهج اسلام در هر نسل از نسل‌های اسلامی صورت می گیرد و این ابزارها عبارت‌اند از: عمیق نمودن و ژرف ساختن ایمان به الله ﷻ، و روز آخرت، و گذران زندگی همراه با الله ﷻ و در معیت خالق هستی...

و هیچ چیزی نمی تواند به مانند ایمان، نفس را به مراتب عظیم و والا رهنمون سازد، ایمان همان چیزی است که حفاظ‌های نفس را جهت جلوگیری از به وجود آمدن هرج و مرج در آن فراهم می سازد و از سقوطش در برابر طوفان سهمگین شهوات، ممانعت به عمل می آورد، و محبتِ اوج گرفتن در پله‌های راهیان راه الله ﷻ و رسیدن به بلندای آن را در دل آدمی می‌کارد.

و هر اندازه که انسان به همراه الله ﷻ و برای خالقش زندگی نماید به همان میزان نیز او را دوست می دارد و ترس وی را در دل می کارَد و در نهان و آشکار به یادش می‌آورد و در پی دست یافتن به رضایت او بر می آید و به هر میزان که زندگی‌اش رنگ و بوی آخرت گیرد و در فکر رستاخیز و زنده گشتن و حساب و جزاء و بهشت و جهنم باشد به همان نسبت می تواند بر دیو سرکش شهوات تسلط یابد و به همان مقدار می تواند به زندگیش ارزش‌های والا تزریق نماید و نفس و روانش را برای جهاد در راه الله ﷻ آماده سازد و در مسیر انجام مستحبات باشکوه و والا جهت نیل به رضایت الله ﷻ گام بر دارد..

۷۸– اشاره به حدیثی دارد که بخاری و مسلم رحمهما الله روایت نموده‌اند: «خَیرُ امّتی، قرنی ثُّم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم» (بهترین مردمان، مردم زمان من هستند، سپس گروهی که پس از آنان می آیند، آن‌گاه کسانی که در مرتبه بعدی قرار می گیرند) (اصحاب، تابعین و تابعین تابعین)، مترجم.

و آن‌گاه که آیه‌های قرآن کریم را یک به یک از نظر می گذرانیم در می یابیم که آیات بر این مسایل تاکید بسیار داشته و به شدت آنها را برجسته ساخته‌اند.

و اما در مورد معرفی الله ﷻ با استفاده از نام های نیک و صفات والا و قدرتی که هیچ چیزی آنرا ناتوان نمی سازد، و علمی که هیچ امری از آن پنهان نمی ماند، و توان نظاره‌گری که از هیچ مسأله‌ای غافل نمی گردد، و رحمتی که همه چیز را در بر گرفته است، و عظمتی که هیچ موجودی را یارای مقاومت در برابرش نمی باشد در قرآن کریم به روشنی سخن به میان آمده، و جزء اولین و بزرگ‌ترین موضوعات مطرح شده در کتاب الله ﷻ می باشد به‌طوری که حجم بالایی از آیه‌ها را به خود اختصاص داده و به گونه‌ای دایمی و مستمر بر آن تاکید گردیده و مقتضیات و الزامات آن بیان شده است؛ همان مقتضیاتی که عبارت‌اند از ایمان به الله ﷻ بدون آنکه در اعتقاد قلبی، و مظاهر عبادتی (از قبیل نماز و روزه و زکات و حج)، و فریاد خواهی و مدد طلبی و قربانی و نذر و دعا، برای وی شریک و همتایی قایل شویم، و در این فرایند می بایست به دستورات و قوانین و احکام و راهنمایی‌ها و هدایت الهی گردن نهاده و بدان ملتزم باشیم.

اما یکی دیگر از مسایل واضح و آشکار در قرآن کریم برای کسی که در آن تدبر نماید، به تصویر کشیده شدن صحنه‌های قیامت همراه با تنوع شیوه‌های ارائه آنها، و تعدد و تکرّر بیان نعمت‌ها و عذاب‌های موجود در آخرت و برجسته ساختن‌شان می باشد.. با دقت در سورهای مدنی در خواهیم یافت که دو مسأله به گونه‌ای خاص به هم متصل شده‌اند: **ایمان به** الله ﷻ و **ایمان به روز آخرت**، چه به صورت سلبی و چه به صورت ایجابی (یعنی ایمان به این دو اصل، به تناسب نوع اقوال و افعال انسان‌ها، برای فردی اثبات می شود و از دیگری نفی می گردد، مترجم) و آنگاه این دو مورد، با عقاید، و مظاهر عبادتی(از قبیل نماز و روزه و حج و...، مترجم) و الگوهای رفتاری و اخلاقی مرتبط گشته‌اند و مومنین و کفار به گونه‌ای یکسان مورد خطاب قرار گرفته‌اند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾

«کسانی که ایمان داشتند و یهودیان، و مسیحیان، و ستاره‌پرستان و فرشته‌پرستان، هر که به الله و روز قیامت ایمان داشته و کردار نیک انجام داده باشد، چنین افرادی پاداش‌شان در پیش‌گاه الله محفوظ بوده و ترسی بر آنان نیست و غم و اندوهی بدیشان دست نخواهد داد.» **(البقرة: ٦٢)**

﴿وَإِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَلا تَعْضُلُوهُنَّ أَنْ يَنْكِحْنَ أَزْوَاجَهُنَّ إِذَا تَرَاضَوْا بَيْنَهُمْ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾

«و هنگامی که زنان را طلاق دادید و مدّت عدّه‌ی خود را به پایان رسانیدند، مانع آنان نشوید که با شوهران ازدواج کنند، اگر در میان‌شان به طرز پسندیده‌ای تراضی برقرار گردد، این همان چیزی است که کسانی از شما بدان پند

داده می‌شوند که به الله و روز رستاخیز ایمان دارند. این برای شما پربرکت‌تر و پاکیزه‌تر است، و الله می‌داند و شما (اسرار این اوامر و نواهی را چنان که شاید و باید) نمی‌دانید.» (البقرة: ۲۳۲)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلا يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بذل و بخشش‌های خود را با منّت و آزار، پوچ و تباه نسازید، همانند کسی که دارائی خود را برای نمودن به مردم، ریاکارانه صرف می‌کند و به الله و روز رستاخیز ایمان ندارد.» (البقرة: ٢٦٤)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از الله و از پیغمبر اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمان-برداری نمائید و اگر در چیزی اختلاف داشتید آن را به الله و پیغمبر او برگردانید اگر به الله و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار (یعنی رجوع به قرآن و سنّت) برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است.» (النساء: ۵۹)

﴿قَاتِلُوا الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَلا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللهُ وَرَسُولُهُ وَلا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ﴾

«با کسانی از اهل کتاب که نه به الله ، و نه به روز جزا (چنان که شاید و باید) ایمان دارند، و نه چیزی را که الله (در قرآن) و فرستاده‌اش (در سنّت خود) تحریم کرده‌اند حرام می‌دانند، و نه آئین حق را می‌پذیرند، پیکار و کارزار کنید تا زمانی که (اسلام را گردن می‌نهند ، و یا این که) خاضعانه به اندازه‌ی توانائی، جزیه را می‌پردازند (که یک نوع مالیات سرانه است و از اقلیّت‌های مذهبی به خاطر معاف‌بودن از شرکت در جهاد، و تأمین امنیّت جان و مال آنان گرفته می‌شود).» (التوبة: ۲۹)

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللهَ كَثِيراً﴾

«سرمشق و الگوی زیبائی در (شیوه پندار و گفتار و کردار) پیغمبر الله برای شما است. برای کسانی که (دارای سه ویژگی باشند:) امید به الله داشته، و جویای قیامت باشند، و الله را بسیار یاد کنند.» (الأحزاب: ۲۱)

و همان‌گونه که در سوره‌های مدنی، رابطه‌ای مستقیم میان ایمان به الله ﷻ و روز آخرت می بینیم در سوره‌های مکی نیز این پیوند را احساس می نماییم هرچند که به صورت جداگانه نیز (ایمان به الله و ایمان به روز رستاخیز، مترجم) مورد اشاره قرار گرفته‌اند:

﴿إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكِرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾

«پروردگار شما (که باید او را بپرستید) پروردگار یکتائی است، و آنان که ایمان به آخرت ندارند، دل‌هایشان منکر (مبدأ و توحید هم) بوده و خویشتن را بزرگ می‌پندارند.» (النحل: ۲۲)

﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلاماً * وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّداً وَقِيَاماً * وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَاماً * إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرّاً وَمُقَاماً * وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَاماً * وَالَّذِينَ لا يَدْعُونَ مَعَ اللهِ إِلَهاً آخَرَ وَلا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَاماً * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَاناً * إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صَالِحاً فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللهُ غَفُوراً رَحِيماً * وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحاً فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللهِ مَتَاباً * وَالَّذِينَ لا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَاماً * وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمّاً وَعُمْيَاناً * وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَاماً * أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلاماً * خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرّاً وَمُقَاماً﴾

«و بندگان رحمان کسانی‌اند که آرام (و بدون غرور و تکبّر) روی زمین راه می‌روند و هنگامی که نادانان ایشان را مخاطب (دشنامها و بد و بیراه‌های خود) قرار می‌دهند، از آنان روی می‌گردانند و به ترک ایشان می‌گویند * و کسانی‌اند که شب را با سجده و قیام به روز می‌آورند * و کسانی‌اند که پیوسته می‌گویند: پروردگارا! عذاب دوزخ را از ما به دور دار چرا که عذاب آن (گریبان‌گیر هر کس که شد از او) جدا نمی‌گردد * بی‌گمان دوزخ بدترین قرارگاه و جایگاه است * و کسانی‌اند که به هنگام خرج کردن (مال برای خود و خانواده) نه زیاده‌روی می‌کنند و نه سخت‌گیری، و بلکه در میان این دو، میانه‌روی و اعتدال را رعایت می‌کنند * و کسانی‌اند که با الله، معبود دیگری را به فریاد نمی‌خوانند و پرستش نمی‌نمایند، و انسانی را که الله خونش را حرام کرده است به قتل نمی‌رسانند مگر به حق، و زنا نمی‌کنند چرا که هر کس این را انجام دهد، کیفر آن را می‌بیند * عذاب او در قیامت مضاعف می‌گردد و خوار و ذلیل و جاودانه در عذاب می‌ماند * مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، که الله بدی‌ها و گناهان ایشان را به خوبی‌ها و نیکی‌ها تبدیل می‌کند، و الله آمرزنده و مهربان است * کسی که توبه کند و کار شایسته انجام دهد، کاملاً به سوی الله باز می‌گردد * و کسانی‌اند که بر باطل گواهی نمی‌دهند، و هنگامی که کارهای یاوه و سخنان پوچی را ببینند و بشنوند، بزرگوارانه (از شرکت در بیهوده‌کاری و یاوه‌سرائی کناره‌گیری می‌کنند و از آنها) می‌گذرند * و کسانی‌اند که هنگامی که به وسیله آیات پروردگارشان پند داده شدند هم‌سان کران و نابینایان بر آن فرو نمی‌افتند * و کسانی‌اند که می‌گویند: پروردگارا! همسران و فرزندانی به ما عطاء فرما (که به سبب انجام طاعات و عبادات و دیگر کارهای پسندیده، مایه سرور ما و) باعث روشنی چشمان‌مان گردند، و ما را پیشوای پرهیزگاران گردان * به اینان بالاترین درجات و عالی‌ترین منزل‌گاه‌های بهشت داده می‌شود در برابر صبر و استقامت‌شان (بر انجام طاعات و دوری از منکرات)، و در آن (جایگاه‌های والای بهشت، از هر سو) بداشان درود و سلام گفته می‌شود * در آنجاها جاودانه می‌مانند، چه قرارگاه خوب و چه جایگاه زیبائی!!» **(الفرقان: ٦٣ - ٧٦)**

و جنبه‌ی تربیتی امر این است که ایمان به الله ﷻ و ایمان به روز آخرت، دو مسأله‌ی مستقل از یک‌دیگرند (که در بدو امر، مترجم) به صورتی جداگانه در اعماق نفس و روان نفوذ می کنند و آن‌گاه به هم پیوند خورده و همراه هم‌دیگر شده و یک‌دیگر را کامل می کنند و این موضوع از ابزارهای بزرگ در منهج تربیت اسلامی است که ثمره‌ی مورد انتظارش در پرتو تعهد مستمر و پیگیری آگاهانه و دایمی حاصل می گردد.. و این همان چیزی است که رسول‌الله ﷺ به صورتی بی نظیر آن‌را به اجرا گذاشت...

کار دایمی و روزمره‌ی رسول‌الله ﷺ خصوصاً در مکه، این بود که ایمان به الله ﷻ و ایمان به روز آخرت را در روان اصحاب رضی الله عنهم تعمیق بخشد و آن‌گاه در درون‌شان میان این دو مسأله ارتباط ایجاد نماید تا یاد یکی از آنها، دیگری را در ذهن آورد و بدان منتهی گردد، بی‌شک اگر انسان، الله ﷻ را به یاد آورد، آخرت نیز به همراه نِعَمات و عذاب‌های آن به ذهن متبادر می گردد و اگر یاد آخرت از ذهن بگذرد، الله ﷻ نیز به یاد آورده می شود؛ همان کسی که مالک دنیا و آخرت، و صاحب تمامی موجودات عالم هستی است.

قله‌ی رفیعی که رسول‌الله ﷺ در تربیت بی نظیر یارانش، با به‌کارگیری این ابزارهای والا بدان نائل گشت، پس از آنکه آنان از این تربیت بی‌نظیر سیراب شدند و نهایت بهره‌مندی را از آن دریافت داشتند، با این توصیف زیبا و استثنایی در قرآن کریم منعکس می گردد:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآياتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللهَّ قِيَاماً وَقُعُوداً وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلاً سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ * رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِياً يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ * رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾

«مسلّماً در آفرینش آسمان‌ها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌ها و دلائلی برای خردمندان است * کسانی که الله را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان افتاده یاد می‌کنند و درباره آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند (و نقشه‌ی دل‌ربا و ساختار حیرت‌زای آن ، شور و غوغائی در آنان برمی‌انگیزد، و به زبان حال و قال می‌گویند:) پروردگارا! این (دستگاه شگفت کائنات) را بیهوده و عبث نیافریده‌ای؛ تو منزّه و پاکی (از دست یازیدن به کار باطل!) ، پس ما را از عذاب آتش (دوزخ) محفوظ دار * پروردگارا! بی‌گمان تو هر که را (به خاطر اعمال زشتش) به آتش درآری، به راستی خوار و زبونش کرده‌ای و (اینان بر خود و دیگران ستم کرده‌اند و) ستم‌کاران را یاوری نیست * پروردگارا! ما از منادی (بزرگوار توحید، یعنی محمّد پسر عبداللّه) شنیدیم که (مردم را) به ایمان به پروردگارشان می‌خواند و ما ایمان آوردیم (و ندای او را لبّیک گفتیم، اکنون که چنین است) پروردگارا! گناهان-مان را بیامرز و بدی‌هایمان را بپوشان و ما را با نیکان بمیران * پروردگارا! آنچه را که بر (زبان) پیغمبران خود (و به پاداش تصدیق ایشان و پیروی از آنان) به ما وعده داده‌ای، (از قبیل : پیروزی دنیا و نعمت آخرت) به ما عطاء

کن، و در روز رستاخیز ما را (با درآوردن به دوزخ) خوار و زبون نگردان، بی‌گمان تو خُلف وعده نخواهی کرد.»
(آل عمران: ۱۹۰ – ۱۹٤)

این توصیف دل‌ربا و زیبای پروردگار جهانیان است که آن قله‌ی باشکوه را این‌گونه به تصویر می کشد، ناگفته پیداست که حتی یاد آنی و لحظه‌ای الله جل جلاله نیز آثار خود را در نفس برجای می گذارد پس حال آنان که پروردگارشان را در حالت ایستاده و نشسته و بر پهلو خوابیده یاد می‌کنند و همیشه و همه حال با یاد و نام او زندگی می‌نمایند چگونه است؟ و به‌راستی اثر این یاد کردن‌ها در جان و روان آنان چگونه اثری است؟! ...

از سویی دیگر ممکن نیست که فرد در منجلاب شهوات دست و پا زند و هم‌زمان به یاد الله جل جلاله نیز باشد.. زیرا وی در لحظات غفلت و ناآگاهی به سر می برد؛ لحظاتی که انسان در آن از ذکر و یاد پروردگارش غافل است، او زمانی کمر همت به ذکر الله جل جلاله می بندد که به سوی بلندی‌ها در حرکت باشد و با این مقیاس، تمامی لحظه‌های ذکر در حقیقت همان لحظات اوج گرفتن‌اند... پس به‌راستی آنانی که در حالت ایستاده و نشسته و برپهلو خوابیده، و به عبارتی دیگر، در تمامی احوال به یاد الله جل جلاله هستند چگونه حالی دارند و چه میزان اوج می گیرند و چقدر بر این صعود استقامت می ورزند و ثبات پیشه می کنند؟ آن‌گاه که این مسأله را در صورت حقیقی و راستینش در ذهن خود به تصویر می کشیم حالت خوشایندی در وجودمان نقش می بندد (و سرشار از احساسات مثبت می گردیم، مترجم).

صعود کردن و اوج گرفتن برای نفس آدمی، تا زمانی که بدان عادت نکرده و خو نگرفته، امری سخت و طاقت فرساست زیرا جنبه‌ی خاکی‌اش نوعی سنگینی در وجود خود دارد و همواره به سمت موقعیت‌های پایین گرایش می یابد و برای حفظ توازن، لازم است که انسان به صورتی دایمی به سوی مراتب متعالی در حرکت باشد و حتی نیاز است که بیشتر به سوی بالا روان گردد تا در درون وی، اراده‌ی رسیدن به ارتفاعات! همواره بر تمایلِ نشستن در ته چاه، غلبه یابد!!

حقیقت این است که وسایل و ابزار اوج‌گیری و حرکت نمودن به سوی بلندی‌ها در کیان و وجود انسان و اعماق فطرتش نهفته است و آن عبارت است از همان دَم بالا برنده که الله جل جلاله در آدمی دمیده است:

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَراً مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾

«وقتی (این گفتگو در ملأ اَعلی و عالَم بالا درگرفت) که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گِل می‌آفرینم * هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم، و از جان متعلّق به خود در او دمیدم، در برابرش سجده ببرید.» (ص: ۷۱– ۷۲)

اما وجود این "دَم ربانی" در آدمی، نفی کننده‌ی آن نیست که می بایست تلاشی وافر به کار بسته شود تا این ابزار در عمل مورد استفاده قرار گیرد؛ همان تلاشی که از طریق تربیت حاصل می گردد، بدیهی است که شهوات همواره مورد توجه انسان‌اند و برای وی زینت داده شده‌اند و با توجه به این‌که خود را در قالب کالاهای وسوسه

برانگیز و فریبنده‌ی مادی و دنیایی به نمایش می گذارند، به گونه‌ای خودکار در درون نفس آدمی به فعالیت می پردازند و به همین علت، لازم است تا ابزارهای کنترلی که شهوات را در سطح معینی نگه می دارد و با استفاده از قدرت پویایی آنها، انسان را به سوی موقعیت‌های والا و مسایل ارزشمند مورد پسند الله ﷻ سوق می دهد، در عمل به کار گرفته شود و به صورت مستمر مورد تمرین قرار گیرد تا بتواند ماموریت خود را به انجام برساند، و این درست به مانند طفلی است که قدرت ایستادن و راه رفتن در وجود وی نهفته است و وجود دارد اما نیازمند آن است که مورد پرورش قرار گیرد تا بتواند بر روی پای خود ایستاده و بر جاذبه‌ی زمین غلبه نماید و اگر این طفل برای راه رفتن مورد تربیت قرار نگیرد راه رفتن وی به میزان زیادی به تعویق می افتد و یا آنکه نشمینگاهش بر زمین چسپیده و بر روی آن می خزد!!:

﴿زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ * قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ * الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ * الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ﴾

«برای انسان، محبّت شهوات جلوه داده شده است، از قبیل : عشق به زنان و فرزندان و ثروت هنگفت و آلاف و الوف طلا و نقره و اسب‌های نشان‌دار و چهارپایان و کشت و زرع، اینها کالای زندگانی دنیایی است و سرانجام نیک در پیش گاه الله است * بگو آیا شما را از چیزی با خبر سازم که از این بهتر است؟ برای کسانی که پرهیزگاری پیشه کنند در نزد پروردگارشان باغ‌هائی است که رودخانه‌ها از پای آنها می‌گذرد، آنان در آنجاها جاویدانه خواهند بود، و همسران پاکیزه و خوشنودی الله است، و الله بندگان را می‌بیند * و همان کسانی که می گویند پرودگارا! ما ایمان آورده‌ایم، پس گناهان ما را ببخش و ما را از عذاب آتش (دوزخ) به دور دار * و همان کسانی که بردبار و درست‌کار و مداوم و ماندگار، و بخشاینده و در سحرگاهان آمرزش خواهند.»

(آل عمران: ١٤ – ١٧)

آری! این است جاذبه‌ی شهوات و این است ابزارهای صعود و اوج گرفتن.

مزیت اسلام بلند مرتبه در این عرصه آن است که درحالی که در جهت رفعت و بلند نمودن آدمی گام بر می دارد تا سنگینی شهوات را تعدیل نماید، به مانند راهبان و هندویان و بوداییان، به دنبال معدوم ساختن و از بین بردن شهوات نمی باشد (و نمی‌خواهد که آن را نیست و نابود گرداند بلکه درصدد حفظ توازن در درون بشر می باشد، مترجم) زیرا درست است که کنار نهادن تمامی شهوات، سبب می گردد که انسان در فضا سیر کند اما همزمان باعث می شود که در امور مربوط به آبادانی زمین و حفظ آن از فساد به وسیله‌ی جهاد و امر به معروف و نهی از منکر، اهمال رخ دهد و کوتاهی صورت گیرد در حالی که تمامی این موارد از جانب الله ﷻ به عنوان تکلیف و وظیفه‌ی آدمی شناخته شده‌اند و به طور قطع، الله ﷻ آگاه است که مصلحت انسان و زندگانی‌اش در این امور نهفته

است زیرا اوست که انسان را خلق نموده و هم اوست که می داند چه چیزی به صلاح مخلوقش بوده و اصلاحش می کند:

﴿أَلا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾

«مگر کسی که می‌آفریند (حال و وضع ایشان را) نمی‌داند، و حال این که او دقیق و باریک بین بس آگاهی است؟!» (الملك: ١٤)

﴿هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾

«او است که شما را از زمین آفریده و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است.» (هود: ٦١)

﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾

«کسانی هستند که هرگاه در زمین ایشان را قدرت بخشیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند، و امر به معروف، و نهی از منکر می‌نمایند، و سرانجام همه کارها به الله برمی گردد.» (الحج: ۴۱)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾

«ای مؤمنان! آیا شما را به بازرگانی و معامله‌ای رهنمود سازم که شما را از عذاب بسیار دردناک دوزخ رها سازد؟ * به الله و پیغمبرش ایمان می‌آورید، و در راه الله با مال و جان تلاش و جهاد می کنید اگر بدانید این برای شما (از هر چیز دیگری) بهتر است.» (الصف: ١٠ – ١١)

و هم‌چنین در حالی که الله ﷻ انسان را به سوی عُمران و آبادانی زمین رهنمون ساخته و او را مُجاز کرده که از پاکی‌ها ارتزاق نماید، به حال خود رهایش نمی سازد تا در تب شهوات و هوای نفسانی بسوزد زیرا در این هنگام است که نفس آدمی خاصیت خود را از دست داده و فاسد می گردد و بار تکالیفِ امر به معروف و نهی از منکر و جهاد در راه الله ﷻ بر دوشش سنگینی می نماید و در خیالش چنین می پندارد که این تکالیف، مانع بهره‌برداریِ وی از لذایذ دنیایی می گردند:

﴿لَوْ كَانَ عَرَضاً قَرِيباً وَسَفَراً قَاصِداً لَاتَّبَعُوكَ وَلَكِنْ بَعُدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ﴾

«(منافقان) اگر غنائمی نزدیک و سفری سهل و آسان باشد از تو پیروی می کنند و به دنبال تو می‌آیند، ولی راه دور و پردردسر برای ایشان ناشدنی و نارفتنی است.» (التوبة : ٤٢)

﴿وَإِذَا أُنْزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ * رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لا يَفْقَهُونَ﴾

«هنگامی که سوره‌ای نازل گردد (و آنان را دعوت کند) که در ایمان خود به الله اخلاص داشته باشید و به همراه پیغمبرش به جهاد بپردازید ثروت‌مندان ایشان از تو اجازه می‌خواهند (که به جهاد نروند و) می‌گویند: بگذار با خانه‌نشینان بمانیم. * آنان بدین خوشنودند که با زنان خانه‌نشین (و پیران و بیماران و کودکان) باقی بمانند.»
(التوبة : ٨٦ – ٨٧)

و بدین ترتیب، اسلام به دنبال آن است که میان عناصر دوگانه‌ی آدمی که همان خاک و روح‌اند توازن ایجاد نماید تا وی بتواند هم در راه دنیا قدم نهد و هم در مسیر آخرت گام بردارد:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾

«او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید، و از روزی الله بخورید، زنده شدن دوباره در دست او است.» **(الملك : ١٥)**

***

ابزار های والا و باشکوهِ رسول الله ﷺ جهت تربیت اصحاب ﷺ، عمیق نمودن و گسترش دادن ایمان به الله ﷻ و روز آخرت در درون آنان بود و تلاش داشت تا یاد و ذکر الله ﷻ را همیشه در خاطرشان زنده نگاه داشته و آنان را تشویق نماید تا به اندازه‌ی توان خود همراه با الله ﷻ زندگی نمایند، و در این مسیر، رسول الله ﷺ به مانند تمامی امور دیگر، الگوی و سرمشق والا و بزرگ آنان بود.

بایستی دانست که الگو و اسوه، تاثیری غیر قابل انکار بر فرایند تربیت دارد.. و الله ﷻ به عنوان خالق انسان، نیک می داند که صِرف سخن گفتن و سخن راندن، کفایت نمی کند هرچند که این سخنان در نهایت بلاغت و قوت باشند، در نتیجه، وجود یک قلب لازم است تا این سخنان را در خود حمل نموده و در مقابل دیدگان مردم، آن‌را به واقعیت عینی مبدل سازد و آن‌گاه آنان را دعوت کند تا از آن سخنان تبعیت نمایند و چگونگی إتباع را به گونه‌ای عملی برایشان به نمایش بگذارد.

الله ﷻ قادر بود که قرآن را به صورتی مکتوب نازل فرماید و به اعراب بی‌سواد الهام نماید که آن‌را بخوانند و مطالعه کنند اما خالقِ باریک‌بینِ آگاه، نیک می دانست که انسان‌ها بدین صورت آن‌را نمی پذیرند و تاثیرگذاری مطلوب را از آن فرا نمی گیرند؛ همان تاثیری که وضعیت را به حرکتی واقعی و صاحب قدرت و حرکت مبدل سازد، به همین دلیل، الله ﷻ قرآن را بر قلب یک انسان نازل فرمود تا نمادی کامل و نمودی عینی از آن برای مردمان باشد، و آن‌گاه کسانی که الله ﷻ سینه‌هایشان را برای اسلام گشوده، این وضعیت را دوست بدارند و به دنبال آن به راه افتند و بدان پایبند شوند و وارد دین الله ﷻ گردند.

از ام‌المومنین عایشه ﵂ در مورد خلق و خوی و طبیعت رسول‌الله ﷺ سوال شد و ایشان چنین پاسخ داد:

«کان خُلُقه القرآن»

(خلق و خوی ایشان قرآن بود.)[۷۹]

و از سخن الله تعالی نیز دقیقاً به همین نحو استنباط و برداشت می گردد:

﴿وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾

«بر پیغمبر چیزی جز ابلاغ روشن و تبلیغ آشکار نیست.» **(النور: ٥٤)**

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾

«و قرآن را بر تو نازل کرده‌ایم تا این که چیزی را برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است و تا این که آنان بیندیشند.» **(النحل: ٤٤)**

ابلاغ پیام، صرفاً آن نیست که به مردم گفته شود: پروردگارتان به شما چنین و چنان می گوید، و "بیان پیام"، سخنرانی و درسی تئوریک و نظری نیست که پیامبر برای مردم ارائه دهد، اگرچه آن ابلاغ و این بیان به نوبه‌ی خود برای آگاه نمودن آدمیان از نادانسته‌های دینی، پسندیده و مطلوب می‌باشند.. اما تبدیل نمودن این علم به واقعیتی درونی و آنگاه تبدیل نمودن آن به واقعیتی عملی امری دیگر است و نیازمند آن است که پیام‌آور الهی، با واقعیت بخشیدن به کلام الله تعالی و عینی ساختن‌اش در عمل، آن‌را به مردم ابلاغ نماید تا که به وی اقتدا کنند و دنبالش نمایند و به گونه‌ای عملی، چگونگی اجرایش را بیاموزند، و تفکر در این مسأله، درس‌های زیادی برای دعوت‌گران در پی دارد که در آینده به تفصیل در مورد آن سخن خواهیم راند.

رسول‌الله ﷺ پیوسته به یاد الله تعالی بود و تمامی زندگانی‌اش را به همراه پروردگار سپری می نمود و قلبش از یاد خالق لحظه‌ای غافل نمی گشت و زبانش از ذکر وی کوتاهی نمی نمود و قصور نمی ورزید، الله تعالی او را بهترین ادب‌ها آموخته بود و طاقت و توانی به وی بخشیده بود که بتواند این ارتباط همیشگی و دایمی‌اش را با پروردگار محفوظ بدارد... زیرا این امر به نسبت انسان، تلاشی بسیار می طلبد..

هیچ بشری چنین توانی ندارد، و حتی اصحاب رضی الله عنهم نیز نتوانستد که تمامی حیات خود را در آن سطح والا معنا کنند؛ سطحی که رسول الله ﷺ در ارتباط دائم با الله تعالی و ذکر و یاد همیشگی وی در تمامی حالات و لحظات بدان دست یافته بود.

این ویژگی، خاصیتی بود که الله تعالی صرفاً به انبیاء صلوات الله و سلامه علیهم اختصاص داده و در این زمینه عنایات ویژه‌ای به رسول‌الله ﷺ صورت گرفته بود، به گونه‌ای که اصحاب رضی الله عنهم، که پس از انبیاء بهترینِ انسان‌ها بودند نزد حضرت رسول ﷺ شکایت می بردند که در کنار وی و در فراقش حالات متغیر و متفاوتی دارند و پیامبر ﷺ در جواب می فرمود:

۷۹- امام احمد رحمه الله این حدیث را روایت کرده است.

«والذي نفسي بيده أن لو تدومون على ما تكونون عندي وفي الذكر لصافحتكم الملائكة على فرشكم وفي طرقكم، ولكن يا حنظلة ساعة وساعة»

(سوگند به آنکه جانم در دست اوست اگر همیشه در همان حالتی باشید که در کنار من دارید و همواره بر یاد الله ﷻ مداومت نمایید، فرشتگان در بسترهایتان و در مسیرهای حرکت‌تان با شما دست می دهند و مصافحه می کنند اما ای حنظله، حالت انسان متغیر است.)[۸۰]

با این حال، همان لحظاتی که اصحاب رضی الله عنهم از آن شکایت داشتند ساعت سقوط و غفلت از یاد الله ﷻ نبود زیرا خالق‌شان آنان را افرادی توصیف می کند که الله ﷻ را در حالت ایستاده و نشسته و بر پهلو خوابیده یاد می کنند، و تفاوت ذکرشان در زمانی که نزد رسول‌الله ﷺ بودند، و ساعتی که در خدمتش نبودند در درجه بود نه در نوع.

باز به توصیف زیبایی بر می گردیم که الله ﷻ، اصحاب رضی الله عنهم را با آن وصف نموده است...
آنان الله ﷻ را در همه حال ذکر می کردند، به‌راستی آنان چگونه خالق را ذکر می‌نمودند؟ آیا به اعتبار اینکه فناء فی الله، همان حقیقت وجودی است، این ذکر، ذکری بود که به فنا و نابودی شخص بر اساس سبك و شیوه‌ی تصوف منجر می گشت ؟ یا ذکری بود که انرژی بشری را به واقعیتی ملموس مبدل می‌ساخت و آن‌را در جهت انجام عملی که رضایت الله ﷻ را در پی داشت، تجمیع می نمود؟

آنان الله ﷻ را ذکر می نمودند تا از خود بپرسند که در این لحظه، از ما چه می خواهد؟ اگر خواسته‌ی الله ﷻ در آن لحظه، جهاد می بود، ذکر به جهاد ختم می گشت و اگر اقتضای زمان، تحصیل علمی بود که بر مسلمین فرض گشته، ذکر، آنان را به سمت تحصیل علم رهنمون می ساخت و اگر در آن لحظه، تلاش در جهت کسب رزق و روزی حلال، و یا بخشش در راه الله ﷻ، و یا آبادانی زمین بر اساس منهج پروردگار مد نظر می بود ذکر به سوی همان عمل رهنمون‌شان می ساخت.. اگر اقتضای زمان و موقعیت، معاشرت نیك و معروف با همسر می بود ذکر، آنان را به سمت رفتار نیکو با همسران‌شان سوق می داد و به همین ترتیب، در سایر تکالیف الهی و در دیگر عرصه های عملی زندگی واقعی، اوضاع بر همین منوال سپری می‌گشت..

آنان الله ﷻ را یاد می نمودند تا از خود بپرسند که در این لحظه و در پیوستار و نمودار رضایت الله ﷻ در چه موقعیتی قرار دارند؟ آیا آنان در شرایطی‌اند که خالق‌شان از آنان رضایت دارد؟ اگر اوضاع این‌گونه می بود که الله ﷻ را حمد و سپاس می گفتند و با نزدیکی هرچه بیشتر به پروردگار، به وسیله‌ی اعمالی که وی دوست‌شان می دارد سعی می نمودند تا سطح بالاتری از رضایتش را به دست آورند، و اگر وضعیت‌شان به گونه‌ای دیگر می بود باز هم الله ﷻ را یاد می نمودند تا حال آنان را دگرگون سازد:

۸۰- این حدیث را مسلم رحمه الله و ترمذی رحمه الله و امام أحمد رحمه الله وابن ماجة رحمه الله روایت نموده‌اند.

﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللهَّ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللهُّ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ * أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾

«و کسانی که چون دچار گناه شدند، یا بر خویشتن ستم کردند، به یاد الله می‌افتند و آمرزش گناهان‌شان را خواستار می‌شوند- و به جز الله کیست که گناهان را بیامرزد ؟- و با علم و آگاهی بر چیزی که انجام داده‌اند پافشاری نمی کنند * آن چنان پرهیزگارانی، پاداش‌شان آمرزش پروردگارشان و باغ‌های (بهشتی) است که در زیر (درختان) آنها جویبارها روان است و جاودانه در آنجاها ماندگارند، و این چه پاداش نیکی است که بهره‌ی کسانی می گردد که اهل عمل‌اند.» **(آل عمران: ۱۳۵ – ۱۳۶)**

حال به آیاتی از سوره‌ی آل عمران که پیشتر بدان اشاره داشتیم نگاهی می اندازیم تا ببینیم ذکر به چه چیزی ختم می گشت:

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللهَّ قِيَاماً وَقُعُوداً وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...﴾

«کسانی که الله را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان افتاده (و در همه اوضاع و احوال خود) یاد می کنند و درباره‌ی آفرینش (شگفت‌انگیز و دلهره‌انگیز و اسرارآمیز) آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند...» **(آل عمران: ۱۹۱)**

مقتضیات این زمان و نیز تمامی لحظات، تفکر در خلقت آسمان‌ها و زمین بود تا نظم و ساختارِ به حقشان ادراک گردد:

﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ﴾

«الله، آسمان‌ها و زمین را به حق آفریده است و شما را شکل بخشیده است و شکل‌های شما را خوب و زیبا کرده است. سرانجام بازگشت به سوی او است.» **(التغابن: ۳)**

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلاً ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾

«ما آسمان‌ها و زمین و چیزهائی را که در بین آن دو تا است بیهوده نیافریده‌ایم. این، گمان کافران است (و انگاره‌ی اندیشه‌ی بیمار ایشان). وای بر کافران! به آتش دوزخ دچار می‌آیند.» **(ص: ۲۷)**

آری! آنان به اندازه‌ی علم‌شان از الله ~~جل جلاله~~، و به اندازه‌ی مشاهدات‌شان از نظم موجود در سنن الهی که در جهان مادی و زندگانی بشریت نهفته است، این مسأله را ادراک می نمودند و در می یافتند که ممکن نیست این خلقت، بیهوده و باطل باشد و هر جزء آن از حکمت سرشار است.. و آن‌گاه که در وادی تفکر بدین حد می رسیدند، به این نکته پی می بردند که حیات مادی و دنیوی نهایت کار نیست و ممکن نیست که نهایت کار باشد، در دنیا کسانی هستند که در حق دیگران ظلم روا می دارند و تا آخرین لحظه‌ی زندگی خویش ظالم می مانند، و دیگرانی هستند که مظلوم واقع می شوند و بر همین حال جان می سپارند پس اگر همه چیز در زندگی دنیایی خلاصه گردد

حق کجاست و از چه جایگاهی بهره‌مند است؟ بدون تردید در این حالت، دنیا و زندگانی بیهوده‌ای خواهیم داشت که هیچ غایتی نداشته و حقی در آن یافت نمی شود.

و این‌جا بود که ذکر الله ﷻ و تفکر در حقی که در بطن این خلقت نهفته بود اصحاب ﷺ را به یاد آخرت و بهشت و جهنم می انداخت و سبب آن می گشت که از ترس آتش! به پروردگارشان پناه برند:

﴿وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلاً سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾

«و درباره‌ی آفرینش (شگفت‌انگیز و دلهره‌انگیز و اسرارآمیز) آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند (و نقشه دل‌ربا و ساختار حیرت‌زای آن، شور و غوغائی در آنان برمی‌انگیزد، و به زبان حال و قال می‌گویند:) پروردگارا! این (دستگاه شگفت کائنات) را بیهوده و عبث نیافریده‌ای؛ تو منزّه و پاکی (از دست یازیدن به کار باطل!)، پس ما را (با توفیق بر انجام کارهای شایسته و بایسته) از عذاب آتش (دوزخ) محفوظ دار.» **(آل عمران : ۱۹۱)**

و هرگاه به یاد دوزخ می افتادند به بارگاه الهی گریه و زاری می نمودند تا آنان را از آتش آن رهایی بخشد:

﴿رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ﴾

«پروردگارا! بی‌گمان تو هر که را به آتش درآری، به راستی خوار و زبونش کرده‌ای و ستم‌کاران را یاوری نیست.» **(آل عمران : ۱۹۲)**

و تو گویی که شایستگی‌ها و اعمال نیک خود را بر الله ﷻ عرضه می نمایند و امید دارند که به واسطه‌ی آنها بخشیده شده و از آتش سوزان جهنم رهایی یابند:

﴿رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِياً يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ * رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾

«پروردگارا! ما از منادی (بزرگوار توحید، یعنی محمّد پسر عبداللّه) شنیدیم که (مردم را) به ایمان به پروردگارشان می‌خواند و ما ایمان آوردیم، پروردگارا! گناهان‌مان را بیامرز و بدی‌هایمان را بپوشان و ما را با نیکان و (در مسیر ایشان) بمیران * پروردگارا! آنچه را که بر (زبان) پیغمبران خود به ما وعده داده‌ای، به ما عطاء کن، و در روز رستاخیز ما را خوار و زبون نگردان، بی‌گمان تو خلف وعده نخواهی کرد.» (آل عمران: **۱۹۳ – ۱۹٤**)

و الله ﷻ هم به این آه و ناله‌ها و به این اشک‌های روان بندگانش پاسخ می گوید، اما به راستی علت پاسخ‌دهی الله ﷻ چیست؟ آیا صرفاً به خاطر ذکر و یا تفکر است؟ آیا تنها به خاطر اندیشیدن و ناله و زاری و اشک ریختن است؟ و اگرچه تمامی این‌ها برای مومنی که در ایمانش صداقت دارد مواردی مطلوب به شمار می آید:

﴿فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَاباً مِنْ عِنْدِ اللهِ وَاللهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ﴾

«پس پروردگارشان دعای ایشان را پذیرفت و پاسخ‌شان داد که من عمل هیچ کسی از شما را که به کار پرداخته باشد- خواه زن باشد یا مرد- ضائع نخواهم کرد. پاره‌ای از شما از پاره‌ی دیگر هستید، آنان که هجرت کردند و از خانه‌های خود رانده شدند و در راه من اذیّت و آزارشان رساندند و جنگیدند و کشته شدند هر آئینه گناهان‌شان را می‌بخشم و به بهشت‌شان درمی‌آورم. بهشتی که رودخانه‌ها در زیر آن روان است. این پاداشی از سوی الله است و پاداش نیکو تنها نزد پروردگار است.» **(آل عمران: ۱۹۵)**

در این آیاتی که الله تعالی مقدمه‌شان را با این توصیف زیبا از اصحاب رضی الله عنهم آغاز می کند:

﴿الذین یذکرون الله قیاماً وقعوداً وعلی جنوبهم...﴾

«کسانی که الله را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان افتاده (و در همه اوضاع و احوال خود) یاد می کنند...»

درس تربیتی زیبایی نهفته است، این‌که ذکر چیزی است که به عمل ملموس و قابل مشاهده در واقعیت منجر شود... اصحاب رضی الله عنهم از دیارشان بیرون رانده شدند و مهاجرت نمودند، و در راه الله تعالی آزار و اذیت‌ها دیدند و صبر پیشه کردند، و جنگیدند و شهید شدند.. و الله تعالی نیز به آنان پاسخ داد.

و رسول الله صلی الله علیه وسلم، اصحاب رضی الله عنهم را بر اساس این ذکر پرورده می ساخت؛ و روال این‌گونه بود که وی ابتدا مسایل را در شخصیت کریمانه‌ی خود تطبیق می داد و به الگویی عملی مبدل می گشت، آن‌گاه با موعظه و راهنمایی و هدایت و نصیحت آن‌را دنبال کرده و به صورت مستمر پیگیری‌اش می نمود و مورد توجه و اهتمامش قرار می داد و نتیجه آن شد که انسان‌هایی والا شکل گرفتند که در تاریخ، شبیه و نظیری ندارند.

***

و اکنون بنگریم که رسول الله صلی الله علیه وسلم به دنبال چه چیزی بود و از این همه تلاش بی وقفه و شبانه‌روزی که در تربیت اصحاب رضی الله عنهم مصروف می داشت چه هدفی را دنبال می نمود.. آیا صرفاً به این می اندیشید که آنان حواری و یار و یاور و همراه وی باشند؟ آیا صرفاً می خواست که آنان مومنینی صادق الایمان باشند؟ شکی نیست که این اهداف نیز والا بوده و مستحق بذل توجه و تلاش‌اند اما آیا محقق ساختن آنها، نیازمند این همه جهد و تلاش و کوشش بود؟ (به طور قطع، پاسخ منفی است، مترجم) چرا که این مسایل با تلاشی به مراتب کمتر، و در بهترین وجهی که رسول الله صلی الله علیه وسلم در نظر داشتند نیز قابل حصول بوده و به دست می آمد!؛ تلاشی به مانند تلاش عیسی بن مریم علیه السلام که در تربیت حواریونش[81] به کار بست؛ همان حواریونی که در اطراف وی بودند و خالصانه به او خدمت

۸۱- حواریون جمع حواری بوده و عبارت است از شاگردان و یاران حضرت عیسی علیه السلام که زیر نظر مستقیم وی پرورش یافتند، مترجم

می کردند و پس از وی به گسترش دینش پرداختند و در مهربانی و رحمت و زهد و پاکیِ اخلاق، سرآمد، و زبانزد خاص و عام بودند:

﴿ثُمَّ قَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِمْ بِرُسُلِنَا وَقَفَّيْنَا بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ وَجَعَلْنَا فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ رَأْفَةً وَرَحْمَةً وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ﴾

«سپس به دنبال نوح و ابراهیم، پیغمبرانی را روانه کردیم و به دنبال همه آنان، عیسی پسر مریم را فرستادیم و بدو انجیل عطاء نمودیم، و در دل پیروان عیسی، مهر و عطوفت را قرار دادیم. پیروان او رهبانیت سختی را پدید آوردند که ما آن را بر آنان واجب نکرده بودیم، ولیکن خودشان آن را برای به دست آوردن خوشنودی الله پدید آورده بودند، اما آنان چنان‌که باید آن را مراعات نکردند، ما به کسانی که از ایشان (که به محمد) ایمان آوردند پاداش درخورشان را دادیم، ولی بیشترشان (از راه راست منحرف و) خارج شدند.» **(الحدید: ۲۷)**

اما محمّد ﷺ به دنبال آن نبود که به مانند دیگر انبیاء، صرفاً جماعتی مومن تربیت نماید، بلکه ایشان پیگیر امری به مراتب بزرگ‌تر و عظیم‌تر و فراتر از این موارد بود و در برنامه داشت که هسته‌ای استوار و مستحکم پرورش دهد که از عهده‌ی انجام وظایف و نقش‌های محوله برآید:

﴿خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ﴾

« بهترین امّتی که به سود انسان‌ها آفریده شده..» **(آل عمران: ۱۱۰)**

تفاوت اساسی میان پیروان پیامبران پیشین و اصحاب رسول الله ﷺ، در تکالیف الهی، و ماموریت‌هایی نهفته بود که الله ﷻ بر عهده‌ی آنان و اینان نهاده بود..

الله ﷻ در مورد جماعت‌های مومن پیشین چنین می فرماید:

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾

«در حالی که جز این بدیشان دستور داده نشده است که مخلصانه و حق‌گرایانه، الله را بپرستند و تنها شریعت او را آئین (خود) بدانند، و نماز را چنان که باید بخوانند، و زکات را (به تمام و کمال) بپردازند. آئین راستین و ارزشمند این است و بس.» **(البینة : ۵)**

اما یاران و پیروان رسول‌الله ﷺ علاوه بر این مکلف گشتند که مخلصانه و حق‌گرایانه، الله ﷻ را عبادت نمایند و تنها شریعت او را آئین (برحق، مترجم) بدانند، و نماز را چنان که باید بخوانند، و زکات بپردازند، عهده‌دار مسئولیت و تکلیف منحصر به فرد دیگری شدند که در امّت‌های پیشین وجود نداشت:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾

«شما (ای پیروان محمّد) بهترین امّتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید و به الله ایمان دارید.» **(آل عمران: ١١٠)**

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً﴾

«و بی‌گمان شما را ملّت میانه‌روی کرده‌ایم تا گواهانی بر مردم باشید و پیغمبر (نیز) بر شما گواه باشد.»
(البقرة: ١٤٣)

امّت‌های پیشین به وجود آمدند تا به الله ﷻ ایمان آورند و بر آن استقامت ورزند و این امر صرفاً منحصر به خودشان بود اما این امّت، ظهور نمود تا الگویی برای هدایت بشریت به سوی راه و صراط مستقیم باشد..و به طور قطع تفاوت‌های بسیاری وجود دارد میان سبک تربیتی شخصی که رسالتش در دایره‌ی خود و قومش محصور است، و فردی که وظیفه دارد که نه تنها برای قوم و قبیله‌اش، بلکه برای تمامی افراد در هر نقطه از جهان که با آن رودررو می گردد الگو و نمونه‌ای قابل اقتدا باشد.

درست است که اساس و پایه‌ی کار یکی بوده و در تمامی آنها، می بایست الله ﷻ به گونه‌ای انحصاری مورد عبادت قرار گیرد اما با این وجود، پایه‌ای که می خواهید بنایی کم حجم و کوچک را بر آن استوار سازید با پایه‌ای که در نظر دارید ساختمانی بزرگ و گسترده بر آن بنا نهید با یک‌دیگر تفاوت بسیاری دارند، هر چند که هر دو، نیازمند محکم‌کاری و استواری در کار می باشند و تلاش و کوشش می طلبند اما میان این شالوده و آن شالوده؛ و این تلاش و آن تلاش، و این استوارسازی و آن محکم کاری تفاوتی بسیار است.
این تفاوت را در همان ابتدا، در کتاب الله ﷻ مشاهده می‌نماییم...

تمام امّت‌های مومن، به سوی ایمان به الله ﷻ و روز آخرت دعوت شده‌اند با این تفاوت که گستردگی و تمرکزی که در مورد این قضیه در قرآن وجود دارد در کتب پیشین به چشم نمی خورد و به طور قطع، در میان تمامی امّت‌های پیشین نیز تکالیفی که از آنان خواسته شده است با این مساله‌ی جوهری و اساسی (ایمان به الله ﷻ و روز آخرت، مترجم) که بنیان و نقطه شروع هر چیزی می‌باشد پیوند خورده است اما هیچ منهجی به مانند رسالت رسول‌الله ﷺ این‌گونه، مسئولیت‌ها و تکالیف را به این قضیه‌ی اساسی متصل نساخته است؛ منهجی که در آن، تکالیف جامع و گسترده‌ای که تمامی موقعیت‌های زندگی را در بر گرفته به چشم می‌خورد.[٨٢]

این تفاوت را - هم‌راستا با کتاب الله ﷻ - می توان در رسالت رسول‌الله ﷺ که اصحاب ﷺ را بر مبنای آن پرورده ساخت نیز مشاهده نمود، به عبارت دیگر، این تفاوت، چه در تاکید بر قضیه‌ی ایمان به الله ﷻ و روز آخرت، و چه

٨٢- علاقه مندان می توانند به فصل "مقتضيات «لاإله‌إلاالله» في الرسالة المحمدية" از کتاب "«لاإله‌إلاالله»، عقيدة وشريعة ومنهاج حياة" مراجعه نمایند، (این کتاب توسط آقای ولدبیگی تحت عنوان "«لاإله‌إلاالله»، روح زندگی" ترجمه شده است، مترجم.)

در احکامی که تمامی تکالیف- اعم از اعتقادی و رفتاری- را به این مساله‌ی جوهری و اساسی مرتبط می سازند به گونه‌ای آشکار، قابل ادراک می باشد.

در دوران مکی، مشاهده می نماییم که احکام و راهنمایی‌ها و هدایت‌گری‌هایی که زندگی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی مجموعه‌ای از انسان‌های مومن را تنظیم می‌کند هنوز نازل نشده و تمامی تلاش‌ها بر کاشت بذر عقیده‌ی صحیح در نفس‌ها و آماده نمودن‌شان جهت انجام مقتضیات و الزامات این عقیده تمرکز یافته است؛ عقیده‌ای که در علم الله ﷻ مقدر شده بود که در زمان مناسب در عرصه ظهور نماید.

اکنون از مومنینی سخن خواهیم گفت که ایمان آوردند که هیچ معبود به حقی جز الله ﷻ نیست و محمد ﷺ، رسول و فرستاده وی می باشد؛ کسانی که به زنده شدن و رستاخیز و حساب و جزاء ایمان آوردند زیرا آنان همان پایه‌های استوار و همان هسته‌ی اصلی و مستحکم‌اند که رسول‌الله ﷺ پرورش داد و همان انسان‌هایی‌اند که موضوع این فصل از کتاب قرار گرفته اند.. اما از یاد نباید بُرد که رسول‌الله ﷺ چه زحمت‌هایی را در این راه بر خود هموار ساخت و چه تلاش هایی صرف نمود تا این موضوع (ایمان به الله ﷻ و روز آخرت، مترجم) را بر مردم عرضه داشته و آن‌را به آنان بنمایاند؛ خواه برای طاغوتان قریش که در کمین دعوت نشسته و با تمامی امکانات به جنگش رفته بودند، و خواه برای توده‌ها و مردم عوامی که با آن سر ستیز داشتند چرا که عقیده‌ی جدید (از یک سو، مترجم) با چیزهایی که آنان بدان انس گرفته بودند مخالف می ورزید و (از سوی دیگر، مترجم) آنها، از روی اکراه و یا از صمیم قلب، و از روی آگاهی و یا ناآگاهی، به بندگان و بردگان آن طاغوتیان مبدل شده بودند (و از دستورات اربابان خود تبعیت می نمودند و به مخالفت با اسلام بر می خواستند، مترجم).

در این دوره و در این برهه از تاریخ که موضوع بحث ماست، توان و تلاش اصلی بر روی الزامات «لَاإِلَٰهَإِلاَّالله» متمرکز گشته بود...

اما در مورد جاری نمودن «لَاإِلَٰهَإِلاَّالله» بر زبان باید بگوییم که در آن هنگام، نطق به شهادتین علامت ظاهری ایمان بود و هیچ‌کس آن‌را بر زبان جاری نمی ساخت مگر آنکه به راستی ایمان آورده و آمده بود تا آن‌را بر رسول‌الله ﷺ عرضه نماید و جانش را به خطر اندازد و خود را در معرض تیرهای آزار و اذیتی قرار دهد که از هر گوشه و کناری به سوی وی پرتاپ می گردید، (در چنین شرایطی، مترجم) تمامی جاهلیت اطرافش با وی دشمنی می ورزید و انکارش می کرد و بغض و کینه خود را بر سرش خالی می نمود، هم‌چنین بر زبان آوردن شهادتین در آن برهه‌ی زمانی، مهر تاییدی بر ایمان بود زیرا تنها کسانی خود را در خطر پیامدهای نطق به شهادتین می‌گذاشتند که ایمانی قلبی و حقیقی آورده و در تصدیق شهادتین به نهایت یقین رسیده بودند، اما آیا رسول‌الله ﷺ از آنان می پذیرفت که صرفاً در قلب‌های خود به تصدیقش پرداخته و تنها با زبان آن‌را اظهار نمایند؟

و اگر وضع بر این منوال بود آیا پایه‌ی استوار و هسته‌ی مستحکمی که الله ﷻ به وسیله‌ی آن، اوضاع و احوال زمین را دگرگون ساخت شکل می‌گرفت؟

و چرا رسول‌الله ﷺ در خانه‌ی "أرقم بن أبی أرقم" با اصحاب ﷺ ملاقات نموده و با آنان هم صحبت می شد و ساعاتی از وقت خود را صرف آنان می نمود؟ آیا بدین خاطر بود که به آنان بگوید: ایمان بیاورید که معبودی به حق جز الله ﷻ وجود ندارد! در حالی‌که آنان به صورت عملی بدان ایمان آورده بودند؟ آیا به دنبال آن بود که «لاَإِلَٰهَإِلاَّالله» را بر زبان‌شان جاری سازد در حالی‌که آنان شهادتین را در عمل جاری نموده بودند؟ (و با اعمال خود آن‌را محقق ساخته بودند؟ هرگز!، مترجم) بلکه رسول‌الله ﷺ با آنان دیدار می نمود تا بر اساس الزامات «لاَإِلَٰهَإِلاَّالله» پرورش‌شان دهد و این در شرایطی بود که خود، پیشتر به الگویی عملی و ملموس برای این مسأله مبدل گشته بود.

از مقتضیات «لاَإِلَٰهَإِلاَّالله» در آن زمان – و در هر زمانی – صبر بر آزار و اذیت‌هایی بود که به خاطر گام نهادن در مسیر حق و به سبب انتخاب عقیده‌ی صحیحی که بدان ایمان آورده بودند بر آنان وارد می آمد.. اما آیا صِرف ایمان، که همان تصدیق به «لاَإِلَٰهَإِلاَّالله» و جاری ساختن آن بر زبان می باشد، می تواند به صورت خودکار باعث صبر بر آزار و اذیت ها در مراتب مختلف از آنها گردد؟ آیا می تواند سبب اصرار ورزیدن بر حق با هر هزینه مالی و جانی شود؟ یا آنکه این امر نیازمند تلاشی مشخص است تا وجود و کیان آدمی را جهت تحمل فشارها تقویت نماید و سبب آن شود که در برابر مشکلات و سختی‌های پیش رو، خم به ابرو نیاورد و از میدان نگریزد؟ و به‌راستی افراد از کجا این صبر و تحمل را می آموزند؟ آیا به محض این‌که به آنان گفته شود که صبر پیشه کنید بلافاصله احساسات و مشاعرشان نظم گرفته و عزم و اراده شان‌شکل می پذیرد و دنیا و تمامی متعلقات شیرین و جذّاب آن از دیدگان‌شان فروکش کرده و در نظرشان کوچک می شود و به سوی ارتفاعات و قله‌های رفیع روان می گردند و در حالی که صبر را پیشه‌ی خود ساخته‌اند بر آزار و اذیت‌ها استقامت می ورزند و در مورد حقی که بدان ایمان آورده‌اند جانب کوتاهی و تفریط را در پیش نمی گیرند؟

نه به الله سوگند که این‌گونه نخواهد بود!

این مسأله نیازمند تلقین و تعلیم و آماده‌سازی و راهنمایی و هدایت است و این بزرگ مربی تاریخ؛ محمد ﷺ است که به اصحاب ﷺ می آموزد و به آنان آموزش می دهد و ضمن آماده نمودن‌شان، آنها را راهنمایی و هدایت می نماید و مطالب را برایشان قابل فهم می سازد اما این مهم را صرفاً با کلمات به اصحاب ﷺ منتقل نمی کند بلکه ابتدا تمامی مسایل را در والاترین سطح ممکن در خود تطبیق داده و با الگویی واقعی، مطالب را به پیروانش آموزش می دهد و این‌گونه است که آنان یاد می گیرند و در خود به اجرا می گذارند..

چنان آزار و اذیت‌هایی حضرت رسول ﷺ را در بر گرفته بود که قامت استوار کوه‌ها را نیز خم می نمود.. با تکذیب نمودن و دروغگو خواندنش او را آزار دادند و تکذیب گشتن برای شخصی صادق و امین چه بد آزاری است.. او را به سُخره گرفتند و مسخره نمودند و مورد تمسخر واقع شدن برای قلب کسی که به حق ایمان دارد چه رنجی جان کاه است در حالی‌که می داند که برحق بوده و مملو از خیر و هدایت و نجات و رستگاری است و

سُخره‌کاران در چه گمراهی عمیقی به سر می برند... با تبلغیات منفی و بدنام کردن آزارش می دادند و القاب زشت و ناپسند به او منتسب می ساختند و تلاش داشتند تا مردم را از تبعیت از وی باز دارند و سعی می نمودند که نگذارند مردم حتی به سخنانش نیز گوش فرا دهند.. او را با آزارهای جسمی و روحی می آزردند و زیر باران سنگش می گرفتند و خون از پاهای مبارکش جاری می ساختند، و ابولهب و همسرش- که هیزم کش بود- در مسیرش خار و خاشاك می ریختند، و مشرکان در حالی‌که در سجده بود و یاد معبودش می کرد بر رویش فضولات و ناپاکی می ریختند و... و...

اما تمامی این مسایل نه تنها ذره‌ای از استقامت و پایداری‌اش بر حق نکاست بلکه او را مصمم‌تر از قبل می‌ساخت.. تمامی مسایل وسوسه بر انگیز از قبیل مُلك و قدرت و منزلت و امکانات و .. را بر وی عرضه داشتند؛ همان چیزهایی که انسان را در زندگی مادی به خود می فریبد، و در حالی‌که قوم و قبیله‌اش از وی به نزد عمویش شکایت برده بودند چنین پاسخ گفت:

«والله يا عم، لو وضعوا الشمس في يميني، والقمر في شمالي، على أن أترك هذا الأمر ما فعلت، حتى تنفرد سالفتي أو قال: حتى أهلك دونه»

(سوگند به پروردگارم ای عمو، اگر آنان به قصد انصرافم از رسالت، خورشید را در دست راستم و ماه را در دست چپم بگذارند نمی پذیرم (و آن‌قدر ادامه می دهم، مترجم) تا این‌که سر از تنم جدا شود، و در لفظی دیگر چنین آمده است: تا این‌که در این راه جان سپارم.)[٨٣]

و بدین‌گونه به شاگردانش می آموخت و یاد می داد، و اگرچه در بیان نمودن، کلمات نیز مهم خواهند بود اما یاد دادن رسول‌الله ﷺ صرفاً با استفاده از کلمات نبود بلکه به صورتی عملی و در رفتار، کلمات را معنا می بخشید و آنها را به واقعیت‌های ملموس و قابل مشاهده در عالم واقع مبدل می ساخت.

و از الزامات «لاَإِلَٰهَ إِلاَّالله» در آن زمان – و در همه زمان‌ها – پُر گشتن قلب‌ها از محبت الله ﷻ و احساس عظمت و بزرگی خالق بود؛ این‌که می بایست به وی وابسته شد و از او تبعیت نمود ودر تمامی احساسات و رفتارها به سویش روان گشت، اما آیا صِرف ایمان، یعنی تصدیق «لاَإِلَٰهَ إِلاَّالله» و اقرار زبانی بدان، می تواند به صورت خودکار به آن رفتار و آن احساس منجر شود؟ یا آنکه نیازمند (جُهدی عظیم و کوششی خستگی ناپذیر برای، مترجم) تعلیم و پند دادن، و آموزش و راهنمایی است؟

و چه کسی جز رسول‌الله ﷺ این‌گونه پیروانش را راهنمایی و هدایت می کند و این‌گونه به آنان می آموزد؟؛ آموختن نه با کلماتی خشك و خالی بلکه با رفتاری عملی، با رفتاری که اصحاب ﷺ آن را می بینند و بدان می‌نگرند و از آن می آموزند، اصحاب ﷺ مشاهده می نمایند که حضرت رسول ﷺ در همه حال به ذکر و یاد الله ﷻ مشغول بوده و به سوی او روان است و به رحمتش امید داشته و در برابرش به سجده می افتد و با ناله و زاری

٨٣- به کتب سیره مراجعه شود.

به درگاهش توبه می کند و به سوی او باز می گردد و زبانش از دعا، و قلبش از یاد پروردگار کوتاهی نمی کند و قصور نمی ورزد.

و از مقتضیات «لاَإِلَٰهَإِلاَّالله» در آن هنگام - و در همه وقت - ایمان به قضاء و قدر الله ﷻ بود و ایمان به این‌که تنها او گرداننده‌ی امور و رقم زننده مسایل است، و آنچه بخواهد هرچه زودتر و با قدرت هرچه بیشتر به انجام می-رساند، و تنها اوست که رزق می دهد، و ضرر و نفع می رساند، و می میراند و زنده می گرداند، و مالك و صاحب همه چیز و همه امری است، تنها اوست که حاکم و صاحب اختیار جهان و مردمان است و چیزی بدون دستورش شکل نمی پذیرد و تا او نخواهد امری به وقوع نمی پیوندد.

آیا صِرف تصدیق به «لاَإِلَٰهَإِلاَّالله»، و صرف بر زبان راندن آن می تواند چنین ایمانی در نفس‌ها به وجود آورد؟ یا آنکه نیازمند یاد دادن و آموختن و آماده ساختن و راهنمایی و هدایت است؟ و آیا برای راسخ نمودن این ایمان، کلمه و کلمات، و درس و دروسی گذرا کفایت می کند؟ (بایستی دانست که، مترجم) ایمان نظریه و تئوری‌ای نیست که تدریس گردد و به حافظه سپرده شود و در مورد آن از انسان سوال گردد و وی به گونه ای شفاهی بدان پاسخ گوید، بلکه تحمل سختی‌ها و مشقت‌های واقعی است؛ طوری‌که در هر لحظه از لحظات با تمایلی از تمایلات، و شهوتی از شهوات، و دغدغه‌ای از دغدغه‌ها، و تجربه‌ای تلخ از تجاربی که بر انسان می گذرد برخوردی رخ داده و اصطکاکی به وجود می آید، و در اینجا و از خلال این سختی‌ها و مشکلات است که انسان می آموزد و درس‌ها را به خاطر می سپارد البته صرفاً نه با عقل خویش و نه با وجدان خویش، بلکه با تمامی اعصاب و جسم و روح و هستی‌اش (آنرا به خود جذب می نماید، مترجم)..

در کتاب پیشینم این مثال را عنوان داشتم:[۸۴] اگر از هر ره‌گذری سوال شود که چه کسی تو را رزق می دهد؟ به صورت بدیهی و پیش‌فرض می گوید، رازقِ انسان، تنها الله ﷻ است، و اما آن‌گاه که تحت فشارِ کم رزقی واقع می شود و در تنگنا می افتد، و اگر مشخص‌تر بگوییم: آنگاه که با استفاده از آن مورد اذیت و آزار قرار می گیرد چه می گوید؟ اغلب اوقات می گوید: فلان شخص رزق مرا قطع نموده و فلانی می خواهد رزقم را از من بگیرد! این واکنش حاکی از چیست؟ به طور قطع بیان‌گر این است که آنچه که این فرد به صورت پیش‌فرض در ذهن دارد معنای حقیقی نداشته و در حقیقت این‌گونه نیست! یا این‌که اگر این تصور، نوعی پیش‌فرض ذهنی نیز باشد هنوز در عمق وجدان وی جای نگرفته و به یک بدیهی و پیش‌فرض قلبی تبدیل نشده تا رفتار بر پایه آن استوار گردد! و یا آنکه احساساتی صحیح بر اساس آن شکل گیرد؛ همان احساساتی که پس از آن، رفتار و سلوک صحیح بر مبنایش بنیان نهاده می شود!

آن‌گاه که خطاب الله ﷻ به بنی اسراییل را در سوره‌ی بقره مطالعه می نمودم، مساله‌ای توجهم را به خود جلب نمود:

۸۴- کتاب "واقعنا المعاصر".

﴿وَإِذْ نَجَّيْنَاكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾

«و (به یاد آورید) آنگاه را که شما را از دست فرعون و فرعونیان رها ساختیم، آنان که بدترین شکنجه‌ها را به شما می رسانیدند، پسران‌تان را سر می‌بریدند و زنان‌تان را زنده می‌گذاشتند و در این (شکنجه و تهدید به نابودی)، آزمایش بزرگی از جانب الله برایتان بود.» **(البقرة : ٤٩)**

عذاب از طرف فرعون صورت گرفته و اوست که فرزندان‌شان را می کشد و زنان‌شان را به بردگی می گیرد اما ابتلا و آزمایش از سوی الله ﷻ اتفاق می افتد! آیا به محض دیدن عذاب و شنیدن آن، این برداشت (که الله ﷻ آن را مقدر نموده، مترجم) به ذهن خطور می کند یا آنکه بلافاصله ذهن به سوی انجام دهنده مستقیم کار روان می گردد؟ و انسان نیازمند آموختن و یادگیری است تا بداند که درست است فاعل، فعل را به انجام رسانده اما در ورای آن، قَدَرِ الله ﷻ قرار دارد! و آن‌گاه که بدان پی بُرد و در اثر استقرار آن در خاطرش، برایش به یقین مبدل گشت، آیا از چه کسی می خواهد که بلا را از وی رفع و دفع نماید؟! و این همان درسی است که از طریق راهنمایی و توجیه به‌دست می آید.. و در ذهن مومن، این مسأله به هیچ وجه با اخذ اسباب و استفاده از ابزارهای دنیایی مغایرتی پیدا نخواهد کرد چرا که وی بر اسباب و ابزار اتکا نمی‌کند و معتقد نیست که این لوازم به صورت مستقل عمل می نمایند بلکه ایمان دارد که آنها با قَدَری از جانب الله ﷻو در حدودی که وی مشخص ساخته فعالیت می نمایند و بدین ترتیب، فرد مومن، همیشه به یاد تدبیر کننده‌ی حقیقی امور است که در ورای تمامی حوادث و اشخاص مستقر گشته است و آن کسی نیست جز الله ﷻ که فرماندهی همه چیز در دستان اوست.

و از مقتضیات «لاَإِلٰهَ إِلاَّ الله» در آن زمان و در هر زمانی، برادری و اُخوّت در راه الله ﷻ بود و این‌که بایستی حُبّ و محبّت، و کراهت داشتن و بغض ورزیدن به خاطر الله ﷻ باشد و "دوستی و دشمنی"[٨٥] در راه او صورت پذیرد..

٨٥- این عبارت برای ترجمه "الولاء و البراء" که یکی از ارکان عقیده‌ی اسلامی است مورد استفاده قرار گرفته است، الولاء به معنای محبت و مودت و نزدیکی می باشد و البراء، عبارت است از دشمنی و عداوت و دوری، الولاء و البراء در اصل، امری قلبی می باشد که آثار خود را بر زبان و جوارح نمایان می سازد.

الولاء صرفا برای الله ﷻو رسول‌الله ﷺ و مومنین بایستی باشد چنانچه الله ﷻ چنین می فرماید: ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾: تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شمایند، ٥٥ المائده) و انجام آن به نسبت مومنین این‌گونه است که محبت خود را در برابر ایمان‌شان ابراز داریم و آنان را نصرت دهیم و یاری نماییم و شفقت و مهربانی در حق‌شان روا داریم و آنان را نصحیت خیر نماییم و برایشان دعا کنیم و به آنان سلام دهیم و مریض‌شان را زیارت نماییم و در تشییع جنازه مردگان‌شان مشارکت کنیم و احوال‌شان را جویا گردیم و کمک حال‌شان باشیم.

اما البراء که نسبت کافران روا داشته می شود و به خوبی در این آیه نمایان است: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَآءُ مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللهِ وَحْدَهُ﴾: (رفتار و کردار) ابراهیم و کسانی که بدو گرویده بودند، الگوی خوبی برای شما است، بدانگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیزهائی که بغیر از خدا می‌پرستید، بیزار و گریزانیم، و شما را قبول نداریم و در حق شما بی‌اعتنائیم، و دشمنانگی و کینه‌توزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است، تا زمانی که به خدای یگانه ایمان می‌آورید و او را به یگانگی می‌پرستید. المتحنه ٤)، این‌گونه محقق می‌گردد که به نسبت کافران بغض داشته باشیم و در مقابل‌شان گردن کج نکنیم و از آنان تعریف و تمجید ننماییم و از تشابه با آنان خودداری ورزیم .

و تمامی این موارد به نسبت جامعه‌ی عربی و به نسبت تمامی جاهلیت‌های قدیم و جدید، اموری مخالف و مغایر با عرف جاری جامعه شناخته می شد.. در جاهلیت عرب، "پیوند خونی"، پیوندی ثابت و دائمی و معتبر بود و تمامی پیوندهای غیر آن، یا به شدت ضعیف بودند و یا اصلاً وجود خارجی به خود نمی دیدند.. و در جاهلیت‌های جدید، رابطه‌ی "ملی و وطنی" جای رابطه‌ی "خونی و نسبی" را گرفته است، و امروزه جاهلیت‌ها بدان افتخار می ورزند و به مانند تعصب جاهلیت عرب برای "رابطه خونی" که در قبیله نمود می یافت، برای مسایل "ملی و قومی" تعصب به خرج می دهند، و اختلاف این دو جاهلیت نه در جوهر و ماهیت، بلکه (تنها و تنها، مترجم) در گستردگی و بزرگی مساحت است!

اما در مورد حب و بغض باید عرض کنم که در جاهلیت عرب و در همه جاهلیت‌ها، ملاك و معیار آن، مصالح و منافع است و در اغلب اوقات، مصالح مادی سهل الوصول مد نظر می باشد و ملاك دیگرش "مَنیّت" است؛ من و کرامتم و مالم و قدرتم و قومم، و پیروانم (اگر رئیس باشم) و رهبرم (اگر از مستضعفین و زیردستان باشم)!
اما " دوستی و دشمنی" نیز مشابه "حُب و بغض" است و در جاهلیت‌ها، غیر از آن مصالحی که دائم در حال تغییر رنگ است و امروز این‌جاست و فردا آنجا، هیچ ضابطه‌ی دیگری وجود ندارد، مصالحی که بطور مستمر در حال تغییر و دگرگونی است و وضعیت ثابتی به خود نمی گیرد و دشمنی‌های دیروز به دوستی‌های امروز مبدل می گردد و رفاقت‌های کنونی به کینه‌ها و کدورت‌های آینده تغییر می یابد، و این دگرگونی‌ها نه به خاطر عوض شدن اصول و ارزش‌ها بلکه به علت تغییر مصالح موقتی است که هیچ شکل ثابت و مشخصی ندارد.. و تمامی جاهلیت‌ها در این ویژگی با هم یکسانند!

بایستی توجه داشت که صِرف تصدیق به «لاَإِلَٰهَ إِلاَّالله» و جاری ساختن آن بر زبان، به صورت خودکار بدان منجر نمی شود که این‌گونه تغییرات ساختارشکن و بنیادین در این مسایل رخ دهد؛ همان مسائلی که عرف جاهلیت و اوضاع سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فکری و اخلاقی (به شدت، مترجم) از آنها حمایت می کند.. اگرچه بی شك، ایمان به «لاَإِلَٰهَ إِلاَّالله» نفس را برای تغییر و پذیرش تحول آماده می سازد اما معیارهای جدید و ارزش‌های نوین و اوضاع تازه‌ای که قرار است توسط ایمان ایجاد گردد به صورت اتوماتیک انجام نمی پذیرد و در یک آن به وجود نمی آید حتی اگر آن لحظه، لحظه‌ی پذیرش ایمان باشد بلکه گام به گام، و آجر به آجر بنا می شود تا این‌که این بنیان جدید شکل گیرد و استوار گردد.. و این مهم، به وسیله‌ی تربیت و پرورش به وقوع می پیوندد.

و این همان چیزی است که بزرگ مربی تاریخ، رسول‌الله ﷺ بدان اهتمام ورزید و پیوسته در آن کوشید و مورد محبت قرارش داد و از آن نگهداری نمود و مراقبتش فرمود تا به آن قله‌های رفیع رسید و بدان منجر گشت که در

البته توجه داشته باشید که "**الولاء و البراء**" بدان معنا نیست که می توانیم در حق کافران ظلم روا داریم و به حقوق آنان تجاوز نماییم چرا که الله ﷻ می فرماید:﴿ لا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ﴾: «خداوند شما را باز نمی‌دارد از این که نیکی و بخشش بکنید به کسانی که به سبب دین با شما نجنگیده‌اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده‌اند. خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.» (الممتحنه: ٨)

نزد مردم، برادری در راه الله ﻷ، از برادری خونی و سببی قوی‌تر گشت و تبدیل به حب و بغضی شد که نه تنها به مصالح و منافع متصل نبود بلکه نقطه‌ی مقابل آن به شمار می رفت و کفه‌ی ترازو به سمت چیزی سنگینی می نمود که در راه الله ﻷ و به خاطر الله ﻷ باشد و "دوستی و دشمنی" صرفاً به ارزش‌های ایمانی و خلوص برای الله ﻷ متکی گشت.

و از مقتضیات «لاَإِلٰهَإِلاَّالله» در آن زمان و در همه‌ی زمان‌ها، شکل‌گیری مجموعه‌ای از فضایل اخلاقی ارزشمند و والا بود که برخی از آنها در جامعه عربی موجود بود اما جاهلیت آن‌را به فساد کشانیده و از مسیر صحیح منحرفش ساخته بود، به عنوان مثال، جاهلیت، شجاعت را به غیرتی جاهلی مبدل کرده بود که نمونه‌اش را می توان در سوره فتح مشاهده نمود،[۸۶] .. و همان‌گونه که در سوره‌ی بقره[۸۷] پیداست کرم و سخاوت از مسیرش منحرف شده و بخشش مال و اموال به خاطر ریا و برای خوشایند مردم انجام می گرفت، پس لازم شد که مسیرش دگرگون گردد و به اصل صحیح آن که در فطرت نهفته است بازگردانده شود تا برای الله ﻷ و به خاطر الله ﻷ صورت پذیرد، البته برخی از فضایل نیز در میان جاهلیت عرب وجود نداشت و ممکن نیست که در هیچ جاهلیتی یافت شود، به عنوان مثال می توان به ممنوعیت وجود ظلم در میان مردم و برپایی زندگی بر اساس قسط و عدل و نه بر اساس قانون جنگل، و احترام به انسان به صِرف انسان بودن و با صَرف نظر از جنسیت و رنگ و زبان و وطن و موقعیت اجتماعی و سیاسی و اقتصادی اشاره نمود، آری، این‌ها مواردی است که ممکن نیست به انجام برسند مگر آنکه آدمی، نفس خود را برای الله ﻷ خالص نموده باشد.[۸۸]

در اینجا بنا نداریم که به ذکر تمامی مقتضیات «لاَإِلٰهَإِلاَّالله» به طور خاص، و حتی به نسبت دوره‌ی تربیت در مکه، بپردازیم بلکه تنها می خواهیم بگوییم که از روزی که این آیین پاک نازل گشته، ایمان، آن‌گونه که تفکر ارجایی می پندارد صِرف تصدیق و اقرار نیست، حتی آن زمان که در اوایل دعوت، اقرار به زبان از نشانه‌های راستی ایمان بود و جز مومنین واقعی، کسی را یارای پذیرش مخاطر ایمان نبود، این اقرار، به صورت مستقل و خودکار، تحولاتی به مانند تحولاتی که «لاَإِلٰهَإِلاَّالله» در روح و روان جماعت مومن پرورش یافته توسط رسول الله ﷺ ایجاد

۸۶- ﴿إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ﴾ «آن‌گاه که کافران تعصب و نخوت جاهلیت را در دل‌هایشان جای دادند.» (الفتح: ۲۶)

۸۷- ﴿كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلا يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْداً لا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾ «همانند کسی که دارائی خود را برای نمودن به مردم، ریاکارانه صرف می کند و به الله و روز رستاخیز ایمان ندارد. مَثَل چنین کسی همچون مَثَل قطعه سنگ صاف و لغزنده‌ای است که بر آن خاک باشد، و باران شدیدی بر آن ببارد و آن را به صورت سنگی صاف برجای گذارد. (چنین ریاکارانی) از کاری که انجام داده‌اند سود و بهره‌ای برنمی گیرند، و الله گروه کفرپیشه را (به سوی خیر و صلاح) رهنمود نمی‌نماید.» (البقرة : ٢٦٤)

۸۸- دموکراسی گمان دارد که اولین سیستمی است که این اصول را مقرر ساخته و در عالم واقعی به اجرا گذاشته است و به دیگران حق ابراز وجود و حق آزادی بیان داده است، و در رد این گمان همین بس که نگاهی بیندازیم به بوسنی و هرزگوین و چچن و فیلیپین و کشمیر و فلسطین و تمامی ممالکی که مسلمین در زیر سیطره‌ی یهودیان و مسیحیان گذران معیشت دارند و این وضعیت را مقایسه کنیم با قسط و عدل و توانایی تحمل دیگرانی که مسلمین در برابر یهودیان و مسیحیانی که تحت زعامت‌شان زندگی می نمودند از خود به نمایش گذاشتند.

نمود، به بار نیاورد، بلکه تغییرات شگرف زمانی حاصل گشت که مومنین به مقتضیات «لاَإِلَٰهَإِلاَّالله» ایمان آوردند و بر اساس آن تربیت شدند و بر مبنای آن در دنیای واقعی به فعالیت پرداختند.

هم‌چنین بنا نداریم که بگوییم صِرف تربیت اصحاب رضي الله عنهم بر اساس این الزامات و بر مبنای این اقتضائات، عمل شگرفی بود که رسول‌الله صلی الله علیه و سلم در مورد هسته‌ی اصلی و مستحکم دعوت به انجام رسانید، زیرا از هر مربی دیگری که عهده‌دار ایجاد و شکل‌دهی این هسته در هر گوشه‌ی این کره‌ی خاکی و در هر برهه از زمان تا روز قیامت است نیز انتظار می رود که چنین روشی را در پیش گیرد، اما شاهکار حضرت رسول صلی الله علیه و سلم ، درجه و سطح عجیبی بود که اصحاب رضي الله عنهم را در عمل به مقتضیات و الزامات «لاَإِلَٰهَإِلاَّالله» بدان رسانید، همان درجه‌ای که عالم خیال را به واقعیت پیوند زد و مستحبات،[89] به درجه‌ی واجبات و فرایض رسیدند و بدون آنکه از جانب الله تعالی و رسول اجباری صورت گیرد، اصحاب رضي الله عنهم خود را بدان‌ها مقید می ساختند، آنان در ایمان به آخرت نیز گوی سبقت را ربوده و آن‌را چنان در وجود خود نهادینه کرده بودند که گویی هم اکنون، و نه پس از سال‌ها، به نظاره‌ی مستقیمش نشسته‌اند، و این همان چیزی است که نسل ممتازِ پرورش یافته توسط رسول‌الله صلی الله علیه و سلم را به نسلی متمایز مبدل ساخت نه صرف التزام به مقتضیات «لاَإِلَٰهَإِلاَّالله»، هر چند که التزام به این مقتضیات برای تمامی دعوت‌گران به «لاَإِلَٰهَ-إِلاَّالله»، لازم و ضروری می باشد.

* **

به مرور زمان و گام به گام، مقتضیات «لاَإِلَٰهَإِلاَّالله» گسترش یافت و جوانب جدیدی از روان و زندگی را در بر گرفت؛ جوانبی که پیشتر در آن داخل نشده بودند و الله قدرتمند و دانا بنا به علم و حکمت خویش، در زمان تعیین شده نازل‌شان فرمود و پایبندی به آن‌ها را الزامی نمود به گونه‌ای که دیگر، التزام به مقتضیات پیشین کافی نبود و ایمان را محقق نمی ساخت.

امام أبو عبید القاسم بن سلام رحمه الله (۱۵۷ – ۲۲۴ هـ) در صفحه‌ی ۵۴ و صفحات دیگر کتاب "الإیمان"[90] چنین می گوید: و ما مسایل را به آنچه که الله تعالی حضرت رسول صلی الله علیه و سلم را برای آن مبعوث نمود و قرآن را برایش نازل فرمود رجوع دادیم و مشاهده نمودیم که الله تعالی گواهی دادن به «لاَإِلَٰهَإِلاَّالله وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ الله» را به عنوان نقطه شروع ایمان معرفی نموده است، به همین خاطر، رسول‌الله صلی الله علیه و سلم پس از رسیدن به نبوت، در حدود ۱۰ سال یا بیشتر در مکه ماندگار شد و مردم را تنها به سوی گواهی دادن به شهادتین فرا می خواند و ایمانِ واجب برای بندگان در آن روز در همین حد بود و هر کس که به آن ندا پاسخ مثبت می داد به عنوان مومن شناخته می شد و ایمان، او را به چیزی

۸۹- مستحبات عبارت‌اند از اعمالی که انجام‌شان مایه‌ی خشنودی پروردگار است و ترک آنها معصیت به شمار نمی آید و به عنوان مثال می توان به نمازهای سنت قبل و بعد از نمازهای واجب اشاره نمود، مترجم.

۹۰- این کتاب را شیخ ناصرالدین آلبانی رحمه الله، مورد تحقیق و بررسی قرار داده و انتشارات دارالأرقم کویت، در سال ۱۴۰۵ هجری قمری آن‌را به چاپ رسانده است.

بیشتر از آن ملزم نمی ساخت و زکات و روزه و سایر احکام دین بر وی واجب نبود و آن‌چنان که علماء ذکر می کنند این آسان‌گیری و تخفیف، نوعی رحمت و مهربانی از جانب الله ﷻ برای بندگانش به حساب می آمد چرا که آنان به تازگی از جاهلیت رهایی یافته بودند و اگر تمامی فرایض به یک‌باره بر آنان تحمیل می گشت قلب-هایشان از آن متنفر می‌شد و به همین علت، ایمان واجب در آن زمان، اقرار زبانی بود و مومنین در مکه و چند ماه پس از هجرت به مدینه بر همین منوال به سر بردند و پس از آنکه مردم به اسلام روی آوردند و رغبت و علاقه‌ی آنان بدان عمیق‌تر گشت، الله ﷻ نماز به سوی کعبه و تغییر قبله از بیت المقدس به سوی آن را به الزامات ایمان افزود و اگر در زمان تغییر قبله، از تبعیت از این دستور سرپیچی می نمودند و صرفاً به ایمان پیشین و مصادیق سابق آن، و همان قبله‌ی اولیه اکتفا می نمودند ایمان از آنان سلب می گشت زیرا عملی مخالف با اقرار زبانی انجام داده و دچار نقض اقرار (اقرار همان بر زبان آوردن شهادتین جهت ورود به اسلام می‌باشد، مترجم) شده بودند و اطاعت نخست از اطاعت دوم به ایمان نزدیک‌تر نبود (زیرا هر چه به جلو گام بر می‌داریم مصادیق ایمان افزون می گردد و دایره‌ی شمول آن نیز بیشتر می شود، مترجم)، پس از آنکه مومنین، دستور الله ﷻ و رسول را اجابت نمودند و به مانند اقرار زبانی آن‌را به انجام رسانیدند از آن روز به بعد، ایمان بر اقرار زبانی و انجام نماز مشتمل شد، و فریضه‌ی نماز به اقرار زبانی اضافه گشت.. مسلمین روزگاری را بر همین منوال سپری نمودند و پس از آنکه شتابان به سوی نماز روان گشتند و سینه‌هایشان برای انجام آن گشوده شد و با شور و اشتیاق به انجامش رسانیدند، الله ﷻ زکات را نیز به ایمان قبلی افزون ساخت و فرمود:

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾

«و نماز را بر پای دارید و زکات بپردازید.» (**البقرة : ۸۳ ، ۱۱۰**)

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾

«از اموال آنان زکات بگیر تا بدین وسیله ایشان را پاک داری، و ایشان را بالا بری.» (**التوبة : ۱۰۳**)

در این حالت اگر آنان به اقرار زبانی و به جای آوردن نماز بسنده می نمودند و زکات نمی پرداختند این عدم پرداخت، دقیقاً به مانند نمازی که پیشتر عدم ادای آن ناقض اقرار زبانی بود ایمان را از آنان زایل می ساخت و به ناقض اقرار زبانی و انجام نماز مبدل می گشت و تصدیق‌کننده‌ی این مسأله، جهاد ابوبکر ﷺ به همراه مهاجرین و انصار، بر علیه اعرابی بود که از پرداخت زکات خودداری نمودند و این جهاد، درست به مانند جهادی بود که رسول‌الله ﷺ در مقابل مشرکین به انجام رسانید و در کشتن و اسیر نمودن افراد، و به غنیمت گرفتن اموال، تفاوتی با هم نداشتند در حالی که تمامی این افراد، پرداخت زکات را انکار ننموده و اصل آن را زیر سوال نبرده بودند بلکه از دادن آن ممانعت ورزیده بودند. اوضاع برای تمامی قوانین و دستورات دینی به همین ترتیب بود و هر بار که قانونی نازل می شد به ایمان قبلی افزون می گشت و بدان ملحق می شد و بدین ترتیب تمامی آنها در زیر نام

ایمان جمع شدند و فردی را که بدان‌ها پایبند بود مومن می خواندند و این همان چیزی است که جماعتی در آن به خطا رفته‌اند؛ همان جماعتی که می گویند ایمان، قول و اقرار زبانی است.

***

اکنون که به هسته‌ی مستحکم، آنگونه که رسول‌الله ﷺ پرورش داد، نظری افکندیم بر می گردیم و می پرسیم: چرا ایشان آن همه تلاش جان‌کاه را در خلال ۱۳ سال مکه و ۱۰ سال مدینه مبذول داشت تا این الگوی بی نظیر بشری شکل پذیرد؟ آیا تنها بدین خاطر بود که جماعتی مومن به وجود آید که به الله ﷻ و روز آخرت ایمان داشته و نماز برپای دارد و زکات مال دهد و عبادت الله ﷻ را بر جای آورد؟!

درست است که بخشی از این تلاش عظیم، صَرف ایجاد این امور در دنیای واقعی شد، و ذاتاً این مسایل با ارزش‌اند و شایستگی آن را دارند که برای محقق گشتن‌شان تلاش و کوشش به خرج داده شود، اما همچنان که پیشتر اشاره نمودیم حضرت رسول ﷺ، هدف‌هایی به مراتب والاتر و برتر از این اهداف را دنبال می نمود (و در پی دست یافتن به مسایلی بسیار ارزشمندتر بود، مترجم)...

ماموریت این جماعت این نبود که عبادتی شبیه به عبادت گروه‌های مومن پیشین را برای الله ﷻ به انجام برساند بلکه رسالتش، گسترش توحید در سرتاسر زمین بود و تلاش می نمود تا تمامی بشریت را از عبادت بندگان رهانیده و به سوی عبادت الله ﷻ سوق دهد، چنان‌که "رِبعی بن عامر رضی الله عنه" در مواجهه با رستم، فرمانده سپاه ایران که در آن زمان از بزرگ‌ترین طاغوت‌ها به شمار می آمد ماموریت مسلمین را چنین عنوان نمود[91].. و پرورش امثال این جماعت، نیاز به آمادگی خاصی دارد زیرا صرفاً به دنبال آن نیستیم که گروهی شکل گیرد که به الله ﷻ و روز قیامت ایمان داشته و تنها، خالق یگانه را عبادت نماید.

آگاهان علم صنعت و تجارت نیک می دانند که کالای مورد مصرف داخلی جدای از کالای صادراتی است، کالای مصرف داخلی شاید بتواند به هر نحوی و به هر گونه‌ای ساخته شود و حداقل اهداف را پوشش دهد اما کیفیت کالای صادراتی بایستی در حد بالایی باشد و به خوبی تولید گردد تا بتواند خود را به بازار تحمیل نماید و محصولات پایین‌تر از خود را به خارج از بازار رهنمون سازد!.. پس اگر در دنیای تجارت مادی و زمینی روال چنین باشد به طور قطع در عالَم تجارت والا و باشکوه، بسی شایسته‌تر است که چنین امری به وقوع بپیوندد؛ همان عالَمی که الله ﷻ در موردش چنین می فرماید:

۹۱- ابن کثیر رحمه الله در **"البداية و النهاية"** گفتگوی ربعی بن عامر رضی الله عنه و رستم را این گونه نقل می کند:

«**فقال له رستم: ما جاء بكم؟ فقال له: لقد ابتعثنا اللهُ لنخرج العباد من عبادة العباد إلى عبادة رب العباد، ومن جور الأديان إلى عدل الإسلام، ومن ضيق الدنيا إلى سعة الدنيا والآخرة**»

(رستم گفت: شما برای چه آمده‌اید؟ ربعی رضی الله عنه پاسخ داد: الله ما را مبعوث ساخته تا مردمان از بندگی بندگان برهانیم و آنان را به سوی بندگی الله رهنمون سازیم و از ظلم و ستم ادیان نجاتشان دهیم و به سوی عدل اسلام روانه‌شان سازیم و آنها را از تنگناهای دنیا به سوی گشایش دنیا و آخرت هدایت نماییم)، مترجم.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾

«ای مؤمنان! آیا شما را به بازرگانی و معامله‌ای رهنمود سازم که شما را از عذاب بسیار دردناك دوزخ رها سازد؟ * به الله و پیغمبرش ایمان می‌آورید، و در راه الله با مال و جان تلاش و جهاد می‌کنید. اگر بدانید این برای شما (از هر چیز دیگری) بهتر است.» **(الصف: ۱۰ – ۱۱)**

برای هدایت جامعه بشری نیاز است که گروهی منحصربه‌فرد و استثنایی به بهترین وجه پرورش یابد و دین را در رفتار عملی و واقعی خود نشان دهد، و به دیگران بنمایاند که این دین، دینی حق است و می بایست از آن تبعیت شود و هیچ چیز دیگری جای خالی‌اش را پُر نمی سازد و هیچ برنامه‌ای نمی تواند جایگزینش گردد..

آنچه که مورد نظر می‌باشد این است که گروهی مومن شکل گیرد که بتواند با تمامی مظاهر و نشانه‌های جاهلیت مقابله کند و تنها به کنار رفتنش اکتفا ننماید بلکه بر آن غالب شود و بنیانش را از بیخ و بن برکند و بر جایش، ساختمانی جدید بنیان نهد و آن را بر پایه‌های صحیح و درستی استوار سازد؛ همان پایه‌هایی صحیحی که بنای سالم بر آنها بنیان نهاد می شود.. و این همان چیزی است که در عالم واقع با دست‌های مبارك رسول‌الله ﷺ به انجام رسید.

بنا به شرایطی که دعوت در آن واقع شده بود اولین برخوردش، با جاهلیت عرب بود اما رسالتش به این جاهلیت محدود نبود زیرا تمامی زمین در جاهلیتی یکسان به سر می بُرد و مردم به بت‌پرست و آتش‌پرست و جن‌پرست و طبیعت‌پرست و بردگان طاغوتان تقسیم شده بودند و در این میان، پیروان دین آسمانی که گرفتار تحریف و دگرگونی شده بود نیز وجود داشتند.

و دین جدید، و پیام‌آور آن و جماعتی که زیر نظرش پرورش یافته بود (به جنگ تمامی آنها رفتند و، مترجم) به مواجهه با آنان برخواستند.

به‌راستی آیا صِرف ایجاد جماعتی مومن که عبادت الله ﷻ را برجای آوَرد برای مواجهه با این همه مشکلات، استقامت کافی و مناسب در خود دارد؟ چه رسد به این‌که بخواهد آن‌را تغییر دهد و چه رسد به این‌که بخواهد دینی صحیح برجایش بنشاند!

هرگز! زیرا این امر، نیازمند گروهی از افراد است که در بالاترین سطح، پرورش یافته باشند و به عنوان مغز و هسته‌ی اصلی در جامعه‌ی جدید خدمت نمایند و این همان جماعتی است که رسول‌الله ﷺ آن‌را بنیان نهاد؛ همان شالوده‌ی استواری که ساختمانِ (اسلام، مترجم) بر دوشش بنا گشت و با واقعیت وجودی خویش دنیا را متحول ساخت.

کتاب‌های سیره به وفور در مورد این هسته‌ی مستحکم و این شالوده‌ی استوار، و درباره‌ی سطوح عالی و منحصربه- فردی که بدان نائل گشتند سخن رانده‌اند و ما در اینجا به دنبال آن نیستیم که بیوگرافی و زندگی نامه اصحاب ﷺ

را ارائه دهیم چرا که کتاب‌های سیره مملو از این مسایل است، هم‌چنین نمی خواهیم که در مورد تمامی بزرگان اصحاب‌رضی الله عنهم سخن برانیم؛ همان‌هایی که یادشان آن‌قدر بزرگ و گیراست که روان‌ها را به جوشش در می آورد و آدمی را به شدت تکان می دهد و لرزه به اندامش می اندازد، بلکه در اینجا به دنبال آنیم که جهت تدبّر و درس گرفتن، خصوصیات و صفاتی را عنوان داریم که این هسته‌ی بی نظیر بر مبنای آن استوار گشته است.

با این وجود، برخی از مسایل در زندگی اصحاب‌رضی الله عنهم وجود دارد که به شدت مرا منقلب می سازد و در مواجهه با آن به هیچ وجه نمی توانم خود را کنترل نموده و تحت تأثیر آن قرار نگیرم، البته این مسایل در بزرگان اصحاب‌رضی الله عنهم خلاصه نمی شود بلکه افرادی را نیز در بر می گیرد که ممکن است با وجود شکوه‌مندی و عظمت‌شان، برای تاریخ بسیار کم اهمیت باشند و جز چند سطر از آنان مکتوب نگشته باشد، اما با این وجود خالی از فایده نمی دانم که در ایستگاه‌شان اندکی توقف نماییم!

* در زمان رسول‌الله صلی الله علیه وسلم زنی بود که بر اثر صَرَع دچار بیهوشی می‌شد و هنگام بیهوشی بدنش نمایان می گشت بنابراین نزد پیامبر صلی الله علیه وسلم از این قضیه شکایت برد و از وی خواست برایش دعا نماید تا از صرع رهایی یابد، رسول‌الله صلی الله علیه وسلم به وی فرمود: می‌خواهی برایت دعا کنم که شفا یابی یا آنکه صبر پیشه می کنی تا به بهشت نائل آیی؟ گفت: صبر پیشه می کنم یا رسول الله! اما برایم دعا کن که به هنگام بیماری‌ام بدنم نمایان نشود، رسول الله صلی الله علیه وسلم نیز برایش دعا کرد و از آن روز به بعد دیگر بدنش نمایان نشد.[۹۲]

* فقر و تنگ‌دستی بر خانواده‌ای فشار وارد ساخته بود، مرد به زنش نگاهی انداخت و گفت: رسول‌الله صلی الله علیه وسلم به محتاجین کمک می کند، آیا از وی نخواهیم که از مالی که در اختیار دارد اندکی نیز به ما دهد؟ زن در جواب گفت: آیا می خواهی از الله جل جلاله به پیش رسولش شکایت بری؟... آن‌گاه هر دو طریق صبر را اختیار نمودند!

* شبی عمر رضی الله عنه برای بررسی اوضاع مردم در کوچه‌ها قدم می زد و به ناگاه صدای گریه‌ی بچه‌هایی را شنید، پس داخل آن خانه شد و زنی را دید که دیگی بر آتش نهاده و آن‌را هَم می زند و در کنارش بچه‌هایی هستند که گریه می کنند، عمر علت گریه را جویا شد و زن پاسخ داد: به خاطر گرسنگی است، گفت این دیگ چیست؟ جواب داد: سنگ‌ریزه‌هایی در آن گذاشته‌ام و آنها را هَم می زنم تا این که بچه‌ها بخوابند چون چیزی برای خوردن نداریم و در حالی که عمر را نمی شناخت گفت: و عمر نیز هیچ اهمیتی به ما نمی دهد، عمر به وی گفت: و عمر از کجا حال و روز تو را بداند؟ زن پاسخ داد: پس چرا عهده‌دار امور مسلمین گشته است؟ عمر با چشمی گریان از پیشش رفت و به همراه خادم خود به بیت المال مراجعه نموده و آرد و روغن بر دوش نهاد و به سوی منزل آن زن به راه افتاد، خدمتکارش گفت: اجازه دهید من آن بار را حمل نمایم! عمر رضی الله عنه گفت:

«ومن يحمل عني يوم القيامة»

(و چه کسی در روز قیامت چیزی را به جای من بر دوش می کشد؟)

۹۲- مسلم رحمه الله، این حدیث را روایت نموده است.

آن‌گاه آرد و روغن در دیگ گذاشت و آن‌قدر در آتش دمید که دود در لابلای ریش پر پشتش به حرکت در آمد.. و آن خانه را ترک ننمود تا آنکه بچه‌ها شکمی سیر خوردند و خوابیدند..

* یکی از مجاهدین در حالی که مشتی خرما در دست داشت به خاطر شوق شهادت و بهشت، به سوی جنگ رهسپار گشت، اما آن‌قدر برای رفتن به جنات النعیم شتاب کرد که صبر ننمود تا خرماها را به اتمام برساند، آنها را به گوشه‌ای انداخت و گفت: اگر بایستم تا این خرماها را بخورم دیر خواهد شد! به سرعت وارد میدان نبرد گشت و به شهادتی رسید که در پی آن بود.

* مجاهدی زره‌ای جنگی پوشید تا برای نبرد آماده گردد، دوستش به وی گفت که این زره در ناحیه‌ی گردن روزنه‌ای دارد و احتمال آن می رود که تیر از آن نفوذ کند، مجاهد پاسخ داد: و اگر تیر از این قسمت به من اصابت کند مورد بزرگ‌داشت الله ﷻ قرار می گیرم، این گونه بود که وارد نبرد گشت و تیر از همان روزنه به وی اصابت نمود و الله ﷻ با بخشیدن درجه‌ی شهادت به وی، تکریمش نمود..

و برای این دست مثال‌ها، پایانی نیست!

***

شاید بهترین شیوه برای مشخص نمودن خصیصه‌ها و ویژگی‌هایی که هسته‌ی اصلی و اساسی دعوت بر اساس آنها بنیان نهاده شد این باشد که توصیف‌هایی که الله ﷻ و رسول در مورد این جماعت منحصربه‌فرد داشته‌اند، و یا اوامری که الله ﷻ و پیام آورش آنان را بدان ملزم ساخته‌اند و اصحاب ﷺ به بهترین نحو بدان پایبند بوده‌اند، و یا راهنمایی و هدایتی که الله ﷻ و رسول برای مومنین به ارمغان آوردند و آنان به سرعت به اجرایش گذاشتند را جمع‌آوری نماییم زیرا در حقیقت، این خصیصه‌ها همان ویژگی‌های حقیقی‌اند که هسته‌ی مستحکم بر مبنای‌شان شکل گرفته است..

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ*، فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ * أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ * الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾

«مسلّماً مؤمنان پیروز و رستگارند. * کسانی‌اند که در نمازشان خشوع و خضوع دارند. * و کسانی‌اند که از (کردار) بیهوده و (گفتار) یاوه روی‌گرداند. * و کسانی‌اند که زکات مال به در می کنند. * و عورت خود را حفظ می‌کنند. * مگر از همسران یا کنیزان خود، که در این صورت جای ملامت ایشان نیست اشخاصی که غیر از این (دو راه زناشوئی) را دنبال کنند، متجاوز (از حدود مشروع) به‌شمار می‌آیند (و زناکار می‌باشند). * و کسانی‌اند که در امانت‌داری خویش امین و در عهد خود بر سر پیمان‌اند. * و کسانی‌اند که مواظب نمازهای خود

می‌باشند. * آنان مستحقّان (سعادت) و فراچنگ آورندگان (بهشت) هستند. * آنان بهشتِ برین را تملّک می‌کنند و جاودانه در آن خواهند ماند.» (المؤمنون: ۱ – ۱۱)

﴿أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ * الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللهِ وَلا يَنْقُضُونَ الْمِيْثَاقَ * وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ * وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرّاً وَعَلانِيَةً وَيَدْرَأُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ * جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ * سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾

«پس آیا کسی که می‌داند که آنچه از طرف پروردگارت بر تو نازل شده است حق است (و برابر آن زندگی می‌کند و هم بر آن می‌میرد، سزا و جزای او) همانند (سزا و جزای) کسی خواهد بود که (به سبب انحراف از حق و کفر مطلق، انگار) نابینا است؟! تنها خردمندان (حق را و عظمت الله را) درک می‌کنند. * (خردمندان، یعنی) آن کسانی که به عهد (تکوینی و تشریعی) الله وفا می‌کنند، و پیمان (موجود میان خود و بندگان) را نمی‌شکنند. * و کسانی که برقرار می‌دارند پیوندهائی را که الله به حفظ آنها دستور داده است و از پروردگارشان می‌ترسند و از محاسبه‌ی بدی (که در قیامت به سبب گناهان داشته باشند) هراسناک می‌باشند. * و کسانی که (در برابر مشکلات زندگی و اذیّت و آزار دیگران) به خاطر پروردگارشان شکیبائی می‌ورزند، و نماز را چنان که باید می‌خوانند، و از چیزهائی که بدیشان داده‌ایم، به گونه‌ی پنهان و آشکار می‌بخشند و خرج می‌کنند، و با انجام نیکی‌ها، بدی‌ها را از میان برمی‌دارند. آنان (با انجام چنین کارهای پسندیده‌ای) عاقبت نیک دنیا (که بهشت است) از آن ایشان است. * (این عاقبت نیکو) باغ‌های بهشت است که جای ماندگاری (سرمدی و زیستن ابدی) است، و آنان همراه کسانی از پدران و فرزندان و همسران خود بدانجا وارد می‌شوند که صالح، (یعنی از عقائد و اعمال پسندیده‌ای برخوردار بوده) باشند (و جملگی در کنار هم جاودانه و سعادتمندانه در آن بسر می‌برند) و فرشتگان از هر سوئی بر آنان وارد (و به درودشان) می‌آیند. * (فرشتگان بدانان خواهند گفت:) درودتان باد! به سبب شکیبائی (بر اذیّت و آزار) و استقامتی که (بر عقیده و ایمان) داشتید، چه پایان خوبی.» (الرعد: ۱۹ – ۲٤)

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَاناً وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ﴾

«مؤمنان، تنها کسانی هستند که هر وقت نام الله برده شود، دل‌هایشان هراسان می‌گردد (و در انجام نیکی‌ها و خوبی‌ها بیشتر می‌کوشند) و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده می‌شود، بر ایمان‌شان می‌افزاید، و بر پروردگار خود توکّل می‌کنند. * آنان کسانی‌اند که نماز را چنان که باید می‌خوانند و از آنچه بدیشان عطاء

کرده‌ایم، (مقداری را به نیازمندان) می‌بخشند. * آنان واقعاً مؤمن هستند و دارای درجات عالی، مغفرت الهی، و روزی پاک و فراوان، در پیش‌گاه پروردگار خود می‌باشند.» **(الأنفال: ۲ – ٤)**

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللهُ إِنَّ اللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾

«مردان و زنان مؤمن، برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند. هم‌دیگر را به کار نیک می‌خوانند و از کار بد باز می‌دارند، و نماز را چنان که باید می‌گزارند، و زکات را می‌پردازند، و از الله و پیغمبرش فرمان‌برداری می‌کنند. ایشان کسانی‌اند که الله به زودی ایشان را مشمول رحمت خود می‌گرداند. (این وعده‌ی الله است و الله به گزاف وعده نمی‌دهد و از وفای بدان هم ناتوان نیست، چرا که) الله توانا و حکیم است.» **(التوبة: ٧١)**

﴿لَكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

«ولی پیغمبر و مؤمنانی که با او هستند، با مال و جان خود به جهاد، همه خوبی‌ها و نیکی‌ها از آن ایشان است، و آنان بی‌گمان رستگاران‌اند.» **(التوبة: ۸۸)**

﴿إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفّاً كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ﴾

«الله کسانی را دوست می‌دارد که در راه او متحد و یک‌پارچه در خط و صف واحدی می‌رزمند، انگار دیوار سُربیِ بزرگی هستند.» **(الصف: ٤)**

﴿وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ * وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ * أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ﴾

«و (با انجام اعمال شایسته و بایسته) به سوی آمرزش پروردگارتان، و بهشتی بشتابید و بر هم‌دیگر پیشی گیرید که بهای آن (برای مثال ، هم‌چون بهای) آسمان‌ها و زمین است؛ (و چنین چیز با ارزشی) برای پرهیزگاران تدارک دیده شده است. * آن کسانی که در حال خوشی و ناخوشی و ثروت‌مندی و تنگ‌دستی، به احسان و بذل و بخشش دست می‌یازند، و خشم خود را فرو می‌خورند، و از مردم گذشت می‌کنند، والله نیکوکاران را دوست می دارد. * و کسانی که چون دچار گناه (کبیره‌ای) شدند، یا (با انجام گناه صغیره‌ای) بر خویشتن ستم کردند، به یاد الله می‌افتند (و وعده و وعید و عقاب و ثواب و جلالت و عظمت او را پیش چشم می‌دارند و پشیمان می‌گردند) و آمرزش گناهان‌شان را خواستار می‌شوند – و به جز الله کیست که گناهان را بیامرزد؟ – و با علم و آگاهی بر (زشتی کار و نهی و وعید الله از آن) چیزی که انجام داده‌اند پافشاری نمی‌کنند (و به تکرار گناه دست نمی‌یازند) * آن چنان پرهیزگارانی پاداش‌شان آمرزش پروردگارشان و باغ‌های (بهشتی) است که در زیر (درختان) آنها

جویبارها روان است و جاودانه در آنجاها ماندگارند، و این چه پاداش نیکی است که بهره‌ی کسانی می‌گردد که اهل عمل‌اند.» (آل عمران: ۱۳۳ – ۱۳٦)

﴿التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾

«آنان توبه‌کننده (از معاصی)، پرستنده (دادار)، سپاس‌گزار (پروردگار)، گردنده (در زمین و اندیشمند در آفاق و انفس)، نمازگزار، دستوردهنده به کار نیک، بازدارنده از کار بد، و حافظ قوانین الله می‌باشند. (ای پیغمبر!) مژده بده به مؤمنان.» (التوبة: ۱۱۲)

﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً﴾

«مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان باایمان و زنان باایمان، مردان فرمانبردار فرمان الله و زنان فرمانبردار فرمان الله، مردان راست‌گو و زنان راست‌گو، مردان شکیبا و زنان شکیبا، مردان فروتن و زنان فروتن، مردان بخشایش‌گر و زنان بخشایش‌گر، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردان پاک‌دامن و زنان پاک‌دامن، و مردانی که بسیار الله را یاد می‌کنند و زنانی که بسیار الله را یاد می‌کنند، الله برای همه آنان آمرزش و پاداش بزرگی را فراهم ساخته است.» (الأحزاب: ۳۵)

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعاً سُجَّداً يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَاناً سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً﴾

«محمد فرستاده‌ی الله است، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یک‌دیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی، آنان همواره فضل الله را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند. نشانه‌ی ایشان بر اثر سجده در پیشانی‌هایشان نمایان است. این، توصیف آنان در تورات است، و اما توصیف ایشان در انجیل چنین است که همانند کشت‌زاری هستند که جوانه‌های (خوشه‌های) خود را بیرون زده، و آنها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده باشد، به‌گونه‌ای که برزگران را به شگفت می‌آورد، تا کافران را به سبب آنان خشمگین کند. الله به کسانی از ایشان که ایمان بیاورند و کارهای شایسته انجام دهند آمرزش و پاداش بزرگی را وعده می‌دهد.» (الفتح: ۲۹)

﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

«و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود، نگاه‌داری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارند.» **(الحشر: ۹)**

﴿وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ * وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ * وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللهِ إِنَّهُ لا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ * وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ﴾

«و کسانی‌اند که از گناهان بزرگ، و اعمال بسیار زشت و ناپسند می‌پرهیزند، و هنگامی که خشمناک می گردند می‌بخشند. * و کسانی‌اند که دعوت پروردگارشان را پاسخ می گویند، و نماز را چنان که باید می‌خوانند، و کارشان به شیوه رایزنی و بر پایه مشورت با یکدیگر است، و از چیزهائی که بدیشان داده‌ایم (در کارهای خیر) صرف می کنند. * و کسانی‌اند که اگر ستمی بدیشان شد، خویشتن را یاری می‌دهند. * کیفر هر بدی، کیفری هم‌سان آن است. اگر کسی گذشت کند (و میان خود و میان او) صلح و صفا به راه اندازد، پاداش چنین کسی با الله است، الله قطعاً ظالمان را دوست نمی‌دارد. * بر کسانی که پس از ستمی که بر آنان رفته است انتقام می گیرند عتاب و عقابی نیست.» **(الشوری: ۳۷ – ٤١)**

﴿وَلا تَهِنُوا وَلا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

«و سست و زبون نشوید و غمگین و افسرده نگردید، و شما برترید اگر که به راستی مؤمن باشید.»
(آل عمران: ۱۳۹)

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾

«بگو این راه من است که من (مردمان را) با آگاهی و بینش به سوی الله می‌خوانم و پیروان من هم (چنین می‌باشند)، و الله را منزّه می‌دانم، و من از زمره‌ی مشرکان نمی‌باشم.» **(یوسف: ۱۰۸)**

﴿هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ * وَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾

«او همان کسی است که تو را با یاری خود و توسّط مؤمنان (مهاجر و انصار) تقویت و پشتیبانی کرد. * و در میان آنان الفت ایجاد نمود اگر همه آنچه در زمین است صرف می کردی نمی‌توانستی میان دل‌هایشان انس و الفت برقرار سازی اما الله میان‌شان انس و الفت انداخت، چرا که او عزیز و حکیم است.» **(الأنفال: ٦۲ – ٦۳)**

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دادگری پیشه سازید و در اقامه‌ی عدل و داد بکوشید، و به خاطر الله شهادت دهید هر چند که شهادت‌تان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان بوده باشد.» **(النساء: ۱۳۵)**

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ للهِّ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَاتَّقُوا اللهَّ إِنَّ اللهَّ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾

«ای مؤمنان! بر ادای واجبات الله مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید، و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که (با ایشان) دادگری نکنید. دادگری کنید که دادگری (به ویژه با دشمنان) به پرهیزگاری نزدیک‌تر است. از الله بترسید که الله آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهید.» **(المائدة: ٨)**

﴿الم * ذَلِكَ الْكِتَابُ لا رَيْبَ فِيهِ هُدىً لِلْمُتَّقِينَ * الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ * وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ * أُولَئِكَ عَلَى هُدىً مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

«الف . لام . میم . * این کتاب هیچ گمانی در آن نیست و راهنمای پرهیزگاران است. * آن کسانی که به دنیای نادیده باور می‌دارند، و نماز را به گونه‌ی شایسته می‌خوانند، و از آنچه بهره آنان ساخته‌ایم می‌بخشند. * آن کسانی که باور می‌دارند به آنچه بر تو نازل گشته و به آنچه پیش از تو فرو آمده، و به روز رستاخیز اطمینان دارند. * این چنین کسانی، هدایت و رهنمود پروردگار خویش را دریافت کرده و حتماً رستگارند.» **(البقر: ١ – ٥)**

«المؤمن للمؤمن كالبنيان يشد بعضه بعضاً»

(مومنان برای یک‌دیگر به مانند بنایی هستند که هر قسمت از آن، قسمت دیگر را محکم و استوار می سازد.)[٩٣]

«مثل المؤمنين في توادهم وتراحمهم كمثل الجسد إذا اشتكى منه عضو تداعى له سائر الجسد بالسهر والحمى»

(مثال مومنان در دوستی و تَرحّم، به مانند بدنی یک‌پارچه است که اگر عضوی از آن به درد آید دیگر اعضا با شب بیداری و تب کردن با آن همدردی می کنند.)[٩٤]

«إن الله قد أذهب عنكم عبية الجاهلية وفخرها بالأنساب، كلكم لآدم وآدم من تراب»

(الله ﷻ، تکبّر جاهلیت و افتخار به نسب را از میان شما برداشته است، شما همگی از آدم هستید و آدم از خاک.)[٩٥]

«ليس الشديدُ بالصُّرعة ولكن من يملك نفسه عند الغضب»

(نیرومندی به زور و قدرت نیست بلکه به آن است که کسی بتواند به هنگام غضب و عصانیت، خود را کنترل نماید.)[٩٦]

«وتبسمك في وجه أخيك صدقة»

٩٣- بخاری ~~رحمه الله~~ و مسلم ~~رحمه الله~~ این حدیث را روایت نموده‌اند.

٩٤- بخاری ~~رحمه الله~~ و مسلم ~~رحمه الله~~ این حدیث را روایت نموده‌اند.

٩٥- أبو داود ~~رحمه الله~~ والترمذی ~~رحمه الله~~ این حدیث را روایت نموده‌اند.

٩٦- بخاری ~~رحمه الله~~ و مسلم ~~رحمه الله~~ این حدیث را روایت نموده‌اند.

(لبخند تو بر روی برادرت صدقه است.)[۹۷]

«إن قامت الساعة وبيد أحدكم فَسِيلة فليغرسها»

(اگر قیامت برپا گشت و یکی از شما نهالی در دست داشت (نا امید نگردد و حتماً، مترجم) آن‌را بکارد.)[۹۸]

«مَثَلُ القائم في حدود الله، والواقع فيها، كمثل قوم استهموا على سفينة فكان بعضهم أعلاها وبعضهم أسفلها فكان الذين في أسفلها إذا استقاموا مروا على من فوقهم، فقالوا: لو أنا خرقنا في نصيبنا خرقاً ولم نؤذ من فوقنا! فلو تركوهم وما أرادوا هلكوا جميعاً ولو أخذوا على أيديهم نجوا ونجوا جميعاً»

(مثال کسی که حدود الله را برپای می‌دارد و کسی که از آن تجاوز می‌نماید به مانند قومی است که برای نشستن در کشتی، قرعه می اندازند و گروهی در بالا قرار می گیرند و گروهی در پایین، آنانی که در پایین سکنا گزیده‌اند به هنگام نوشیدن آب از روی گروه بالا رد می شوند، پس با خود می اندیشند و می گویند بهتر است در همین قسمت خود، سوراخی در کشتی ایجاد نماییم و افراد طبقه‌ی بالا را دیگر نیازاریم، اگر بالانشینان آنان را به حال خود رها سازند تا خواسته‌ی خود را عملی کنند، تمام اهل کشتی به فنا می رود و اگر آنان را از این کار باز دارند، نجات می یابند و تمامی سرنشینان نجات می یابند.)[۹۹]

«إن الله كتب الإحسان على كل شيء فإذا قتلتم فأحسنوا القِتلة وإذا ذبحتم فأحسنوا الذِّبحة، وليُحدّ أحدكُم شفرته وليُرِحْ ذبيحته»

(الله احسان و نیکویی را بر هر چیزی فرض نموده است، اگر کُشتید به نیکی بکشید و اگر ذبح نمودید به نیکی ذبح کنید و کارد خود را تیز نمایید و قربانی خود را راحت سازید.)[۱۰۰]

«ألا إني أتقاكم لله وأخشاكم له، ولكني أصوم وأفطر، وأقوم وأنام، وأتزوج النساء فمن رغب عن سنتي فليس مني»

(آگاه باشید که من از تمامی شما باتقواترم و از همه‌ی شما بیشتر از الله ترس دارم اما روزه می گیرم و افطار می نمایم، بیدار می شوم و می خوابم، و با زنان ازدواج می کنم، پس هر کسی که از سنت من روی بگرداند از من نیست.)[۱۰۱]

***

هسته‌ی اصلی و اساسی دعوت که رسول‌الله ﷺ تربیت نمود بر اساس این ویژگی‌ها، و در بالاترین درجه از آنها استوار گردید، اما به راستی این هسته در زمین چه چیز را به انجام رساند؟

۹۷- ترمذی ﷺ این حدیث را روایت نموده است.

۹۸- امام أحمد ﷺ این حدیث را روایت نموده است.

۹۹- بخاری ﷺ این حدیث را روایت نموده است.

۱۰۰- مسلم ﷺ و نسائی ﷺ و ترمذی ﷺ و أبو داود ﷺ و **ابن ماجة** ﷺ این حدیث را روایت نموده‌اند.

۱۰۱- بخاری ﷺ و مسلم ﷺ این حدیث را روایت نموده‌اند.

این شالوده‌ی استوار، هسته‌ای بود که به عنوان دژ مستحکم شناخته می شد و مسلمین شبه جزیره‌ی عربی به دور آن جمع گشته بودند، و اگر به زبان امروزی بخواهیم توصیف‌شان نماییم باید بگوییم: آنان هسته‌ای بودند که "پایگاه مردمی"[۱۰۲] به دورشان جمع گشت پایگاهی که با استفاده از آن، دعوت به سوی کرانه‌ها و آفاق حرکت نمود.

تمامی دعوت‌های پویا بر روی زمین، ناگزیر از داشتن پایگاهی مردمی و اجتماعی‌اند تا از خلال آن و به واسطه آن حرکت نمایند اما این توده‌ها هیچ‌گاه در حجم مطلوبی ایجاد نمی گردند مگر آنکه رهبر و پیشوایی پرورش دهنده داشته، و از هسته‌ای مستحکم بهره‌مند باشند؛ هسته‌ای که خود، از بنیه‌ای محکم، و تابشی گرم، و انرژی بخش برخوردار باشد تا بتواند این توده‌ها را برانگیزاند و آنان را تشویق نماید تا به دور هم جمع گشته و گِرد هم آیند، و بایستی توجه داشت که – در واقعیت امر – این توده‌ها، در سطح آن گروه برگزیده و ممتازی نیستند که رهبر اصلی به تربیت‌شان همت گمارده و به آنان توجهی ویژه نموده و در راهنمایی و هدایت‌شان، و در پیگیری اوضاع و احوال‌شان، تلاش و کوشش به خرج داده است.

و تمامی افراد مجتمع رسول‌الله ﷺ نیز همگی در سطحی هم‌سانِ هم قرار نداشتند و همان‌گونه که در قرآن مشاهده می کنیم در میان آنان، "بر زمین نشستگان" و "کند روان"[۱۰۳] و افراد ضعیف الایمان وجود داشتند و کسانی بودند که در برخورد با هر چیزی، پراکنده می گشتند و از میدان متواری می شدند و البته این نفرات سوای منافقین پنهان و آشکارند!:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ﴾

«ای مؤمنان! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: (برای جهاد) در راه الله حرکت کنید، سستی می کنید و دل به دنیا می‌دهید؟» **(التوبة: ۳۸)**

﴿وَإِنَّ مِنْكُمْ لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ فَإِنْ أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَالَ قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ إِذْ لَمْ أَكُنْ مَعَهُمْ شَهِيداً * وَلَئِنْ أَصَابَكُمْ فَضْلٌ مِنَ اللَّهِ لَيَقُولَنَّ كَأَنْ لَمْ تَكُنْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ مَوَدَّةٌ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزاً عَظِيماً﴾

(در میان شما گروهی هستند که سستی می کنند و دیگران را نیز سست می‌نمایند و از جنگ بازمی‌دارند، پس اگر مصیبتی به شما رسید می گویند: به راستی الله به ما لطف فرمود که جزو آنان شرکت نداشتیم. * و اگر رحمت الله دربرتان گرفت (و پیروزی و غنیمتی به شما دست داد) درست مثل این که هرگز میان شما و ایشان مودّت و دوستی نبوده، می گویند: ای کاش! ما هم با آنان می‌بودیم و بسی بهره می‌بردیم.» **(النساء: ۷۲ – ۷۳)**

۱۰۲- پایگاه مردمی، برای ترجمه "القاعدة الجماهيرية" مورد استفاده قرار گرفته و عبارت است از توده‌هایی که پس از شکل‌گیری و استقرار هسته‌ی اصلی به دعوت می گروند و با استفاده از فرامین و رهنمودهای آن گروه ممتاز به پیش می روند.

۱۰۳- "به زمین نشستگان" و "کند روان" به ترتیب برای ترجمه "المثّاقلين" و "المبطئين" به کار رفته‌اند، و مخاطب این دو عبارت، مسلمینِ سست عنصری‌اند که صاحب اراده‌ی ضعیفی می باشند و به اصطلاح، مرد روزهای سخت نیستند!، مترجم

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلا تُظْلَمُونَ فَتِيلاً﴾

«آیا نمی‌بینی کسانی که بدیشان گفته می‌شد: دست از جنگ بدارید و نماز را برپا دارید و زکات مال بدر کنید امّا وقتی که جنگ بر آنان واجب گردید (و فرمان جهاد داده شد) بدین هنگام دسته‌ای از ایشان از مردم همان‌گونه ترسیدند و هراس برداشتند که از الله ترس و هراس داشتند! و بلکه بیشتر هم دچار خوف و وحشت شدند! و گفتند: پروردگارا! چرا جنگ را بر ما واجب کردی؟ چه می‌شد اگر به ما فرصت بیشتری می‌دادی؟ بگو: کالای دنیا اندک است و آخرت برای کسی که پرهیزگار باشد بهتر است، و کمترین ستمی به شما نشود.» (النساء: ۷۷)

﴿وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الْأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلا فَضْلُ اللهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلَّا قَلِيلاً﴾

«و هنگامی که کاری که موجب نترسیدن یا ترسیدن است به آنان می‌رسد، آن را پخش و پراکنده می‌کنند. اگر این گونه افراد، سخن گفتن در این‌باره را به پیغمبر و فرماندهان خود واگذارند تنها کسانی از این خبر ایشان اطّلاع پیدا می‌کنند که اهل حلّ و عقدند و آنچه بایست از آن درک و فهم می‌نمایند. اگر فضل و رحمت الله شما را در بر نمی‌گرفت جز اندکی از شما همه از اهریمن پیروی می‌کردید.» (النساء: ۸۳)

و اما در مورد منافقین بایستی گفت که مسایل زیادی از آنان سر زده و انتظاری بیش از این نیز از آنها نمی رود! پس اگر تمامی این دسته‌های مختلف از انسان‌ها در زمان رسول‌الله ﷺ وجود داشتند در حالی که وی در میان آنان بود و وحی نازل می گشت و برنامه و نقشه‌ی راه را به آنان ابلاغ می کرد و احساسات و رفتارشان را تصحیح می نمود این مسأله بایستی روشن گشته باشد که تمامی توده‌ها قادر به راه‌یابی به سطوح عالی نیستند و نمی توانند به مانند آن گروه ممتازی باشند که رهبر و پیشوای پرورش دهنده به آنان توجه و عنایتی خاص دارد.. واقعیت تاریخی می گوید: که شالوده‌ی استواری که رسول‌الله ﷺ در زیر نظر خود پرورش داد و از آن نگهداری و مراقبت فرمود، دارای صلابت و استواری خاصی بوده و ایمان، به شدت در قلب‌هایشان رسوخ و نفوذ نموده بود و با صداقت هرچه تمام‌تر به مسایل می نگریستند و تمامی افراد جامعه را در جهت رسیدن به اهداف با خود همراه می ساختند و "بر زمین چسپیدگان" و "کند روان" و "افراد ضعیف الایمان" و "بی‌مایه‌گان فراری"[۱۰۴]، و حتی منافقان، و دشمنان آشکارشان نیز نتوانستند آنان را از طی نمودن مسیر بازدارند و بر زمین‌شان بنشانند! و این همان درس عبرتی است که از ایجاد هسته‌ی استواری که بنیه‌ی ایمانی قوی و والا مقامی دارد به‌دست می آید زیرا در نبودش،

۱۰۴- عبارت "بی‌مایه‌گان فراری" برای ترجمه "**الخفاف المستطارون**" به کار رفته و به افرادی اشاره دارد که با مواجهه شده با اولین نشانه‌های خطر از میدان می گریزند و بدان پشت می کنند، مترجم.

اگر توده‌ها به اعماق چاه‌ها متمایل شوند کسی را نمی یابند که آنان را به بلندای آسمان رهنمون سازد، و کسی نیست تا اگر گام‌هایشان به انحراف کشیده شد آن‌را تصحیح نماید، و اگر گمراه شدند به هدایت‌شان باز آورد.

بنابراین، وجود هسته‌ی مستحکم مسأله‌ای تزیینی و جانبی نیست بلکه ضرورت و الزامی است که بدون آن نمی توان مسیر صحیح را پیمود و در طریق درست گام نهاد.

***

این هسته‌ی مستحکم، که رسول‌الله ﷺ پرورش داد و رهبری توده‌ها در میادین مختلف از قبیل رهبری نظامی در جنگ‌ها، و رهبری اخلاقی در تعاملات فردی، و رهبری اجتماعی در تشکیل روابط مجتمع، و رهبری فکری در آگاه نمودن مردم به حقیقت اسلام با استفاده از سخنان و رفتار را بدان سپرد،آری! این هسته بود که با جاهلیت جزیره‌ی عربی رودررو گشت و آن‌را شکست داد و بنیانش را از بیخ و بن برکند و از صحنه‌ی روزگار محوش ساخت و بر جای آن، ساختمانی جدید بنیان نهاد.. و در حقیقت این مسأله، امری آسان و سهل الوصول نبود.

و هر کس که وقایع تاریخی را دنبال کند و در آیات الهی که در وصف نبردِ حق و باطل نازل گشته تدبّر نماید نیک می‌داند که چه تلاش‌هایی، اعم از تلاش‌های روانی به منظور صبر در برابر مشکلات و مشقت‌های نبرد و آماده‌ساختن نفس برای آن و نیز تلاش‌های جسمی و مادی، صَرف شده و چه جان‌فشانی‌هایی به وقوع پیوسته، و چه قهرمانی‌هایی به انجام رسیده، و چه خیال‌های زیبایی در زمین محقق گشته، تا آنکه در نهایت، نتیجه‌ی نبرد به سود حق به پایان رسیده است.. و (تنها با درک این مسائل است که، مترجم) اهمیت جایگاه رهبریِ مستقیمِ رسول‌الله ﷺ بر این جماعت ممتاز، و رهبری وی بر توده‌ها با همکاری جماعت برگزیده اصحاب ﭫ ادارک می گردد و جایگاه و مرتبه‌ی شالوده استوار در تمامی این جهادها آشکار می شود؛ همان شالوده‌ای که واقعیت جزیره‌ی عربی را متحول ساخت، و رنگ و بویی دیگر به جهان بخشید.

در حالی که قرار بود این هسته‌ی بنیادین با عقاید، و ارزش‌ها، و آداب و رسوم، و رفتاری فاسد رودررو گردد، و با نفس‌هایی دست و پنجه نرم کند که انحرافات عقیده‌ای و ارزشی و عرفی و رفتاری، آنان را به فساد کشانیده بود و به این انحرافات خو گرفته بودند و آن را عین حق و صواب می پنداشتند و معتقد بودند که این همان چیزی است که واجب است از آن محافظت شود و در راهش جنگ و قتال صورت گیرد (جنگ پیش‌رو به هیچ‌وجه، مترجم) جنگی آسان نبود.

الله ﻷ درگیری میان حق و باطل را به چیزی تشبیه می کند که در آتش افکنده می شود (تا خالص و پاک گردد، مترجم):

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَداً رَابِياً وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللهُ الْأَمْثَالَ﴾

«الله از (ابرهای) آسمان، آب فرو می‌باراند و درّه‌ها و رودخانه‌ها هر یک به اندازه‌ی گنجایش خویش در خود می‌گنجانند، و روی این سیلاب‌ها، کف‌های زیاد و بی‌سودی قرار می‌گیرد، همچنین است آنچه از طلا و نقره و غیره جهت تهیّه زینت‌آلات روی آتش ذوب می‌نمایند، کف‌هائی همانند کف‌های آب بر می‌آورد ، - پروردگار برای حق و باطل چنین مثالی می‌زند - امّا کف‌ها، (بی‌سود و بیهوده بوده و هرچه زودتر) دور انداخته می‌شود، ولی آنچه برای مردم نافع است در زمین ماندگار می‌گردد، الله این چنین مثالی می‌زند.» **(الرعد: ۱۷)**

به‌راستی که (نبرد میان حق و باطل، مترجم) آتشی حقیقی است، آتشی روشن، آتشی سوزان، آتشی گدازنده و ذوب کننده.. آتشی که مومنان با صبر و استقامت و توکل و روی نهادن به سوی الله ﷻ حملش می کنند و از نتایجش این است که **آنگاه** که مومنینِ مجاهدِ صابر، نفس خود را پاك نموده و خود را برای الله ﷻ خالص می گردانند پلیدی و ناپاکی از قلوب آنان رخت بر می بندد و **آنگاه** که حق، باطل را نابود می سازد ناپاکی نیز از روی زمین رخت بر خواهد بست! و برافراشتگی و قدرت و طغیان ناپاکان رو به زوال نهاده و حق بر جای آن می نشیند.. و هسته‌ی مستحکمِ رسول‌الله ﷺ، در تمامی این موارد، نقش خود را تمام و کمال ایفا نمود تا اینکه سرانجام اوضاع در جزیره‌ی عربی به نفع اسلام استقرار یافت.. و آن گاه، وظیفه و نقش این هسته، گسترش یافت و مکان‌هایی دیگر را نیز در بر گرفت.

درست است که جزیره‌ی عربی، پایگاه اصلی و آغوش حقیقی اسلام بود و نیروهای اسلامی از آنجا به دیگر نقاط اعزام می گشتند اما هدف، تمامی زمین و سرتاسر این کره‌ی خاکی بود!

این دین برای تمامی مردمان نازل شده و مومنین جزیره‌ی عربی به فرماندهی رسول‌الله ﷺ، هدایت‌گران بشریت به شمار می‌آمدند و دعوت‌گرانی بودند که مردم را به سوی حق فرا می خواندند، و معلمانی بودند که حقیقت دین را به بشریت می آموختند:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً﴾

«و بی گمان شما را ملّت میانه‌روی کرده‌ایم (نه در دین افراط و غُلُوّی می‌ورزید، و نه در آن تفریط و تعطیلی می شناسید، حق روح و حق جسم را مراعات می‌دارید و آمیزه‌ای از حیوان و فرشته‌اید) تا گواهانی بر مردم باشید و پیغمبر (نیز) بر شما گواه باشد.» **(البقرة: ۱۴۳)**

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

«باید از میان شما گروهی باشند که (تربیت لازم را ببینند و قرآن و سنّت و احکام شریعت را بیاموزند و مردمان را) دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و آنان خود رستگارند.» **(آل عمران: ۱۰٤)**

و این مسایل هیچ‌گاه آسان نیستند و به سهولت به دست نمی آیند..

تاریخ بنا به عادت خود، بر جنگ‌هایی تمرکز دارد که میان سپاهیان به وقوع می پیوندد.. و در حقیقت نیز این نبردهای نظامی است که در نهایت، نتیجه‌ی درگیری را مشخص می نماید اما اگر این‌گونه به مساله نگریسته شود که صرفاً نبردی نظامی است که نظامیان در میادین جنگ به انجام می رسانند، بُعدی بسیار مهم از حقیقت درگیری‌ها در خفا می ماند و نبرد و درگیری در دایره‌ای تنگ محصور می گردد و امری بسیار مهم که اهمیتی انکار ناپذیر دارد از قلم می افتد و یا از شأن و جایگاهش کاسته می شود، و آن چیزی نیست جز عقاید و ارزش‌هایی که نبردها به خاطرش شکل می گیرند و به سبب آن به وقوع می پیوندند.

جنگ- به زبان امروزی- در حقیقت جنگ تمدن‌هاست، درگیری و کشمکش میان تمدنی پاك و ناپاك، میان تمدن ایمان و جاهلیت، کشمکشی تمام عیار و همه جانبه که تمامی جوانب نفس و سرتاسر ابعاد زندگانی را در بر می گیرد، اگرچه جنگ نظامی، همان نقطه اوجی است که نتیجه‌ی نبرد را، حتی اگر برای مدتی (اندك، مترجم) نیز باشد، مشخص می نماید!

قوم مغول، در برهه‌ای معین از تاریخ، فتوحاتی به دست آورد و زمین را به تاراج برد اما تمدنی ایجاد ننمود و بهتر است که بگوییم: ریشه‌ی تمدن را خشکاند و طغیان و کفر را بر جای آن نشاند.. تا آنکه الله ﷻ چنین تقدیر نمود که به اسلام روی آورند و به این دین مشرَّف شوند.

در تاریخ معاصر نیز، ارتش‌های غربی فتوحاتی به دست آوردند و زمین را چپاول نمودند و به غارت بردند اما علیرغم تمامی پیشرفت‌های مادی و علمی و تکنولوژیکی که در اختیار داشتند نتوانستند تمدنی به معنای واقعی کلمه ایجاد نمایند که شایستگی وجود و ماندگاری را در خود داشته باشد بلکه قانون جنگل را در زمین به اجرا گذاشتند؛ قانونی که در آن قوی، ضعیف را می بلعد و یا به گونه‌ای از میدان به دَرَش می کند، آنان فساد فکری و اخلاقی را در زشت‌ترین حالتی که جاهلیت در طول تاریخ به خود دیده است در زمین منتشر کردند و پراکنده ساختند.

نبرد نظامی، حقیقت و اصل نبرد نیست و یا – حداقل – می توان گفت که تنها حقیقت جنگ نیست و آتش جنگ صرفاً به خاطر آن شعله‌ور نگشته است، بلکه ارزش‌ها حقیقت نَبَردند و این ارزش‌ها هستند که سپاهیان به خاطرشان می جنگند و صاحبان‌شان پس از پیروزی، آنها را منتشر می سازند! و به همین خاطر است که فتوحات اسلامی از تمامی جنگ‌های توسعه طلبانه در طول تاریخ متمایز می گردد.

(با دقت در این نبردها در می یابیم که، مترجم) این شهوتِ توسعه طلبی و تصرف سرزمین‌ها و شهوتِ غلبه بر دیگران و خوار نمودنشان نبود که سپاهیان عرب را عازم جنگ‌ها می نمود بلکه هدف – به دستور الله ﷻ –، انتشار توحید در سرتاسر زمین و نابودی جاهلیت و طغیان آن بود تا تنها شریعت پروردگار در نقطه‌ی اوج باشد و دین به گونه‌ای خالصانه از آن الله ﷻ گردد:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾

«و با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند و دین خالصانه از آن الله گردد.» **(الأنفال: ۳۹)**

و همانی است که رَبعی بن عامر﷜ این‌گونه آن‌را در برابر رستم اعلام می نماید:

رهانیدن مردمان از بندگی بندگان و رهنمون ساختن آنان به سوی بندگی الله و نجات‌شان از ظلم و ستم ادیان و روانه نمودن آنها به سوی عدل اسلام و آزاد ساختن‌شان از تنگناهای دنیا به سوی گشایش دنیا و آخرت..

اسلام، تمدنی باشکوه و والا است که می خواهد انسان را از بندگی طاغوت برهاند و او را به سوی عبادت الله ﻷ فرا خواند، و از گردن نهادن به وهم و خیالات نجاتش داده و او را به سوی خورشید حقیقت روانه سازد و از ظلم و جور، به سوی عدل و قسط رهنمونش نماید و از جهل و نادانی به سوی علمش باز آورد و از تاریکی‌ها به سمت نور و روشنایی‌اش کشاند..

هیچ تمدنی در طول تاریخ، نتوانسته آنچه را که فتوحات اسلامی به بار آورده‌اند ایجاد نماید..

تمام شگفتی‌های این تمدن صرفاً در سرگذشت جنگ‌ها خلاصه نمی شود؛ همان نبردهایی که در آن، مردانی اندك، با ساز و برگ جنگیِ بی مقدار، در برابر قدرت شگرف نظامی و تعداد فراوان نفرات و تجهزات جنگی مدرن و پیشرفته‌ی ایران و روم به برتری رسیدند، چیزی که به‌راستی - پس از لطف و یاری پروردگار - تفسیری جز تأثیر روح‌بخش عقیده‌ی صحیح به الله ﻷ و روز رستاخیز در نفس و روان معتقدان بدان، و تربیت بر اساس حقایق عقیده‌ای و فکری صحیح به خود نمی شناسد، و این همان امری است که سبب گشت تا آن مردان اندك در کمتر از ۵۰ سال، از سمت غرب به اقیانوس رسند و از جهت شرق، سرزمین هند را در نوردند و این سرعت در طول تاریخ نظیر ندارد..

و اگرچه این جنگ‌ها در میزان تاریخ بسیار مهم و چشم‌گیرند اما عجائب صرفاً در آنها خلاصه نمی گردد بلکه شگفتی اصلی در فتح قلب‌ها توسط اسلام نهفته است و این‌که ملیون‌ها انسان بدون هیچ اجبار و اکراهی، وارد دین حق گشتند (و در مقابل آن گردن کج نمودند، مترجم).

در اسلام هرگز نبرد برای اجبار مردمان به پذیرش دین انجام نمی‌گیرد:

﴿لا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾

«اجبار و اکراهی در (قبول) دین نیست، چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخّص شده است.» **(البقرة: ٢٥٦)**

بلکه نبرد برای زدودن جاهلیتی است که خود را در قالب عقاید و افکار جاهلی بروز داده و نظمی جاهلی برپایه آن شکل گرفته است و سپاهیانی جاهل از آن حمایت می کنند و اگر این جاهلیت از بین رود انسان‌ها آزاد می گردند تا آنچه را که می خواهند برای خود برگزینند:

﴿قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾

«چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخّص شده است، بنابراین کسی که از طاغوت (شیطان و بت‌ها و معبودان پوشالی و هر موجودی که بر عقل بشورد و آن را از حق منصرف سازد) نافرمانی کند و به الله ایمان آورد، به محکم‌ترین دستاویز درآویخته است (و او را از سقوط و هلاکت می‌رهاند و) اصلاً گسستن ندارد و الله شنوا و دانا است.» (البقرة: ٢٥٦)

و اما اگر کسی خواست تا بر دین سابقش باقی بماند، علیرغم این‌که بر گمراهی آشکاری سیر می کند اما نفس و دین و تمامی هستی‌اش محفوظ مانده و مادامی‌که برای مومنین ایجاد مشکل نکند و با آنان سر جنگ نداشته باشد در امان خواهد بود:

﴿لا يَنْهَاكُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ فِي الدِّينِ وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ مِنْ دِيَارِكُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ﴾

«الله شما را باز نمی‌دارد از این که نیکی و بخشش کنید به کسانی که به سبب دین با شما نجنگیده‌اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده‌اند، الله نیکوکاران را دوست می‌دارد.» (الممتحنة: ٨)

و این میلیون‌ها انسانی که بدون زور و اجبار در اسلام وارد شدند هنگامی به انجام این کار مبادرت ورزیدند که دین را در آدمیانی که بدان گردن نهاده و آن را در واقعیت زندگی به انجام رسانده بودند مشاهده نمودند؛ انسان‌هایی که بر اساس حقیقت اسلام پرورش یافته بودند و آن‌را در عالم واقع به گونه‌ای به نمایش گذاشته بودند که تعجب همگان را برانگیخته بود و درنتیجه، قلب مردمان برای این آیین پاک، به تپش افتاد و بدان گرویدند، و اگر مومنین در این سطح والا نبودند حتی اگر فاتح میادین نبرد نیز می گشتند نمی توانستند در چنین زمان اندکی، این حجم وسیع از مردمان را جذب اسلام نمایند چرا که شمشیر، صرفاً زمین را فتح می کند و به درون قلب‌ها راه نمی یابد!

الله ﷻ به رسولش این‌گونه می فرماید:

﴿وَلَوْ كُنْتَ فَظّاً غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾

«و اگر درشت‌خوی و سنگ‌دل بودی از پیرامون تو پراکنده می‌شدند.» (آل عمران: ١٥٩)

مخاطب این آیه، رسول و برگزیده‌ی الله ﷻ؛ محمد المصطفی ﷺ است پس حال و روز فاتحان نبرد و برندگان میادین جنگ چگونه خواهد بود اگر به اخلاق نیکو و پسندیده مجهز نباشند؟!

به تاکید که ورود ملت‌ها به آیین اسلام در آن برهه‌ی اندک از زمان، یکی از آثار تربیت بی نظیری است که رسول‌الله ﷺ، آن هسته‌ی مستحکم را بر اساس آن پرورش داد و به گونه‌ای تمام و کمال مراقبتش نمود و بدان توجهی ویژه مبذول داشت تا وسیله‌ای برای پیش‌برد اراده و قَدَر الله ﷻ باشد:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾

«الله است که پیغمبر خود را همراه با هدایت و رهنمود و آئین راستین (اسلام) فرستاده است تا آن‌را بر همه‌ی آئین‌های دیگر چیره گرداند.» **(الصف: ۹)**

و عجائب فتوحات اسلامی تنها در وارد گشتن سریع امّت‌ها در این آیین پاک خلاصه نمی گردد بلکه عدالت مثال زدنی‌ای که مسلمینِ- پرورش یافته توسط رسول الله ﷺ بر اساس آیین پاک اسلام- در تعامل با سرزمین‌های فتح شده و حتی با باقی‌ماندگان بر دین خود به اجرا گذاشتند را نیز نباید از خاطر برد، به گونه‌ای که داستان عمر ﵁ در برخورد با پدر آن جوان قبطی که ضربات پسر عَمرو بن عاص پشت وی را به در آورده بود و کلماتی که خلیفه‌ی مسلمین در مقابل عَمرو بن عاص بر زبان راند، شهره‌ی خاص و عام بوده و در طول تاریخ منحصر به‌فرد است:

«یا عَمرو! مَتی إِستَعبَدتُّمُ الناس وقد وَلَدَتهُم أُمَّهاتُهُم أحراراً»

(ای عَمرو، از چه زمان مردمان را به بردگی گرفته‌اید در حالی‌که مادران‌شان آنان را آزاد به دنیا آورده‌اند!)

و البته باز این پایان شگفتی‌ها نیست، داخل گشتن آزادانه‌ی ملت‌ها در زبان عربی چنان عجیب است که در تاریخ نظیر ندارد، آن ملت‌ها – حتی کسانی که بر دین خود استوار ماندند – زبان خویش را به باد فراموشی سپردند و زبان عربی را برای خود برگزیدند و با آن سخن می راندند و تفکر می نمودند و عبادات خود را به انجام می رسانیدند!

نکته‌ی دیگر اینکه توجه بسیار زیاد و بیش از حد رسول‌الله ﷺ به تربیت شالوده‌ی استوار، نوعی ضمانت – پس از الله ﷻ – برای استمرار منهج و برنامه‌ی الهی به شمار می رفت، و پس از آنکه پیامبر ﷺ به سوی الله ﷻ پر گشود، خلافت هدایت‌گرانه‌ی خلفای راشدین – با تمامی مثال‌های والایی که در تمامی صحنه‌های زندگی در آن به وقوع پیوست – مصداق (بارز، مترجم) این حقیقت بود و بعد از وفات رسول‌الله ﷺ و پایان نزول وحی، امتداد راستین و واقعی منهج ایشان به حساب می آمد.

درست است که این دوره، زمان زیادی به طول نینجامید و تقدیر چنان بود که دوامِ بسیار نداشته باشد اما آن‌گونه که خاورشناسان و دشمنان این دین می پندارند، پایان خلافت به معنای از دست رفتن اسلام، و اتمام کار آن نبود، در حقیقت، این دوران، به مانند پرواز در آسمان بود و بسیاری از اعمال آن، از حد واجبات فراتر رفته و وارد وادی مستحباتی شده بود که در مورد آنها الزامی وجود نداشت و از طرف الله ﷻ و رسولش واجب نگشته بود، و زمانی که مردم از این جایگاه رفیع، سقوط کردند و به سطح واجبات و یا نزدیک آن فرو افتادند در حقیقت دچار

انحطاط و سقوط نگشتند بلکه از پرواز بر فراز زمین بازماندند و با گام‌هایشان ادامه‌ی حرکت دادند و همین برای آنان بس است که - پس از آنکه از پرواز در آن سطح عالی بازماندند - به نشر توحید همت گماشتند و جهانیان را از ارزش‌های تمدنی والا بهره‌مند ساختند؛ تمدنی که اروپا تا قرن ۱۷ میلادی، یعنی تا ۱۰ قرن پس از نقطه اوج جهان اسلام (که همان خلافت بود، از چشمه‌ی آن نوشید، مترجم) و و از روشنایی‌اش بهره جست.

و این گونه است که می بینیم آن برهه‌ی کوتاه از زمان، رعد و برقی نبود که برای لحظه‌ای کوتاه تولید روشنایی نماید و از بین رود بلکه نور درخشانش تا هم اکنون نیز روشن کننده‌ی راه بوده و تا زمانی که الله ﷻ اراده فرماید به کار خود ادامه خواهد داد، آری! این دوره، به عنوان الگویی واقعی، هم‌چنان یاری دهنده‌ی نسل‌ها بوده و تمامی آنها بدان گرایش دارند و تلاش می‌نمایند تا به سطح آن رسند، و حتی اگر این نسل‌ها نتوانند در عمل به این مهم دست یابند حداقل این است که جهت حرکت‌شان به سوی صعود است و اراده‌ی صعود نمودن همیشه از سستی کردن و بر زمین نشستن بهتر است، زیرا به حکم جاذبه‌ی زمین، نشستن به سقوط منجر می شود (و به انحطاط ختم می گردد، مترجم) و زمین، آنانی را که سویش متمایل می گردند به خود جذب می نماید.. تمامی حرکت‌های اصلاحی و احیاءگری در طول تاریخ اسلام، - و چه بسیارند و نمونه‌ی معاصر، یکی از آنهاست - ریشه در آن برهه‌ی درخشان دارند و روشنایی راه خود را از آن می گیرند، برهه‌ای که همچنان روشن کننده راه و مسیر می باشد، و به همین خاطر است که خاورشناسان و تمامی دشمنان اسلام، تلاش داشته و دارند که آن دوره از تاریخ را گنگ و مبهم نشان دهند تا این نور درخشان و خیره کننده را خاموش سازند و نگذارند نسلی از نسل‌ها از روشنایی آن بهره جوید و دوباره به سوی بلندی‌ها به حرکت افتد، و محال است که تلاش ناپاک‌شان به ثمر نشیند (و آنان چه دانند که تلاش‌شان سراب گونه است!، مترجم) زیرا با قَدَری از قدرهای الله ﷻ سر ستیز دارند:

﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾

«می‌خواهند نور (آئین) الله را با دهان‌هایشان خاموش گردانند، ولی الله نور (آئین) خود را کامل می گرداند، هرچند که کافران دوست نداشته باشند.» (**الصف: ۸**)

***

در اینجا در پی آنیم تا در مورد امری بسیار حیاتی و مهم در سبک تربیتی رسول‌الله ﷺ برای پرورش آن هسته‌ی مستحکم سخن رانیم و این مساله، همان حجم بالای **مشورت** حضرت رسول ﷺ با اصحاب و یارانش می‌باشد.
و در ابتدای امر می پرسیم که آیا پیامبر ﷺ نیازمند مشاوره و مشورت بود در حالی که برای هر موضوعی که الله ﷻ اراده می فرمود که رسولش بیان کند وحی نازل می گشت و هر زمان که جماعت مسلمین در انحراف می افتادند مسیرشان را تصحیح می نمود؟ وحی حتی برخی از مسایلی را که برای شخص آن حضرت نیز پیش می آمد

اصلاح می فرمود و به عنوان مثال می توان به برخورد پیامبر با عبدالله ابن مکتوم[۱۰۵]، و یا نحوه‌ی تعامل وی با اسیران بدر[۱۰۶] اشاره نمود!

هرگز! رسول الله ﷺ در حالی‌که سنگینی بار دعوت را بر دوش می کشید و زندگانی مومنان را در دوران مکه و مدینه مدیریت می نمود به هیچ وجه نیازمند مشاوره نبود، اما مشورت گرفتن و مشاوره نمودن از اصول و الزامات تربیت به شمار می آمد!

درست است که تربیت بر روی اصل "**سمع و طاعة**: گوش به فرمان بودن"، سربازانی ملتزم و پایبند به وجود می آورد اما هیچ‌گاه سبب نمی گردد که رهبر و پیشوایی از میان آنان بر خیزد!

و (میزان بالای مشورت در حالی بود که گوش به فرمان بودن به نسبت اوامر پیامبر ذاتاً امری مطلوب بود و، مترجم) به تاکید، التزام به فرمان پیامبر ﷺ عبادتی بود که از جانب الله ﷻ بر بندگان واجب گشته بود:

﴿مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾

«هر که از پیغمبر اطاعت کند، در حقیقت از الله اطاعت کرده است.» (**النساء: ۸۰**)

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾

«و هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم مگر بدین منظور که به فرمان الله از او اطاعت شود.» (**النساء: ٦٤**)

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾

«چیزهائی را که پیغمبر برای شما (از احکام الهی) آورده است اجراء کنید، و از چیزهائی که شما را از آن بازداشته است دست بکشید.» (**الحشر: ۷**)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ...﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از الله و از پیغمبر اطاعت کنید...» (**النساء: ۵۹**)

۱۰۵- دکتر خردمند در تفسیر سوره‌ی "عبس" چنین می فرماید: «عَبَسَ» : چهره در هم کشید، اخم و تخم کرد. مخاطب پیغمبر است، بدان گاه که سران قریش در خدمتش بودند و امیدوار بود که دعوتش را بپذیرند و با اسلام ایشان، قبائل و مردمان زیادی آئین یکتاپرستی را پذیرا گردند مسلمان نابینای صادق و صمیمی و عاشق دینداری، و راغب فهم علم و دانش آسمانی، به نام عبدالله ابن ام‌مکتوم به مجلس درآمد و با صدای بلند مکرّراً از آن حضرت تقاضای درس و وعظ قرآن و احکام دین کرد. اثر ناخوشنودی در چهره مبارکش پدیدار شد و از او روی گرداند و سرگرم ادامه‌ی دعوت اشراف به سوی دین خدا گردید لذا مورد خطاب و عتاب آفریدگار قرار گرفت، و این مسأله، درس عبرت جاویدانی برای مسلمانان شد، مترجم.

۱۰۶- اشاره به آیه ۶۷ سوره انفال دارد که در آن الله ﷻ به عتاب حضرت رسول ﷺ می پردازد که چرا اسیران بدر را در مقابل فدیه آزاد نموده و آنان را به قتل نرسانده است: ﴿مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ «هیچ پیغمبری را روا نباشد که اسیران جنگی بگیرد (تا از آنان فدا گرفته و آنان را رها کند) مگر تا زمانی که خون (ناپاکان را) در زمین بسیار بریزد. شما (ای اصحاب رسول) متاع دنیا را می‌خواهید و الله آخرت را می‌خواهد، و الله مقتدر و کارش همه از روی حکمت است»، مترجم.

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

«آنان که با فرمان او مخالفت می‌کنند، باید از این بترسند که بلائی گریبان‌گیرشان گردد، یا این که عذاب دردناکی دچارشان شود.» **(النور: ٦٣)**

﴿مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ﴾

«درست نیست که اهل مدینه و بادیه‌نشینان دوروبر آنان، از پیغمبر الله جا بمانند و جان خود را از جان پیغمبر بیشتر دوست داشته باشند.» **(التوبة : ١٢٠)**

با وجودی که التزام به اوامر رسول‌اللهﷺ، علاوه بر این‌که عبادتی الزامی است سبب رستگاری و نجات نیز می گردد، اما پیامبرﷺ از اصحاب‌ﷺ نمی خواهد که صرفاً سربازانی پایبند به اوامر رهبرشان باشند بلکه به دنبال آن است که آنان را به رهبران بشریت مبدل سازد تا قَدَر الله ﷻ و هدف وی از ایجاد این امّت را محقق گردانند:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً﴾

«و بی‌گمان شما را ملّت میانه‌روی قرار داده‌ایم تا گواهانی بر مردم باشید و پیغمبر (نیز) بر شما گواه باشد.» **(البقرة: ١٤٣)**

و آماده نمودن افراد برای فرماندهی و رهبری، تنها از طریق مشورت نمودن رهبر با کسانی که تربیت نموده حاصل می گردد...

مشاوره همان عاملی است که در میان آنان، آگاهی و بالندگی و رشد را به وجود می آورد:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾

«بگو این راه من است که من (مردمان را) با آگاهی و بینش به سوی الله می‌خوانم و پیروان من هم (چنین می‌باشند)، و الله را منزّه (از انباز و نقص و دیگر ناشایست) می‌دانم، و من از زمره‌ی مشرکان نمی‌باشم.» **(یوسف: ١٠٨)**

و از ظاهر آیه پیداست که "بصیرت" موضوعی مستقل بوده و ذاتاً امری مطلوب است و در کنار ایمانی قرار می گیرد که الله ﷻ این‌گونه از آن یاد می کند:

﴿وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾

«و الله پاک و منزّه است و من از زمره‌ی مشرکان نمی‌باشم.»

درست است که ایمان، امری ضروری است اما بصیرت نیز مسأله‌ای الزامی به شمار می رود (و سبب الزامش این است که، مترجم) دین در دنیای واقعی به جولان و حرکت انداخته شود تا به اذن الله ﷻ، به طور کامل بارور گردد و به ثمر بنشیند، و تمامی تلاش‌ها و یا بخشی از آنها، در اثر حرکتی اشتباه، و به سبب کاری که ثمره‌ای در پی ندارد به هدر نرود.

مشورت گرفتن رهبر از یاران و اصحابش سبب می گردد که پیروان در موقعیت‌های مختلف، با استفاده از قدرت تعقل خود به تفکر بنشینند و ایده‌های مختلف را محک زنند و بهترین آن را بر مبنای هدف مورد نظر انتخاب نمایند، و از سویی دیگر، موجبات مسئولیت‌پذیر گشتن افراد را نیز فراهم می آورد چرا که اعلام رای و نظر، خود نوعی مسئولیت در پی دارد.. و آن‌گاه که مشورت گرفتن بارها و بارها تکرار می شود، فکر کردن، و تصفیه نمودن نظرات به همراه پذیرش مسئولیت آنها نیز ادامه می یابد و آدمی برای رویارویی با وضعیت‌های عملی که با آنها مواجه می شود آماده می گردد، در نتیجه از برخورد با مسایل، ترسی به خود راه نمی دهد و از مسئولیت نمی گریزد و از زیر بارش شانه خالی نمی نماید و این همان صفاتی است که یک رهبر موفق می بایست از آن بهره‌مند باشد.. و طبیعتاً، هر انسانی به رهبری ایده‌آل مبدل نمی شود.

اما بایستی توجه داشت که هیچ‌گاه نمی توان وجود استعداد تبدیل شدن به یک رهبر موفق را در درون افراد شناسایی نمود مگر آنکه گروهی از انسان‌ها -که تحت پرورش و تربیت هستند - در معرض آموزش‌های لازم قرار گیرند تا قابلیت‌ها و توانایی‌هایشان بروز کند و در نتیجه، این امکان به وجود آید که از میان آنان، افرادی که از استعداد و توانایی لازم جهت انجام کار برخودارند شناسایی شوند و مورد تشخیص قرار گیرند... اگر افراد در همه حال، بر اساس "**سمع و طاعة**: گوش به فرمان بودن"، مورد پرورش قرار گیرند، شرایط اکتساب مهارتِ مطلوبِ (رهبری، مترجم) در کسی فراهم نمی آید و آن‌گاه اگر به آنان مسولیتی واگذار گردد گرفتار اضطراب شده و شکست می خورند و حتی اگر در حیات رهبر کهنه‌کار خود، سربازانی مخلص و وفادار باشند پس از درگذشت وی، حرکت و جماعت را واژگون ساخته و به عقب می رانند!

و این‌جاست که مشخص می گردد چرا رسول‌الله ﷺ این همه بر مشورت با پیروانش اصرار می ورزید در حالی‌که نیازی بدان نداشت، آری، پیامبر ﷺ - آگاهانه - به دنبال آن بود که اصحاب ﷺ را آماده سازد تا پس از وی به رهبرانی کارکشته، و یا حداقل به مشاورینی خوش فکر مبدل گردند و در نتیجه، حرکت به مسیرش ادامه دهد و متوقف نگردد، و پس از وفات این رهبر الهام بخش و والا، گرفتار شکست نگردد.

***

این است شالوده‌ی استواری که رسول‌الله ﷺ تربیت نمود و این است نقش آفرینی این هسته‌ی مستحکم در طول تاریخ.

وجود این هسته‌ی مستحکم برای سرگرمی و خوش گذرانی نبود و تمامی آن تلاش‌های عظیمی که پیامبر ﷺ در راه به ثمر رساندنش به خرج داد بیهوده و بی مورد به شمار نمی آمد بلکه الهام و یاری و توفیقی الهی بوده و ضروری‌ترین کار برای این دین و برای هدف بزرگی که الله ﷻ اسلام را به خاطرش فرو فرستاده محسوب می گشت.

و اکنون به واقعیت معاصر بر می گردیم تا سیمای حقیقی‌اش را دریابیم و آن را در پرتو منهج رسول‌الله ﷺ در تربیت هسته‌ی مستحکمی که برای اولین بار سختی‌های این دین را بر دوش کشید مورد بررسی قرار دهیم.

وضعیت جاهلیت امروز چگونه است؟

"ابن تیمیه ﷫" می فرماید:

"و اما پس از بعثت رسول‌الله ﷺ، جاهلیت مطلق می تواند در شهری باشد اما در شهری دیگر نباشد همانند آنچه که در سرزمین کفار در جریان است، و گاه در شخصی وجود دارد و در شخصی دیگر وجود ندارد؛ مانند فردی که هنوز مسلمان نگشته است زیرا در این حالت وی در جاهلیت به سر می‌برد هرچند که در سرزمین اسلامی نیز باشد... اما در زمان به طور مطلق، پس از بعثت پیامبر ﷺ، دیگر جاهلیتی وجود ندارد زیرا همواره و تا برپایی قیامت، گروهی هستند که بر حق باشند... اما گاهاً جاهلیت مقید، در برخی از بلاد اسلامی و بسیاری از مسلمین وجود دارد."[۱۰۷]

این اوضاع قرن هشتم هجری است که در آن مسلمین به بسیاری از الزامات دینی‌شان پایبند بودند هر چند که در بسیاری از جهات نیز کوتاهی‌هایی نموده بودند.. به‌راستی اگر ابن تیمیه ﷫ واقعیت کنونی ما را مشاهده می نمود چه می گفت در حالی‌که بدعت تشریع به «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ الله» رواج یافته و مبنای منع کردن‌ها و مُجاز نمودن‌ها، «غَيْرَ مَا أَنْزَلَ الله» نمی باشد و حکم نمودن به شریعت الله ﷻ، به موجب نص قوانینِ وضع شده، گناهی نابخشودنی است و هر کس که خواهان آن باشد سر خود را از دست می دهد و به خاطرش هزاران و بلکه میلیون‌ها انسان در زندان‌ها تحت شکنجه قرار گرفته‌اند.. و برهنگی زنان به اصلی از اصول مبدل گشته و رعایت حجاب – آن‌گونه که الله ﷻ امر فرموده – بدعتی نابخشودنی است و رسانه‌ها با شدیدترین لحن و با تمامی قوا آن‌را مورد هجوم قرار می دهند .. و قانون، انجام فواحش را مادامی‌که با رضایت طرفین باشد مورد حمایت قرار می دهد انگار که صرفاً این دو نفرند که تعیین کننده‌ی جواب سوال‌اند و این مسایل به الله ﷻ ربطی ندارد و در عرف جاهلیت، خالق مجاز نیست که در این موضوعات دخالت نماید، و نمی تواند چیزی را منع کند یا مجاز اعلام دارد، و "دوستی و دشمنی" در راه الله ﷻ و برای پروردگار تعصبی مردود است و مَذاق زمانه آن‌را خوش نمی دارد، به مدد رسانه‌های

۱۰۷- این مطلب از کتاب "اقتضاءُ صراط المستقيم لمخالفةِ اصحاب الجحيم" نقل شده است، شیخ الاسلام ﷫، جاهلیت را در سه بخش مکان‌ها، اشخاص، و زمان‌ها بررسی می نماید و می گوید که ممکن است پس از بعثت رسول‌الله ﷺ در مکان و یا در اشخاص خاصی جاهلیت مطلق وجود داشته باشد مثلاً فردی که کافر است در جاهلیت مطلق به سر می برد هرچند که در دارالاسلام نیز باشد و جهل این شخص اگر همراه با بی علمی باشد جهلی بسیط و ساده به شمار می آید و اگر فرد گمان کند که می داند در حالیکه از دانایی بی بهره است در جهل مرکب به سر می برد زیرا اگر این شخص علم حقیقی و راسخی به حقایق داشته باشد ممکن نیست که هم‌چنان در گمراهی سیر حیات کند، اما در مورد زمان‌ها باید گفت از آنجایی که طبق حدیث پیامبر ﷺ همواره تا روز قیامت، طایفه‌ای بر حق در صحنه حضور دارد پس در کل زمان ممکن نیست که جاهلیت مطلق وجود داشته باشد و در هر عصری گروهی هستند که حق را به همراه خود داشته و آن‌را به دیگران عرضه می دارند، مطلب دیگر شیخ الاسلام در مورد جاهلیت مقید یا جزیی است، در این نوع جاهلیت که به قول شیخ در بسیاری از مسلمین ممکن است وجود داشته باشد برخی از اعمال جاهلی در درون آنان ریشه می کند و آنها موظف‌اندکه با آن بجنگند و از درون خود ریشه کنش سازند به عنوان مثال حضرت رسول ﷺ در همان قضیه که ابوذر به بلال حبشی توهین می‌کند و او را فرزند زنی سیاه می خواند، به ابوذر می فرماید: «إنك امرؤ فيك جاهلية» (در تو نشانه‌های جاهلیت وجود دارد)، مترجم.

ارتباط جمعی، دنیا به دهکده‌ای مبدل گشته و هیچ‌کس حق ندارد به هر دلیلی، از عرف و آداب و رسوم و افکار آن سرپیچی نماید و دین به صورت خاص، سرشار از دلایلی است که خشم می کارد و نفرت درو می کند و در ترویج تعصباتی که سبب دشمنی می گردند طریق افراط را در پیش گرفته است و این‌طور است و آن طور است... به‌راستی اگر ابن تیمیه رحمه الله واقعیت معاصر غرب و بسیاری از سرزمین‌های اسلامی را مشاهده می‌نمود چه می گفت؟

«بدأ الإسلام غریباً وسیعود غریباً فطوبی للغرباء»

(اسلام با غربت آغاز گشت و به زودی به همان غربتش باز خواهد گشت، پس خوشا به حال غریبان.)[۱۰۸]

اما از غرباء زمانه چه انتظاری می رود؟ و آن چه امر بزرگی است که آنان را مستحق چنین بزرگ‌داشتی از جانب الله تعالی گردانیده است؟

شکی نیست که تمامی تلاش‌هایی که غرباء برای زدودن غربت دوم انجام می دهند طبق نص قرآن کریم، نزد الله تعالی بی اجر نمی ماند:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلا نَصَبٌ وَلا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللهِّ وَلا يَطَأُونَ مَوْطِئاً يُغِيظُ الْكُفَّارَ وَلا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلاً إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللهَّ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ * وَلا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلا كَبِيرَةً وَلا يَقْطَعُونَ وَادِياً إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللهُّ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾

«چرا که هیچ تشنگی و خستگی و گرسنگی در راه الله به آنان نمی‌رسد، و گامی به جلو برنمی‌دارند که موجب خشم کافران شود، و به دشمنان دست‌بردی نمی‌زنند مگر این که به واسطه آن، کار نیکوئی برای آنان نوشته می‌شود (و پاداش نیکوئی بدانان داده می‌شود). بی گمان الله پاداش نیکوکاران را (بی‌مزد نمی گذارد و آن را) هدر نمی‌دهد. * هیچ خرجی خواه کم خواه زیاد نمی کنند، و هیچ سرزمینی را (در رفت و برگشت از جهاد) نمی‌سپرند مگر این که (پاداش آن) برایشان نوشته می‌شود، تا (از این راه) الله پاداشی نیکوتر از کاری که می کنند بدیشان دهد.» (التوبة: ۱۲۰ – ۱۲۱)

اما این امر سبب آن نمی گردد که غرباء، نقشه‌ی راهی برای خود ترسیم ننمایند و در کارهایی که جهت از بین بردن غربت اسلامی در دنیای معاصر به انجام می رسانند اولویت بندی نداشته باشند.

آیا (گمان‌مان بر این است که، مترجم) فعالیت‌ها بدون شکل‌گیری هسته‌ی مستحکمی که دعوت را به سوی توده‌ها رهنمون سازد (و در میان آنان منتشر نماید، مترجم) رو به اصلاح می نهد؟!

در همین ابتدای امر می گوییم انتظار نداریم – و کسی نیز چنین انتظاری ندارد – که بنیانی به مانند بنیان صدر اسلام، چه از نظر هسته‌ی اصلی و چه از نظر توده‌ها ایجاد نماییم اما با این وصف، مجموعه‌ای از ویژگی‌های

۱۰۸- مسلم رحمه الله این حدیث را روایت نموده است.

ضروری وجود دارند که بدون آنها، بنا و ساختمانِ دعوت استوار نخواهد ماند حتی اگر در راهش تلاش زیاد و وقت فراوانی به خرج دهیم و زحمات و مشقت‌های طاقت فرسایی متحمل شویم.

ما از کسی نمی خواهیم که به مانند اصحاب‌ﷺ در کرانه های رفیع قدرت و تواناییِ (ماندن در سطح نوافل و مستحبات، مترجم) به پرواز در آید زیرا هرچند که در طول تاریخ اسلامی، همواره افرادی بوده‌اند که تلاشی مستمر به خرج داده‌اند و نفس‌هایشان را به سوی آن افق‌های رفیع به پرواز درآورده‌اند اما این امر بر کسی فرض نگردیده است، بلکه ما به دنبال آنیم که در زمینِ واجبات و فرایض و یا حتی نزدیک آنها گام برداریم تا اعمال و کردارمان مورد پذیرش درگاه پروردگار واقع شود و به اذن الله ﷻ سبب موفقیت‌مان گردد.

اما مشخصات ضروری در هسته‌ی مستحکم چیست؛ همان هسته‌ی مستحکمی که وظیفه دارد ضمن ایجاد پایگاهی مردمی، آن را راهنمایی و هدایت نموده و به تربیت و پرورش همت گمارد؟

آیا هر انسانی، به صِرف اینکه به الله ﷻ و روز آخرت ایمان آوَرد و نماز برپای دارد و زکات مال دهد و سر تعظیم به درگاه باری‌تعالی فرود آورد، شایستگی آن را می یابد که در شالوده‌ی استوار وارد گردد؟ شکی نیست که این صفات، صفاتی عظیم و والا بوده و تمامی آنها لازم و ضروری می باشند اما این ویژگی‌ها بایستی در چه درجه و چه سطحی باشند؟ و آیا صِرف این خصیصه‌ها برای شکل‌گیری "هسته‌ی مستحکم" کفایت می کند؟

پیشتر مثالی را عنوان داشتم و بار دیگر بدان بر می‌گردم.. اگر از ره‌گذری سوال شود: کیست که تو را رزق می دهد؟ بی شک می گوید: الله ﷻ! اما اگر همین شخص، با ابزار رزق مورد آزار قرار گیرد می گوید: فلانی به دنبال آن است که رزق مرا قطع نماید! آیا به راستی ایمان به این حقیقت که الله ﷻ رازق بوده و از قدرتی استوار و مستحکم برخوردار است آن‌چنان در وجود این فرد ریشه دوانده که تبدیل به یقین قلبی گشته و در سلوك و رفتارش جاری شده است یا آن که وی نیاز دارد آن‌قدر بر روی ایمانش کار کند که آن‌را عُمق بخشیده و به درجه یقینش برساند؟ و این حقیقت که الله ﷻ همان کسی است که ضرر می رساند و منفعت به خلایق عطا می کند و می میراند و زنده می گرداند نیز چنین می‌باشد:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ﴾

«در میان مردم کسانی هستند که می‌گویند ایمان آورده‌ایم، امّا هنگامی که به خاطر الله مورد اذیّت و آزار قرار گرفتند، (به ناله و فریاد می‌آیند و چه بسا از دین برگردند، انگار ایشان) شکنجه‌ی مردمان را (در دنیا) هم‌سان عذاب الله (در آخرت) می‌شمارند.» (**العنکبوت: ۱۰**)

آیا چنین شخصی و چنین آجر و خشتی، شایستگی آن را دارد که در ساختمان هسته‌ی مستحکم، که قرار است سنگینی بنا را بر دوش کشد، جای گیرد؟ و آیا در ابتلا و آزمایش الهی که سنتی از سنت‌های پروردگار است از ثبات و استواری لازم بهره‌مند خواهد بود؟

﴿الم * أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لا يُفْتَنُونَ * وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ﴾

«الف، لام، میم. * آیا مردمان گمان برده‌اند همین که بگویند ایمان آورده‌ایم (و به یگانگی الله و رسالت پیغمبر اقرار کرده‌ایم) به حال خود رها می‌شوند و ایشان (با تکالیف و وظائف و رنج‌ها و سختی‌هائی که باید در راه آئین آسمانی تحمّل کرد) آزمایش نمی‌گردند؟! * ما کسانی را که قبل از ایشان بوده‌اند (با انواع تکالیف و مشقّات و با اقسام نعمت‌ها و محنت‌ها) آزمایش کرده‌ایم، آخر باید الله بداند چه کسانی راست می‌گویند، و چه کسانی دروغ می‌گویند.» **(العنکبوت: ۳ – ۱)**

و فتنه و آزمایش صرفاً با عذاب نیست چرا که بسیاری از افراد از عهده‌ی این نوع آزمایش بر می‌آیند:

﴿ وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً﴾

«ما شما را با سود و زیان و بدی‌ها و خوبی‌ها (در زندگی دنیا) کاملاً می‌آزمائیم.» **(الأنبیاء: ۳۵)**

بلکه آزمایش بر خیر و نعمت بسی خطرناک‌تر است زیرا بسیاری از مردمان را می یابی که در مقابل شدیدترین عذاب‌ها مقاومت نموده‌اند اما نمی توانند در برابر فریبندگیِ مال و قدرت و منزلت و مقام و کثرت پیروان و خدمت‌کاران بر خود مسلط گردند.. آیا تمامی آنانی که سختی‌ها را تحمل نموده‌اند شایستگی آن‌را می‌یابند که خشتی از خشت‌های تشکیل دهنده شالوده‌ی استوار باشند چه رسد به این‌که رهبری از رهبران این هسته‌ی عظیم شوند؟!

و در اینجا مثالی می‌زنم که پیشتر در کتاب **"واقعنا المعاصر"** بدان اشاره داشته‌ام:

"برادری" از کلمات پرباری است که می توان در مورد آن اشعاری بسیار زیبا سرود و یکی از واژگان مهم در اسلام اصیل و ناب به شمار می آید و از مهم‌ترین مواردی است که رسول‌الله ﷺ هنگام ایجاد عقد برادری میان مهاجرین و انصار تلاش نمود تا در درون هسته‌ی مستحکم تعمیق نماید (و با عقد برادری میان مسلمین، مترجم) این پیوند در وجودشان از برادری نَسَبی بسیار قوی‌تر گشت و از هر آنچه که جاهلیت عرب استوار می ساخت مستحکم‌تر بود.

و همان‌گونه که در کتاب "واقعنا المعاصر" اشاره نمودم: این نوع رابطه برادری در شرایطی که مردم در امنیت و آسایش به سر می برند ممکن است به سهولت انجام شود (و مورد استقبال قرار گیرد، مترجم) زیرا در این حالت، مشقت زیادی با خود به همراه ندارد اما اگر در وضعیتی قرار گیریم که راه آن‌قدر باریک گردد که من و برادرم نتوانیم در کنار هم راه رویم و الزاماً یک نفر می بایست جلو افتد آیا خود را به جلو می رانیم یا برادرمان را بر خود مقدم می شماریم؟ و البته نیازی نیست که به آن حد بالایی برسیم که در آن، راه تنگ‌تر شده و صرفاً یکی از دو

نفر بتواند ادامه‌ی مسیر دهد، یا من یا برادرم، زیرا این سطح، سطحی غیر الزامی است و همان موضوعی است که الله تعالی بدین‌گونه آن‌را بیان می دارد:

﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾

«و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند.» (الحشر: ۹)

و این همان چیزی است که در هسته‌ی مستحکم تحت پرورش رسول‌الله صلی الله علیه وسلم امری عادی به شمار می آمد (و به سهولت انجام می گرفت، مترجم) در حالی که امروزه (از اذهان مسلمین پاک شده و به عنوان، مترجم) عملی دور از دسترس به نظر می آید.

***

اما در اینجا بر روی دو امر مستقل متمرکز می گردم که هسته‌ی مستحکم به شدت بدان نیاز دارد؛ همان هسته‌ای که انتظار می رود با جاهلیت قدرتمندی که اسلام را از هر سو به محاصره در آورده مقابله نماید: **اول، اخلاص برای خالق و خالی گشتن از هر آنچه غیر الله است، و دوم، آگاهی و بصیرت سیاسی و حرکتی.**
از ورودی‌هایی که شیطان به منظور داخل گشتن به روان افراد مستعد و بهره‌مند از نعمت‌های خاص پروردگار مورد استفاده قرار می دهد، فتنه‌ی "خودخواهی" و فتنه "مَنِیَّت"[۱۰۹] است.

زمانی که انسان به عنوان سرباز و جان برکف در صف می ایستد (و در دورترین نقطه‌ی گروه خدمت می کند، مترجم) در فاصله‌ی بسیار زیادی از شیطان به سر می برد اما آن هنگام که استعدادهایش شروع به شکوفا شدن می نمایند و وی در جایگاه خاصی قرار می گیرد "ابلیس"، بزرگ‌ترین فرصت را برای گمراه نمودنش به‌دست می آورد و هرگاه که انسان از نردبان پیشرفت و ترقی بالاتر رود تلاش شیطان برای إغوا نمودنش شدیدتر می گردد! نطفه‌ی فتنه آن‌گاه شکل می گیرد که انسان خود را برای رسیدن به مراکز رهبری و ریاستی آماده می سازد و در این‌جاست که در بسیاری از افرادی که بر اخلاص برای الله تعالی تربیت نشده‌اند برخی از مسایل دعوت با "مَنِیَّت و خویشتن خواهی فرد" به هم آمیخته شده و خلط مبحث به وجود می آورد:

من نماینده دعوتم! من همان کسی هستم که صفات و مشخصات لازم را برای راهبری گروه به وفور در درون خود دارد! بنابراین هر چیزی که مرا تحت تأثیر قرار دهد دعوت را نیز متأثر می سازد و هرآنچه که مرا راضی و خشنود نماید و روانم با آن احساس راحتی بنماید همان به خیر و صلاح دعوت است!...و این‌گونه است که شیطان به درون نفس‌ها راه می یابد و "خویشتن‌مان" را مرکز تلاش و نقطه ثقل اهتمام‌مان قرار می دهد و تمامی هم و غم‌مان را برآن متمرکز می نماید.

۱۰۹- "خودخواهی" و "مَنِیَّت" برای ترجمه عبارات "الذات" و"الأنا" مورد استفاده واقع شده‌اند، مترجم.

(در این عبارات خوب دقت کنید، مترجم) ...فلانی در مقابل من می ایستد و با من مخالفت نموده و سر تعارض دارد و روح و روانم نسبت به وی احساس آسودگی نمی‌نماید پس ماندنش به خیر و صلاح حرکت نیست و بلکه وجودش می تواند به دعوت ضربه زند و برای آن ایجاد خطر نماید! لازم است که در حد و حدودش نگه داشته شود (و پا از گلیمش فراتر نگذارد!، مترجم) اگر راه بهتر این نیست که از جماعت اخراجش کنیم لااقل باید محدودش سازیم و تضعیفش نماییم! تا دعوت بتواند به مسیر مستقیم خود ادامه دهد؛ یعنی همان مسیری که عزت و مقام و منزلت و قدرت مرا در پی دارد!

این آفت از شدیدترین آفت‌ها در عرصه‌ی فعالیت‌های اسلامی است؛ همان آفتی که خون یک میلیون و نیم شهید را در جهاد افغانستان هدر داد و سرنوشت امتی را به سُخره گرفت و آمال و آرزوی مسلمین را در سرتاسر جهان به نومیدی مبدل ساخت و هنوز هم دامن برخی جماعت‌های اسلامی را گرفته و سبب انشقاق و چند دستگی و رواج دشمنی و بغض و کینه در میان آنان شده است و هر چند (امروزه، مترجم) این دشمنی‌ها، خود را به صورت اختلاف در اصول و برنامه و روش‌های انجام کار پنهان داشته‌اند!

آنگاه که برای الله ﷻ خالص شویم و از هر آنچه که غیر اوست رها گردیم آنگاه است که به راحتی پذیرای نقد افکار و اشخاص و اعمال جماعت خود خواهیم بود..

و از آن جماعتِ والا مقامِ عصر حضرت رسول ﷺ نمونه‌ای ذکر می کنیم البته نه به این علت که معتقد باشیم در عصر ما نیز چنین مواردی یافت می شود! بلکه صرفاً به این خاطر که ببینیم خالص گشتن برای الله ﷻ، چه بر سر روح و روان آدمی می آورد و چگونه آنان را به آن جایگاه رفیع و عظیم می رساند در حالی‌که هنوز انسان‌اند و تبدیل به ملائک نشده‌اند و هیچ کس از آنان انتظار ندارد به ملائک مبدل گردند!

روزی عمر رضی الله عنه بر فراز منبر چنین سخن می راند: ای مردم! بشنوید و اطاعت کنید، سلمان فارسی رضی الله عنه گفت: امروز نه سخنت را می شنویم و نه از تو اطاعت می کنیم، عمر وقتی علت را جویا شد سلمان چنین پاسخ داد: بایستی برای ما روشن گردد که این پارچه‌ای که با آن شلوار دوخته‌ای را از کجا آورده‌ای! زیرا می دانم که سهم یکسانی از پارچه به همه رسیده است و این میزان از پارچه به حدی نیست که تو را کفایت کند! عمر، فرزندش عبدالله را خواست و به وی گفت: تو را به الله قسم می‌دهم! که آیا این پارچه‌ای که با آن شلوار دوخته‌ام مال تو نیست؟ عبدالله رضی الله عنه گفت: آری آن پارچه‌ی من است که به پدرم دادم تا با آن شلواری تهیه نماید زیرا که وی مردی بلند قامت است و سهم یکسانی که به مانند دیگر مردمان به وی رسیده، او را کفایت نمی کند!، آن‌گاه سلمان رضی الله عنه گفت: اکنون امر کن که هم می شنویم و هم اطاعت می کنیم!

این در حالی بود که عمر رضی الله عنه، نه به عنوان امیر یکی از جماعت‌های اسلامی، بلکه در کسوت امیر تمامی مومنین در جامعه انجام وظیفه می نمود!

به راستی چند نفر از امیران جماعت‌های اسلامی را دیده‌ای که تاب شنیدن انتقادهای افراد زیر مجموعه خود را داشته باشند؟ و کدامین امیری است که اگر برادری از برادران دینی‌اش - و نه سربازی از سربازانش - وی را متوجه حق و حقیقتی سازد بدان گردن نهد و به سوی حق بازگردد؟!

و آنگاه که برای الله ﷻ اخلاص داشته و خود را خالصانه وقف پروردگار نموده باشیم دیگر گردش و حرکت ما، بر مدار خود خواهی نخواهد بود و اگر فردی غیر از ما با اتکای به استعداد و شایستگی خود، رشد کرد و پیشرفت نمود و دیگران در اطرافش جمع شدند و تحسینش کردند و به مدحش پرداختند حس غیرت و حسادت ما را فرا نمی گیرد و وی را تهدیدی برای جایگاه خود نمی دانیم و به کارهایش با دیدی خصمانه ننگریسته و آنها را بر ضد خود نمی پنداریم و تلاش نمی کنیم نزد اعضای گروه‌مان از وی بدگویی کرده و تضعیف و تحقیرش نماییم تا محبت و احترام افراد از ما کنده نشود و به سوی آن "رقیبی" که مردم اطرافش را گرفته‌اند سرازیر نگردد.

و آنگاه که برای الله ﷻ پاک و خالص گشته باشیم "دوستی" به نسبت افرادمان و جماعت‌مان - و یا بهتر است بگوییم حزب‌مان - را ملاک سنجش صلاحیت و شایستگی دیگران نمی گردانیم بلکه معیار سنجش ما همان معیار الهی است:

﴿إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾

«بی‌گمان گرامی‌ترین شما در نزد الله متقی‌ترین شما است، الله مسلّماً آگاه و باخبر است.» **(الحجرات: ۱۳)**

و شیوه‌ی مورد استفاده برای حکم نمودن و قضاوت کردن درباره‌ی دیگران همانی است که الله ﷻ بدان دستور داده است:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ للهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دادگری پیشه سازید و در اقامه‌ی عدل و داد بکوشید، و به خاطر الله شهادت دهید (و از این سو و آن سو جانب‌داری نکنید) هر چند که شهادت‌تان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان بوده باشد.» **(النساء: ۱۳۵)**

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ للهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾

«ای مؤمنان! بر ادای واجبات الله مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید، و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که (با ایشان) دادگری نکنید، دادگری کنید که دادگری (به ویژه با دشمنان) به پرهیزگاری نزدیک‌تر است.» **(المائدة: ۸)**

و تا زمانی که به میزان کافی برای الله ﷻ خالص نگشته‌ایم و خود را از غیر او پاک نگردانده‌ایم، همانی رخ خواهد داد که در عصر حاضر پیش آمده و اتفاق افتاده است.

***

مسأله‌ی دومی که می خواهیم بر جسته نمایم آگاهی و بینش است؛ در حقیقت همان بصیرتی است که در این آیه‌ی کریمه وارد گشته است:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللهِّ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللهِّ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾

«بگو : این راه من است که من (مردمان را) با آگاهی و بینش به سوی الله می‌خوانم و پیروان من هم (چنین می‌باشند)، و الله را منزّه می‌دانم، و من از زمره‌ی مشرکان نمی‌باشم.» **(یوسف: ۱۰۸)**

بصیرت به نسبت هسته‌ی اصلی و اساسی، ضرورتی است که هیچ گریز و گزیری از آن نیست زیرا این بصیرت است که مسیر فعالیت‌های اسلامی را مشخص می سازد؛ این‌که تا کی در خفا باشیم و پنهانی فعالیت کنیم؟ کی و چه وقت حرکت نماییم؟ آیا با قدرت حاکمه درگیر شویم یا با وی صلح نماییم یا آنکه با وی هم‌پیمان گردیم؟ آیا بایستی در شکل دادن به هسته‌ی اصلی درگیر شویم یا به سمت توده‌ها حرکت نماییم؟ اگر روی به سوی توده‌ها نهادیم به آنان چه بگوییم؟ آیا به مسایل عمومی بپردازیم و تمرکز خود را بر نان و بیکاری و بالا رفتن قیمت‌ها بگذاریم یا به مسایل تربیتی و قضایای عقیدتی و فکری بپردازیم؟ آیا شکوه و قدرت خود را به رخ دشمنان بکشیم یا آنکه از آنان پنهانش داریم؟ دشمنان ما دقیقاً چه کسانی‌اند؟ آیا صرفاً حاکمان داخلی با ما سر دشمنی دارند یا این عداوت‌ها در زیر سر جاهلیت جهانی نهفته است و یهود و نصاری و مشرکین و منافقینِ کل دنیا بر علیه ما متفق‌اند؟ و ده‌ها و بلکه صدها سوال دیگر که پاسخ به آنها، نیازمند بینش و آگاهی سیاسی و حرکتی است و مستلزم وجود بصیرتی است که بتوان با استفاده از آن – و به اندازه‌ی توان‌مان – چنان برنامه‌ی مطلوبی برای حرکت طراحی و تهیه نماییم که بهترین نتایج ممکنه را در شرایط محیطی به دست دهد.

در همین ابتدای کار بایستی بدانیم که هدف از ایجاد نقشه‌ی راه مطلوب و مناسب این نیست که سپری برای حفاظت از خود در برابر آزار و اذیت‌ها بسازیم زیرا در هر حال، جاهلیت از اذیت و آزار دست بر نمی‌دارد و در برابر دعوت به «لاَإِلَٰهَإِلاَّالله» صبر پیشه نمی‌کند، بلکه تلاش ما بر این است که دعوت از لابلای فعالیت‌های ما متحمل درد و رنج نگردد!

هم‌چنین بایستی توجه داشت که هدف از شکل‌دهی به نقشه‌ی راه مناسب این نیست که به قیمت دست کشیدن از اصول و ارزش‌های دینی و عقیدتی‌مان، با این توجیه که اقتضائات زمانه چنین است و یا اینکه فلان چیز به صلاح دعوت است، به قدرت رسیم و یا به بخشی از آن دست یابیم!

و اول و آخر کار باید بدانیم که الله ﷻ سنت‌هایی دارد که تبدیل نمی گردند و تغییر نمی‌یابند و تعارف بردار نیستند و جانب‌دارانه عمل نمی نمایند و تبعیض نمی پذیرند و اگر آنها را نادیده بگیرم و یا چنین بپنداریم که می توانیم از این سنت‌ها تخطی نماییم، در حرکت خود به هیچ نتیجه‌ای دست نخواهیم یافت!

بخشی از بصیرت، با آموختن به دست می آید؛ یعنی این‌که لازم است سنت‌های الهی را در قرآن و سنت بشناسیم و ضمن تدبّر و تفکّر در تاریخ، از آنها درس عبرت گیریم.. ضروری است که با اوضاع و احوال فعلی امّت آشنا گردیم و (ضمن آسیب شناسی‌اش، مترجم) عواملی که آن‌را بدین وضعیت رسانده‌اند مورد شناسایی قرار دهیم، هم‌چنین لازم است از نقشه‌های دشمنان آگاهی یابیم و راه‌هایی که برای مقاومت در برابر اسلام در نظر گرفته‌اند و تلاش‌هایی که برای نابودی جنبش‌های اسلامی طراحی نموده‌اند را رمز گشایی نماییم..

بخش دیگر بصیرت، در فرایند تربیت و از طریق مشورت و مشاوره میان رهبر و افراد زیر مجموعه به‌دست می آید؛ همان مشاوره‌ای که در آن، نظرات، غربال شده و وجوه مختلف آن بیان می گردد، نه آن مشاوره‌ای که به گونه‌ای صوری و نمایشی، و در میان تعداد محدود و معدودی از اعضاء جریان می یابد و تحت فشار "بشنو و اطاعت کن"[۱۱۰]، و تهدید به اخراج افرادی که عمل اعتراض به طور مکرر از آنها سرزده، به انجام می‌رسد.
و آن هنگام که این بصیرت در میان نباشد و یا به گونه‌ای ناقص ظهور یابد، بسیاری از اشتباهاتی که امروزه و در واقعیت معاصر خود با آنها مواجهیم رخ می دهد.

***

موارد مذکور برخی از ویژگی‌ها و مشخصات ضروری در ایجاد پایه و شالوده‌ی استوار می باشند، اما آیا به راستی (در مسیر دعوت، حق مطلب را ادا کرده‌ایم و، مترجم) آنها را به گونه‌ی شایسته به انجام رسانده‌ایم؟

لازم است که پیش از هر چیز، این مسأله در ذهن‌مان جای گیرد که هدف اصلی ما صرفاً ایجاد جماعتی مومن نیست که به الله ﷻ و انبیاء و روز آخرت ایمان داشته باشند و مظاهر و شعایر پرستشی (از قبیل نماز و روزه و..، مترجم) را به نحوی از انحاء انجام دهند و سپس به امر دعوت بپردازند، درست است که انجام این کار به ذات خود، امری مبارک است و إن‌شاءالله در روز قیامت دارای اجر و پاداش خواهد بود اما چیزی نیست که بتواند امّت را از واقعیت نامطلوبش برهاند، و فرایندی نیست که قادر باشد الگوهایی مطلوب تولید نماید و از طریق آنها، جاهلیت را از سیمای امّت بزداید!

هدف اصلی و اساسی از فعالیت اسلامی به طور مشخص و دقیق عبارت است از: رهانیدن امّت از وضعیت فعلی و تلاش برای از زدودن جاهلیتی که در این امّت رسوخ نموده است.

و این مهم میسر نمی گردد مگر آنکه هسته‌ای مستحکم و شالوده‌ای استوار، در بالاترین و برترین سطح، و با همان سبکی که جماعت اصحاب ﷺ زیر نظر رسول‌الله ﷺ پرورش یافتند ایجاد نماییم، هرچند که در سطح آنان نباشد و به آن جایگاه رفیع نیز نرسد چرا که هیچ نسلی از نسل‌های امّت، توانایی رسیدن به آن سطح را ندارد.

۱۱۰- این عبارت برای ترجمه **"سمع و طاعه"** مورد استفاده قرار گرفته است، مترجم.

لازمه‌ی امر این است که در ابتدا، پایه‌ای اصلی و هسته‌ای اساسی بنیان نهاده شود و تا جایی که برای ما مقدور است آن‌را بر پایه‌ی بالاترین سطح تربیتی، پرورش دهیم و ضمن استفاده حداکثری از تمامی امکانات پاک‌سازی، از آلودگی‌ها پاکش گردانیم و پس از آن، دعوت را به سوی توده‌ها روان سازیم.

و ابزار و وسایل مورد استفاده در تربیت همان ابزاری است که بزرگ مربی تاریخ، محمد ﷺ مورد استفاده قرار داد: عمیق ساختن ایمان به الله ﷻ و روز آخرت، و مستحکم نمودن ارتباط و پیوند با الله ﷻ، و عادت دادن مردم به زندگیِ همراه با الله ﷻ، و آماده نمودن افراد جهت انجام رفتاری ایمانی در دنیای واقعی.. و آنگاه عمیق ساختن بینش و بصیرت با استفاده از امکاناتی که به تعمیق این مسأله کمک می کنند، و در کنار تمامی این مباحث، نباید از یاد برد که الگو و پیشوا، اولین – و بزرگ‌ترین – وسیله در فرایند تربیت و پرورش افراد می باشد، آن‌گاه، سخنرانی و موعظه و پند و اندرز و دروس، مورد استفاده قرار می گیرد و هم‌زمان می بایست توجه و پیگیری و تکرار و صبر، چاشنی تمامی این موارد باشد تا مخاطبان دعوت بدان گردن نهند و بر آن استقامت ورزند.

اگر مصمم هستیم که در مسیری گام برداریم که به نجات و رهایی امّت منتهی گردد و جاهلیت را از سیمای آن بزداید باید بدانیم که به‌راستی این امر، مستلزم تلاشی عظیم و جُهدی خستگی ناپذیر است و علیرغم تمامی مشکلات پیش‌رو، نباید انتظار داشت که دعوت در یک شب، ره صد ساله بپیماید و سریع نتیجه دهد، و ممکن نیست که در آن شتاب به خرج داده شود و حد و حدودش رعایت نگردد!

«گسترش پایگاه»[۱۱۱]

در مرحله‌ای از مراحل طی نمودن مسیر دعوت، هنگامه‌ی گسترده ساختن پایگاه فرا می‌رسد و این کار از طریق جهت دادن دعوت به سوی توده‌ها انجام می گیرد، این مرحله در زندگی اصحاب رسول‌الله ﷺ زمانی رخ داد که هسته‌ی اصلی و اساسی از ترکیب مهاجرین و انصار ﷺ شکل گرفته و ایجاد شده بود و (در نتیجه، مترجم) اهالی مدینه و اعراب بادیه‌نشینِ اطرافِ آن وارد دایره‌ی اسلام گشتند؛ همانانی که الله ﷻ در موردشان چنین می فرماید:

﴿مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللهِ وَلا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ﴾

«درست نیست که اهل مدینه و بادیه‌نشینان دوروبر آنان، از پیغمبر الله جا بمانند (و در رکاب او به جهاد نروند، و در راه همان چیزی جان نبازند که او در راه آن جان می‌بازد) و جان خود را از جان پیغمبر بیشتر دوست داشته باشند.» (التوبة: ۱۲۰)

و اینان سربازان و یاری دهندگانی بودند که دعوت جذب‌شان نمود و داخل آن شدند و برایش خالص گشتند و خود را برای دفاع از آن در برابر دشمنان، مهیا نمودند، آنان صرفاً توده‌هایی نبودند که در هرج و مرج به سر برند و قاعده و قانونی در میان‌شان حاکم نباشد و پای در مسیر کسانی نگذاشته بودند که جاهلیت معاصر آنان را "مرد خیابانی"[۱۱۲] می نامد؛ عنوانی که به‌حق درخور و شایسته است و نمی دانم که آیا واقعاً این نام‌گذاری، تعمدی بوده و یا اتفاقی انجام گرفته است، "مرد خیابانی" شخصی است که نه علائم هویتی مشخصی دارد و نه از دیدگاه و نظر معین، و جهت فکری ثابت و معناداری برخوردار است! وی همان فرد"سست عنصری"[۱۱۳] است که رسول‌الله ﷺ چنین توصیفش می نماید:

«لا تكونوا إمّعة، تقولوا: إن أحسن الناس أحسنّا، وإن أساءوا أسأنا! ولكن وطّنوا أنفسكم إن أحسن الناس أو أساءوا ألا تظالموا»

۱۱۱- "گسترش پایگاه" برای ترجمه **"توسيع القاعدة"** مورد استفاده قرار گرفته است و زمانی اتفاق می افتد که هسته‌ی اصلی به صورت تمام و کمال شکل گرفته است و دعوت می بایست از طریق آن و به وسیله‌ی آن، به سوی توده‌ها روان گردد تا پایگاهی مردمی و اجتماعی برایش فراهم آید و دایره‌ی مخاطبینش گسترش یابد و افراد بیشتری بدان جذب گردند و زمینه عمومی ساختنش فراهم آید، مترجم.

۱۱۲- "مرد خیابانی" برای ترجمه‌ی "رجل الشارع " مورد استفاده قرار گرفته شده است، و عبارت است از فردی که هویت مشخصی نداشته و به شدت تحت تاثیر رسانه‌ها می باشد و درون دادهای ذهنی خود را از اطراف گرفته و هیچ‌گونه وجود مستقلی ندارد، مترجم.

۱۱۳- این واژه برای ترجمه "إمّعة" مورد استفاده قرار گرفته شده است و عبارت است از شخصی است که همیشه چشم به دهان دیگران می دوزد و استقلال رای نداشته و تلاش دارد تا در هر حالتی هم‌رنگ جماعت گردد، مترجم.

(از سست عنصران نباشید، همان کسانی که می گویند اگر مردم اهل خیر و احسان بودند ما نیز چنین خواهیم بود و اگر بد طینت و زشت کار باشند ما نیز چنان خواهیم کرد، بلکه خود را این‌گونه عادت دهید که اگر مردم نیکوکار بودند و یا بدکار، شما به کسی ظلم نورزید.)[۱۱۴]

"مرد خیابانی" همانی است که پیشتر، فکر و ذهنش توسط رسانه‌ها[۱۱۵] شکل گرفته است و آن‌گاه همین مراجع، پس از آنکه با ابزارهای خود بدان جهت داده‌اند، به نزد وی باز می گردند و نظر و دیدگاهش را جویا می شوند! و ناگزیر، دیدگاه وی همانی است که آنان می خواهند.

این گونه افراد، کسانی نیستند که بتوانند در گسترش پایه‌های اولیه دعوت در هر مرحله از مراحل آن نقشی ایفا کنند چرا که این هسته با سربازانی مخلص توسعه می یابد که جان‌شان را در راه دعوت در طبق اخلاص نهاده باشند و ضمن روی نهادن به سوی الله ﷻ، از این دعوت پشتیبانی به عمل می آورند.

اگر فردی سوال کند: پس تفاوت این دسته با هسته‌ی مستحکمی که در فصل قبل ذکر نمودیم در چیست؟ به طور خلاصه می گوییم: هسته‌ی مستحکم آماده می گردد تا اساس و پایه‌ی اصلی حرکت باشد و به عنوان رهبر و پیشرو طی طریق کند، آنان همانانی‌اند که افراد را راهنمایی و هدایت نموده و نقش مربی را برعهده می گیرند، اما اینان، دعوت شدگانی‌اند که به ندای دعوت پاسخ مثبت می دهند و بدان پایبند می گردند و زیر پرچمش گِرد می آیند و به جزیی از آن مبدّل می شوند و همراه با آن و به وسیله‌ی آن حرکت می نمایند، و در گوشه‌ای به نظاره نمی ایستند تا ببینند چه کسی برنده‌ی میدان خواهد شد و دنباله‌رو چه کسی باید گردند!

و اگر پرسش‌گر باز سوال کند که تفاوت برنامه و منهج تربیتی این دو گروه، و میزان توجه و مراقبتی که در مهیا نمودن و شکل بخشیدن به آنها صرف می گردد در چیست؟ به اختصار این‌گونه پاسخ خواهیم داد: تفاوت در درجه است نه در نوع، معلم در بدو امر برای تمامی کلاس تدریس می نماید اما شاگردان ممتاز را با چشم دیگری می نگرد زیرا استعدادشان بیشتر است و انتظار از آنان بالاتر، و آنچه که از فردی عادی با سطح معینی از توانایی قابل پذیرش است از ممتازین پذیرفتنی نخواهد بود زیرا از فرد معمولی، بیش از توانش انتظاری نمی رود، هرچند که این توقع به نسبت تمامی افراد وجود دارد که بر حسب درجه و سطح خود، به موفقیت نایل آیند.

اگر کسی بگوید: آیا حدود و فواصل مشخص و قابل مشاهده‌ای میان این دو دسته وجود دارد؟ آیا ممکن است در میان طبقه‌ی دوم، فردی وجود داشته باشد که از استعداد و توانایی حضور در دسته‌ی اول بهره‌مند باشد؟ و یا در بین اعضای دسته‌ی اول کسی هست که توانایی و استعداد انجام تکالیف و وظایفی که به وی ارجاع شده را نداشته باشد؟ می گوییم آری، چنین چیزی ممکن است اتفاق بیفتد و در این حالت، فردِ مستعد به سمت جایگاه رهبری و مدیریت که متولی اداره‌ی امور است سوق داده می شود - یا واجب است که بالا برده شود - و شخصی

۱۱۴- ترمذی ﷺ این حدیث را روایت نموده است.

۱۱۵- از میان رسانه‌های جمعی، روزنامه و رادیو و تلویزیون بیشترین تاثیر را دارند و تمامی این موارد، ساختار تعقل و تفکر "مرد خیابانی" را شکل داده و تلاش‌ها و دغدغه‌های ذهنی وی را جهت می دهند.

که شایستگی لازم را نداشته باشد از آن جایگاه کنار گذاشته شده و به عضوی عادی مبدّل می گردد و این چیزی است که مسئولین امر با اجتهاد خود بدان رسیدگی می کنند، و اجتهاد ممکن است به خطا رود و یا به نتیجه‌ی درست منتهی گردد.. اساساً آنچه که بسیار مهم می‌باشد این است که در ایجاد هسته‌ی مستحکم، بایستی حداکثر تلاش و کوشش و نهایت دقت و توجه به کار گرفته شود چرا که بی شک، ستون‌ها و پایه‌های مورد استفاده در بنا، جدای از خشت‌ها و آجرهایی‌اند که در آن مورد استفاده قرار می گیرند (و طبیعی است که در بنا نهادن ستون‌های یک ساختمان، دقت بسیار بیشتری باید انجام گیرد چرا که فشار بسیار بیشتری را متحمل می گردد، مترجم) هرچند که هر دو مورد برای محکم نمودن و استوار ساختن بنا لازم‌اند و این از بدیهیاتی است که نیازی به توضیح ندارد.

در اینجا به دنبال آنیم که مسأله‌ای بسیار مهم را برجسته نماییم: به تاکید، گسترش پایگاه با استفاده از یاری دهندگان ملتزم و پایبندی که خود را سرباز و جان‌فدای دعوت می دانند پس از شکل‌گیری هسته‌ی اصلی و اساسی به انجام می‌رسد چرا که مراجعه‌کنندگان نیازمند وجود راهنمایان هستند!، (اهمیت این موضوع از آن جهت است که، مترجم) اگر مردم را فراخواندیم و آنان نیز به این دعوت لبیک گفتند و ما کسی را برای جهت دادن‌شان مهیا نکرده باشیم آن‌گاه چه کسی می‌خواهد آنها را به جلو رانده و راهنمای مسیرشان باشد؟!

مسأله‌ی دیگری که می خواهم بدان توجه داشته باشیم این است که ابزار و وسیله‌ی بدیهی و مقدماتی ما برای گسترش هسته،- هنگامی که زمانش فرا رسیده باشد - دعوتی عمومی است که تمامی مردم را در بر گیرد، همان مردمی که امروزه آنان را توده می نامند، اما بایستی دانست که تمامی این توده‌ها در پذیرش دعوت در یک سطح و درجه قرار نمی گیرند، **برخی از آنها** ممکن است - هنگامی که دعوت در شکل حقیقی خود و به صورت واضح و روشن به آنان رسد - بدان ایمانی صادقانه آورند و برای کسب رضایت الله ﷻ و روی نهادن به سوی او، آماده‌ی جان‌فشانی گردند و **بعضی دیگر** ممکن است که حساب منافع و مصالح را بنمایند و در فکر سود و زیان کار باشند؛ آنان به این می اندیشند که اگر به دعوت بپیوندند چه چیزی به دست می آورند و چه چیزی را از دست می دهند؟ و برای **برخی دیگر**، چیزی جز پیروی و تبعیت از گروه فاتح که برنده‌ی بلامنازع میدان گشته اهمیت ندارد، بدین ترتیب این دسته از افراد، در گوشه‌ای دور از میدان نبرد می ایستند و نه بدین سو گرایش دارند و نه بدان سو، صرفاً می نگرند و به تماشا می نشینند و به دنبال کردن و پیگیری نمودن اخبار درگیری‌ها بسنده می نمایند و هرگاه که پیروزی یکی از طرفین قطعی گشت به سوی او متمایل می گردند، این تمایل نه بدین خاطر است که به اصول گروه پیروز ایمان دارند و نه بدان خاطر است که نسبت به آن اصول، از احساسی حقیقی برخوردارند بلکه علت، سنگینی امری است که رنگ واقعیت به خود گرفته است، آری، ترکیب روانی آنان به گونه‌ای است که به شدت، مستعدّ تبعیت از امر به وقوع پیوسته‌اند و مسأله‌ی به وقوع پیوسته به نسبت چیزی که رخ نداده و تحققش نیاز به تلاش دارد حجم بیشتری از ذهن‌شان را به خود مشغول می سازد زیرا چیزی که در واقعیت رخ داده، نیازمند صَرف تلاش برای برآورده شدنش نیست، این دسته از انسان‌ها به خاطر فضای ذهنی

خود، نمی توانند تلاش و کوشش به خرج دهند خصوصاً اگر این تلاش، آنان را در معرض خطر نیز قرار دهد، به همین خاطرست که تا زمانی که دعوت، رنگ واقعیتِ غالب به خود نگرفته بدان پاسخ نمی دهند؛ واقعیت غالبی که دیگر به وقوع پیوسته و همراهی با آن مستلزم صَرف تلاش و کوشش نیست و آنان را دچار دردسر نمی‌سازد.

این سه گروه از مردم در هر جامعه‌ای یافت می شوند و در مجتمع رسول‌اللهﷺ نیز وجود داشتند.

دسته‌ی اول در قالب شهروندان مدینه تجلی یافتند؛ افرادی که صادقانه ایمان آوردند و خود را آماده جان‌فشانی و فداکاری در راه دعوت ساختند و از هسته‌ی مستحکمی که توسط مهاجرین و انصار شکل گرفته بود اخذِ هدایت کردند و از آنان تبعیت نمودند؛ آنها همان گروهی‌اند که این آیه‌ی کریمه بدان اشاره دارد:

﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾

«پیش‌گامان نخستین مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، الله از آنان خوشنود است و ایشان هم از الله خوشنودند، و الله برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر (درختان و کاخ‌های) آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند، این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ.» **(التوبة: ١٠٠)**

و اعراب بادیه نشین اطراف مدینه نیز به آنان پیوستند و صادقانه ایمان آوردند؛ همان‌هایی که آیه‌ی پیش از آیه‌ی فوق در شأن‌شان سخن می راند:

﴿وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرُبَاتٍ عِنْدَ اللهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

«در میان عرب‌های بادیه‌نشین، کسانی هم هستند که به الله و روز رستاخیز ایمان دارند و چیزی را که (در راه الله) صرف می کنند مایه‌ی نزدیکی به الله و سبب دعای پیغمبر (در حق خود) می‌دانند، هان! بی‌گمان صَرف پول (در راه الله ، و دعاهای رسول) مایه تقرّب آنان (در پیشگاه الله) است. الله آنان را غرق رحمت خود خواهد کرد، چرا که الله آمرزنده‌ی مهربان است.» **(التوبة: ٩٩)**

و **دسته دوم** کسانی‌اند که رسول‌اللهﷺ تلاش نمود تا با هدایا و عطایا، و نزدیک نمودن‌شان به خود، قلب‌شان را به دست آورد:

﴿إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ...﴾

«زکات مخصوص مستمندان، و بیچاره‌گان، و گردآورنده‌گان آن، و کسانی که جلب محبّت‌شان می‌شود...»

(التوبة: ٦٠)

و اما **دسته‌ی سوم**، مسلمانان فتح مکه‌اند؛ همان‌هایی که به محض دیدن غلبه‌ی اسلام بر مکه ایمان آوردند و با وجودی که بر حقانیت پیامبر اشراف داشتند، اما طبق آنچه قرآن کریم از آنان نقل می کند، چنین می گفتند:

﴿وَقَالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا﴾

«(مشرکان مکّه به پیغمبر عرض کردند) و گفتند: اگر همراه تو هدایت را پذیرا شویم (و از برنامه توحیدی اسلامی پیروی کنیم ، قبایل نیرومند عرب به جنگ ما برمی‌خیزند و) ما را از روی زمین‌مان می‌ربایند.» **(القصص: ۵۷)**

اما پس از آنکه برنامه‌ی الله ﷻ قدرت را در زمین به‌دست گرفت از آن تبعیت نمودند و همچنان که سوره "النصر" بیان می دارد گروه گروه وارد دایره‌ی اسلام گشتند:

﴿إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللهِّ وَالْفَتْحُ * وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللهِّ أَفْوَاجاً * فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَاسْتَغْفِرْهُ إِنَّهُ كَانَ تَوَّاباً﴾

«هنگامی که یاری الله و پیروزی (و فتح مکّه) فرا می‌رسد * و مردم را می‌بینی که دسته دسته و گروه گروه داخل دین الله می‌شوند. * پروردگار خود را سپاس و ستایش کن، و از او آمرزش بخواه، الله بسیار توبه‌پذیر است.»

(سورة النصر)

و وضعیت آنان سوای حال و روز منافقین می‌باشد، همان منافقینی که پس از استقرار قدرت (و مشخص گشتن گروهی که قدرت را به دست می گیرند، مترجم) در صحنه نمایان می گردند و پیش از آن، در میان کسانی‌اند که از دور نظاره‌گر جنگ و جدال‌اند و به تماشای آن نشسته‌اند با این تفاوت که اینان، نسبت به مساله اکراه دارند و رغبت و تمایلی برای ورود بدان از خود نشان نمی دهند و یا جزء مخالفینی به شمار می آیند که از رویارویی آشکار و صریح اجتناب می ورزند و به خاطر خوف و جبن‌شان[۱۱۶] وارد دایره‌ی نفاق می گردند.

(حال این پرسش مطرح می گردد که، مترجم) اگر این گروه‌ها در مجتمع – تمامی مجتمع – حضور دارند، در مرحله‌ی اولیه گسترش پایگاه، بایستی کدامین گروه را مخاطب دعوت خود قرار دهیم؟ از لحاظ نظری، ما تمامی مردم را مخاطب دعوت می دانیم اما در حقیقت تنها از یک دسته از آنان انتظار داریم که به ندای دعوت پاسخ مثبت دهند و معتقدیم که بزرگی و چیرگی و استقرار دعوت، صرفاً به دست گروهی از مردم رقم خواهد خورد به همین سبب، فعالیت‌های دعوت را بر روی آنان متمرکز می نماییم (و آنها را نقطه ثقل حرکت قرار می دهیم، مترجم).

۱۱۶- خوف عبارت است از بیم، و جُبن همان ترس است، جُبن صفتی درونی و پایدار است که در مقابل شجاعت استعمال می گردد اما خوف صفتی پایدار نیست، بلکه موقت و عارضی است، و در مقابل امنیت به کار برده می شود، جُبن دارای باری منفی بوده و رسول‌الله ﷺ در دعاهایش از آن به الله ﷻ پناه می بَرد و می فرماید: "**اللهم انی اعوذبک من الهم و الحزن، و العجز و الکسل، و البخل و الجبن**..." اما خوف، ممدوح و مذموم دارد و الله ﷻ از لفظ خوف برای پیامبرانش از جمله موسی علیه السلام استفاده نموده است، مترجم.

اگر مسیر حرکت را در زمان رسول‌الله ﷺ دنبال نماییم در می یابیم که از هنگامی که الله ﷻ، پیامبرش را به علنی نمودن دعوت امر نمود[۱۱۷]، وی تمامی مردمان را مخاطب خود قرار داد اما پس از هجرت، تاکید و تمرکز بر اهل مدینه بود؛ همان افرادی که به سرعت به دعوت لبیک گفتند و همانانی که پیامبر ﷺ با همکاری هسته‌ی مستحکمِ مهاجر و انصار، که اکنون تحت نظارت وی به دعوت‌گر و راهنما و مربی مبدل گشته بودند، به تربیت‌شان همت گمارد، و این افراد از اهل مدینه همان کسانی بودند که مجاهدت کردند و استوار ماندند و بر تکالیف و وظایف جهاد صبر پیشه نمودند و همراه با مهاجرین و انصار، اساس و پایه‌ی حقیقی دعوت در شرایط سخت پیش رو به حساب می آمدند در حالی که توجه به دو گروه دیگر تا مرحله بعدی به تاخیر افتاد.. و این مسأله، امری منطقی در خط سیر دعوت، و حقیقت نبرد، و طبیعت کشمکش و درگیری‌هاست.

به حکم سنتی از سنت‌های الهی، از همان لحظه‌ای که حق در عرصه ظهور می کند و افرادی بدان ایمان می آورند و تلاش می نمایند تا آن را در زمین منتشر سازند و بدان استقرار بخشند، درگیری میان حق و باطل به امری اجتناب ناپذیر مبدل می گردد چرا که ممکن نیست جاهلیت - به هر شکل ممکن- در برابر دعوت صبر پیشه کند و با آن از درِ صلح و سازش وارد شود حتی اگر دعوت به هیچ وجه متعرض آن نگردد:

﴿وَإِنْ كَانَ طَائِفَةٌ مِنْكُمْ آمَنُوا بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَائِفَةٌ لَمْ يُؤْمِنُوا فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ۞ قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا مِنْ قَوْمِهِ لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَكَ مِنْ قَرْيَتِنَا أَوْ لَتَعُودُنَّ فِي مِلَّتِنَا﴾

«و اگر دسته‌ای از شما به آنچه مأمور بدان هستم ایمان بیاورد، و دسته‌ای ایمان نیاورد منتظر باشید تا الله میان ما داوری کند، و او بهترینِ داوران است. ❊ اشراف و سران متکبّر قوم شعیب (که خویشتن را بالاتر از آن می‌دانستند که دین الله را بپذیرند ، بدو) گفتند: ای شعیب! حتماً تو و کسانی را که با تو ایمان آورده‌اند از شهر و آبادی خود بیرون می کنیم مگر این که به آئین ما درآئید. شعیب گفت: آیا ما به آئین شما در می‌آئیم در حالی که (آن را به سبب باطل و نادرست بودن) دوست نمی‌داریم و نمی‌پسندیم ؟!» **(الأعراف: ۸۷ – ۸۸)**

این‌گونه است که صلح و سازشی میان حق و باطل در کار نیست و جاهلیت نیز صبر نخواهد نمود تا الله ﷻ به آنچه که می خواهد حکم نماید، بلکه نسبت به مومنان، دشمنی نموده و آنان را از موطن خویش می راند و دست به آزار و اذیت‌شان زده و از جمع خود طردشان می نماید، در این مراحل اولیه‌ی درگیری و کشمکشِ میان حق و باطل، چه کسی به ندای دعوت پاسخ مثبت داده و پذیرای آن می گردد؟ آیا افرادی که به دنبال مصالح و منافع دنیوی خویش هستند و سود و زیان‌ها را با معیار و ملاک مادی می سنجند آن‌را به آغوش می کشند؟ آیا آنانی که به سبب ساختار ذهنی‌شان دنباله رو امر به وقوع پیوسته‌اند حامل این دعوت خواهند گشت؟ (به طور قطع پاسخ منفی است زیرا، مترجم) آنان به گونه‌ای هستند که حتی اگر بدانند در "هست‌ها"، شر و بدی نهفته است بدان

۱۱۷- الله ﷻ با مخاطب قرار دادن رسول الله ﷺ چنین می فرماید:

﴿فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾ «پس آشکارا بیان کن آنچه را که بدان فرمان داده می‌شوی و به مشرکان اعتناء نکن» (الحجر: ۹۴)

متمایل می شوند و به دنبال "بایدهای" پر خیر و برکت روان نمی گردند ولو این‌که به این حقیقت واقف باشند که این "بایدها" از واقعیتی که در آن زندگی می کنند بهترند، چرا که نیاز است برای اکتساب بایسته‌های شایسته، جهد و کوشش به خرج دهند و در راهش تلاش نمایند در حالی‌که آنان چیزی را که مستلزم زحمت و مشقت باشد و در معرض خطرشان قرار دهد نمی پذیرند و نمی خواهند هیچ‌گونه دردسری تهدیدشان نماید!

به تاکید تنها کسانی در مراحل اولیه نبرد، پذیرای دعوت می گردند که به الله ﷻ و روز آخرت ایمان دارند و سود و زیان را صرفاً با معیاری الهی می سنجند نه با میزان زمینی که جاهلیت، مسائل را با آن به ترازو می کشد، آری! آنان میزانی جز میزان ربانی در ذهن ندارند:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾

«ما پیغمبران خود را همراه با دلائل متقن و معجزات روشن روانه کرده‌ایم، و با آنان کتاب‌های (آسمانی و قوانین و موازین (شناسائی حق و عدالت) نازل نموده‌ایم تا مردمان (برابر آن در میان خود) دادگرانه رفتار کنند.»

(الحديد: ۲۵)

همان میزانی که می گوید متاع مادی و دنیوی ارزشی اندك دارد و برای کسی که تقوای الهی پیشه کند و خوف الله ﷻ در دل بکارد آخرت بسیار برتر و بهتر است:

﴿قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلا تُظْلَمُونَ فَتِيلاً﴾

«بگو کالای دنیا اندك است و آخرت برای کسی که پرهیزگار باشد بهتر است، و کمترین ستمی به شما نشود.

(النساء: ۷۷)

همان معیاری که می گوید: تمامی کالاها، و مصالح و منافع و همه‌ی روابطی که زمینی و مادی‌اند به هیچ وجه قابل قیاس با دوست داشتن الله ﷻ و پیامبر ﷺ و جهاد در راهش نمی باشند:

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللهُ بِأَمْرِهِ وَاللهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾

«بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله‌ی شما، و اموالی که فراچنگش آورده‌اید، و بازرگانی و تجارتی که از بی‌بازاری و بی‌رونقی آن می‌ترسید، و منازلی که مورد علاقه‌ی شما است، در نظرتان از الله و پیغمبرش و جهاد در راه او محبوب‌تر باشد، در انتظار باشید که الله کار خود را می‌کند (و عذاب خویش را فرو می‌فرستد)، الله کسان نافرمان‌بردار را (به راه سعادت) هدایت نمی‌نماید.» **(التوبة: ٢٤)**

همان شاخصی که می گوید اعمال شایسته‌ای که نتایج آن جاویدان است از تمامی زینت‌های زوال‌پذیر و گذرای زندگی دنیایی برتر و بهتر است:

﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَاباً وَخَيْرٌ أَمَلاً﴾

«دارائی و فرزندان، زینت زندگی دنیایند و امّا اعمال شایسته‌ای که نتایج آنها جاودانه است، بهترین پاداش را در پیشگاه پروردگارت دارد، و بهترین امید و آرزو است.» (الکهف: ٤٦)

میزانی که می گوید تجارت پرسود - که سبب نجات از عذاب الهی می گردد - همان ایمان به الله ﷻ و رسول، و جهاد فی سبیل الله می باشد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾

«ای مؤمنان! آیا شما را به بازرگانی و معامله‌ای رهنمود سازم که شما را از عذاب بسیار دردناک دوزخ رها سازد. * به الله و پیغمبرش ایمان می‌آورید، و در راه الله با مال و جان تلاش و جهاد می‌کنید. اگر بدانید این برای شما بهتر است. * گناهان‌تان را می‌بخشاید، و شما را به باغ‌های بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر آن جویبارها روان است، و شما را در منازل و خانه‌های خوبی جای می‌دهد که در باغ‌های بهشت جاویدانِ ماندگار، واقع شده‌اند، پیروزی و رستگاری بزرگ همین است. * نعمت دیگری دارید که پیروزی الهی و فتح نزدیکی است (که در پرتو آن مکه به دست شما می‌افتد) و به مؤمنان مژده بده.» (الصف: ١٠ – ١٣)

مراحل اولیه‌ی دعوت، مراحل بخشش و فدا نمودن است و به همین خاطر، افرادی که به دنبال منافع دنیوی اعم از مال و سامان و ثروت و کالاهای مادی، و منزلت اجتماعی و شهره شدن و طرفدار و دنباله رو می باشند صلاحیت حضور در آن را ندارند، (به هیچ وجه، مترجم) صلاح نیست که اینان در جمع شالوده‌ی استوار حضور داشته باشند و به هنگام فرا رسیدن موسم گسترش نیز، گسترده ساختن پایگاه به وسیله‌ی آنان انجام نمی‌پذیرد.

***

آنگاه که واقعیت معاصر خود را از نظر می گذرانیم شایسته است که چند مسأله را به نسبت هسته‌ی اصلی، و پایگاه گسترش یافته، و حتی جماعت‌های بسیاری که در نهایت امر وارد دایره‌ی دعوت می‌گردند به خاطر بسپاریم، (آری! لازم است که این مورد آخر را نیز مدنظر قرار دهیم و، مترجم) اسلام آنان را نیز بایستی تصحیح نماییم و به مانند آنچه که جاهلیت معاصر در حق "مرد خیابانی" به انجام رسانیده بدون قاعده و قانون رهایشان نسازیم، همان "مرد خیابانی" که جاهلیت معاصر، وجود انسانی و بشری را از وی سلب نموده و همزمان این توهم را در درونش کاشته که یکی از ستون‌هایی است که نظام و سیستم، بر آن استوار گشته و بنیان نهاده شده است!

در اسلام " زن و مرد خیابانی" نداریم، بلکه با زنان و مردانی مواجهیم که تمامی آنها به حداقل‌هایی که سبب می گردد در میزان الله ﷻ به عنوان مسلمان شناخته شوند ملتزم و مقیدند - یا آنکه واجب است به رعایت این حداقل پایبند باشند - و در حکومت اسلامی، وجود این التزام، وظیفه‌ی ولی امر و حاکم مسلمین است، پس هر آن‌کس

که خود پایبند باشد آنچه را که حق الله ﷻ بر وی است به انجام می رساند و هر کس که از این حدود عدول نماید، قدرت ولی امر او را به حد و مرزِ التزام باز می گرداند و این همانی است که عثمان ﷁ چنین بیانش می دارد:

«يَزَعَ اللهُ بِالسُّلطانِ ما لا يَزَعَ بِالقُرآن»

(الله اموری را که قرآن سبب ممانعت از آن نشود به وسیله‌ی قدرت باز می دارد.)

بنابراین تمامی مردم وارد میدان دعوت می‌شوند اما این کار به صورت گام به گام و تدریجی بایستی انجام گیرد؛ همان‌طور که در زمان اصحاب ﷺ روال این گونه بود و این مسأله بر اساس سنت‌های الهی است که هرگاه شرایط و مقتضیات‌شان فراهم آید رنگ تکرار به خود می پذیرند.

***

آن گاه که واقعیت امروزین امّت اسلامی را از نظر می گذرانیم آن را- مگر آن کس که الله ﷻ به وی رحم نموده باشد- در همان وضعیت "کف روی سیلاب" می بینیم که رسول‌الله ﷺ، ۱۴ قرن پیش، امت را با آن وصف نموده است:

«يُوشكُ أن تَدَاعى عليكم الأُمم كما تَدَاعى الأَكَلَةُ عَلَى قَصْعَتِها، قالوا: أمن قِلَّة نحن يومئذ يا رسولَ الله؟ قال: بل أنتم يومئذ كثير، ولكنكم غُثاءٌ كغُثاء السَيل، ولَيَنْزَعَنَّ الله المَهابَةَ من صُدور أعدائكم، ولَيَقْذفن في قلوبكم الوَهْن. قالوا: وما الوَهْن يا رسول الله؟ قال: حُبُّ الدنيا وكراهية الموت»

(آن زمان نزدیک است که امّت‌ها بر شما هجوم آورند همان‌گونه که گرسنگان بر ظرف غذا یورش می برند، گفتند: ای رسول الله، آیا این به خاطر تعداد اندک ماست؟ فرمود: خیر، بلکه شما آن روز بی‌شمارید اما هم‌چون کف روی سیلاب می مانید (که هر جا سیلاب بخواهد شما را می برد و هیچ اراده ای از خود ندارید، مترجم)، الله ابهت و شوکت شما را از دل‌های دشمنان‌تان بر می دارد و در دل‌های شما "وهن" می کارد، گفتند: ای رسول الله، "وهن" چیست؟ فرمود: محبت دنیا و تنفر از مرگ)[۱۱۸]

حال که اوضاع امّت مورد خطابِ دعوت، چه برای ایجاد هسته‌ی مستحکم، و چه برای گسترش پایگاه، و چه تمامی مردم، این گونه است واجب است عللی که سبب گشته‌اند حال و روز امّت چنین گردد را شناسایی کنیم تا بتوانیم درمانی موثر برای آن تجویز نماییم، درست به مانند طبیبی که به هنگام تلاش برای مداوای بیمار، در بدو امر او را تحت معاینه قرار می دهد تا بیماری‌اش را بشناسد و آنگاه برای وی تجویزِ دارو نماید.

(پیش از هر چیز لازم است متوجه این قضیه باشیم که، مترجم) نباید کسی چنین بپندارد که هسته‌ی اصلی‌ای که مسئولیت دعوت بر دوشش نهاده شده، از آسمان نازل گشته و بری از عیب و نقص است، هرگز چنین نیست چرا

۱۱۸- امام احمد ﷀ و ابو داوود ﷀ این حدیث را روایت نموده‌اند.

که این گروه، در هر حال بخشی از بدنه‌ی امّت است که در میان آن ادامه‌ی حیات می دهد و در معرض بیماری-های مختلف آن نیز قرار می گیرد، اما این‌که پیامبر ﷺ چنین می فرماید:

«خيارکم في الجاهلية خيارکم في الإسلام إذا فقهوا»

(بهترین شما در جاهلیت، در اسلام نیز بهترین خواهد بود اگر که تفقه نماید و خود را آگاه گرداند.)[119]

باید بگوییم: این مساله در جاهلیت جزیی‌ای اتفاق می افتد که به قول ابن تیمیه ﷫ در بسیاری از گوشه‌های عالم اسلامی به چشم می خورد، (آری! در این جاهلیت جزیی، مترجم) "بهترین‌هایی" یافت می شوند و این امکان وجود دارد که آنان بتوانند با تلاش و کوششی که از خود به نمایش می گذارند هسته و مغز حرکت را شکل دهند و آن‌گاه، "بهترین‌های" دیگر نیز می‌توانند با تلاشی مشابه، "پایگاه گسترش‌یافته" را به وجود آورند؛ همان پایگاهی که گرداگرد هسته‌ی اصلی را فرا می‌گیرد و از آن تبعیت می نماید، و پس از آن نوبت عموم مردم فرا می رسد و از کیان آنان نیز "برترین‌هایی" بر می خیزند که با تقدیر الهی، به ندای دعوت پاسخ مثبت گفته و بدان مقید می گردند و دیگرانی نیز هستند که اگر از طریق قرآن هدایت نگردند با إعمالِ قدرتِ (حاکم مسلمین از مسیر منحرفی که می پیمایند، مترجم) باز داشته می شوند.

و اکنون بیایید تا در اوضاع و احوال نسلی که دعوت به سوی آن روان گشته اندکی بیندیشیم.. برای مشخص نمودن این‌که درمان را از کجا شروع کنیم و چگونه می توانیم گام‌های لازم را برای معالجه برداریم لازم است که ابتدا بدانیم چه چیزی امّت را به "کف روی سیلاب" مبدل ساخته است.

در حقیقت، در طول مسیر تاریخی امّت، امراضی زیادی گریبان‌گیر آن شده است که برخی از آنها ریشه در داخل داشته و بعضی دیگر از طرف دشمنان وارد گشته اند.. و بسیار مشکل است که بتوان به صورت تفصیلی تمامی آنها را برشمرد، اما گمان ما بر این است که بیماری‌های بارز و آشکاری وجود دارند که از چشم محقق پنهان نمی مانند.

یکی از بزرگ‌ترینِ این بیماری‌ها تفکر "ارجایی" می باشد؛ همان تفکری که می پندارد ایمان، تصدیق قلبی و اقرار زبانی است و عمل در دایره‌ی آن وارد نمی گردد!

شکی نیست که تصدیق قلبی و اقرار زبانی، لازمه‌ی اثبات ایمان‌اند اما خارج ساختن عمل از دایره‌ی آن، بدعتی بس خطرناك است و انحرافی شدید از حقیقت اسلام به شمار می آید؛ همان اسلامی که بدون عمل و تلاشی عظیم در دنیای واقعی، استوار نگشته است – و ممکن نیست که استوار بماند– و قابل تصور نیست که با صرفِ تصدیق قلبی و اقرار زبانی، غربت وارده در اسلام که در همان ابتدا[120] نیز بدان ورود نموده بود از آن زدوده شود، و حتی امکان ندارد که هیچ نظامی در این کره‌ی خاکی – تا چه رسد به بزرگترین نظام (که اسلام است، مترجم)

۱۱۹- بخاری ﷫ این حدیث را روایت نموده است.

۱۲۰- حضرت رسول ﷺ می فرماید: «بدأ الإسلام غريبا وسيعود غريبا كما بدأ»

– بتواند با تصدیق و اقرار خشک وخالی، و بدون انجام عملی معین که این تصدیق و اقرار را به واقعیتی ملموس و قابل مشاهده مبدل سازد، پایدار بماند!

دلایل و علل تاریخی که به گسترش تفکر ارجایی منجر شده هر چه که باشد (بایستی دانست که، مترجم) از زمانی که امّت شروع به شانه خالی کردن از زیر بار تکالیف نمود این تفکر، فسادی عظیم را در بدنه‌اش به وجود آورد و آن‌گاه به آن چنین القاء کرد که مادامی‌که قلبش به ایمان زنده است این اهمال و کم‌کاری آسیبی به ایمانش نمی رساند! و به تدریج، قصور و کوتاهی امّت به جایی رسید که در شرک واضح و آشکار "اعتقادی" و "عبادتی" و "حاکمیتی" واقع گشت و هم‌چنان تفکر ارجایی به وی این‌گونه دلداری می داد که هنوز در مسیر خیر و برکت گام بر می دارند و هم‌چنان در کسوت مومن به سر می برند.

مدرسه‌ای را در ذهن آورید که دانش آموزانش هر روز در آن حضور می یابند اما پس از مدتی از انجام تکالیف شانه خالی می نمایند و اندکی بعد، حتی در کلاس هم حضور نمی یابند، با این وجود به آنان گفته می شود: تا هنگامی که حضور در کلاس، در قلب‌هایتان ریشه دوانده! مشکلی برایتان ایجاد نمی گردد زیرا شما به علت تنبلی و نه به سبب انکار! در کلاس حضور نیافته‌اید و اسامی شما تا زمانی که خود، درخواست انصراف از آن نداده‌اید هم‌چنان در دفاتر مدرسه ثبت شده و باقی خواهد ماند!

آیا با این روح تنبلِ متواکل[121] که در وهم و خیال به سر می برد و هم‌زمان گمان دارد که در دنیای واقعی سیر سلوک می کند ممکن است که چیزی در عالم واقع به وقوع بپیوندد؟

اگر این روح، فاقد توان محقق ساختن کمترین مسأله‌ای در عالم واقعی باشد آیا ممکن است که اسلام با امثال این روح برپای داشته شود؟؛ اسلامی که نازل گشت تا به اندازه‌ی تلاشی که برای آن صَرف گشته و به اندازه‌ی تقدیری که در علم الله ﷻ برای آن مشخص شده، حرکتی گسترده باشد و تمامی جوانب و تمامی حوزه‌های مختلف زندگی را در بر گیرد و کل زمین و تمامی آدمیان را تحت پوشش خود قرار دهد؟

آیا ممکن است با صرفِ تصدیق و اقرار، فتنه از بین رود؛ همان فتنه‌ای که در قالب عقاید و افکار فاسد و نظام‌ها و قوانین فاسد خود را نشان می دهد و سپاهیانی دارد که از این افکار و نظام‌های فاسد حمایت می کنند؟ آیا امکان دارد که فتنه‌ای که در جاهلیت، به سبب ذات و ماهیت آن بر انسان وارد گشته، بدون جهاد در عرصه‌ی واقعی زندگی از صحنه‌ی روزگار محو گردد:

﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾

«و با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند (و نیروئی نداشته باشند که با آن بتوانند شما را از دین‌تان برگردانند) و دین خالصانه از آن الله گردد.» **(الأنفال: ٣٩)**

١٢١- بیشتر توضیحات کافی در مورد تفاوت توکّل و تواکل ارایه گردید، مترجم

این بیماری- بیماری ارجاء- می توانست هر امّتی از دیگر امّت‌ها را درگیر خود سازد اما شایسته نبود که امّت اسلامی بدان دچار گردد؛ امّتی که برای رهبری تمامی بشریت و گواهی بر آنان به وجود آمده است:

﴿وَجَاهِدُوا فِي اللهِّ حَقَّ جِهَادِهِ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيداً عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ﴾

«و در راه الله جهاد و تلاش کنید آن‌گونه که شایسته‌ی جهاد و بایسته‌ی تلاش در راه او است. الله شما را (از میان مردم برای یاری دین خود) برگزیده است و در دین کارهای دشوار و سنگین را بر دوش شما نگذاشته است (و بلکه تکالیف و وظائفی مقرّر نموده است که با فطرت سالم هماهنگ و با توان انسانی سازگار است، این دین همان) آئین پدرتان ابراهیم است. الله شما را قبلاً (در کتاب‌های پیشین) و در این (واپسین کتاب) مسلمین نامیده است تا پیغمبر (با شهادت عملی خود) گواه بر شما باشد (و در روز قیامت رفتار و کردارش مقیاس سنجش اعمال شما مسلمانان گردد) و شما هم (با شهادت عملی خود) گواه بر مردمان باشید (و رفتار و کردارتان به عنوان امّت نمونه، محکّ سنجش اعمال سایرین، و الگوی بارز الله‌پرستان راستین گردد).» (الحج: ٧٨)

***

سپس تفکر تصوف در موازات با فکر ارجایی وارد امّت اسلامی گشت هرچند که طریقه‌ی ورودش متفاوت بود.. تفکر ارجایی تمامی اعمال را از دایره‌ی ایمان خارج ساخت اما تصوف بر نوعی خاص از اعمال تاکید داشت و سایر فعالیت‌ها را از مستلزمات ایمان خارج نمود، این تفکر بر عبادت به معنای محدود و منحصر در شعائر تعبدی (از قبیل نماز و روزه و زکات و ..، مترجم) و "ذکر" تاکید داشت و از امر به معروف و نهی از منکر، و جهاد در راه الله ﷻ و انواع عباداتی که به آبادانی زمین براساس منهج و برنامه‌ی الهی منجر می‌گشت چشم پوشید در حالیکه برای تمامی این مسایل، نصی صریح از کتاب الله ﷻ و سنت رسول ﷺ وجود داشت:

﴿الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَللهِّ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ﴾

«(آن مؤمنانی که الله بدیشان وعده یاری و پیروزی داده است) کسانی هستند که هرگاه در زمین ایشان را قدرت بخشیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند، و امر به معروف، و نهی از منکر می‌نمایند، و سرانجام همه کارها به الله برمی‌گردد.» (الحج : ٤١)

﴿فَلْيُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللهِّ الَّذِينَ يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ﴾

«باید در راه الله کسانی جنگ کنند که زندگی دنیا را به آخرت می‌فروشند.» (النساء: ٧٤)

﴿وَلِيُمَحِّصَ اللهُّ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ، أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللهُّ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ﴾

«و تا این که الله مؤمنان را سره و خالص گرداند و کافران را نابود و تباه سازد. آیا پنداشته‌اید که شما (تنها با ادّعای ایمان) به بهشت درخواهید آمد، بدون آن که الله کسانی از شما را مشخّص سازد که به تلاش و پیکار برخاسته‌اند، و بدون آن که الله بردبارانی را متمایز گرداند.» **(آل عمران: ۱٤۱ – ۱٤۲)**

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾

«او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید، و از روزی الله بخورید. زنده شدن دوباره در دست او است.» **(الملك: ١٥)**

﴿هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا﴾

«او است که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است.» **(هود: ٦١)**

به طور قطع، ذکر و یاد الله ﷻ مهم است و عبادت به غیر ذکر معنا نمی یابد اما ذکر باید آن‌گونه باشد که الله ﷻ در کتابش توصیف نموده و و اصحاب رضی الله عنهم را با آن ستوده است:

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَاماً وَقُعُوداً وَعَلَى جُنُوبِهِمْ﴾

«کسانی که الله را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان افتاده (و در همه اوضاع و احوال خود) یاد می کنند.»

(آل عمران: ۱۹۱)

ذکر قرآنی چیزی جدای از ذکر متداول و ابداعی تصوف است که عبادت را در آن منحصر نموده است و گمان دارد که تنها این مساله می تواند آدمی را به رضایت الله ﷻ متصل سازد، و این سوای شرک‌های صریح و آشکاری چون "اتحاد" و "حلول" و "وحدت وجود"[۱۲۲] است که در تصوف بروز نموده است.

و اسباب گسترش تفکر تصوف، و علل قرار گرفتن آن به عنوان تنها ورودی عمومی به دین، و یا اصلی‌ترین درب ورودی بدان، هرچه باشد (بایستی دانست که، مترجم) این طرز تفکر، فسادهای زیادی را در بدنه‌ی امّت ایجاد نمود که موارد زیر کمترین آنها **نمی باشد:** تواکُل، ترک استفاده از اسباب و لوازم مادی، کوتاهی در آبادانی زمین، انحراف از عقیده‌ی قضاء و قدر، عدم وجود احساس مسئولیت در برابر گناه انجام شده، انصراف از جهاد و

۱۲۲– این مفاهیم در میان صوفیه بسیار رواج داشته و معتقدند که نعوذ بالله، خالق و مخلوق یکی می گردند و خالق در مخلوق، و مخلوق در خالق حلول می کنند، در اینجا توجه خواننده‌گان را به اشعاری برجای مانده از **"منصور حلاج"** در کتاب **"ديوان الحلاج"** جلب می‌نمایم:

أنا من أهوَى و مَن أهوَى أنا	نحن روحانِ حللنا بدناً

فإذا أبصرتنی أبصرتَه	و إذا أبصرتَه أبصرتنا

روحُه روحی و روحی روحُه	من رأى روحين حلّت بدناً

(من کسی هستم که آنرا طلب می کنم و کسی را که طلب می کنم خودم هستم / ما دو جانیم که در یک بدن فرود آمده‌ایم)

(پس هرگاه مرا ببینی او را دیده‌ای / و هرگاه او را ببینی مرا دیده‌ای)

(روح او، روح من، و روح من روح اوست / چه کسی دیده است که دو روح وارد یک بدن شوند؟)، مترجم.

امر به معروف و نهی از منکر، جدایی میان دنیا و آخرت و تفکیک فعالیت‌های دنیوی و اعمال اخروی در ذهن مسلمین، و برهم زدن توازن ظریف و زیبایی که اسلام صحیح در روان انسان‌ها به وجود آورده بود؛ همان توازنی که سبب می گشت انسان در زمین، تمامی تلاش خود را به کار گیرد و قلبش هم‌چنان به یاد الله ﷻ و روز آخرت به تپش افتد؛ به عبارت دیگر، این توازن عبارت بود از تعادل میان عالم غیب و عالم مادی و مشهود.

***

انحصار اسلام در دنیای فردی افراد، و ترک گفتن تمامی امور عمومی که الله ﷻ بر عهده جامعه اسلامی نهاده از دیگر بیماری‌هایی بود که در طول تاریخ پرفراز و نشیب امّت، دامن‌گیر آن شد.

این دین صرفاً برای اصلاح افراد به صورت فردی و تک به تک نازل نگشته است هرچند که فرد فرد انسان‌ها مهم‌اند و بدون آنها بنیانی به دست نخواهد آمد اما اصلاح فردیِ انسان‌ها آن‌گونه که در نگاه اول به نظر می رسد سبب ایجاد جامعه‌ای صالح نمی گردد، ساختمانی را در نظر آورید که در آن تمامی خشت‌هایش سالم‌اند اما ماده‌ای نیست که بتواند آنها را به هم پیوند زند، در این حالت به طور قطع ساختمانی حقیقی نخواهیم داشت که قادر باشد در برابر لرزه‌ها مقاومت نماید، و در زندگی امّت‌ها و حتی انسان‌ها زلزله‌ها چه بسیارند، و حتی نخواهد توانست در برابر وزش باد نیز ایستادگی کند و بادهای سهمگین چه بسیارند!

این دین، تاکید واضح وآشکاری نه تنها بر جماعت مسلمان بلکه بر امّتی اسلامی دارد که به هم پیوسته اند و در ارتباطی تنگاتنگ باهم به سر می برند و این ارتباط، صرفاً در عواطف و احساسات خلاصه نمی گردد بلکه در عمل و وظایف و تکالیف نیز چنین است، و بسیاری از خطاب‌های الهی که روی سخن به سوی مومنین دارد و با عبارت ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...﴾ «ای مؤمنان!...» آغاز می گردد صرفاً به افراد، به صورت فردی و تک تک، نگاه ندارد بلکه جماعتی را مدنظر دارد که به دور هم جمع گشته‌اند و از مسئولیت‌های مشترکی برخوردارند:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ﴾

«ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید.» (المائدة: ٥١)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَلا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ * إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾

«ای مؤمنان! هرکس از شما از آئین خود بازگردد الله جمعیّتی را (به جای ایشان بر روی زمین) خواهد آورد که دوست‌شان می‌دارد و آنان هم الله را دوست می‌دارند. نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند. در راه الله جهاد می کنند و به تلاش می‌ایستند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای هراسی به خود راه نمی‌دهند. این هم فضل الله است؛ الله آن را به هرکس که بخواهد عطاء می کند، و الله دارای فضل فراوان و (انعام

بی‌شمار است، و از مستحقّان آن) آگاه است. * تنها الله و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شمایند که خاشعانه و خاضعانه نماز را به جای می‌آورند و زکات مال به در می‌کنند.» **(المائدة: ٥٤ – ٥٥)**

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ للهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيّاً أَوْ فَقِيراً فَاللهُ أَوْلَى بِهِمَا فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوَى أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلْوُوا أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيراً﴾

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دادگری پیشه سازید و در اقامه‌ی عدل و داد بکوشید، و به خاطر الله شهادت دهید (و از این سو و آن سو جانبداری نکنید) هر چند که شهادت‌تان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان بوده باشد. اگر کسی که به زیان او شهادت داده می‌شود دارا یا ندار باشد، چرا که (رضای) الله از (رضای) هردوی آنان بهتر است، پس از هوا و هوس پیروی نکنید که (اگر چنین کنید از حق) منحرف می‌گردید، و اگر زبان از ادای شهادت حق بپیچانید یا از آن روی بگردانید، الله از آنچه می‌کنید آگاه است.» **(النساء: ١٣٥)**

﴿لا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ﴾

«مؤمنان نباید مؤمنان را رها کنند و کافران را به جای ایشان به دوستی گیرند.» **(آل عمران: ٢٨)**

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

«باید از میان شما گروهی باشند که (تربیت لازم را ببینند و قرآن و سنّت و احکام شریعت را بیاموزند و مردمان را) دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند، و آنان خود رستگارند.» **(آل عمران : ١٠٤)**

﴿وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ﴾

«و کارشان به شیوه‌ی رایزنی و بر پایه‌ی مشورت با یک‌دیگر است.» **(الشورى: ٣٨)**

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ﴾

«مردان و زنان مؤمن، برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند. هم‌دیگر را به کار نیک می‌خوانند و از کار بد باز می‌دارند، و نماز را چنان که باید می‌گزارند، و زکات را می‌پردازند، و از الله ﷻ و پیغمبرش فرمانبرداری می‌کنند.» **(التوبة: ٧١)**

﴿إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفّاً كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ﴾

«الله کسانی را دوست می‌دارد که در راه او متحد و یک‌پارچه در خط و صف واحدی می‌رزمند، انگار دیوار سربی بزرگی هستند.» **(الصف: ٤)**

«مثل القائم في حدود الله والواقع فيها كمثل قوم استهموا على سفينة، فصار بعضهم أعلاها وبعضهم أسفلها، فكان الذين في أسفلها إذا استقوا مروا على من فوقهم فقالوا: لو أنا خرقنا في مكاننا خرقاً ولم نؤذ من فوقنا، فلو تركوهم وما أرادوا هلكوا جميعاً، وإن أخذوا على أيديهم نجوا ونجوا جميعاً»

(مثال کسی که حدود الله را برپای می دارد و کسی که از آن تجاوز می نماید به مانند قومی است که برای نشستن در کشتی، قرعه می اندازند و گروهی در بالا قرار می گیرند و گروهی در پایین مستقر می گردند، آنانی که در پایین سکنا گزیده‌اند به هنگام نوشیدن آب از روی گروه بالا رد می شوند، پس با خود می اندیشند و می گویند بهتر است در همین قسمت خود، سوراخی در کشتی ایجاد نماییم و افراد طبقه‌ی بالا را دیگر نیازاریم، اگر بالانشینان آنان را به حال خود رها سازند تا خواسته‌ی خود را عملی نمایند، تمام اهل کشتی به فنا می رود و اگر آنان را از این کار باز دارند، نجات می یابند و تمامی سرنشینان نجات می یابند.)[۱۲۳]

«كلكم راع وكلكم مسئول عن رعيته»

(همه شما نگهبان هستید و همه در برابر کسانی که وظیفه‌ی اداره و هدایت و تربیت آنان را به عهده گرفته‌اید مسئولید.)[۱۲۴]

موارد مذکور و غیر آنها، بر مسئولیت اجتماعی امّت تاکید دارند والبته این را نیز نفی نمی نمایند که تک تک افراد بایستی وظیفه فردی خود اعم از ذکر و تقوا و خشوع و انجام واجباتِ نماز و زکات و روزه و حج را در مقابل الله تعالی برجای آورند، آری! تمام این موارد لازم‌اند و جامعه هیچ‌گاه از آنها بی نیاز نمی گردد اما – همان‌گونه که اشاره نمودیم (انجام این وظایف فردی، مترجم) – خود به خود سبب ایجاد امّتی منسجم نمی گردد که به این دین عمل نماید، این دین بر همان سیمایی که الله تعالی فرو فرستاده و برای اهدافی که پروردگار برایش مشخص نموده به طور قطع نمی تواند توسط افرادی جدای از هم و متفرق برپای داشته شود حتی اگر فرد فرد آنان، نفسی به پاکی قدیسین داشته باشند! و مادامی‌که انسان، طبیعت انسانی دارد و انگیزه‌های مختلفی در آنان در جریان است و انواع کنش‌ها و تمایلات و شهوت‌ها، آشفته و مضطربش می سازد و مادامی‌که الله تعالی در تمامی شهرها، سردمداران را از بزهکاران فراهم ساخته است، تا در آن به نیرنگ بپردازند(مگر اینکه کسی آنان را از این کار باز دارد):

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيَمْكُرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾

«و همان‌گونه در هر شهری سردمدارانش را از بزهکاران فراهم می‌سازیم تا در آنجا به نیرنگ پردازند اینان جز به خویشتن نیرنگ نمی‌زنند ولی خودشان نمی‌دانند» **(الأنعام: ۱۲۳)**

۱۲۳- بخاری رحمه الله این حدیث را روایت نموده است.

۱۲۴- بخاری رحمه الله و مسلم رحمه الله این حدیث را روایت نموده‌اند.

این مسأله‌ی واجب و ضروری (که عبارت است از اقامه و برپای داشتن تمام و کمال منهج الهی) در دنیای واقعی محقق نخواهد شد.

و حتی اگر وجود روسای بزهکار و مجرم، مختص جاهلیت باشد و در اسلام به وقوع نپیوندد، دهکده‌ی جهانی‌ای که به زعم طرفدارانش، دنیا به مدد وسایل ارتباطی به سوی آن در حرکت است مملو از روسای مجرمی است که برای اسلام توطئه نموده و در کمین مسلمین نشسته‌اند، آیا با این وجود، اگر افراد به صورت فردی- حتی اگر تمامی آنها به این کار اقدام نمایند- به برپای داشتن نماز و زکات و روزه و حج اهتمام ورزند و خشوع و تقوا داشته باشند می توانند در برابر توطئه‌های این روسای مجرم از خود واکنش نشان دهند و فتنه‌ی نشات گرفته از جاهلیت را که به سوی امّت اسلامی در راه است از آنان دفع نمایند؟ یا این‌که این مسأله نیازمند امّتی است که متحد و یک‌پارچه بوده و پذیرای تکالیف جمعی خود باشد و به الزامات و مقتضیات این مسئولیت گردن نهد؛ مسئولیتی که در آن هر شخص وظیفه‌ای بر عهده دارد، و اگر هر فردی در آن "مَن مَن" کند و به خودخواهی بپردازد و به تکالیف خود در قبال جامعه، جامه‌ی عمل نپوشاند آنگونه که شایسته است یکپارچه و به هم پیوسته نخواهد بود.

آیا رسول‌الله ﷺ یارانش را به گونه‌ای جداگانه تربیت می کرد و هر کسی را راهی دنیای خاص خویش می‌نمود و به آنان می گفت: در اندرون خود به سَر برید و کاری به دیگری نداشته باشید؟ یا آنکه تمامی آنها را تربیت می‌فرمود تا در یک کل یک‌پارچه و منسجم، با دیگر خشت‌ها و آجرها مرتبط و به هم پیوسته باشند و در هر خشتی، مواد چسپنده‌ی لازم را گذاشت تا بتواند به دیگری بچسپد و استعداد جذب دیگر خشت‌ها را در خود به وجود آورد؟ (به طور قطع این مهم به انجام رسید و، مترجم) این مواد چسپنده همان **احساسات به‌هم پیوسته** و همان **مسئولیت جمعی** هستند که لازم و ملزوم یکدیگرند.

تکافل[۱۲۵] بر تمامی افرادی که توانایی آن‌را دارند واجب می‌باشد و لازم است که سهم خود را در آن ادا نمایند اما نتیجه‌ی آن به صورت مثبت و منفی به مجموع امّت بر می گردد؛ بدین ترتیب که اگر بدان گردن نهند و به رسانند امّتی به هم پیوسته و دوست‌دار هم می گردند و اگر از زیر بار این مسئولیت شانه خالی نمایند به گروه‌هایی چندپارچه و متخاصم مبدّل می گردند..

۱۲۵- عبداله ناصح علوان در کتاب "همکاری‌های اجتماعی در اسلام" چنین می گوید: ... نتیجه می گیریم که معنی اصطلاحی دو کلمه "تکافل اجتماعی" عبارت است از اینکه: افراد جامعه یکدیگر را سرپرستی و ضمانت کنند، و در آنچه که در اختیار دارند به همدیگر کمک و مساعدت نمایند، خواه حاکم باشند خواه رعیت، به‌گونه‌ای که همه با اتفاق نظر دارای یک تصمیم باشند، چه تصمیم ایجابی باشد مانند سرپرستی نمودن یتیمان ، و کمک به فقیران ، و... و چه تصمیم سلبی باشد مانند تحریم احتکار و جلوگیری از غش و خیانت و... آن هم با سلاح احساس عمیق وجدانی که از اصل عقیده‌ی اسلامی سرچشمه می گیرد، تا اینکه فرد در تحت کفالت جامعه، و جامعه با احساس مسئولیت در برابر فرد زندگی کنند، به گونه‌ای که تمام افراد، برای جامعه‌ی برتر ، و جهت دفع ضرر و زیان از افراد خود و برای جلب منافع مشترک، همدیگر را ضمانت کفالت نمایند، و این همان معنایی است که خداوند در قرآن کریم برای واژه "تکافل" مقرر فرموده است، مترجم.

و جهاد بر تمامی افراد توانای امّت واجب است و می‌بایست مسئولیت خود را در قبال آن ادا نمایند اما نتیجه‌ی آن به صورت ایجابی و سلبی تمامی امّت را متأثر می سازد و (نتیجه این می‌شود که، مترجم) یا امّت، استوار و قوی باقی خواهد ماند یا آنکه توسط دشمنان بلعیده شده و از بین می رود.. و امر به معروف و نهی از منکر بر تمامی افرادی که توانایی انجامش را دارند واجب است و بایستی به اندازه‌ی توان خود آن را ادا نمایند اما نتیجه‌ی آن به صورت ایجابی و سلبی به تمامی امّت بر می گردد، و یا به **"خيرُ الامة"** مبدل می شود و یا این‌که ملعون درگاه الهی می گردد، بهترین امّت‌هاست اگر امر به معروف و نهی از منکر کند و ملعون است اگر از زیر بار تکالیف در رفته و شانه خالی نماید:

﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾

«شما بهترین امّتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید و به الله ایمان دارید.» **(آل عمران: ۱۱۰)**

﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ * كَانُوا لا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ﴾

«کافران بنی‌اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده‌اند، این بدان خاطر بود که آنان پیوسته سرکشی می‌کردند و (در ظلم و فساد) از حدّ می‌گذشتند. * آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند و هم‌دیگر را از زشت‌کاری‌ها نهی نمی‌نمودند و پند نمی‌دادند، و چه کار بدی می‌کردند.»

(المائدة: ۷۸ – ۷۹)

صرف نظر از این‌که چه علل و اسبابی به گسترش این روحیه‌ی فردگرا، و ناتوان از انجام تکالیف اجتماعی و احساس مسئولیت‌های جمعی دامن زده‌اند، باید گفت که این روحیه، مفاسد و تباهی‌های بزرگی را در نهاد و هستی امّت به وجود آورد که کمترین آن، ترک نمودن وجوبِ نصیحت حاکمان و قدرت به‌دستان جامعه **نبود** در حالی‌که این امر، واجبی دینی است که پیامبر ﷺ آن‌را جزیی از آئین قرار داده و بر روی آن اینگونه تاکید نموده است:

«الدين النصيحة، قيل: لِمَنْ يا رسول الله؟ قال: لله ورسوله ولكتابه ولعامة المسلمين وخاصتهم»

(دین عبارت است از نصیحت، گفته شد: برای چه کسی ای رسول الله؟ فرمود: برای الله و پیامبر و قرآن و عام و خاص مسلمانان.)[۱۲۶]

(هم‌چنین این روحیه فردگرایی سبب گشت که، مترجم)مردم به سیاست پشت نمایند و حکم را به دست حاکم بسپارند (تا وی هرگونه که دلش می خواهد فرمانروایی کند، مترجم) و اگر حاکم عادل می بود پس این مساله

۱۲۶- بخاری رحمه الله و مسلم رحمه الله این حدیث را روایت نموده‌اند.

به عنوان خیر و برکتی از جانب الله ﷻ شناخته می شد و اگر مستبد می‌بود و یکه تازی می نمود در امّت کسی وجود نداشت که او را نصیحت نماید و از ظلم و استبدادش باز دارد، و (در چنین شرایطی است که، مترجم) افرادی منافق و متملِّق به دورش جمع می گردند و تمام اعمالش را نیک جلوه می دهند، و (در نتیجه، مترجم) هیچ حقی به گوش وی نمی رسد و اگر نیز برسد منافقین اطرافش، خشم ونفرت او را نسبت به آن سخن و گوینده‌اش بر می انگیزانند!.. و نیز کمترین مشکلات روحیه‌ی فردگرایی در این خلاصه **نمی شود** که تمامی برنامه‌هایی که نیاز به هم‌کاری جمعی دارند و لازم است تا هر فردی هم‌گام با دیگران وظیفه‌ی محوله خود را به انجام برساند همیشه با شکست مواجه می شود، و حداقل دردسرهای این طرز تلقی، رواج روحیه‌ی تخریب و از بین بردن اموال عمومی و امکانات و دارایی های مردمی **نیست!**

***

و از دیگر بیماری‌هایی که دامن‌گیر امّت گشته می توان به هرج و مرج و ارتجال[۱۲۷] و کم همتی اشاره داشت و آنچه که از ذهن من می گذرد این است که این امراض، از بیماری‌های جامعه‌ای به شمار می رفت که (پیش از اسلام وجود داشت و، مترجم) آیین الهی آن را از طریق ساختارمند ساختن و نظام‌مند نمودن، و عادت دادنش به تفکر و تدبرِ پیش از انجام عمل و حین انجام آن، و هم‌چنین عزمِ جدی و پایداری که پس از گام‌های آتشین اولیه! زایل نمی گردد، محکم و استوار ساخت و تقویتش نمود.

رسول‌الله ﷺ با شدت هرچه تمام‌تر نسبت به این موارد حساسیت نشان می داد و بر آنها تاکید می داشت و این مسایل را موضوعاتی دسته چندم نمی پنداشت که شایسته‌ی توجه و اهتمام نباشند و در حاشیه قرار گیرند و بود و نبودشان تفاوتی چندانی نداشته باشد، زیرا ایشان، در حالیکه به وی الهام می‌گشت، نیک می دانست که با وجود این آفت‌ها و مشکلات، ممکن نیست که ساختمانی حقیقی شکل گیرد و راسخ و استوار باقی بماند.

یاران پیامبر چنین می گویند:

«کان رسول‌الله ﷺ یصفّنا للصلاة کما یصفنا للقتال»

(رسول الله همان‌گونه که ما را برای جنگ و قتال چینش می نمود و منظم می ساخت برای اقامه‌ی نماز نیز منظم‌مان می ساخت.)

و این نظم در کنار خشوع و آرامشی قرار می گرفت که بدان امر شده بود؛ خشوع در نماز، عنصر روحی آن است که میان بنده و پروردگارش ارتباط برقرار می سازد و امرِ بدان، امری است بدیهی، اما رسول‌الله ﷺ که مورد الهام قرار می گرفت می دانست که در کنار ارتباط نزدیک با الله ﷻ، عنصری دیگر نیز برای ساخت و ایجاد امّت لازم است، همان عنصری که عبارت است از نظام و ساختار، (و بایستی توجه داشت که، مترجم) ساختارمندی، عادتی روانی و حسی است و می بایست از طریق عادت دادن مورد پرورش قرار گیرد به همین خاطر است که رسول‌الله ﷺ

۱۲۷- ارتجال عبارت است از اینکه فرد از روی انگیزه آنی و لحظه‌ای و بدون تفکر قبلی عمل نماید، و در روانشناسی آن‌را تکانشی نیز می گویند، مترجم.

از مقابل نمازگزاران عبور می نمود و با دستان مبارک خویش، صف‌هایشان را راست و درست می کرد و نماز را آغاز نمی فرمود تا آنکه صف مومنان در خطی مستقیم قرار گیرد (و کجی و انحراف از آن زدوده شود، مترجم) و این نشان از اهمیت والای نظم و نظام در دید پیامبر ﷺ دارد.

پر واضح است که نظم و ساختاریافتگی جزء جدایی ناپذیر دین به شمار می رود به گونه‌ای که نماز، نظم و انضباط خاص خود را دارد و به عنوان مثال می توان به مشخص بودن زمان و منظم بودن صف‌ها و تبعیتِ نمازگزاران از امام در رکوع و سجود و قیام اشاره نمود، و روزه و زکات و حج نیز بر همین منوال‌اند و از نظم و ساختار مختص به خود برخوردارند، منظم بودن صفوف در جنگ و جهاد نیز که دیگر جای خود دارد.

و اما در مورد لحظه‌ای عمل نمودن و رفتار آنیِ خالی از تفّکر و تعقّل نیز بایستی گفت که این موارد از آفت‌ها و آسیب‌های جامعه بودند اما اسلام آن‌را استوار ساخت و اصلاحش نمود، و (این استوار سازی و این اصلاح بدین ترتیب بود که، مترجم) دیدها را به سوی سنت‌های الهی که قابل تبدیل و دگرگونی نیستند جلب کرد و دعوت نمود تا در تمامی کارها، تدبر و تفکر نموده و ثبات و پایداری را سرلوحه‌ی خود قرار دهند و به افراد تاکید می‌داشت که به نتایج کارهایشان نیز بنگرند و صرفاً به این اکتفا ننمایند که آیا این عمل ذاتاً مباح است یا خیر، زیرا ممکن است کاری مباح و یا حتی مستحب باشد اما به خاطر پیامدهای آن از انجامش منع گردیم چنان‌که الله ﷻ مسلمین را از دشنام به بت‌ها منع می نمود زیرا این کار، مشرکان را برآن می داشت که پروردگار یکتا را دشنام دهند:

﴿وَلا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْواً بِغَيْرِ عِلْمٍ﴾

«به معبودها و بت‌هائی که مشرکان به جز الله می‌پرستند دشنام ندهید تا آنان تجاوزکارانه و جاهلانه الله را دشنام دهند.» (**الأنعام: ١٠٨**)

و همچنان‌که حضرت رسول ﷺ از قتل عبدالله ابن اُبَیّ که نفاقش آشکار و مبرهن گشته بود خودداری نمود تا دیگران چنین نپندارند که محمد ﷺ یارانش را به قتل می رساند زیرا در آن روز، برخی از مردم به دایره‌ی اسلام ورود کرده بودند اما ایمان‌شان هنوز راسخ نشده بود و بعضی دیگر در گوشه‌ای به نظاره نشسته بودند و مراقب اوضاع بودند و هنوز وارد دایره اسلام نگشته بودند و انتشار خبر قتل عبدالله ابن اُبَیّ می توانست دعوت را به تاخیر انداخته و کسانی را که هنوز برای ایمان آوردن تردید داشتند از این کار باز دارد!

اما نداشتن پشت‌کار و ضعیف گشتن اراده پس از احساسات شعله‌ور شده (منظور آن است که برای انجام کاری به شدت از خود تمایل و احساس نشان می دهیم و گام‌هایی را نیز بر می داریم اما پس از اندک زمانی، دچار ضعف اراده می شویم و هیجانات‌مان فروکش می کند و از ادامه کار باز می مانیم، مترجم) نیز از دیگر آسیب‌های موجود در جامعه بود که اسلام به گونه‌ای جامع و زیبا آن‌را علاج و درمان نمود، اسلام **از یک طرف** دیدگاه و قلوب افراد را به سویی سوق داد که از تمامی زندگانی دنیا و تمامی زمین و زمان فراتر رود و به جایی متصل گردد

که پس از آن دیگر جایی نیست! آری! به روز آخرت و آنچه که از زنده گشتن و رستاخیز و حشر و نشر و حساب و کتاب و بهشت و جهنم در آن هست.. و دنیای نزدیک و دور را به هم پیوند زد و فعالیت در عالم نزدیک را وسیله‌ای جهت رسیدن امن و امان به عالم دور دست قرار داد؛ عالمی که پس از آن جایی دور دست‌تر نیست که انسان به خاطرش کار کند، و زمان و مدتی نیست که از آن آگاهی یابد و به سوی انجام مطالبات و خواسته هایش روی نهد، زیرا هر گونه دلسردی در مسیر، باعث برهم خوردن طریق می گردد![۱۲۸]

و از سویی دیگر، رسول‌الله ﷺ با پشت‌کار و تداوم و تلاشی خستگی ناپذیر در انجام فعالیت‌ها، و با پایداری در دعوت در بدترین شرایط و سخت‌ترین اوضاع، و تسلیم نگشتن در برابر ناامیدی‌ها و ناتوانی‌ها و افسردگی‌ها، آن هم در زمانی که تمامی شرایط از ناامیدی و ناتوانی و افسردگی حکایت داشت، الگو و نمونه‌ای به امّت بخشید (تا از آن تبعیت نمایند و در مسیرش گام بگذارند، مترجم).

و سرانجام این‌که حضرت رسول ﷺ، اصحاب رضی الله عنهم و امّت اسلامی را به تداوم و پشت‌کار فرا خواند حتی اگر ثمره‌ی این تلاش‌ها در آینده‌ای نه چندان نزدیک حاصل آید، آن حضرت به یارانش چنین فرمود:

«إن قامت الساعة وبيد أحدكم فسيلة فليغرسها»

(اگر قیامت برپا شد و یکی از شما نهالی در دست داشت (نا امید نگردد و حتماً، مترجم) آن‌را بکارد.)[۱۲۹]

و آنان را تشویق می نمود تا بر روی کارِ هر چند اندک نیز مداومت داشته باشند و از آن دست نکشند و همیشه در میان آنان از عجز و تنبلی، به الله تعالی پناه می بُرد.[۱۳۰]

و از نتایج این نصایح و این راهنمایی‌های موجود در قرآن و سنت در زندگی امّت اسلامی می توان به استمرار و ماندگاری دعوتِ به سوی الله تعالی در طول قرون متمادی، و استمرار جهادِ در راه الله تعالی در طی سالیان مختلف، و تمدن عظیم اسلامی و حرکت باشکوه و شگفت‌آور علمی که قرن‌ها در زمین جریان داشت اشاره نمود.

با صَرف نظر از این‌که علل فروکش کردن روح پویا و پیش برنده در حیات مسلمین چه بوده و چه چیزی سبب گشته که به طبیعتی هرج و مرج طلب باز گردند که از نظم و انضباط بیزار باشد و به آنی رفتار نمودنی مبتلا شوند که از برنامه‌ریزی کراهت دارد و دچار کم همتی‌ای گردند که به سرعت اوج می گیرد و به همان سرعت نیز فروکش می نماید، (با صرف نظر از تمامی این موارد، بایستی اعتراف کنیم و بپذیریم که هر چه هست امّت به این بیماری‌ها مبتلا گشته، مترجم) و این بیماری‌ها، به ایجاد مفاسدی عظیم در کیان امت منجر شده‌اند ؛ مفاسدی که حداقل آن به زبان امروزی، "عقب‌مانده‌گی فرهنگی و تمدنی" نیست و کمترین آن، مرگ بسیاری از برنامه‌های

۱۲۸- برداشت مترجم از این جمله‌ی آخر این است که اگر فرد گمان نماید که در کنار مسیری که اکنون در پیش گرفته، مسیر دیگری وجود دارد که از وضعیت فعلی وی بهتر است دیگر نمی‌تواند با خاطری آسوده مسیر را ادامه دهد و این دلسردی سبب برهم خوردن مسیر حرکتش می‌گردد.

۱۲۹- امام أحمد رحمه الله این حدیث را روایت نموده است.

۱۳۰- یکی از دعاهای حضرت رسول ﷺ چنین است: «اللهم انی اعوذبک من الهَمِّ و الحَزَنِ، و العَجزِ وَ الکَسَل...» (بار الها، از غصه و اندوه، و از عجز و تنبلی به تو پناه می برم)، مترجم

سودمند پیش از به ثمر نشستن‌شان نمی باشد و حداقل آن، در بی‌تفاوت بودن به نسبت بیماری‌های عقیدتی و فکری و سیاسی و اجتماعی و اخلاقی و عدم تلاش جدی برای تغییر این وضعیت منحصر نمی گردد؛ امراضی که تمامی آنها در ردیف منکرات و نهی شده‌هایی هستند که الله ﷻ و رسولش، امر به تغییر آنها نموده‌اند و امّت را بیم داده‌اند که اگر در جهت تغییرشان حرکت ننمایند مشمول عذاب الهی قرار می گیرند و مجازات می شوند..

***

و آن‌گاه که تمامی بیماری‌های فوق در هستی و کیان امّت جمع شدند دو مسأله‌ی عظیم و بزرگ به وقوع پیوستند؛ همان دو مسأله‌ای که رسول‌الله ﷺ از آن خبر داده بود: غربت اسلام، و هجوم و یورش دیگر امّت‌ها به سمت و سوی امّت اسلامی.

این‌گونه شد که اسلام به همان غربت اولیه‌ی خود بازگشت و **تمامی مفاهیم** آن از سیمای اولیه‌ی نازل شده از جانب الله ﷻ خارج گشتند و به انحراف کشیده شدند.

«لاَإِلَٰهَ إِلاَّالله» صرفاً به کلماتی مبدل شد که بر زبان جاری می گشت، و قلب از راهنمایی‌های آن غافل ماند، و رفتار، با مقتضیات و الزامات آن در تناقض افتاد، و **عبادت** در مظاهر و نمادهای پرستشی (از قبیل نماز و روزه و ..، مترجم) محصور ماند و (به این حد نیز اکتفا نشد و تا جایی پیش رفت که، مترجم) این شعائر به گونه‌ای تقلیدی و عادتی و به صورتی کاملاً بی روح به انجام رسیدند و پس از مدتی، ناتوانی و تنبلی در انجام آنها نیز رسوخ نمود و این شعائر صرفاً در نیتی پاک خلاصه گشتند (که به بیرون آن سرایت نمی‌کردند و در دنیای واقعی به انجام نمی‌رسیدند، مترجم).

عقیده‌ی قضاء و قدر، به تواکلی[۱۳۱] بیمارگونه و منفی نگرانه مبدل شد و از توکّل صحیحِ همراه با عزم و اراده و استفاده از اسباب و لوازم فاصله گرفت و بدان منجر شد که قضاء و قدر الهی، به وسیله‌ای جهت توجیه نمودن تمامی خطاها و کوتاهی‌ها و گناهان انجام شده مبدل گشت.

دنیا و آخرت، در دید مردم از یک‌دیگر جدا شدند و فعالیت‌های دنیوی در حکم بی توجهی به آخرت قلمداد گشتند و اعمال اُخروی، سبب کوتاهی در زندگانی دنیا و آبادانی زمین پنداشته شدند.

مفهوم جهاد، به شدت محدود شده و از بار آن کاسته گشت و صرفاً بُعد دفاعی‌اش به رسمیت شناخته شد و کار به جایی رسید که مردمان حتی از جهاد دفاعی نیز چشم پوشیدند و از مقتضیات آن فراری گشتند.

مفهوم تربیت، به عادت بر مسائلی تشریفاتی و عادتی مبدل شد و دیگر، زمینه‌ساز روحیه‌ی خلاقانه و ابداعی، و همت و تلاش عالی نگشت.

مفهوم صبر و تقوا به امری منفی و "بله‌قربان گویانه" تبدیل شد که به ذلت و خواری رضایت می‌داد و هیچ حرکتی برای از بین بردن آن به انجام نمی‌رساند.

۱۳۱- بیشتر در مورد تواکل توضیحات لازم داده شد.

و هنگامی که این شکاف بزرگ در مفاهیم اسلامی به وقوع پیوست، عقب‌مانده‌گی در تمامی زمینه‌ها به وجود آمد: عقب‌ماندگی نظامی، و سیاسی، و علمی، و فکری، و اقتصادی، و اجتماعی، و اخلاقی، و تمامی عقب‌مانده‌گی‌های دیگری که به ذهن خطور می کند، زیرا در دوران تمکین و استقرار امّت اسلامی، تمامی فعالیت‌های مستمر و فزاینده از منبع عظیمِ عقیده‌ی صحیح به الله تعالی و روز آخرت نشات می گرفت و هنگامی که آن چشمه‌ی جوشان در قلب‌های مردم خشکید - مگر آن کس که الله تعالی به وی رحم نموده باشد - دیگر منبعی برای تغذیه‌ی کار و فعالیت در انسان‌ها وجود نداشت:

«ألا وإن في الجسد مضغةً إذا صَلَحَت صلح الجسد كله وإذا فسدت فسد الجسد كله ألا وهي القلب»

(آگاه باشید که در جسم، پارچه گوشتی است که اگر اصلاح گردد تمامی بدن اصلاح می شود و اگر فاسد گردد آدمی به فساد کشیده می شود، آگاه باشید که آن پارچه گوشت، همان قلب است.)[132]

و در این هنگام بود که امّت‌های دیگر به امّتی که به "کَف روی سیلاب" مبدل شده بود حمله‌ور گشتند.

آری! دشمنان در کمین نشسته آمدند همانانی که الله تعالی در موردشان چنین می فرماید:

﴿وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ﴾

«یهودیان و مسیحیان هرگز از تو خوشنود نخواهند شد، مگر این که از آئین ایشان پیروی کنی.» **(البقرة : ۱۲۰)**

﴿وَلا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا﴾

«پیوسته با شما خواهند جنگید تا اگر بتوانند شما را از آئین‌تان برگردانند.» **(البقرة: ۲۱۷)**

(آری! دشمنان قسم خورده، مترجم) در عرصه حاضر شدند و آمدند تا نه تنها شوکت و ابهت این دین را بشکنند و برآن غلبه یابند بلکه این بار، ریشه‌ی امّت را از بیخ و بن بَرکنند.

شاید این هدف در نوع خود، امری جدید نباشد زیرا همین هدف بود که هرَقِل را بر آن داشت تا در اوایل تاریخ (اسلامی، مترجم) و پیش از استوار گشتن پایه‌های این دین (و قبل از آنکه به خطری جدی مبدل شود، مترجم)، بر آن یورش برد.. و همان بود که آتش جنگ‌های صلیبی را در قرون وسطی بر افروخت.. و همانی است که امروزه (و از نو، مترجم) آنان را به حرکت واداشته است.. اما موضوعی که در هجوم جدید صلیبی‌ها تازگی داشت - و در واقع پس از اخراج مسلمین از أندلس[133] شروع شد - این بود که آنان این بار با اعتماد به نفسی بیشتر جهت تحقق هدفشان در عرصه حضور یافته بودند زیرا می دیدند که بیماری‌های واگیری در کیان و هستی امّت رسوخ کرده است و در کنار آن، خود نیز اسلحه‌های مختلفی در زمینه‌های نظامی و سیاسی و اقتصادی و فکری برای نبرد با مسلمین ابداع نموده بودند، و شاید خطرناک‌ترین این موارد چیزی است که امروزه آن‌را "تهاجم فکری و

۱۳۲- بخاری رحمه الله، این حدیث را روایت نموده است.

۱۳۳- **اَندلُس** یکی از ۱۷ بخش خودمختار کشور اسپانیا است و پایتخت آن شهر سیبا یا سویل می‌باشد، مسلمانان به مدت ۷۸۱ سال (از سال ۷۱۱ تا ۱۴۹۲ میلادی) بر اندلس و نقاط دیگر اسپانیا حکومت کردند، مترجم.

فرهنگی" می خوانیم؛ و این همان تهاجمی است که تلاش دارد تا عقیده را از قلب‌ها بیرون کشد و همان چیزی است که "لویی نهم"[۱۳۴] پس از خروجش از زندان "منصوره" و بازگشتش به فرانسه عنوان داشت: "اگر می خواهید بر مسلمین چیره شوید تنها به اسلحه‌ی جنگی اکتفا نکنید زیرا شما خود نتیجه اتکای صِرف به سلاح را مشاهده نمودید، بلکه تلاش نمایید تا با مسلمین در عقیده و فکرشان بجنگید و این همان چیزی است که از قدرت آنان می کاهد و خطرات وارده بر ما را تضعیف می کند".. و تمامی این موارد علاوه بر مکر و حیله‌ی یهودیانی بود که خود را وارد درگیری‌ها ساختند و برای بنیان نهادن اسرائیل تلاش نمودند.

تهاجم فکری چنان بر مسلمین تأثیر داشته که با هیچ سلاح دیگری که پیشتر بر علیه‌شان استفاده شده قابل قیاس نمی باشد...

آنها بارها در طول تاریخ خود، متحمل شکست‌های پیاپی شدند اما این شکست‌های نظامی تأثیر چندانی بر آنان نداشته و سبب آن نگردیده بود که از عقیده‌ی خود دست کشند و آنرا با چیزی دیگر جایگزین سازند..

مسلمانان در برابر صلیبی‌ها و مغولان شکست خوردند اما این ندای الهی سرتاپای وجود آنان را فرا گرفته بود که:

﴿ وَلا تَهِنُوا وَلا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾

«و (از جهاد در راه الله به سبب آنچه بر سرتان می‌آید) سست و زبون نشوید و (برای کشته‌گانتان) غمگین و افسرده نگردید، و شما (با تأییدات الهی و قوّه‌ی ایمان راستین و نیروی حقی که از آن دفاع می‌کنید) برتر (از دیگران) هستید (و پیروزی و بهروزی از آن شما است) اگر که به راستی مؤمن باشید.» **(آل عمران: ۱۳۹)**

﴿وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ * وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ * فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾

«و چه بسیار پیغمبرانی که مومنان مخلص فراوانی به همراه آنان کارزار می کرده‌اند و به سبب چیزی که در راه الله بدانان می‌رسیده است (از قبیل: کشته‌شدن برخی از یاران و مجروح‌شدن خود و دوستان) سست و ضعیف نمی شده‌اند و زبونی نشان نمی‌داده‌اند (و بلکه شکیبائی می کرده‌اند) و الله شکیبایان را دوست می‌دارد * و گفتارشان جز این نبود که می گفتند: پروردگارا! گناهان‌مان را ببخشای و از زیاده‌روی‌ها و تندروی‌هایمان صرف نظر فرمای و گام‌هایمان را ثابت و استوار بدار و ما را بر گروه کافران پیروز بگردان * پس الله پاداش این جهان را (با پیروز

۱۳۴- پس از نبردهای سنگینی که در امتداد جنگ‌های صلیبی، لویی نهم با ایوبیان داشت سرانجام، وی و تمام لشکریانش در ۲ محرّم۶۴۸ مصادف با ۶ آوریل ۱۲۵۰ تسلیم شدند. لوئی و دو برادرش، شارل(کنت آنژو) و آلفونس (کنت پواتیه)، به شهر منصوره منتقل و زندانی شدند. چند روز پس از اسارت لوئی نهم، مذاکرات صلح با وی انجام گرفت و در پایان مقرر شد صلحی برای ده سال منعقد گردد که بر اساس آن، در مقابل آزادی پادشاه فرانسه و همراهانش، شهر دمیاط به مسلمانان تحویل داده‌شود، تمام اسیران مسلمان آزاد شوند و پانصد هزار دینار فدیه پرداخت‌گردد، مترجم.

کردنشان بر دشمنان، و فراچنگ آوردن غنیمت و کرامت و عزّت) بدیشان داد، و پاداش نیکوی آخرت را (برای آنان تضمین کرد) و الله نیکوکاران را دوست می‌دارد.» **(آل عمران: ١٤٦ – ١٤٨)**

آنان مومن بودند و جنگ در نظرگاه آنان، جهاد در راه الله ﷻ بود، و طولی نمی کشید که پس از تفرق و از هم گسیختگی، دومرتبه گرد هم جمع آیند و پس از وهن و سستی، عزم خود را از نو جزم نمایند و پس از کوتاهی و اهمال، دوباره خود را آماده سازند در نتیجه، "الله ﷻ نیز پاداش این جهان را (با پیروز کردن‌شان بر دشمنان، و فراچنگ آوردن غنیمت و کرامت و عزّت، خرمدل در ترجمه آیه ١۴٨ آل عمران) بدیشان عطا فرمود، و پاداش نیکوی آخرت را نیز بدان‌ها بخشید."

و حتی در عمق شکست‌هایشان نیز لحظه‌ای به ذهن‌شان خطور نمی‌نمود که دشمنان‌شان از آنان بهترند زیرا دشمنان، کافر بودند و آنان مسلمان، و برتری و استعلاء، صَرف نظر از پیروزی یا شکست در میدان جنگ نظامی، تنها و تنها از ایمان نشات می گرفت و بس!

اما این بار، این برتری در ایمان به چشم نیامد و مسلمین در برابر دشمنان خود از لحاظ روحی شکست خوردند و تهاجم فکری و فرهنگی به گونه‌ای غیر قابل باور توانست ماموریت خود را به انجام رساند.

و (بدین‌ترتیب، مترجم) در طول یک قرن و گاهاً در طی نیم قرن، چنان تغییر و تحولاتی در درون امّت رخ داد که انگار هرگز این امت، سیمای اسلامی را به خود ندیده است!

مصدر و منبع طرز تفکر و طرز تلقی مسلمین، دیگر اسلام و الله ﷻ و رسول‌الله ﷺ نبود بلکه تفکر آنان، خود را از چشمه‌ی "تمدن اروپایی" سیرآب می نمود و آن را الگوی مناسب برای خود می دانست و می بایست فراگرفتنی‌ها را از آن فرا می‌گرفت و به سویش روان می گشت.. این قول الله ﷻ دیگر در قلوب افراد امّت بازتابی نداشت و سبب واکنشی نمی‌گشت:

﴿ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴾

«آیا (آن فاسقان از پذیرش حکم تو بر طبق آنچه الله نازل کرده است سرپیچی می کنند و) جویای حکم جاهلیّت هستند؟ آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از الله حکم می‌کند؟» **(المائدة: ٥٠)**

و حتی (کار به جایی رسید که، مترجم) جاهلیت خواندن تمدن غربی در نظرگاه بندگان غرب، کفری بود (نابخشودنی، مترجم)؛ همان بردگانی که تهاجم فرهنگی، فهم و درک و قلب آنان را تسخیر نموده و اسلام در نظرگاه‌شان، عقب مانده‌گی و پس رفت و توحُّش و فساد جلوه می کرد و حجاب زن مسلمان، تاریکی و زندان بود و برهنگی وی در معابر عمومی، نماد بارز پیشرفت و آزادی به شمار می آمد و بی دینی و الحاد و به سُخره گرفتن قرآن و سنت رسول‌الله ﷺ به عنوان آزادی افکار شناخته می شد و برون رفت از اسلام و گردن نهادن به فرهنگ غرب، مقام و منزلتی بود که بردگان غرب بدان مباهات می ورزیدند و آن‌را مایه افتخار خود می پنداشتند.

سپس مذاهب فکری مختلف به دنیای اسلام ورود نمود؛ مذاهبی چون ملی گرایی، و قومیت گرایی، و سکولاریزم، و کمونیسم و دموکراسی خواهی و... تا از یک طرف به عنوان جایگزینی برای اسلام معرفی گردند و از طرفی دیگر، پیکره‌ی امّت را متلاشی ساخته و از هم جدا نمایند و دشمنانی که پیشتر به علت اتحاد امّت در زیر پرچم اسلام- هرچند که از لحاظ سیاسی به معنای واقعی کلمه متحد نشده بودند- نتوانسته بودند بر آن مسلط گردند اکنون بتوانند به آسانی آن‌را بلعیده و در خود فرو برند.

امّت اسلامی در چنان جایگاه پست و ناچیزی قرار گرفته بود که در طول تاریخش بی سابقه بود اما به‌راستی از امّتی که به "کف روی سیلاب" مبدل گشته دیگر چه انتظاری می توان داشت؟

***

این همان واقعیتی است که بیداری اسلامی با آن مواجه بوده و هست.

اما در مورد بیداری اسلامی بایستی گفت که این مساله، ذاتاً قَدَری از قَدَرهای الله ﷻ بوده و فراتر از تمامی نقشه‌ها و توطئه‌های دشمنانی است که در جهت نابودی اسلام گام بر می دارند:

﴿ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ﴾

«الله بر کار خود چیره و مسلّط است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.» **(یوسف: ۲۱)**

هیچ‌یک از دشمنان توقع نداشت که بیداری اسلامی ظهور و بروز کند و حتی خود مسلمین نیز چنین خیالی را در سر نمی پروردانند!

دشمنان منتظر جان سپردن "مرد مریض" بودند؛ عنوانی که در اواخر حیات خلافت عثمانی بر آن اطلاق کردند، تا ماترک و اموالش را تصاحب نمایند و آن را پارچه پارچه سازند و تیر خلاص را بر پیکر اسلام فرود آورند.

اوضاع مسلمین نیز به گونه‌ای بود که ناامیدی و تسلیم در برابر واقعیت موجود بر آنان سایه انداخته بود و نهایت آرزوها و آمال‌شان، رهایی ولو اندک از چنگالی دشمنی بود که (خونشان را در شیشه کرده و، مترجم) آنان را تحت فشار قرار داده بود، مسلمانان به دنبال آن بودند که دشمن به حال خود رهایشان سازد تا به حیات (خفت‌بارِ، مترجم) خود ادامه دهند حتی اگر در این زندگی، در حاشیه‌ای پرت باشند و بینی‌هایشان به خاک آغشته گشته باشد!!

اما قَدَر غالب و برتر الله تعالی، و وعده‌ی دائمی وی مبنی بر ظهور انسان‌های مُجدِّد[۱۳۵] در این امّت که امور دینی‌اش را تجدید می نمایند (و جان دوباره‌ای بدان می بخشند، مترجم) سبب شد که علیرغم تمامی نقشه‌های دشمنان و علیرغم تمامی توطئه‌های آنان، بیداری اسلامی شکل گیرد و در عرصه ظهور نماید.

و ما از قَدَر الهی شادمانیم و به وعده‌ی الله تعالی مبنی بر غلبه‌ی اسلام بر تمامی ادیان اطمینان داشته و یقین داریم که آینده ازآن اسلام است:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾

«الله است که پیغمبر خود را همراه با هدایت و رهنمود (آسمانی) و آئین راستین (اسلام) فرستاده است تا این آئین را بر همه‌ی آئین‌های دیگر چیره گرداند، هرچند مشرکان دوست نداشته باشند.» **(الصف: ۹)**

اما آنچه که در اینجا مورد بحث و بررسی قرار می دهیم اسلوب و شیوه‌ی فعالیت‌هایی است که بیداری اسلامی می بایست در پیش گیرد زیرا برای تحقق قدر الهی لازم است که انسان‌ها فعالیت نمایند و کار و تلاش را پیشه‌ی خود سازند، و این امر به سبب ناتوانی الله تعالی از اجرای قدر خویش نیست بلکه اقتضای سنت وی چنین است که گروهی از انسان‌ها دست به فعالیت زنند و به عنوان پوششی برای قدر الله تعالی عمل نمایند:

﴿ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ﴾

«و اگر الله می‌خواست خودش (از طریق‌های دیگری هم‌چون طوفان و زلزله و سیل و غرق و به زمین فرو بردن، و سایر بلایا و مصائب، بدون جنگ شما) از آنان انتقام می گرفت اما الله خواسته است بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید.» **(محمد: ٤)**

﴿إِنَّ اللَّهَ لا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾

«الله حال و وضع هیچ قوم و ملّتی را تغییر نمی‌دهد مگر این که آنان احوال خود را تغییر دهند.» **(الرعد: ۱۱)**

اما نقشه‌ی راه چیست؟

چندین وسیله و چندین روش به ذهن فعّالین عرصه دعوت خطور نموده است و در اینجا به دنبال آنیم که در آنها تدقّق نماییم و نقاط ضعف و قوتشان را برشماریم تا ببینیم که کدامین یک از آنها بیشترین منفعت را در پی دارد و به حال امّتی که پیشتر توصیفش نمودیم مناسب‌تر است.

(با نگاهی به عرصه‌ی دعوت مشاهده می نماییم که روش‌ها و ابزار زیر در آن مورد استفاده قرار می گیرد:، مترجم) "وعظ و ارشاد و سخنرانی"، "تربیت روحی و معنوی"، "تقویت بار عاطفی و احساسی"، "پرورش فکری افراد"، و "تربیت جهادی".

۱۳۵- اشاره به حدیثی دارد که ابوداوود رحمه‌الله در کتاب **"الملاحم"** خود ذکر نموده و شیخ آلبانی رحمه‌الله آنرا صحیح دانسته است، لفظ حدیث چنین است: «يبعث الله على رأس كل مائة عام من يجدد لهذه الأمة أمر دينه» (الله تعالی در هر صد سال، فردی را مبعوث می دارد که امور دینی این امّت را تجدید نماید)، مترجم.

در همین ابتدا می گوییم که تمامی این ابزارها لازم‌اند و از هیچ‌یک از آنها بی نیاز نیستیم اما آنچه که در اینجا مورد بررسی قرار می دهیم میزان منفعت هر کدام از آنها به هنگامی است که به تنهایی به کار برده می شود؛ (البته توجه داشته باشید که در تحلیل هر کدام از این راه‌کارها، آنها را، مترجم) نه به عنوان وسیله‌ای از وسایل، بلکه به عنوان تنها ابزار و تنها برنامه و تنها راه رسیدن به هدف در نظر می گیریم.[۱۳۶]

از "وعظ و سخنرانی" شروع می نماییم زیرا بسیاری از مردم در استفاده از این وسیله طریق افراط در پیش گرفته‌اند، و گمان سخنران و واعظ بر آن است که هر اندازه سخنانش هیجان برانگیزتر باشد و هرچه بیشتر به کلماتش ایمان داشته باشد و هرقدر که الفاظش را آراسته‌تر نماید و هر میزان که ترکیب و چینش جملاتش را ماهرانه‌تر انتخاب کند، تأثیر بیشتری بر ذهن مخاطبین برجای می گذارد (و سخنانش دلنشین‌تر می گردد، مترجم) در حالی که این طرز تفکر، خیالی بیش نیست و واقعیت جامعه خلاف آن را نشان می‌دهد.

(حدس زنید و برآورد نمایید که، مترجم) در جمعه‌ی هر هفته چند مقدار موعظه از شرق تا غرب عالم اسلامی به انجام می رسد و (آن‌گاه بسنجید که، مترجم) واقعیت و حال و روز مسلمین در دنیای اسلامی به چه میزان از آن متأثر می گردد؟!

اگر بگویید هیچ تغییری رخ نداده شاید چیزی به گزاف بر زبان نرانده باشید!

بی‌شک، استفاده از موعظه در دعوت، فرمانی است الهی:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾

«(ای پیغمبر !) مردمان را با سخنان استوار و به جا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان.»

(النحل: ۱۲۵)

اما الله ﷻ چنین نفرموده که تنها وسیله‌ی دعوت، پند و اندرز است و وعده نداده که هنگامی که این وسیله به تنهایی مورد استفاده قرار گیرد به بار بنشیند و پرثمر گردد بلکه منهج و برنامه‌ی الهی این‌گونه است که وی، انبیاء و پیامبران را با موعظه و پند و اندرز راهیِ مردم می‌سازد تا الگو و نمونه‌ای برای آنان باشند و مخاطبین‌شان، با استفاده از اندرز پیامبران، آگاهی و بینش به دست آورند و آن‌گاه مقتضیات و الزامات این سخنان را در زندگی خود پیاده ساخته و اجرایی نمایند و این است که مادرمان عایشه ﵂ در وصف اخلاق رسول‌الله ﷺ می فرماید:

«كان خُلُقُه القرآن»

(اخلاقش نمود واقعی قرآن بود.)

پیامبر ﷺ، واعظ و سخنرانی صِرف نبود که بر منبر رود و مردم را پند و اندرز دهد، بلکه پیش از آن، شخصیت مبارکش به الگو و پیشوا مبدل گشته بود و موعظه تنها یکی از وسایل مورد استفاده‌ی ایشان جهت رسانیدن پیام

۱۳٦– در بسیاری از اوقات مشاهده می نماییم که گروه‌های اسلامی حاضر در عرصه‌ی دعوت، هر کدام، یکی از این ابزارها را اختیار نموده‌اند و از دیگر موارد غفلت ورزیده‌اند، به همین سبب، شیخ محمد قطب ﷾ در این بخش از کتاب تلاش دارد تا با تحلیل فهیمانه‌ی هر کدام از این وسایل نشان دهد که دعوت اسلامی به تمامی آنها نیاز دارد و نمی توان تنها با تکیه بر یکی از ابزارها به سر منزل نقصود رسید، مترجم.

دعوت به مردم بود.. حتی اصحاب ﷺ در مورد نبی‌اکرم ﷺ می فرمایند که ایشان از ترس خستگی و ملالت یارانش، به صورت منقطع برای آنها سخن می راند، یعنی گاهی سخن می گفت و گاهی سکوت اختیار می نمود![۱۳۷]

خستگی و ملالت از چه؟ از موعظه و پند رسول‌الله ﷺ، در درون چه کسانی؟ در درون اصحاب ﷺ که تمامی کلماتی را که بر زبان مبارک پیامبر ﷺ جاری می گشت حفظ می نمودند و با جان و دل فرا می گرفتند زیرا یقین داشتند که راه رسیدن بهشت از همین جا می گذرد! (اگر منش رسول‌الله ﷺ در قبال اصحاب ﷺ چنین بوده، مترجم) پس حال و روز ما که انسان‌هایی معمولی و عادی هستیم و تنها ابزار کارمان وعظ و ارشاد است چگونه می باشد؟

بر فرض این‌که مردم، وعظ و ارشاد را بپذیرند و از آن خسته و ملول نگردند- که فرض نادرستی است- آیا این پند و اندرز به تنهایی می تواند حلّال مشکلات‌شان گردد؟ آیا به تنهایی قادر است آن امراض و بیماری‌هایی که پیشتر بدان‌ها اشاره نمودیم و قبل و بعد از تهاجم فرهنگی در بدنه‌ی امّت رسوخ کرده را درمان نماید؟ آیا می تواند به اصلاح تفکر ارجایی بپردازد؛ همان اندیشه‌ای که عمل را از دایره‌ی ایمان خارج ساخته وقرن‌های متمادی است که مردم را در این وهم و خیال نگاه داشته که می توانند علیرغم عدم انجام عملی از اعمال اسلامی بازهم مسلمان بمانند (و در دایره‌ی اسلامی ادامه‌ی حیات دهند، مترجم)؟ آیا پند و اندرز به تنهایی این توانایی را دارد که آنان را به انجام اعمالی رهنمون سازد که مقتضی و لازمه‌ی ایمان‌اند؟ آیا می تواند آنان را به وادی تلاش و تحمل سختی‌ها و پذیرش مسئولیت و التزام و انضباطی که در بطن این اعمال نهفته است کشاند؟
اگر چنین چیزی ممکن است پس چرا در واقعیت زندگی تغییری رخ نمی دهد؟ در حالیکه ما در روزهای جمعه و در کلیه‌ی مناسبت‌ها و در تمامی کانال‌های رایویی و تلویزیونی، از وعظ و سخنرانی کوتاهی نمی ورزیم و کم نمی گذاریم!

آیا صرف سخنرانی می تواند ما را از غرقاب تصوّف، و تبرک جستن به ضریح‌ها و درگاه و آستان، و اعتقاد به غیب گویی اولیاء و انجام معجزاتی که کراماتش! می نامند باز دارد؟ آیا به تنهایی می تواند حال این افراد را که در این انحرافات غرق گشته‌اند اصلاح نماید؟!

آیا می تواند مردمان را از هرج و مرجی که نظم و نظام را دشمن می پندارد، و از بی‌برنامه گی‌هایی که ساختارمندی و برنامه‌ریزی را دژخیم خود می داند جلوگیری نماید و اراده‌های سستی را که به سرعت شعله‌ور می گردند و به سرعت به خاموشی می گرایند به ساحل اصلاح باز آورد؟

آیا می تواند حال کارمندانی را که در انجام وظایف‌شان کوتاهی می کنند و اهمال به خرج می دهند و در عین حال، حقوق ماهیانه خود را صرفاً به دلیل حضور در محل کار، در ساعت شروع آن و یا بعد از آن (که همان تاخیر غیر مجاز است، مترجم)، و ترک محل کار پس از اتمام ساعت اداری و یا پیش از آن (که همان تعجیل غیر مجاز

۱۳۷- امام بخاری ﷺ چنین روایت نموده است: «كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَتَخَوَّلُنَا بِالْمَوْعِظَةِ فِي الْأَيَّامِ كَرَاهَةَ السَّآمَةِ عَلَيْنَا».

(نبی‌اکرم ﷺ برای هدایت و ارشاد ما هر چند روز یک بار را در نظر گرفته بود و به خاطر این که وعظ و نصیحت ایشان، موجب خستگی و ملالت ما نگردد از وعظ گفتن روزانه اجتناب می‌ورزید)، مترجم.

است، مترجم) حلال می دانند، اصلاح کند و کارگران را مادامی که ناظری سخت‌گیر ندارند و کسی نیست که آنان را محاسبه نماید از غش و تقلب در انجام کار و عدم دلسوزی و اخلاص در فعالیت باز دارد در حالی که آنان از دست‌مزد کامل خود به هیچ وجه نمی گذرند و همه‌ی آنرا تمام وکمال مطالبه می نمایند؟ آیا می تواند مردم را از خُلفِ وعده و عدم پایبندی به عهد و پیمان منصرف سازد؟ آیا می تواند به دلیل عدم پایبندی‌شان به قول و قرار،- که نه تنها چند لحظه بلکه چند ساعت و چند روز و چند هفته و حتی گاهی تا آخر عمر به طول می انجامد- در وجودشان احساس گناهی بکارد؟
و آیا ... و آیا... و آیا...؟!

واعظان و سخنرانان می گویند: ما که جز پند و اندرز چیزی در اختیار نداریم بنابراین به تکلیف خود عمل می نماییم! و این‌گونه نیست که بپنداری هر که را که دوست می‌داری می توانی هدایتش نمایی بلکه هدایت از جانب الله تعالی است (و از طرف وی مقرر می گردد، مترجم)!

آری! هدایت از جانب الله تعالی است اما الله تعالی منهج و برنامه‌ای برای دعوت تدوین و مشخص نموده است و قوام و دوام آنرا بر فرایند تربیت، و وجود الگو و رهبر قرار داده و وعظ و نصیحت را با پیشوا و تربیت همراه ساخته و تنها در این شرایط است که به اذن و اجازه الله تعالی، موعظه به بار می نشیند و پرثمر می گردد.

با این وجود نخواهیم گفت که موعظه هیچ‌گاه نمی تواند به تنهایی ثمری در پی داشته باشد، پناه بر الله، بلکه معتقدیم که شاید موعظه به تنهایی، و به صورتی نادر و کم سابقه، برای اصلاح "فرد" مناسب باشد اما هرگز برای اصلاح امّتی که فساد در اعماق وجودش رسوخ کرده و نفوذ نموده نمی تواند مناسب باشد ، و برای برپایی دعوتی که می خواهد بنای امّتی را که به "کف روی سیلاب" مبدل گشته باز آورد، نمی تواند کفایت نماید.

***

(موضوع بعدی، "تربیت روحی" است و شکی نیست که، مترجم) "تربیت روحی" در ایجاد و بنای ساختمان امّت نقشی انکار ناپذیر دارد و گمان نمی رود که بدون آن موضوعی به نام دعوت وجود داشته باشد... البته اگر مقصود و منظورمان از تربیت روحی، عمیق ساختن رابطه‌ی بنده با الله تعالی، و تلطیف قلب‌ها جهت عبادت پرودگار، و یادآوری آخرت در ذهن انسان، و مرتبط ساختن احساساتش به جایی که الله تعالی را در آن ملاقات می کند، باشد.. و این امر، جزیی اساسی و بخشی بارز از فعالیت رسول الله صلی الله علیه و سلم در تربیت اصحاب رضی الله عنهم خصوصاً در مکه بود؛ آن هنگام که شب زنده‌داری بر آنان واجب گشت تا این ارتباط (با الله تعالی، مترجم) عمیق‌تر شده و در قلب‌ها بیشتر نفوذ کند و محکم‌تر و استوارتر گردد.. اما تمامی این موارد مقدمه‌ی امری دیگر بود و به عنوان غایت و نهایت کار در نظر گرفته نمی‌شد!

ضمن تامل و تدقّق در سوره "الْمُزَّمِّل" در می یابیم که در الزامی ساختن شب زنده‌داری، اشاره‌ای واضح و آشکار به تکالیف و مسئولیت‌های پیش رو وجود دارد و شب زنده‌داری به عنوان مقدمه و پیش‌نیاز کسب آمادگی لازم جهت انجام آنها در نظر گرفته شده است:

﴿يَا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ * قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلاً * نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلاً * أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً * إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلاً ثَقِيلاً﴾

«ای جامه به خود پیچیده! * شب، جز اندکی (از آن) بیدار بمان. * نیمی از شب، یا کمی از نیمه بکاه. * یا بر نیمه‌ی آن بیفزا و قرآن را بخوان خواندنی. * ما سخن سنگینی را بر تو نازل خواهیم کرد.» (المزمل: ۱ – ۵)

با تفکر در حکمت مورد نظر الله ﷻ در انتخاب شب زنده‌داری برای آماده گشتن مطلوب، این حقیقت تبیین می گردد که این کار، تاثیری عمیق در مهیا ساختن افراد جهت بر دوش کشیدن مسئولیت‌های پیش رو دارد:

﴿إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئاً وَأَقْوَمُ قِيلاً﴾

«عبادت شبانه، مؤثّرتر و ماندگارتر، و اقوال (آن) درست‌تر و پابرجاتر است» (المزمل: ٦)

و به طور خلاصه، برای این‌که انسان بتواند تکالیف ضروی دینی خصوصاً جهاد، و صبر در برابر آزمایش و امتحانات الهی را به نحو احسن به انجام برساند لازم است ارتباطی عمیق و ژرف با الله ﷻ به وجود آید.. اما آن‌گاه که تربیت روحی، خود به غایت و نهایت امر مبدل می گردد و یا زمانی که به عنوان گام نهایی در فرایند تربیت و پرورش شناخته می شود چه اتفاقی رخ می دهد؟ این امر درست شبیه- هرچند که تفاوت قلیلی با هم دارند- این است که تمامی فنون جنگی را به سربازان بیاموزید اما هرگز در نظر نداشته باشید که آنان را به میدان نبرد بفرستید! یا آنکه پایه و شالوده‌ای محکم و استوار بسازید اما در نظر نداشته باشید که ساختمانی بر روی آن احداث نمایید!

به راستی که شأن و مقام این دین بسیار والاست.. زیرا که برنامه و منهج الهی برای آبادانی زمین است و به ایجاد انسانی صالح می اندیشد که خلافتی هدایت‌گرانه را در زمین بنیان نهد..این دین، صِرف اذکار روحی، و نورانی گشتن نیست هر چند که این اذکار از اعماق وجود برخیزند و هرچند که آن نورانی گشتن در اوج روشنایی باشد.. دین جُهد و کوشش است و نبردی سخت با باطل، و لازمه‌اش، وجود بنایی است که بنیان باطل را بَرکَند و حق را استوار ساخته و پابرجا نگه دارد.. و این‌گونه است که تربیت روحی، وسیله‌ای برای رسیدن به اهدافِ مطلوب است نه این‌که خود تبدیل به غایت و نهایت مقصود گردد.

انسان در صحنه‌ی نبرد به تلاش واداشته می شود و متحمل مشقّات و سختی می گردد و نیازمند چیزی است که وی را تقویت نماید و از سقوطش ممانعت به عمل آورد و ناتوانی و خستگی‌ای که او را به سمت سستی سوق می دهد از بین بَرد، و این‌جاست که آن توان روحی تأثیر خود را نشان می دهد و هر اندازه که این توان در درون فرد

فزاینده باشد و هر مقدار که نور بیشتری در وجودش مأوا گزیده باشد به همان اندازه از سستی و وامانده‌گی دورتر شده و استوارتر می‌گردد.

و آدمی در عرصه‌ی نبرد و درگیری دچار ترس و وحشت می‌گردد، آن هنگام که تعداد دشمنانش فزونی می گیرد و او خود را تنها می یابد و یا در گرداگردش، انسان‌های مستضفی به مانند خود می بیند که نمی توانند یاری‌اش رسانند، این‌جاست که این انرژی روحی و این توان معنوی با ذکر الله ﷻ نوازشش می کند و او را از ترس و وحشت می رهاند و با یادآوری ثمره‌های روز قیامت، وی را به تلاش و پشت‌کار بیشتر وا می دارد.

و بشر در آوردگاه و میدان درگیری، کالاهایی مادی از دست می دهد و از خانواده و یاران و بستر نرم و غذای چرب و گرم محروم می گردد و به سبب این عوامل و یا برخی از آنها، نزدیک است که نَفَسَش سر خم کند و آماده گردد تا بر زمین افتد و از پای درآید، و این‌جاست که این انرژی روحی، خود را نشان می دهد و شدت جاذبه‌ی زمین را در نظرش می کاهد و مانع سقوطش می گردد و محرومیت‌هایش را با مسائلی والاتر جبران می نماید؛ با نعمت‌هایی نظیر همراهی با الله ﷻ و رضایت الهی و بهشت پروردگار!

این انرژی‌های معنوی همان توشه‌ای است که مسافر برای به پایان رساندن مطمئن سفرش بدان نیاز دارد.. اما اگر فرد، قصد حرکت نداشته و خود را به زمین دوخته باشد دیگر چه نیازی به توشه دارد؟ آیا صِرف تربیت روحی به تنهایی می تواند امّت در گل نشسته را از جایگاه پست و دون پایه خود خارج سازد؟
درست است که تربیت روحی، افرادی را از نابودی نجات داده و برای آنان سپری فراهم آورده و در برابر تهدیدات مهلک و نابودگرانه به محافظت‌شان بر می خیزد اما این وسیله به تنهایی نمی تواند امّت را از نابودی برهاند زیرا سربازان را به میدان نبرد نمی فرستد و در "راندن و دور نمودنی" که الله ﷻ آن‌را ابزار الهی جهت حفظ زمین از شر و فساد نامیده مشارکت نمی نماید:

﴿وَلَوْلا دَفْعُ اللهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾
«و اگر الله برخی از مردم را به وسیله‌ی برخی دیگر دفع نکند، فساد زمین را فرا می‌گیرد، ولی الله نسبت به جهانیان لطف و احسان دارد» **(البقرة: ٢٥١)**

***

"انرژی عاطفی و احساسی" امری ضروری برای دعوت است و لازم است که مردم نسبت به آنچه که ایمان دارند از هیجان برخوردار بوده و به مانند چوبی خشک نباشند؛ چوبی که نه حرکت دارد و نه حرکتی به وجود می آورد، آری! دعوت با امثال این آدمیان خشک و بی عاطفه منتشر نمی گردد حتی اگر افرادی ملتزم و پایبند باشند.. اما (بایستی توجه داشته باشیم که، مترجم) هیجانات و احساسات به تنهایی به چیزی منتج نمی شود و مضراتش از منافع آن بیشتر است، بسیاری از هیجانات، با بینش و آگاهی، و علم صحیح، و خبرگی و مهارت همراه نیستند و این‌جاست که بیشترِ مزایای خود را از دست می دهند و ضررهای فراوانی به بار می آورند خصوصاً اگر به وادی

تعصب نسبت به شخص، و جماعت، و حزب، و فکر، و یا مذهب خاصی کشیده شوند و در این هنگام است که احساسات، تمامی روزنه‌های ورود نور و آگاهی روشنایی‌بخش را بر روی صاحبش می بندد و کینه و دشمنی در وجودش می کارد و او را به سوی جدال مذموم و نکوهیده می کشاند.

و بسیاری از تفرقه‌ها و چندپارگی‌ها و دشمنی‌ها و چند دستگی‌هایی که امروزه در میدان فعالیت اسلامی وجود دارد ناشی از همین هیجانات مازاد و بی مورد است، زیرا صاحبش چنین می پندارد که تنها خود، حق مطلق است و دیگران در گمراهی و بطلانی مطلق دست و پا می‌زنند!

***

(شکی نیست که، مترجم) آگاهی فکری از واجب‌ترین لوازم دعوت در هر برهه‌ای است و در حال حاضر، بیش از هر زمان دیگری بدان محتاجیم، زیرا تاریکی و ظلمتی که بر اسلام و حقایق دینی نشسته و در غربت دوم اسلام، آن‌را از دید مردم پنهان نگاه داشته، ظلمتی متراکم و همه جانبه است، و ما نیازمند آنیم که به دانش کامل و شاملی از حقایق اسلامی و مفاهیم آن دست یابیم، هرچند که آگاهی فکری به نسبت تمامی مفاهیم، مورد تاکید است و لازم است مواردی از قبیل عبادت، و قضاء و قَدَر، و آبادانی زمین، و تربیت، و جهاد، و... مورد غفلت واقع نگردند اما این معرفت، در وهله‌ی نخست می بایست از آگاه گشتن به مفهوم «لاَإِلٰهَ‌إِلاَّالله» و مقتضیاتش شروع گردد و به نواقض آن بپردازد زیرا تاریکی (جهل، مترجم)، هیچ مفهومی را به مانند «لاَإِلٰهَ‌إِلاَّالله» و مقتضیات و نواقض آن در بر نگرفته است.

هم‌چنین معرفت و شناختِ واقعیت امّت، و اسبابی که آن را به این وادی کشانده بسیار مهم است و بدون کسب این آگاهی، نمی توان منهج و برنامه‌ی مناسبی را برای دعوت تدارک دید و داروی درمان دردهای امّت را تجویز نمود، امروزه بسیاری از مردم، از حقیقت حال و روز امّت بی خبرند و اگر هم بدان آگاه باشند صرفاً به صورت کلی می دانند که امّت از سیمای صحیح اسلامی منحرف گشته و عموم آنها، علت این انحراف را در دوری از آیین الهی می بینند اما حجم انحراف و میزان دوری از دین برای بسیاری ناشناخته است و تعداد زیادی از مردم به خطرات این انحراف، آن‌گونه که شایسته است احاطه و آگاهی ندارند!

از طرفی دیگر، داشتن دانش و معرفت در زمینه‌ی شناخت توطئه‌های دشمنان و نقشه‌های آنان برای نابودی اسلام بسیار ضروری است و خیل عظیمی از امّت – و هم‌چنین خود دعوت‌گران – صرفاً به این حقیقت کلی و عام اکتفا نموده‌اند که یهود و نصاری دشمنان دین‌اند و مدام در حال توطئه‌چینی برای ضربه زدن به آن می باشند، و متاسفانه رخدادهای روز دنیا و دسیسه‌های موجود در آن را دنبال نمی نمایند (و در آنها تدّبر و تدقُّق به خرج نمی دهند، مترجم)، بایستی دانست که بسیاری از موضع‌گیری‌هایی که جماعت‌های اسلامی به سوی آن سوق داده می شوند و منفعتی برای دعوت در پی ندارند ریشه در این جهل و ناآگاهی آنان نسبت به انواع دسیسه‌ها و توطئه‌هایی دارد که دشمنان طرح ریزی می نمایند، در حالی‌که دشمنان – با امکانات و ابزارهایشان – تمامی پیدا و پنهان‌های

جماعت‌های اسلامی را می شناسند و به طور دقیق به پیگیری و بررسی همه جانبه‌ی حرکت‌ها و افکار موجود در عالم اسلامی می پردازند و از روی علم و آگاهی برای ما نقشه می کشند اما ما صرفاً ضربات آنها را دریافت می داریم! (و از پشت پرده‌ی مسایل و توطئه‌های موجود بی خبریم و تنها به دیدن ظواهر قضایا اکتفا نموده‌ایم، مترجم.)

به‌راستی که پرورش فکری (و ازدیاد دانش و معرفت، مترجم) از ضروری‌ترین لوازمِ حال حاضر دعوت است اما اگر به عنوان توشه و وسیله‌ای در اختیار عقیده‌ی صحیح و حرکتِ آگاهانه قرار نگیرد و سبب افزایش شناخت و بصیرت نسبت به مشکلات پیش‌رو نگردد – به تنهایی – نمی تواند ثمره‌ی حقیقی و ملموسی برای "حرکت" در پی داشته باشد، و اگر این ابزار به سوی روشن‌فکری – روشن‌فکری صِرف – تغییر جهت دهد در این حالت به یک مسأله‌ی عقلیِ تزیینی و لوکس مبدل می گردد که تغییری در واقعیت درونی افراد ایجاد نمی نماید.

***

از جمله لوازم و ابزار حرکت، "تربیت جهادی" است و افرادی که دچار رِخوَت و سستی گشته‌اند و قادر نیستند که تکالیف جهاد را به انجام برسانند برای به حرکت در آوردن چرخ‌های دعوت نیز مناسب نبوده و نمی توانند از میان خار و خاشاك عبور کنند و در برابر جانوران درنده ایستادگی نمایند؛ همان جانورانی که دهان خود را گشوده‌اند و چنگال خود را دراز نموده‌اند تا سربازان دعوت را از میان بردارند و آنان را به گونه‌ای وحشیانه شکنجه دهند و جان‌شان را از تن به در کنند.

اما تربیت جهادی – به تنهایی – برای برپا نمودن دعوت کفایت نمی کند و حتی نمی تواند در برابر دشمنان از آن محافظت نماید بلکه در بسیاری از مواقع، بهانه دست دشمنان می دهد تا ضربات کوبنده‌ی خود را بر بدنه‌ی دعوت فرود آورند، و این حالت زمانی است که خبره‌گی سیاسی و حرکتی رو به نقصان می گذارد و از آگاهی و بینش پیرامون حقیقت نبرد و حقیقت دشمنان کاسته می شود و نوعِ تلاش مناسب و مطلوب برای رودررو شدن با دشمنان و چگونگی جهد لازم برای نبرد با آنان مورد بررسی مطلوب قرار نمی گیرد.

و خطر بسیار بزرگی که این حرکت‌ها در پی دارند، همان حرکت‌هایی که صرفاً بر تربیت جهادی اتکا می ورزند و یا این‌که در میان ابزارهای دعوت، بیشترین توجه خود را بر این وسیله معطوف می دارند، این است که پیش از واضح گشتن حقیقت مسأله‌ی «لَاۤ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ»، و قبل از آنکه راه و منش مجرمین بر همان اساسی که قرآن تشریح نموده تبیین گردد، به سرعت به سمت درگیر شدن – یا به درگیری کشیده شدن – با قدرت‌های حاکمه پیش می روند و در نتیجه، حرکت در معرض ضربات کوبنده قرار می‌گیرد و مردم از اطراف آن پراکنده می گردند و این فرصت برای طاغوتیان فراهم می آید تا مردم را ریشخند نموده و به آنان بگویند: ما که با اسلام سر جنگ و ناسازگاری نداریم بلکه صرفاً با خشونت گرایی و تروریسم مقابله و مبارزه می کنیم (و شما نیک می دانید که تروریسم جایی در دین اسلام ندارد، مترجم)!

***

با توجه به موارد مطرح گشته در مطالب فوق، بر تربیت آرام و آهسته و همه جانبه‌ای تاکید داریم که با ایجاد هسته‌ای مستحکم شروع گردد و به مرور زمان گسترش یابد حتی اگر این فرایند چندین نسل را در بر گیرد!
به تاکید که مجموعه بیماری‌هایی که بدنه‌ی امّت را درگیر خود ساخته‌اند و آن‌را به "کف روی سیلاب" مبدل نموده‌اند و دشمنان را بر آن داشته‌اند که به مانند یورش حیوانی وحشی بر شکارش، بر این امّت هجوم آورند بسیار خطرناک‌تر از آنند که با "پند و اندرز"، و "تربیت روحی"، و "هیجانی ساختن"، و "پرورش فکری"، و "تربیت جهادی" به گونه‌ای سطحی مورد درمان قرار گیرند و نباید این‌گونه پنداشت که هر کدام این ابزارها به تنهایی و به گونه‌ای سریع و برق‌آسا می توانند امت را از واقعیت موجود آن رهانیده و حال و احوالش را دگرگون سازند.

ما به دنبال ترمیم و بازسازی‌های موردی و جزیی در یک بنای استوار و مستحکم نیستیم.. بلکه درصدد آنیم که اساس و پایه‌ی بنایی را که هر لحظه در آستانه‌ی فروریزی است از نو بنیان نهیم زیرا در صورت عدم نوسازی پایه و اساس، تمامی ترمیم‌ها و بازسازی‌ها ارزش و اهمیت خود را از دست می دهند.
اساس این دین «لَاۤ إِلٰهَ إِلاَّ الله» است:

﴿ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ﴾

«بنگر که الله چگونه مثل می‌زند: سخن خوب به درخت خوبی می‌ماند که تنه‌ی آن (در زمین) استوار و شاخه‌هایش در فضا (پراکنده) باشد. * بنا به اراده و خواست الله هر زمانی میوه خود را بدهد (و دائماً به بارنشسته و سرسبز و خرم باشد)، الله برای مردم مَثَل‌ها می‌زند تا متذکّر گردند.» **(ابراهیم : ٢٤ – ٢٥)**

و تنها یک سوال می تواند به صورت شفاف و روشن تکلیف ما را مشخص نماید: آیا مردم – مگر آن‌کس که مورد رحم الله قرار گرفته باشد – به نسبت حقیقت «لَاۤ إِلٰهَ إِلاَّ الله» از آگاهی و بینش لازم برخوردارند؟
پاسخ این سوال برای من واضح و روشن است...

بدون شک، بسیاری از دعوت‌گران هنوز به نسبت مقتضیات و الزامات «لَاۤ إِلٰهَ إِلاَّ الله» و به تبع آن، حول نواقض «لَاۤ إِلٰهَ إِلاَّ الله» دچار ابهام‌اند زیرا نتوانسته‌اند خود را به طور کامل از آثار تفکر إرجایی پاک نمایند؛ همان تفکری که عمل را از دایره‌ی ایمان خارج می سازد (و ایمان را در تصدیق قلبی و اقرار زبانی محصور می دارد، مترجم)، همچنین، خیل عظیمی از دعوت‌گران تاکنون مشکلات حقیقی توده‌ها و میزان دوری آنان از حقیقت اسلام را درک ننموده‌اند و به همین خاطر، پیش از آنکه به شفاف نمودن و واضح ساختن حقیقت قضیه‌ای اقدام نمایند که مردمان را به سویش فرا می‌خوانند و به خاطرش تجمیع می نمایند، در گرد آوردن و جمع نمودن‌شان، و در نهادن تکالیف دعوت بر دوش‌شان تعجیل به‌خرج می دهند و شتاب می ورزند.

به همین خاطر اصرار داریم که نقطه‌ی آغازین دعوت، ایجاد هسته‌ی مستحکم بر همان اساسی باشد که پیامبر ﷺ شالوده‌ی استوارش را بر پایه‌ی آن بنا نهاد، هر چند که رسیدن به درجه و سطح اصحاب ﷺ، غیر ممکن است و از هیچ نسلی خواسته نشده تا بدان سطح و جایگاه رسد.. اما برنامه و منهجِ حرکت موضوعی دیگر است و اصول و بنیان آن، ثابت و غیرقابل تغییر می باشد، و تربیت و پرورش بر اساس این برنامه، بدون توجه به این‌که مربیان و شاگردان تا چه اندازه می توانند بالا روند و پیشرفت کنند، واجبی دائمی و همیشگی است، و هر کدام از آنها، بر اساس عملکرد و تلاش خود، به سطح و درجه‌ی متناسب با آن نائل می آیند (و اجر و پاداش خاص خود را از الله ﷻ دریافت می دارند، مترجم).

و اولین مبحث در ایجاد هسته‌ی مستحکم، «لاَإِلٰهَإِلاَّالله» می باشد؛ این‌که نسبت بدان کسبِ علم شود و بر اساس مقتضیات و الزامات آن تربیت و پرورش صورت گیرد تا دعوت‌گرانی متولد شوند که به هنگام فرا رسیدن موعدِ عرضه‌ی دعوت بر توده‌ها، بتوانند پایگاه گسترش یافته را جهت دهند و راهنمایش باشند.

«نگاهی به وضع موجود (هست‌ها) و وضع مطلوب (بایدها)»[۱۳۸]

واضح است که میان وضع موجود و وضع مطلوب فاصله زیادی وجود دارد.

در صفحات پیشین، علل **شکاف** میان **وضع موجودی** که امّت در آن زیست می کند و **وضع مطلوبی** که واجب بود امور بر اساس آن سیر کند را عرضه داشتیم، و در کنار آن نیز برخی از پیامدهای این شکاف را از نظر گذراندیم.

در اینجا، و پس از آنکه در فصول پیشین، منهج نبوی را در ایجاد هسته‌ی مستحکم، و گسترش این هسته به مدد اعضای اصلی و اساسی، و تحت نظارت رسول‌الله ﷺ تشریح نمودیم، به دنبال آنیم تا به گونه‌ای تفصیلی در مورد اختلاف میان وضع موجود و وضع مطلوب مطالبی عنوان داریم..

از روزی که بیداری اسلامی شکل گرفت، شتاب و تعجیل به عنوان ویژگی بارز آن خودنمایی می نمود.. و در اولین گام، این شتاب خود را در شکل‌دهی به هسته‌ی اصلی و اساسی آشکار ساخت.

اگر از همان ابتدای کار دعوت، در مورد مشکلات امّت از دید درستی بهره می بردیم و می توانستیم ادراک نماییم که چه اتفاقی رخ داده که اسلام در میان اهل و یاران خود غریب گشته و دشمنان از هر طرف به سوی امّت اسلامی هجوم آورده اند... و اگر قادر می بودیم که دیدگاه، و تفکری صحیح در مورد نوع تلاش مناسب برای اصلاح این مشکلاتِ خطرناک در بدنه‌ی امّت شکل دهیم و برآورد مناسبی از تلاش مضاعف دشمنان در توطئه-چینی و کسب آمادگی جهت نابودی اسلام داشته باشیم به طور قطع گام‌های دعوت را آهسته‌تر و حساب شده‌تر بر می داشتیم و این همه در مسیر، شتاب به خرج نمی دادیم.

آیا آن هنگام که دعوت را آغاز نمودیم ویژگی‌های ضروری و مورد نیاز هسته‌ی مستحکم برای ما روشن و آشکار گشته بود؟ آیا این مسأله در ذهن ما به وضوح رسیده بود که حرکت دادن دعوت به سوی توده‌ها پیش از آماده نمودن هسته‌ی مستحکم، ما را در موقعیت دشواری قرار می هد و این هنگامی است که توده‌ها به هیجان در می آیند اما کسی را نمی یابند که آنان را راهنمایی کند و به جلو سوق دهد چرا که ما رهبران و مربیانی آماده ننمودیم که قادر باشند به توده‌ها بینش و بصیرت بخشند (و آنان را به پیش برند)؟ آیا در این مسأله به تفکر نشستیم که اگر جوّی احساسی بر توده‌ها حاکم نماییم و پیشتر، تربیتی حقیقی برای آنان تدارک ندیده باشیم نتایج خطرناکی در مسیر دعوت به بار می آید آنگاه که قدرت‌های داخلی و جهانی (از موج استقبال توده‌ها از دعوت، مترجم) احساس نگرانی می‌کنند و به خشم می‌آیند و حمله‌ور می‌گردند و نه تنها مردم برای این برخوردها آماده نشده‌اند بلکه خودِ هسته‌ی مستحکم دعوت نیز هنوز آمادگی‌های لازم را برای مقابله با این ضربات در خود ایجاد ننموده است؟

۱۳۸- در این بخش، شیخ محمد قطب رحمه الله به بررسی شکاف موجود میان "هست‌ها" و "بایدهای" حرکت امام حسن البناء رحمه الله پرداخته و اقدام به آسیب شناسی آن می نماید، مترجم.

با مرور مسیر واقعی‌ای که دعوت طی نموده معتقدم که این موارد به اندازه کافی واضح نبوده‌اند و خود بنیان و هسته‌ی اصلی به صورتی شتاب‌زده و از ترکیب افراد موجود در آن برهه‌ی زمانی شکل گرفته است، درست است که در هر زمان، هر نوع حرکتی با استفاده از افراد موجود شکل می گیرد و این، امری بدیهی است اما واجب است که این افراد به شیوه‌ای ماهرانه چکش کاری گردند و شکلی مناسب یابند و ضروری است که پیش از آنکه مسولیتی از مسئولیت‌های دعوت بر دوش‌شان قرار گیرد تلاشی فراوان در راه آماده نمودن، و پاک کردن‌شان از ناخالصی‌ها صرف گردد، خصوصاً اگر دعوت به غربتی دچار گشته باشد که امروزه اسلام در آن به سر می برد، و با دشمنی‌ها و کینه توزی‌هایی مواجه باشد که امروزه اسلام با آن دست و پنجه نرم می کند..

و ما اکنون سرزنش خود را متوجه کسی نمی سازیم و (معتقدیم که، مترجم) هر گونه فعالیتی که در راه الله ﷻ انجام گیرد به طور قطع خالی از اجر و پاداش نخواهد بود، اما در اینجا صرفاً به دنبال آنیم تا (شکاف میان هست‌ها و بایدها را نشان دهیم و، مترجم) تفاوت میان آنچه که به وقوع پیوسته، و آنچه که می‌بایست رخ می داد را تبیین نماییم.

و شکی نیست که اولین دعوت‌گرِ این حرکت- رحمت الله بر او باد و پروردگار به خاطر آنچه به انجام رساند پاداش نیکش دهد- تلاش و جهد آشکاری به خرج داد تا افراد اولیه جماعت را از نابسامانی‌های مختلفی که جامعه را درگیر خود ساخته بود پاک سازد، وی آنان را از دایره‌ی محدود فردگرایی خارج ساخت و بر اساس روحیه‌ی جمع‌گرایی و دوست‌دار هم پرورش داد، آنان همدیگر را تحکیم می نمودند و ضمن همکاری و همیاری، مسئولیت‌های اجتماعی را می پذیرفتند و این روحیه، میان‌شان برادری و اخوّتی از جنس اسلامی خلق نموده بود، امام ﷺ آنان را از مشغول شدن به عبادات فردی که در مظاهر پرستشی و تعبدی (از جمله نماز و روزه و ..) خلاصه گشته بود رها نمود و به سوی عباداتی جامع و گسترده رهنمون ساخت؛ عباداتی که امر به معروف و نهی از منکر و برپایی جامعه‌ای اسلامی بر مبنای شریعت الهی در آن داخل گشته و جای می گیرد، امام ﷺ هم‌چنین آنان را بر پایه‌ی بسیاری از فضایل پسندیده‌ی اخلاقی پرورش داد و آماده‌ی فدا شدن در راه دین الله ﷻ نمود.
اما (بررسی، مترجم) واقعیت‌های مسیر، نقص بزرگی را در زمینه‌ی بینش سیاسی و حرکتی به ما نشان می دهد.. و خطرناک تر از آن، درک ناقص از حقیقت قضیه و حقیقت هدفی است که در راه رسیدن بدان در تلاشیم.
ما سعی نمودیم تا پایگاه مردمی وسیعی ایجاد نماییم و از طریق آن به حکومت رسیم و قدرت را در دست گیریم و توجیه‌مان این بود که زمانی که به قدرت دست یابیم شریعت الهی را در جامعه به اجرا می گذاریم.

این هدف در ذات خود، امری مشروع است و تو از این واقعیت بگذر! که جاهلیت حق هر انسانی می داند که در راه رسیدن به حکومت تلاش نماید و تنها اسلام‌گراها را از این حق مستثنی نموده است و به محض این‌که آنان در این مسیر گام نهند و در راه آن روان شوند انگشت اتهام به سویشان نشانه رفته و مجرم تلقی می گردند، از این واقعیت بگذر! زیرا از روزی که جاهلیت قدم بر زمین گذاشته و دعوت‌گران، مردم را به سوی حق خوانده‌اند برخورد جاهلیت با حق همین‌گونه بوده است و ضرب المثل عربی مشهوری می گوید: **"شنشنة نعرفها من أخزم:**

این همان خلق و خویی است که از أخزم به یاد دارم"[۱۳۹] و حال فرقی نمی کند که این "**أخزم**" از شرق باشد یا از غرب، و یا از داخل خود کشورا!

آری، مشکل ما در مشروع بودن هدف نیست.. بلکه در این سوال اساسی است که آیا صِرف تطبیق شریعت برای اصلاح امّتی که به "کف روی سیلاب" مبدل گشته کفایت می کند یا آن‌که قبل و حین و بعدِ آن نیازمند الزامات دیگری می باشیم؟!

اگر امام حسن البناء رحمه الله، چیزی را که در سال ۱۹۴۸ (یعنی بیست سال پس از شروع دعوت)، به عامه‌ی مردم گفت در همان ابتدای امر به آن گروه ممتازی که به عنوان هیات موسس جماعت انتخاب نمود اعلام می داشت، بسیاری از موارد در خط سیر دعوت تغییر می یافت!

در سال ۱۳۶۷ هجری قمری مصادف با ۱۹۴۸ میلادی، امام شهید تحت عنوان "**معركة المصحف**" می نویسد: شکی نیست که اسلام هم دین است و هم دولت، این بدان معناست که اسلام شریعتی است الهی که با تعالیمی انسانی و احکامی اجتماعی فرود آمده است و حمایت و انتشار، و نظارت بر اجرای آن در میان مومنان، و تبلیغ آن در بین کسانی که بدان ایمان نیاورده‌اند بر عهده‌ی دولت نهاده شده است؛ یعنی بر عهده همان حاکمی که در راس حاکمیت مسلمین قرار گرفته و بر آنان حکم‌رانی می کند و اگر حاکم در حمایت از این احکام کوتاهی نماید دیگر حاکمی مسلمان به شمار نمی آید و اگر مبانی حکم‌رانی و حکومت‌داری دولتی نسبت به این احکام کوتاهی ورزند(و از آنها نشات نگیرند، مترجم)، دیگر آن حکومت، حکومتی اسلامی شناخته نمی شود.. و اگر تمامی امّت و یا جماعتی از آنها بدین کوتاهی رضایت دهند و با آن همراه گردند دیگر اسلامی به حساب نمی آیند هرچند که ادعای آن را بر زبان برانند، و از شرایط حاکم اسلامی این است که شخصاً به فرایض دینی پایبند و مقید باشد و از آنچه که الله ﷻ حرام نموده پرهیز نماید و مرتکب گناهان کبیره نگردد و البته این موارد شروط لازم‌اند و نه کافی، زیرا زمانی این شخص به عنوان حاکمی اسلامی شناخته می شود که شرایط دولتش وی را ملزم سازد که در راستای حمایت از احکام اسلامی در میان مسلمین گام بردارد، و موضعِ دولت را در برابر آنان، بر اساس موضع آنها در قِبال دعوت اسلام مشخص نماید."[۱۴۰]

آیا اگر این موضوع از همان ابتدا مطرح می گشت نیم میلیون نفر از جمعیت ۱۹ میلیونی آن روز مصر، حول امام جمع می شدند؛ نیم میلیونی که در اثر غلبه‌ی احساسات و عواطف گرد آمده بودند و قِسم اعظم آن را جوانان تشکیل می دادند؟ بلکه آیا خود هسته‌ی ممتاز و نخبه به این سهولت شکل می گرفت و با کوله باری از عواطف و احساسات به سوی هدفی بزرگ روان می گشت؟

۱۳۹- "**ابن کلبی**" می گوید که این شعر متعلق به "**ابی اخزم طایی**" است، وی پسری به نام أخزم داشته که فوت می کند و از خود فرزندانی بر جای می گذارد، روزی آنان پدر بزرگ خود مورد اهانت قرار می دهند و وی در جواب‌شان می گوید: «**إن بني ضرجوني بالدم ... شنشنة أعرفها من أخزم**» (فرزندانم مرا خون آلود نمودند و این همان اخلاقی است که از اخزم به یاد دارم)، مترجم.

۱۴۰- مراجعه شود به شماره ۶۲۷ از روزنامه الاخوان المسلمین، سال سوم، تاریخ یکشنبه ۷ رجب ۱۳۶۷ مصادف با ۱۶ می ۱۹۴۸.

گمان نمی برم...

آیا (هسته‌ی اصلی، مترجم) از همان کسانی شکل می گرفت که در عمل، از مجموع آنها به وجود آمد یا آنکه از افرادی غیر از آنها متشکل می گشت؟

نمی دانم! و هیچ‌کس نمی تواند در مورد آن به یقین سخن گوید...

(اما اگر مواضع این‌گونه روشن می گشت و تمامی افراد می دانستند که قدم در چه مسیری نهاده‌اند، به طور قطع، مترجم) و با صرف نظر از این‌که چه کسانی هسته‌ی اصلی دعوت را بنیان می نهند، این هسته از افرادی متشکّل می گشت که استوارتر، و با درایت‌تر، و پر همت‌تر و کم شتاب‌تر می بودند و هیچ‌گاه با تکیه بر عواطف و احساسات پای در مسیر نمی گذاشتند و چنین نمی پنداشتند که هدف، بسیار نزدیک است و به آسانی به دست می آید، و هیچ‌گاه خود را برای مدتی کوتاه آماده نمی نمودند، چنان‌که بسیاری از آنان در عمل چنین کردند و به دوره‌ای کوتاه اندیشیدند، و تصور نمودند که با توجه به امکاناتی که فراهم آورده‌اند همه چیز در بازه زمانی کوتاه مدتی، دست یافتنی است.

به طور قطع به این مساله پی می بردند که راه بسیار طولانی بوده و تلاشی بس عظیم نیاز است و به ابزار و امکاناتی فراتر از آنچه که مهیا نموده‌اند احتیاج است.. زیرا هدف این نیست که ترمیم‌ها و بازسازی‌هایی در بنایی استوار و پابرجا انجام گیرد بلکه (بایستی بنیانِ تشکیلات زیر و رو گشته و، مترجم) پایه و اساس آن تجدید بنا گردد.

اما در مورد توده‌ها (باید بگویم که، مترجم) اگر این اصول از همان ابتدا اعلام می گشت گمان نمی برم که آن چنان به پیشواز دعوت می رفتند! زیرا به این واقعیت آگاه می شدند که مسأله‌ای خطرناک در انتظار آنان است؛ مسأله‌ای فراتر از صِرف لذت بردن از جمع دوستان و خوشحالی و خرسندی از جمعیتی روز افزون، و شنیدن سخنانی جذاب، و پر گشتن از عواطف و احساساتی که آن را **"الرَّوْحانية"**[141] می نامیدند.

(اگر مواضع این‌گونه روشن می گشت، مترجم) توده‌ها پی می بردند که درگیر شدن با جاهلیت، انسان را با خطرات بسیاری روبرو می کند؛ خطراتی که شایسته نیست انسان عاقل! خود را در معرض آنها قرار دهد:

﴿وَقَالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا﴾

«و گفتند اگر همراه تو هدایت را پذیرا شویم ما را از روی زمین‌مان می‌ربایند.» **(القصص: ٥٧)**

و (اگر مواضع به گونه‌ای شفاف بیان می شد و تمامی مردم بدان آگاه می گشتند، مترجم) در این هنگام بود که حرکت به آرامی و آهستگی پیش می رفت اما بر مسیری درست گام می نهاد و هسته‌ی مستحکم از میان افرادی برگزیده می شد که با دقت مورد بررسی قرار گرفته بودند و شایسته‌ترین و بهترین‌شان انتخاب می گشت و آن‌گاه، تلاش کافی و مطلوب به عمل می آمد تا با تربیت روحی و اخلاقی و فکری و روانی، و تربیت به وسیله‌ی علم شرعی صحیح، و در سایه برنامه‌ی والای الهی، تبدیل به هسته‌ها و مغزهای صالحی برای عمل و فعالیت گردند:

١۴١- نوشتار صحیح این کلمه، **"الرُّوحانية"** با راء مضموم می باشد نه مفتوح، و از روح گرفته می شود و به معنای مسایل روحی است.

﴿كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ﴾

«آیا نمی‌بینی کسانی که بدیشان گفته می‌شد دست از جنگ بدارید و نماز را برپا دارید و زکات مال بدر کنید.» (النساء: ۷۷)

و پس از آماده گشتن شالوده‌ی استوار، و هنگامی که زمانش فرا می رسید، هسته‌ی اصلی حرکت، توسعه می یافت و این گسترش با سربازانی انجام می گرفت که به حقیقت مسأله و مقتضیات آن آگاهی و بصیرت داشتند، و به نسبت امّت و بیماری‌های موجود در آن از بینش مطلوبی برخوردار می بودند، و ضمن مشخص نمودن فعالیت-های مناسب در هر مرحله از مراحل مختلف حرکت، خود را تماماً به خدمت دعوت در می آوردند و تمامی این مسایل پیش از آن صورت می گرفت که دعوت به میان توده‌ها رود و درصدد آن برآید که مردم را جذب نماید و در زیر پرچم خود گرد آورد.

و "کار سیاسی"، به معنای مشغول گشتن در فعالیت‌های کشوری و مسایل اجتماعی و امثال آن تا زمانی به تاخیر می افتاد که استقراری صحیح بر پایه و اساسی درست انجام گیرد و این امر، خود را در عقیده‌ی صحیح و تربیت بر مبنای مقتضیات این عقیده پیرامون افرادی که به ندای دعوت لبیک گفته و خود را به خدمت آن در آورده بودند نشان می‌داد (به عنوان مثال می توان به مجتمع مدینه در زمان حضرت رسولﷺ اشاره نمود.)

آن‌گاه بود که (میان حق و باطل، مترجم) نبرد و کشمکش در می گرفت و این مسأله، بر اساس سنت‌های ربانی که الله ﷻ در زندگانی بشر مقدر فرموده امری است که هیچ گریز و گزیری از آن نیست! و همیشه آغازگر این نبرد، جاهلیت خواهد بود (و این درگیری زمانی به وقع می پیوندد که جاهلیت، مترجم) در برابر جماعت مومن در زمین احساس خطر می کند هرچند که تعداد این جماعت اندك باشد و هر چند که تمایلی برای ورود به جنگ و درگیری نداشته باشند:

﴿إِنَّ هَؤُلاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ * وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ * وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ﴾

«این‌ها گروه اندك و ناچیزی هستند * و آنان ما را بر سر خشم می‌آورند * و ما گروهی هستیم محتاط.» (الشعراء: ٥٤ – ٥٦)

اما انتظار می رفت که درگیری و کشمکش بیش از زمانی که رخ داد به تاخیر افتد و در این شرایط بود که فرصت بزرگی برای تربیت "هسته‌ی اصلی" و سپس تربیت "پایگاه گسترش یافته" فراهم می‌آمد، و اگر نبرد در برابر افرادی صورت می گرفت که دست‌هایشان را فرو بسته بودند و کاری جز گفتن ﴿رَبُّنَا الله﴾ «پروردگار ما الله است» انجام نمی دادند، این امر، توسعه و گسترشِ آگاهی و بینش توده‌ها را به نسبت حقیقت قضیه به جلو می راند و با مسایل دیگر در نمی آمیخت و ذهن آنان را دچار ابهام نمی ساخت؛ همان مسایلی که در عمل بدان‌ها آمیخته شد، و آن هنگام که با تشریح آیات و بر اساس برنامه و منهج استوار الهی، خوی و منش مجرمین تبیین می گشت و مردم بدین امر پی می بردند که دیدگاهای خود را بر چه اساسی باید بنیان نهند:

﴿وَكَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ وَلِتَسْتَبِينَ سَبِيلُ الْمُجْرِمِينَ﴾

«تا راه گناه‌کاران پیدا و نمودار شود» **(الأنعام: ۵۵)**

بر دشمنان بسیار سخت می شد که هم با زور و قوه‌ی قهریه، و هم با رسانه‌های ارتباط جمعیِ دروغین‌شان، مردم را با خود همراه سازند.

***

اما آنچه که در واقعیت به وقوع پیوست برخلاف مسایل فوق بود.

اعلام آن موارد توسط امام حسن البناء، ۲۰ سال کامل از زمان مطلوب به تاخیر افتاده بود و در تمامی آن سال‌ها، افراد بسیاری حول حرکت جمع شده بودند بدون آنکه از خطرات پیرامون آن آگاه باشند! و دعوت با مسایل مختلف سیاسی و قومی و اجتماعی درآمیخته بود و خاص «لاَإِلَهَ إِلاَّالله» نگشته بود، زیرا فعّالین عرصه‌ی دعوت گمان‌شان بر این بود که این روش، سبب گسترش پایگاه مردمی دعوت می گردد و لاجرم توده‌ها بایستی در مسائل درگیر کردند، و (از نظر آنان، مترجم) این مهم، با درگیر شدن در مسایلی که در آن هنگام ذهن مردم را به خود مشغول ساخته بود محقق می گشت، تا آنکه در سال ۱۹۴۸، آن بمب در فلسطین منفجر گشت و کل اوضاع را نمایان ساخت.

در آن هنگام، هجومی وحشیانه در بدترین شکل ممکن بر علیه حرکت در گرفت.

آری! آغاز جنگ بر علیه دعوت امری قابل انتظار بود زیرا هم‌چنان که پیشتر عنوان نمودیم، این سنتی از سنت‌های الهی است و امام شهید نیز به یاران و یاوران خویش چنین می گوید: "دوست دارم که صریحاً به شما اعلام دارم که دعوت شما در دید بسیاری از مردم هم‌چنان مبهم و مجهول مانده است و آن روز که آن‌را بشناسند و مرام و منش آن را درک کنند و اهدافش را بدانند خصومتی شدید و دشمنی‌ای بی رحمانه از خود نشان می دهند، و شما سختی‌های بی‌شماری فرا روی‌تان می بینید و با موانع بسیاری مواجه می گردید و تنها در این زمان است که شروع به گام نهادن در مسیر اصحاب و یاران دعوت نموده‌اید."[۱۴۲]

اما نوع نبردی که برعلیه دعوت آغاز گشت حتی به ذهن هم خطور نمی کرد و مذابح و قتل‌گاه‌هایی که از آن زمان برپای گشته هم‌چنان ادامه دارد...

نقاط خطر برای غرب صلیبی به گونه‌ای مشخص، نمایان گشت؛ آری! این خطر از اسلام سیاسی نشات می گیرد که به اسلامی که در احساسات قلبی و مظاهر عبادتی خلاصه گشته قناعت نمی ورزد و به دنبال آن است تا برنامه‌ای

۱۴۲- مجموعه نامه‌های امام شهید؛ حسن البناء، انتشارات **المؤسسة الإسلامية للطباعة والصحافة والنشر**، بیروت، ط ۳، ۱۴۰۳ هـ، ۱۹۸۳ م ص ۱۰۸.

باشد که بر روی زمین اجرا گردد و زندگی مردمان را در تمامی عرصه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فکری و اخلاقی و.. اداره نماید، و آیا برای غرب چیزی خطرناک‌تر از این مسأله در زمین یافت می‌شود؟[۱۴۳]

پس لاجرم بایستی به مبارزه با آن برخواست و تمامی نیروها را بر علیه‌ش بسیج نمود، باید آن‌را تعقیب کرد و تحت پیگردش قرار داد، لازم است منابعش (به سرقت رود و، مترجم) خشکانده گردد و چهره‌ی آن تخریب شود تا جوانان از آن روی برگردانند و بر خطرات آن نیفزایند..

هم‌زمان دو مسأله، آتش کینه را در دل‌های صلیبی‌های صهیونیست شعله‌ور ساخت: مسأله‌ی اول زمانی بود که وجود دعوت، صلیبی‌ها را غافلگیر ساخت و آنان را شوکه نمود زیرا گمان‌شان بر این بود که با برنامه‌ریزی‌ها و توطئه‌چینی‌هایی که در ۱۰۰ سال یا بیشتر انجام داده‌اند اسلام را به نابوی کشانده‌اند اما به ناگاه دیدند که (مسلمین، مترجم) از خواب غفلت برخواسته‌اند (و پای در عرصه‌ی وجود نهاده‌اند!، مترجم) و دوم هنگامی بود که یهود جهانی برای برپا نمودن دولتش در سرزمین اسلام، پس از تلاش ناموفقش جهت اجاره‌ی فلسطین، آماده می شد تا آن‌را در کمال امنیت و آرامش بنیان نهد اما به ناگاه با خطری عظیم روبرو گشت! و هم‌زمانی وقوع این دو مساله باهم، صلیبی‌ها و یهودی‌ها را بر آن داشت تا بر ضرورت نابودی این دشمن مشترکِ خطرناک با یک‌دیگر به تفاهم رسند.

آیا این انتظار می‌رفت که حرکت اسلامی بتواند از دشمنی صلیبی‌های صهیونیست و توطئه‌های آنان و تلاش‌هایشان جهت نابودی‌اش جان سالم به در برد؟

از دیدگاه ما این امر محال به نظر می رسد!

اما با این وجود معتقدیم که اگر امور بر مسیری صحیح گام بر می داشت و توده‌هایی که پیش از موعد، در درگیری و کشمکش مشارکت نمودند می توانستند به بینش مطلوبی از حقیقت مسأله و حقیقت درگیری دست یابند این موارد به گونه‌ای شایسته می‌توانست رخ دهد! و توده‌ها هیچ‌گاه به چنین بینشی دست نمی‌یابند مگر آنکه پیشتر مورد تربیت و پرورش قرار گرفته باشند و این تربیت هیچ‌گاه به صورتی مطلوب به وجود نمی آید مگر این‌که هسته‌ی دعوت بر پایه‌ی منهج و برنامه‌ای درست بنا گشته باشد! و این‌گونه است که خشت اول چون نهد معمار کج، تا ثریا می رود دیوار کج!

همان‌گونه که در فصل‌های پیشین عنوان داشتیم، واکنش فعّالین عرصه‌ی دعوت به برخوردهای وحشیانه‌ی دشمنان باعث گشت تا غبار و تاریکی بیش از پیشی بر دیدگان هسته، و توده بنشیند، منظور این است که ورود برخی از گروه‌های اسلامی به پارلمان سبب گشت که قضیه‌ی مشروعیت، و مسأله‌ی لزوم اجرای شریعت الهی در جامعه،

۱۴۱– غرب مدعی است که نه با ذات اسلام، بلکه صرفاً با "اسلام نظامی: Militant Islam" سر جنگ دارد؛ همانی اسلامی که آن‌را تروریست می خواند، اما قضیه‌ی الجزایر به گونه‌ای قاطعانه این ادعای غرب را نقش بر آب ساخت زیرا اسلام‌گراهای الجزایر قصد نبرد ننموده بودند و برنامه‌ای هم برای جنگیدن طراحی نکرده بودند بلکه بر اساس مذهب و تفکر غرب، از طریق صندوق‌های رای به حکومت رسیده بودند اما غرب، تاب تحمل آنان را نداشت و این امر، نشان از آن دارد که غرب، با صَرف نظر از وسیله‌ای که اسلام به وسیله‌ی آن به حکومت می رسد، به هیچ وجه نمی خواهد که این منهج، قدرت را در اختیار گیرد.

لوث گردد و رنگ بازد، و ورود جماعت‌های دیگر به درگیری های مسلحانه با حکومت باعث شد که مسأله‌ی اصلی و اساسی دعوت (که همان «لاَإِلٰهَ إِلاَّالله» است، مترجم) به حاشیه رود و مردم گمان کنند که صحنه‌ی درگیری، صحنه‌ی "ضارب و مضروب" و "غالب و مغلوب" است.[۱۴۴]

پس از مدتی، برخی از جماعت‌های حاضر در عرصه‌ی دعوت گرفتار تندروی شدند و بر این اساس که مردم ،مادامی که در "گروهی اسلامی" وارد نگشته‌اند کافرند و می توان آنان را به قتل رساند، در درگیری‌های خونینی با توده وارد شدند! و این مسأله، تلخ‌ترین و سیاه‌ترین تأثیر را بر تمامی فعالیت‌های اسلامی برجای گذاشت.. و علاوه بر ایجاد نفرت عمومی از این دست فعالیت‌هایی که ریشه‌ای در شرع الله ﷻ نداشت فرصتی مناسب برای رسانه‌های جمعی که در کمین حرکت اسلامی نشسته بودند (وبه دنبال کوچک‌ترین فرصتی برای سیاه‌نمایی می گشتند، مترجم) فراهم آورد تا تمامی عرصه را، یکپارچه خونین نشان دهند، با این‌که صرفاً بخش بسیار اندکی از صحنه این‌گونه بود، و (ضمن سوء استفاده از آن، مترجم) بر تمامی فعالیت‌های اسلامی با صرف نظر از نوع آن، مُهر خشونت‌گرایی و تروریسم زنند؛ تروریسمی که لازم بود با آن مبارزه شود و ریشه‌هایش خشکانده گردد!

همان‌گونه که واکنش‌های انجام شده (از قبیل ورود با پارلمان و درگیری مسلحانه با قدرت و توده، مترجم) به نسبت تاریکی‌ای که قضیه‌ی «لاَإِلٰهَ إِلاَّالله» را احاطه نموده، چه برای هسته‌ی اصلی و چه برای توده‌ها، نامناسب بود (و نتایجی ناگوار از خود به جای نهاد، مترجم) طرفداران تفکر ارجایی نیز کمر همت به دفاع از تفکرات‌شان بستند و با تمامی امکانات در اختیار به نشر آن همت گماردند و حتی در این بین، علمایی گرفتار گرداب (جهل و ناآگاهی به نسبت قضیه «لاَإِلٰهَ إِلاَّالله»، مترجم) شدند که مورد رجوع مردم بوده و همگان آنان را آگاه و آشنا به مسایل دینی می پنداشتند، و این علماء با شدت و حرارت خاصی، شروع به نفی نمودن شرک از افرادی نمودند که در آن واقع شده بودند و برای آنان گواهی سلامت ایمانی صادر کردند و روی‌گردانی از شریعت الله ﷻ و جایگزین نمودن قوانین و برنامه‌های جاهلی به جای آن را، که خطایی نابخشودنی و خطرناک در حق الله ﷻ است، در نظر مردم سبک گرداندند و چنین القاء نمودند که این مسایل صرفاً در ردیف گناهانی قرار می گیرند که حتی ارزش انکار نیز ندارند! و (به دلیل عدم وجود آگاهی کامل و فهم مناسب به نسبت «لاَإِلٰهَ إِلاَّالله» و مقتضیات آن در نزد عام و خاص، مترجم) شایسته بود که این قضیه مسیر تعلیمی طولانی‌تری را طی نماید؛ مسیری که از هسته شروع شود و آنگاه- به تدریج- و با گسترش هسته، گسترده‌تر گردد بدون آنکه به درگیری با "عامه‌ی مردم" وارد شود.

***

فعالیت‌های اسلامی بنا به دلایل متعددی به چند دستگی گرفتار آمد.. یکی از علل، عدم وجود رهبری بزرگ بود که بتواند فعالیت‌های اسلامی را متمرکز و یک‌پارچه سازد و یا حداقل قادر باشد میان گرایش‌ها و جهت‌گیری‌های

۱۴۴- به فصل علل شتاب‌زدگی مراجعه فرمایید.

مختلف آن ایجاد قرابت نماید، (در کنار نبود این رهبر بزرگ، معضلی دیگر پیش آمد که عبارت است از، مترجم) وجود رهبران کوچکی که هر کدام دیدگاه مختص به خود داشتند و خویشتن را حق مطلق می پنداشتند و گمان-شان بر این بود که دیگران در گمراهی آشکاری به سر می برند!

علت دیگر آن بود که بسیاری از جوانانِ فعّال در عرصه‌ی دعوت، در جماعتی رشد ننموده بودند که روح برادری و پیوند اخوت در میان‌شان پرورش یافته باشد و این پیوند بر پایه روابط فکری سست و ضعیفی شکل گرفته بود که به هنگام رخ دادن کوچک‌ترین اختلافی در تفسیر، و یا تاویل، و یا فهم یک مسأله، به سهولت (این روابط، مترجم) از بین می رفت و به سرعت تشکیل جماعت‌های جدای از هم می دادند و برخی از آنها بر علیه دیگری موضع متضاد و مخالف می گرفتند!

از دیگر علل می توان به کمبود علم شرعی اشاره نمود؛ همان علمی که ضوابط و قواعد ضروری و مورد نیازِ فکر و رفتار را شکل می دهد..

بنا به طبیعت حال، عامل دیگر(که پای ثابت تمامی عرصه‌های دعوت است، مترجم) تلاش مستمر و همیشگی دستگاه‌های مخالف اسلام جهت تعمیق اختلافات و جدایی مردم از یک‌دیگر می‌باشد.

(با وجود تمامی این مشکلات و موانع، مترجم) آیا انتظار آن می رود که این اوضاع اصلاح گردد؟ آیا می توان امید داشت که افرادی که در عرصه‌های گوناگون شتاب به خرج داده‌اند، مسیر خود را مورد بازنگری قرار دهند و خطاهای رخ داده در آن را اصلاح نمایند و بر مبنای منهج استوار نبوی، آغازی جدید را به نمایش بگذارند؟

به تاکید آنچه که در واقعیت به وقوع پیوسته، قَدَری از قدرهای الله ﷻ بوده.. اما از کتاب و سنت چنین آموخته‌ایم که ایمان به قضاء و قَدَر الهی از مسئولیت انسان در قبال خطاها و کاستی‌هایش نمی کاهد و و او را از تلاش در جهت تصحیح و جبران خطاهای گذشته باز نمی دارد.

آیا می توان انتظار داشت که دعوت اسلامی مسیرش را اصلاح کند و مرحله‌ی جدید خود را با درستی و آراستگی هرچه تمام‌تر آغاز نماید؟

اصلاح مسیر، در هر صورت واجب است.. اما شاید کسی بگوید که دشمنان اجازه نمی دهند که دعوت اسلامی مسیرش را اصلاح نماید و آن را پیش از تصحیح، به وادی جنگ و درگیری می‌کشانند.. به این افراد می گوییم که نبرد (میان حق و باطل، مترجم) هرگز متوقف نمی گردد اما این مسأله هیچ‌گاه سبب نابودی دعوت نمی شود و حتی می تواند از جمله عواملی باشد که بر آگاهی و بینش مردمان از حقیقت نبرد میان اسلام و جاهلیت می افزاید و دیدگان‌شان را شفاف‌تر از پیش می نماید.

(و در پایان این فصل باز تاکید می نمایم که، مترجم) نصحیت در تمامی مراحل دعوت از واجب‌ترینِ واجبات است:

«الدین النصیحة، **قالوا: لِمَن یا رسول الله؟** قال: لله ولرسوله ولکتابه ولعامة المسلمین وخاصتهم»

(دین عبارت است از نصیحت، گفتند برای چه کسی یا رسول الله؟ فرمود: برای الله و رسول و قرآن و عام و خاص مسلمانان.)[۱۴۵]

۱۴۵- بخاری ﷫ و مسلم ﷫ این حدیث را روایت نموده‌اند.

«نگاهی به آینده»

بسیاری از مردم، آن هنگام که در اوضاع و احوال فعلی امّت می نگرند و می بینند که از یک‌سو تمامی حرکت‌های اسلامی در سرتاسر زمین، درگیر جنگ سرسختانه‌ای گشته‌اند و از سوی دیگر، مسیر حرکت، گرفتار مشکلاتی متعدد شده – و می گردد – آزرده می شوند و چنین می پندارند که دعوت اسلامی آینده‌ای ندارد و این اوضاع فلاکت‌باری که امروزه مسلمین در آن به سر می برند همچنان ادامه خواهد یافت و حتی ممکن است ناگواری‌های بیشتری بدان افزون گردد.

اما اعتقاد راسخ و استوار ما برآن است که آینده ازآن اسلام است.

ما تفکرات‌مان را بر مبنای تخیلات و اوهام بنا نمی نهیم و چشمان‌مان را نیز بر روی مشکلات داخلی و خارجیِ موجود و پیشِ روی دعوت نمی بندیم و آن را دستِ کم نمی‌گیریم و از تأثیر (منفی و سلبی، مترجم) آن بر دعوت اسلامی نمی کاهیم.. اما قاطعانه اعتقاد داریم که این بشر نیست، خواه دوست باشد و خواه دشمن، که تقدیرها را رقم می زند و به اجرا می گذارد، بلکه الله ﷻ است که مقدر می فرماید و مالک و صاحبِ قبل و بعدِ تقدیر است، و تنها اراده‌ی الهی است که نافذ و موثر بوده و قَدَر اوست که غالب و تواناست:

﴿وَاللهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ﴾

«الله بر کار خود چیره و مسلّط است، ولی بیشتر مردم (خفایای حکمت و لطف تدبیرش را) نمی‌دانند.»

(یوسف: ۲۱)

و الله ﷻ، همان کسی است که مقدر فرموده که این دین در زمین باقی بماند و بر تمام ادیان برتری یابد:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾

«الله است که پیغمبر خود را همراه با هدایت و رهنمود (آسمانی) و آئین راستین (اسلام) فرستاده است تا این آئین را بر همه آئین‌های دیگر چیره گرداند، هرچند مشرکان دوست نداشته باشند.» **(الصف: ۹)**

«ليبلغن هذا الأمر ما بلغ الليل والنهار»

(به تاکید این دین به هر کجا که شب و روز بدان رسد خواهد رسید!)[۱۴۶]

و قَدَر الهی از طریق سنت‌هایی جاری می‌گردد که قابل تبدیل و دگرگونی نیستند و به وسیله‌ی "وعد و وعید"، و از خلال اراده‌ی پر قدرت پروردگارِ توانایی اعمال خواهند شد که به هر چیزی امر دهد بلافاصله به وقوع می پیوندد و هرگاه مقدر فرماید که چیزی به وجود آید تمامی اسباب و لوازم آن‌را نیز خلق نموده و فراهم می آورد.

۱۴۶– امام احمد رحمه الله این حدیث را روایت نموده است.

***

و اگر در پرتوی سنت‌های الهی، و "وعد و وعید" ربانی بر وضعیت موجود نگاهی اندازیم در آن با دو عنصرِ درگیر و متخاصم باهم مواجه می شویم، آری! **حرکت‌های اسلامی از یک سو**، و **دشمنان صهیونیستی و صلیبی و یاوران آنان از سوی دیگر**، (حال، سوال این است که، مترجم) چه انتظاری از این دو عنصر در آینده‌ی دور و نزدیک می رود؟

در مورد جنبش‌های اسلامی باید بگویم که بی‌شک آنها با تلاشی آشکار در عرصه‌ی دعوت در جریان‌اند و روح اسلامی در تمامی امّت به جَوَلان در افتاده و خصوصاً در میان جوانان، تمایل شدیدی جهت بازگشت به اسلام به وجود آمده است و این امر پس از فضل و اراده‌ی الهی، مدیون تلاشی است که حرکت اسلامی در مدت بیش از پنجاه سال، از زمان سقوط خلافت تاکنون از خود برجای نهاده است.

اما مسائل منفی و نواقصی که در میدان دعوت وجود دارد به گونه‌ای واضح موجب تعویق و تاخیر آن شده و بسیاری از تلاش‌ها را به هدر داده است و سبب گشته تا ثمره‌ی مورد انتظار به دست نیاید و محصول مورد نظر حاصل نگردد، اما آیا اوضاع بر همین منوال ادامه خواهد یافت؟

﴿قُلْ لا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللهُ﴾

«بگو کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند غیب نمی‌دانند جز الله، و نمی‌دانند چه وقت برانگیخته می‌شوند.»

(النمل: ٦٥)

جواب این سوال از دو حالت خارج نیست: یا اوضاع بر همین مدار می چرخد و ادامه می یابد، و یا تغییر می کند و متحول می گردد و ما امیدواریم- که به واسطه‌ی تجارب تلخی که دعوت اسلامی به خود دیده است- شرایط به سمت سیمای صحیح تغییر یابد و خطاهای گذشته جبران گردند و مسیری صحیح براساس منهج و برنامه‌ای درست و سلیم شروع به کار نماید.

اما بدترین حالت را در نظر می گیریم و فرض می نماییم که فعّالین عرصه‌ی دعوت بر همان منش و روال پیشین خود اصرار ورزند و توجیه‌شان این باشد که برنامه‌ی آنان بهترین بوده و منهج دیگران، راه صحیح و درست را نمی پیماید یا این‌که دلیل‌شان این باشد که هر حرکت و جماعتی، مسافت زیادی از مسیر را پیموده و امکان بازگشت منتفی است... و یا ممکن است که هر گروهی هر دلیل دیگری برای ادامه‌ی کار خود داشته باشد.

پس در این شرایط چه اتفاقی رخ خواهد داد؟ آیا آنان سبب عجز و ناتوانی الله ﷻ می گردند یا آن‌که وی بدون توجه به رضایت و نارضایتی مردمان، قَدَر خود را به اجرا می گذارد؟

بر اساس سنت الهی، لوازم و وسایل ایجاد تغییر همواره وجود دارد:

﴿وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ ثُمَّ لا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ﴾

«اگر شما (از فرمان الله سرپیچی کنید و) روی برتابید، مردمان دیگری را جایگزین شما می گرداند (و این مأموریت را به گروه دیگری می‌سپارد) که هرگز هم‌سان شما نخواهند بود.» **(محمد: ٣٨)**

اگر الله ﷻ همان‌گونه که در کتاب خود وعده داده و همان‌گونه که بر زبان رسولش جاری ساخته، چنین مقدر فرموده که این دین باقی بماند و بر تمامی ادیان غلبه کند، پس نواقص موجود در عرصه‌ی فعلی دعوت اسلامی نیز نمی تواند در برابر قَدَر و اراده‌ی الله ﷻ بایستد و مقاومت نماید، و الله ﷻ وعده‌ی خود را به اجرا می گذارد و آنچه را که برای اجرای وعده‌اش لازم است خلق می نماید:

﴿إِنَّ اللهَّ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللهُّ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْراً﴾

«الله فرمان خویش را به انجام می‌رساند و هر چه را بخواهد بدان دسترسی پیدا می کند، الله برای هر چیزی زمان و اندازه‌ای را قرار داده است.» **(الطلاق: ٣)**

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُّ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهَّ وَلا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللهَّ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللهُّ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾

«ای مؤمنان! هرکس از شما از آئین خود بازگردد الله جمعیّتی را (به جای ایشان بر روی زمین) خواهد آورد که دوست‌شان می‌دارد و آنان هم الله را دوست می‌دارند، نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند، در راه الله جهاد می کنند و به تلاش می‌ایستند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای (در اطاعت از فرمان یزدان) هراسی به خود راه نمی‌دهند. این هم فضل الله است، الله آن را به هرکس که بخواهد عطاء می کند و الله دارای فضل فراوان و آگاه است.» **(المائدة: ٥٤)**

***

اما در مورد دشمنان لازم است به سنت‌های الهی و وعد و وعیدهای ربانی درباره‌ی آنان نظری افکنیم..

در مورد غرب صلیبی باید گفت که شدیدترین سنت الهی که در مورد آنان مصداق دارد این است:

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ﴾

«هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکّر و متّعظ شده بودند درهای همه چیز را به رویشان گشودیم» **(الأنعام: ٤٤)**

چرا که آنان به دنبال حیات دنیایی روان گشته‌اند و به خاطرش کار و فعالیت نموده و تلاش به خرج می دهند و الله ﷻ نیز بر حسب سنتی از سنت‌هایش، نتیجه‌ی فعالیت‌هایشان را در همین دنیا به آنان می نمایاند:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لا يُبْخَسُونَ﴾

«کسانی که (تنها) خواستار زندگی دنیا و زینت آن باشند(و جز خوردن و نوشیدن و اموال و اولاد را طالب نبوده و چشم‌داشتی به آخرت نداشته باشند، برابر سنّت موجود در پیکره‌ی هستی، پاداش دست‌رنج و) اعمال‌شان را در این جهان بدون هیچ گونه کم و کاستی به تمام و کمال می‌دهیم وحقی از آنان در آن ضایع نمی گردد.»
(هود: ١٥)

و این امر هم‌چنین بر اساس اراده‌ی پیشین الله ﷻ است که دنیا را به یک اندازه و به مقدار تلاش و کوششی که در راه آن انجام می گیرد در اختیار مومن و کافر قرار می دهد و از بی‌باوران دریغش نمی دارد بلکه حتی میزان بیشتری از آن را در اختیارشان می گذارد تا بر کفرشان بیفزایند:

﴿كُلًّا نُمِدُّ هَؤُلاءِ وَهَؤُلاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَمَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُوراً﴾

«و ما هر یک از اینان و از آنان را از بخشایش پروردگارت کمک می‌رسانیم و (کافر و مؤمن را بر این خوان یغما می‌نشانیم، چرا که در صورت رعایت اسباب و علل،) بخشایش پروردگارت هرگز (از کسی بازداشته نشده است و از او) ممنوع نگشته است.» **(الإسراء: ٢٠)**

﴿وَلا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْماً وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾

«کافران (و بی‌دینانی که ایمان داده و کفر خریداری کرده‌اند) گمان نبرند که اگر بدیشان مهلت می‌دهیم (و وسائل رفاه دنیوی برایشان مهیّا می‌داریم و بر عمرشان می‌افزائیم) به صلاح آنان است، بلکه ما بدیشان فرصت می‌دهیم تا بر گناهان خود بیفزایند و (در آخرت به عذاب شدیدی دچار آیند، بی‌گمان) برای آنان عذاب خوارکننده‌ای است.» **(آل عمران: ١٧٨)**

اگرچه امروز غرب در زمین قدرت دارد و بر اساس سنن الهی بر آن مسلط است اما به تاکید خود همین سنت‌ها می گویند که این امر، مهلتی خاتمه‌پذیر دارد و پایانش منوط به قدری از قدرهای الله ﷻ است که در وقت معینی که برایش در نظر گرفته شده تحقق می یابد:

﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ * فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

«هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکّر و متّعظ شده بودند درهای همه چیز (از نعمتها) را به رویشان گشودیم تا آن‌گاه که (کاملاً در فراخی نعمت غوطه‌ور شدند و) به آنچه بدیشان داده شد، شاد و مسرور گشتند (و باده‌ی ثروت و قدرت ایشان را گرفت و سرمست و مغرور شدند و ناشکری کردند و) ما به ناگاه ایشان را بگرفتیم (و به عذاب خود مبتلا کردیم) و آنان مأیوس و متحیّر ماندند * (بدین ترتیب) نسل ستم‌کاران ریشه‌کن شد، و ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزا است.» **(الأنعام: ٤٤ – ٤٥)**

و علیرغم این‌که درب‌های مختلف بر روی آنان گشوده شده اما گرفتار تنگنائی گشته‌اند که الله جل جلاله به افراد روی-گردان از ذکر و یادش وعده داده است:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكاً وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾

«و هر که از یاد من روی بگرداند (و از احکام کتابهای آسمانی دوری گزیند)، زندگی تنگی خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا گرد می‌آوریم.» **(طه: ١٢٤)**

و تنگناها و سختی‌هایی که غرب – علیرغم بهره‌مندی از تمامی امکانات قدرت مادی – بدان دچار گشته را می توان در این موارد مشاهده نمود: سرگردانی و جنون و خودکشی، و بیماری‌های روحی و روانی، و مشروبات الکلی و مواد مخدر و جنایت، و ایدز، و بیماری‌هایی که پیشتر وجود نداشته‌اند و یا به میزان امروزی شایع نبوده‌اند، و همه‌ی مشکلات اقتصادی و سیاسی و جنگی و فکری و .. که دنیا را تحت تأثیر خود قرار داده‌اند.. و تمامی این موارد بدین خاطر است که به هنگام دوری و روی‌گردانی کفار از آنچه که بدان متذکّر و متّعظ شده‌اند، **درب برکت** و **درب آرامش خاطر**، از جمله درب‌هایی نیستند که بر رویشان گشوده می گردند زیرا این دو نعمت، خاص مومنین‌اند و الله جل جلاله علاوه بر نعمت‌های آخرت، این دو موهبت را نیز در زندگی دنیایی به آنان ارزانی داشته است:

﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾

«اگر مردمان این شهرها و آبادی‌ها (به الله و انبیاء) ایمان می‌آوردند و (از کفر و معاصی) پرهیز می کردند، (درگاه خیرات و) برکات آسمان و زمین را بر روی آنان می‌گشودیم.» **(الأعراف: ٩٦)**

﴿الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللهِ أَلا بِذِكْرِ اللهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ * الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ﴾

«آن کسانی که ایمان می‌آورند و دل‌هایشان با یاد الله سکون و آرامش پیدا می‌کند، هان! دل‌ها با یاد الله آرام می‌گیرند. * آن کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته می‌کنند، خوشا به حال ایشان، و چه جایگاه زیبائی دارند!» **(الرعد: ٢٨ – ٢٩)**

مختصر این‌که امروزه غرب، تمامی امکانات قدرت مادی را در دست دارد اما قادر نیست بدان‌ها استمرار بخشیده و جاودانه‌شان نماید چرا که غرب از عناصر مهم "ایمان به الله جل جلاله" و "روز آخرت" و "انجام اعمال صالح" خالی گشته است؛ همان عنصرهایی که الله جل جلاله به صاحبان آنها تداوم و استمرار می بخشد.

و شکی نیست که در میان غربی‌ها، اعمال صالح و نیکویی چون خدمات پزشکی نیز یافت می شود و با فراهم آوردن امکانات رفاهی، از مشقت‌ها و سختی‌های زندگانی بشر کاسته‌اند، و هیچ جاهلیتی در طول تاریخ از اعمال پسندیده‌ای که برخی از شهروندان آن انجام می دهند خالی نمی گردد اما این موارد سبب نمی شود که صفت

جاهلیت از آن جامعه کنار رود زیرا این صفت همواره همراه آدمی است و از او زدوده نمی گردد مگر آنکه به الله ﷻ و روز آخرت ایمان آورده و از آنچه که خالق نازل فرموده تبعیت نماید، از طرفی دیگر، وجود برخی سفیدی‌ها در پیراهنی که سیاه شده و سرشار از شر و بدی گشته چیزی را برای صاحبش به ارمغان نمی آورد ... (و این‌گونه است که این اعمال نیکِ جامعه‌ی جاهلی، مترجم) نمی تواند نابودی‌ای را که طبق سنت‌های الهی برای صاحبانش مقدر گشته از آنان دور نماید هرچند که مهلت‌شان به طول بینجامد..

الحاد و بی دینی‌ای که امروزه تمدن غرب بدان دامن زده و گسترش داده، و انحطاط اخلاقی‌ای که رسانه‌های غربی ترویج می دهند، و خلاء روحی، و غرق شدن در کالاهای مادی و دنیوی تا بینهایت!، و زینت دادن زندگی دنیایی و فراموشی کامل آخرت و غفلت از این‌که الله ﷻ، بندگان را در مورد اعمال‌شان مواخذه نموده و از آنان حساب‌رسی به عمل می آورد و ... همه و همه به خلق تمدنی حقیقی منتج نمی گردند که الله ﷻ، استمرار و دوام در زمین را بر آن نوشته باشد هرچند که بر اساس حکمتی که مد نظر پروردگار است تا مدتی مشخص به صاحبان این تمدن، فرصت و امکان وجود می دهد (و شرایط بقای آن را فراهم می آورد، مترجم).

و این ما نیستیم که این موارد را برای ارضاء و خرسند نمودن عواطف و احساسات‌مان، و یا تصدیق رویاهایمان بر قلم جاری سازیم! بلکه سال‌ها پیش برتراندراسل اظهار داشت که: "تمدن مرد سفید به پایان رسیده است زیرا چیزی برای بخشیدن در چنته ندارد." و پیش از وی، الکسیس کارل چنین گفت: "به‌راستی که این تمدن در ورطه‌ی نابودی است."

و دیروز شاهد فروپاشی کمونیسم بودیم و امروز، روزنامه‌های غربی - که نشریات آمریکایی نیز جزء آنها می باشند - می نویسند که: "آیا آمریکا پای در مسیر فروپاشی و اضمحلال نهاده است؟"

و ما آن‌قدر خام‌اندیش و ساده‌انگار نیستیم که گمان بریم صبحِ فردا این تمدن رو به زوال می‌نهد! زیرا هنوز در این تمدن جاهلی عواملی حضور دارند که بر اساس سنت‌های الهی، امکان ادامه‌ی حیات را برای آن فراهم ساخته‌اند؛ عواملی چون توانایی سازماندهی و تنظیم امور، و دل دادن به کار، و اصرار بر دقیق بودن و قدرت برنامه‌ریزی... علاوه بر این، هنوز تمدنی جایگزین به وجود نیامده که ورود و ظهورش، فروپاشی این تمدن را تسریع بخشد.

با وجود تمامی این مسایل، اما سرنوشت و پایان کار تغییر نمی یابد زیرا این امر (که عبارت است از فروپاشی تمامی تمدن‌ها و غلبه‌ی اسلام بر آنها، مترجم)، سنتی از سنت‌های الهی است!

***

اما در مورد یهود باید گفت که آنان جایگاه و شرح حال مختص به خود را دارند و الله ﷻ به علت کارهایی که انجام داده‌اند، خواری و آوارگی را بر آنها مقدر فرموده اما برای آن استثناء و یا استثنائاتی قایل شده است:

﴿وَقَضَيْنَا إِلَى بَنِي إِسْرائيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوّاً كَبِيراً * فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَاداً لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْداً مَفْعُولاً * ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً * إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيراً * عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا﴾

«در کتاب (تورات) به بنی‌اسرائیل اعلام کردیم که دوبار در سرزمین (فلسطین و دَوروبر آن) تباهی می‌ورزید و برتری‌جوئی بزرگی می‌کنید و طغیان و عدوان را به غایت، و ظلم و جور را به نهایت می‌رسانید. * هنگامی که وعده‌ی نخستین آن دو فرا رسد، بندگان پیکارجو و توانای خود را بر شما برانگیخته می‌داریم که (شما را سخت درهم می‌کوبند و برای به دست آوردنتان) خانه‌ها را تفتیش و جاها را جستجو می‌کنند. این وعده (غلبه و انتقام، حتمی و قطعی و) انجام پذیرفتنی است. * سپس (شما راه صلاح در پیش می‌گیرید و از فساد دست می‌کشید و آن گاه) شما را بر آنان چیره می‌گردانیم، و با اموال و فرزندان مدد و یاری‌تان می‌دهیم و تعداد نفرات‌تان را بیشتر (از دشمن) می‌نمائیم. * (آن گاه بدیشان گفتیم : ای بنی‌اسرائیل !) اگر نیکی کنید (و از الله اطاعت نمائید) به خودتان نیکی می‌کنید (و سود آن در دنیا و آخرت به خودتان برمی‌گردد) و اگر بدی کنید (و از فرمان الله سرکشی نمائید) به خودتان بدی می‌کنید، و هنگامی که وعده‌ی دوم فرا می‌رسد (دشمنان‌تان را نیرو بخشیده و بر شما مسلّط می‌گردانیم) تا شما را بدحال (و پریشان روزگار) سازند (و گرد غم و اندوه بر چهره‌هایتان بپاشند) و داخل مسجد (الاقصی) گردند، همان‌گونه که در دفعه‌ی اوّل بدان داخل شدند (و بار دیگر به تخریب بیت‌المقدّس دست یازند) و بر هر که و هرچه دست یابند بکشند و درهم کوبند * امید است پروردگارتان (بعد از بار دوم نیز اگر توبه کردید و از تباه‌کاری‌ها و ستمگری‌ها برگشتید) به شما رحم کند (و شما را ببخشاید)، و اگر هم (به زشتی‌ها و پلشتی‌ها) برگردید، ما هم (به مجازات و کیفرتان در همین جهان) برمی‌گردیم، و دوزخ را (هم در آن جهان) زندان تنگ کافران (چون شما) می‌کنیم.» **(الاسراء: ٤ – ٨)**

﴿ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ أَيْنَ مَا ثُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللهِ وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ﴾

«آنان هرکجا یافته شوند، (مُهر) خواری بر ایشان خورده است؛ مگر (این که از روش ناپسند خود دست بردارند و در اعمال خویش تجدیدنظر کنند و) با پیمان الله (یعنی رعایت قوانین شریعت) و پیمان مردم (یعنی رعایت مقرّرات همزیستی مسالمت‌آمیز، خویشتن را از اذیّت و آزار در امان دارند و از مساوات حقوقی و قضائی برخوردار گردند.» **(آل عمران: ١١٢)**

و آنان هم‌اکنون در همان استثنائاتی به سر می برند که الله ﷻ آنها را بدان وعده داده است.. یهود اکنون بر تمامی این کره‌ی خاکی – مگر جایی که مورد رحم الله ﷻ قرار گرفته باشد – تسلط یافته و روسای جمهور کشورهای مختلف را تعیین می کند و سیاست‌های خود را بر آنان تحمیل می نماید و بر هر کسی غَضَب گیرد او را عزل

کرده و از قدرت ساقطش می سازد، و اگر فردی به مانند جان‌اف کندی[۱۴۷] و یا دیگران در سر راهش قرار گیرند به قتل‌شان می رساند.. اما تمامی این موارد استثناء از قاعده می باشد:

﴿وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكَ لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ﴾

«و (نیز به یاد یهودیان بیاور) آن گاه را که پروردگار تو (توسّط پیغمبران به نیاکان ایشان گوشزد و) اعلام کرد که تا دامنه‌ی روز قیامت، کسی را بر آنان چیره می‌گرداند که بدترین عذاب را بدانان می‌چشاند.» **(الأعراف: ١٦٧)**

قاعده‌ی دائمی همین است و غیر از آن استثناء می باشد و طبیعتاً موارد استثنائی دوامی ندارند زیرا مخالف قاعده و قانون می‌باشند.

قاعده از تقدیرات الهی بوده و استثناء نیز از همان مقدرات سرچشمه می گیرد اما طبیعت امور بدین‌گونه است که بر اساس وعد و وعید الله ﷻ، استثناء به پایان می رسد و قاعده بر جای آن می نشیند.

شاید ما نسبت به حکمت الهی در استثنائات ذکر شده در آیات آگاه نباشیم اما چه آن‌را فهم نماییم و چه از درکش عاجز بمانیم این موارد روی داده‌اند و به وقوع پیوسته‌اند.. مهم این است که ادراک نماییم این موارد استثناء از قاعده می باشند و تا مدتی محدود ادامه می یابند... و خود یهود نیز این را مسایل را می دانند و آن‌را نه از کتب بیگانگان، بلکه از کتاب‌های خود به دست آورده‌اند!

***

و آن‌گاه که بر اساس سنن الهی و به سبب فسادهای موجود در آن، جاهلیت معاصر شروع به فروپاشی نماید، بشریت نیازمند آن خواهد گشت که جایگزینی برای این تمدن بیابد تا خلاء وجودی آن را جبران نماید، و اسلام همان جایگزین است، و همانی است که اعتلا را به زمین باز می آورد و اوضاعش را اصلاح نموده و آن را از بیماری‌هایش می رهاند:

﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيراً مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ * يَهْدِي بِهِ اللهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾

۱۴۷- "جان اف کندی"، سی و پنجمین رییس جمهور ایالات متحده آمریکا در روز جمعه، ۲۲ام نوامبر ۱۹۶۳ میلادی در ساعت ۱۲:۳۰ بعد از ظهر در شهر دالاس ایالت تگزاش ترور شد زیرا دیگر نمی خواست دنباله‌رو مصالح سرمایه‌داران باشد، مسأله‌ی قتل رییس جمهور کشور بزرگی چون آمریکا چنان مرموزانه مسکوت اعلام شد و چنان به اصطلاح، ماست مالی گشت که هیچ‌کس نفهمید که بالاخره حقیقت چه بوده است، البته ناگفته نماند که فردی به نام "لی هاروی اسوالد" که بنا به جرمی دیگر دستگیر شده بود به عنوان طعمه مورد استفاده قرار گرفت و قاتل رییس جمهور معرفی گردید و در مدت کوتاهی به قتل رسید تا بر همه چیز سرپوش بگذارند و حقیقت مسأله آشکار نگردد، مترجم.

«ای اهل کتاب! پیغمبر ما به سوی شما آمده است. بسیاری از چیزهائی را برایتان روشن می‌سازد که از کتاب (تورات و انجیل) پنهان نموده‌اید، و از بسیاری از چیزها (و مطالبی که پنهان ساخته‌اید و فعلاً مورد نیاز نیست) صرف نظر می‌نماید. از سوی الله نوری (که پیغمبر است و بینش‌ها را روشنی می‌بخشد) و کتاب روشنگری (که قرآن است و هدایت‌بخش مردمان است) به پیش شما آمده است. * الله با آن (کتاب) کسانی را به راه‌های امن و امان (از ترس و هراس دنیا و آخرت) هدایت می کند که جویای خوشنودی او باشند، و با مشیّت و فرمان خود، آنان را از تاریکی‌های (کفر و جهل) بیرون می‌آورد و به سوی نور (ایمان و علم) می‌برد، و ایشان را به راه راست رهنمود می‌شود.» **(المائدة: ١٥ – ١٦)**

اسلام همان منهج کامل و درستی است که کجی و انحراف بدان راهی ندارد در حالی که سایر برنامه‌های جاهلی پیوسته از نقص و گمراهی رنج می برند (و از چاله به چاه می افتند، مترجم).

و امروزه، هزاران نفر به صورت سالیانه از تاریکی‌هایی که در آن می زیند می گریزند و به سوی نور و روشنایی اسلام پناه می آورند و این گریزشان به سبب تبعیت از الگو و پیشوایی حاضر در عرصه نیست زیرا واقعیت امروزین مسلمین نه تنها الگویی الهام بخش به شمار نمی آید بلکه به عنوان مانع و سدّی در راه پیوستن مردمان به دین اسلام تلقی می گردد! اما بی هویتی آن انسان‌ها موجب می شود که به دنبال بدیل و جایگزین باشند و این‌جاست که آن‌را در اسلام می یابند!

به‌راستی که غربِ پوچ و بی محتوا، علم و تمدنی فوق‌العاده در اختیار دارد اما فاقد "روح" گشته است؛ همان روحی که به‌سوی خالق هدایت می کند و انسان را در جهت هدایت الهی سوق می دهد، و اسلام همان برنامه‌ای است که آن عنصر حیاتی را در اختیار خود دارد و در همان حال، روح را جایگزین علم و تمدن مادی نمی گرداند بلکه این دو عنصر باهم همراهند و هم‌دیگر را تکمیل می نمایند:

﴿إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَراً مِنْ طِينٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾

«وقتی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گِل می‌آفرینم. * هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم، و از جان متعلّق به خود در او دمیدم در برابرش سجده ببرید» **(ص: ٧١ – ٧٢)**

آری! "مشتی گل" و "دمی روح" به یک‌دیگر پیوند خورده‌اند و تشکیل "انسان" داده‌اند؛ انسانی منسجم، و یک‌پارچه و متوازن؛ انسانی هدایت‌گر که بر اساس هدایت و بصیرت، به عمران و آبادانی زمین می پردازد و هم‌زمان نیز چشم به افق آخرت دارد؛ همان آخرتی که زندگی با آن به تکامل می رسد:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولاً فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ﴾

«او کسی است که زمین را رام شما گردانیده است. در اطراف و جوانب آن راه بروید، و از روزی الله بخورید. زنده شدن دوباره در دست او است.» **(الملك: ١٥)**

﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾

«به وسیله‌ی آنچه الله به تو داده است، سرای آخرت را بجوی (و بهشت جاویدان را فرا چنگ آور) و بهره‌ی خود را از دنیا فراموش نکن.» **(القصص: ۷۷)**

﴿وَعَدَ اللهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾

«الله به مردان و زنان مؤمن بهشت را وعده داده است که در زیر (کاخ‌ها و درخت‌های) آن جویبارها روان است و جاودانه در آن می‌مانند، و مسکن‌های پاکی را در بهشت جاویدان به آنان وعده داده است (که جای ماندگاری همیشگی و زندگی سرمدی است. از همه مهم‌تر، الله خوشنودی خود را به ایشان وعده داده است که) خوشنودی الله بالاتر از هر چیز است، پیروزی بزرگ همین است.» **(التوبة: ۷۲)**

و اسلام همان برنامه‌ی رهایی بخشی است که آنچه را که بشریت بدان نیاز دارد و به دنبال آن روان است در خود دارد.

شاهزاده چارز؛ ولیعهد بریتانیا، در سخنرانی ارزشمندی که در سالن کنفرانس وزارت امور خارجه‌ی بریتانیا در دسامبر سال ۱۹۹۶ میلادی ارائه نموده، به طرز آشکاری به این موارد اشاره می کند:

مادی‌گرایی معاصر، نیازمند توازن است و پیامدهای خطرناک آن در دراز مدت در حال افزایش است.. به راستی، سه قرن اخیر- حداقل در دنیای غرب- شاهد جدایی خطرناکی در طرز نگرش ما به نسبت دنیای پیرامون بوده است، علم تلاش نموده تا انحصار فهم ما را از دنیا در دست گیرد و آن‌را به گونه‌ای مستبدانه در اختیار خود قرار دهد، و دین و علم از هم جدا گشته‌اند و همان‌گونه که "ویلیام وُردزوُرثِ" شاعر می گوید: "از مادرِ طبیعتی که در اختیار ماست جز اندکی نمی دانیم!"

علم تلاش کرد تا طبیعت را از خالقش جدا نماید و به همین سبب، جهان را به دسته‌هایی مختلف تقسیم کرد و امور مقدس را به گوشه‌ای دور افتاده در ذهن و اندیشه‌ی ما تبعید نمود و آن‌را از وجود عملی ما دور ساخت و اکنون صرفاً عواقب مخرِّب آن را تخمین می‌زنیم و چنین به نظر می رسد که ما به عنوان فرزندان دنیای غرب، احساس‌مان را به نسبت محیط اطراف‌مان از دست داده‌ایم و در برابر جهانی که الله ﷻ خلق نموده، احساس مسئولیتی نمی نماییم، و این مسأله ما را به سمت شکستی سخت و مفتضحانه در شناخت و ادارک میراث و حکمت گذشتگان سوق داده است؛ همان میراثی که در طول قرن‌ها به دست آمده است و به راستی که ظلمی شدید برعلیه این میراث جریان یافت انگار که جذام و خوره‌ای اجتماعی است که می‌بایست از آن گریزان بود.

و اکنون، از دید من، به مقابله‌ای کلی و همه‌جانبه نیازمندیم و علم در تبیین اینکه دنیا بسیار پیچیده‌تر از آن چیزی است که در ذهن می پرورانیم، خدمت والایی در این زمینه به ما نموده اما بایستی دانست که علم در شکل مادی جدید خود به تنهایی قادر نیست که تمامی مسائل را تفسیر نماید.

خالق، آن ریاضی‌ای نیست که نیوتن می پندارد و آفریننده‌ی اولین ساعت نمی باشد،[۱۴۸] به راستی که انفصال و جدایی علم و تکنولوژی، از ارزش‌های و موازین اخلاقی و مقدس، به سطح بسیار نگران کننده‌ای رسیده است، و این را می توان در بازی با عوامل وراثتی (ژن‌ها)، و یا در عواقب غرور و تکبر علمی مشاهده نمود؛ همان غروری که بدترین حالتش در بیماری "جنون گاوی" نمایان می گردد.

همیشه احساسم بر این بوده است که میراثی که در زندگی ما وجود دارد، ساخته و پرداخته‌ی دست بشر نیست بلکه الهامی فطری از جانب خالق است و وی آن‌را به ما عطا فرموده تا بتوانیم آهنگ موزون طبیعت، و یک‌دستی و انسجامی را که ضدهای پراکنده از آن سرچشمه می گیرند ادراک نماییم (منظور این است که اصل همه یکی است اما از همان اصل، مواردی به وجود آمده‌اند که هر کدام مشخصه‌های خاص خود را دارند و گاهاً در این مشخصه‌ها، نقطه مقابل یک‌دیگر قرار می گیرند، به عنوان مثال در این زمینه می توان به رنگ پوست و زبان انسان‌ها اشاره نمود، مترجم)؛ همان انسجامی که در هر نشانه از نشانه‌های طبیعت موجود است.

به راستی که میراث‌های دنیا، منعکس کننده‌ی نظام ماندگار و همیشگی کائنات می باشند و ما را به سوی آگاهی از اسرار عظیم و والای جهان رهنمون می سازند؛ آنجایی که می توان به قول "ویلیام بلیکِ" شاعر، تمامی کائنات را در ذره‌ای مشاهده نمود و أبدیت را در لحظه‌ای دید..

به تاکید، فرهنگ اسلامی در سیمای میراثی خویش، تلاش نموده تا از این دیدگاه روحی و معنوی کامل در باره‌ی دنیا حفاظت نماید و این همان چیزی است که ما آن‌را در خلال نسل‌های اخیر دنیای غرب به خود ندیده‌ایم و در این زمینه، مسایل بسیاری برای آموختن و یاد گرفتن از دیدگاه اسلامی وجود دارد.

به راستی که ما به عنوان فرزندان دنیای غرب، به معلمانی مسلمان نیازمندیم تا به ما یاد دهند که همان‌گونه که با عقل‌هایمان فرا می گیریم با قلب‌هایمان نیز بیاموزیم، و نزدیک شدن هزاره‌ی سوم، انگیزه‌ای فوق‌العاده است که ما را بر آن می دارد تا این پیوندها و انگیزه‌ها را کشف نماییم و امیدوارم که این فرصتی که برای کشف بُعد روحی در دیدگاه و نظریات‌مان نسبت به کلّیت وجودی‌مان فراهم آمده را از دست ندهیم.[۱۴۹]

***

۱۴۸- نیوتن معتقد است که الله، جهان را به مانند یک ساعتِ بسیار دقیق آفریده است و دعا نمودن و نماز خواندن به درگاه خالقِ دنیایی به این عظمت، فایده‌ای در بر ندارد زیرا این آفریدگار حتی اگر خود نیز بخواهد نمی تواند مسیر دنیا را بر هم زند! به نقل از کتاب "منشأ الفكر الحديث" تالیف برنتون، صفحه ۱۵۱ ترجمه.

۱۴۹- به نقل از روزنامه االشرق الأوسط، شماره ۶۵۹۲، به تاریخ ۱۵/ ۱۲/ ۱۹۹۶ .

اسلام به اذن الله ﷻ همان برنامه‌ی رهایی‌بخش و همان جایگزین آتی است.

و (درست است که، مترجم) قَدَر الهی از مسایل غیبی به شمار می‌آید اما نشانه‌ها و علائمی دارد.

اگر قدر الله ﷻ بر آن بود که این دین در زمین از بین رود، توطئه‌های صلیبی‌ها در روزی که دولت عثمانی را سرنگون ساختند و خلافت را از بیخ و بن برچیدند کفایت می‌نمود، و صلیبی‌های صهیونیست در آن هنگام چنین پنداشتند که آخرین پیروزی را بر دشمن سرسخت خود به دست آورده‌اند و بر آن غلبه یافته‌اند! اما قَدَر الهی بر خلاف آن بود و نمودِ این قدر را در بیداری اسلامی می توان مشاهده نمود!

هنگامی که صلیبی‌های صهیونیست از مشاهده‌ی بیداری اسلامی گرفتار جنون گشتند، با تمامی امکانات خود بدان حمله‌ور شدند و زندان و شکنجه و قتل و تبعید را چاره‌ی مشکل خود دیدند و گمان نمودند که این راه، راه رهایی از دست دشمنی است که ضربه‌ی سهمناك پیشین (که همان از بین بردن خلافت بود، مترجم) آن‌چنان که گمان نموده بودند آن‌را از بین نبرده است.. اما قدر الله ﷻ بر خلاف آن بود و سبب گشت که بیداری، بیش از پیش در زمین گسترش یابد!

و تمامی نشانه‌ها و علایم می گویند که اسلام همان جایگزین آتی است و همان برنامه‌ای است که آنچه را که جاهلیت در زمین به فساد کشانیده اصلاح می نماید!

***

اسلام در راه است و از هر طریقی که باشد خود را به عرصه‌ی ظهور می رساند، یا به گونه‌ای آهسته و آرام و تدریجی می آید، و این همانی است که ما می پسندیم و بدان راضی هستیم و به سوی آن فرا می خوانیم حتی اگر تمامی عمر نسل‌های مختلف را نیز به خود اختصاص دهد، و یا به صورتی جنجالی و خشونت‌آمیز ظهور می کند و این طریقی است که نادانی‌های غرب و اسراییل بر آتش آن می دمد!

بی‌تردید، صلیبی‌های صهیونیست که امروزه بر دنیا سیطره یافته‌اند در نهایت نادانی و حماقت بر علیه مصالح‌شان گام بر می دارند! و این خشونت‌های وحشیانه‌ای که در برابر جنبش‌های اسلامی از خود به نمایش می گذارند سبب آن می گردد که از تبار دعوت، نسل‌هایی برخیزند که به شدت مقاوم‌تر و بلند همت‌تر و با بصیرت‌تر و قدرتمندتر از کسانی باشند که امروزه (دشمنان، مترجم) با آنان می جنگند!

و دانایان قوم، این را نیک می دانند و آنان را از این کار برحذر می دارند اما حِقد و کینه‌ای که در دل‌هایشان وجود دارد آنان را از دیدن این واقعیت ناتوان ساخته و گوش‌هایشان را در مقابل نصایح و پند و اندرزها بسته است حتی اگر این نصایح از سوی عُقلای خودشان باشد.

و این امر با قدر الله ﷻ و برحسب سنتی از سنت‌های الهی به انجام می رسد:

﴿وَسَكَنْتُمْ فِي مَسَاكِنِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ وَضَرَبْنَا لَكُمُ الْأَمْثَالَ * وَقَدْ مَكَرُوا مَكْرَهُمْ﴾

«و در سرزمین و دیار مردمان ظالمی (هم‌چون عاد و ثمود) سکونت گزیدید و (عبرت نگرفتید، هرچند که) برایتان روشن بود که در حق آنان چگونه رفتار کردیم (و بر سر ایشان چه آوردیم،) و مثل‌ها برایتان زدیم (مبنی بر این که گذشتگان چه کردند و در مقابل چه دیدند، امّا پند نگرفتید و امروز گرفتار شدید). * آنان نیرنگ خود را نمودند (و برای جلوگیری از دعوت آسمانی توطئه‌ها کردند و نقشه‌ها چیدند).» **(ابراهیم: ٤٥ – ٤٦)**

همواره و در طول تاریخ، انفجارهای بزرگ زمانی رخ می دهند که طاغوتان بر گروه و گرایش در حال رشد فشار می آورند و آن را شدت می بخشند تا این جماعت را از بین برند اما همین فشارها سبب وقوع انفجار می گردند؛ انفجاری که قربانیانش همان طاغوتان‌اند! و حماقت‌هایی که امروزه صلیبی‌های صهیونیزم در عمل مرتکب می شوند همان فشاری است که سبب ایجاد انفجار می گردد.

***

و با یک قَدَر، هم‌زمان سه مسأله رخ می دهد..

اول این‌که امّت اسلامی به خاطر کوتاهی نمودن در دین الله تعالی مجازات می شود.

الله تعالی آن هنگام که با قرار دادن این امت به عنوان امّت خاتم الانبیاء تکریمش نمود امانتی بدان سپرد که در طول تاریخ به هیچ امّت دیگری نسپرده است، و باری‌تعالی درحمل این امانت، دستیابی به مقام بهترین امّت و فضیلت یافتن بر دیگر امت‌های پیشین را نهاده است:

﴿كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾

«شما (ای پیروان محمّد) بهترین امّتی هستید که به سود انسان‌ها آفریده شده‌اید (مادام که) امر به معروف و نهی از منکر می‌نمائید و به الله ایمان دارید.» **(آل عمران: ١١٠)**

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطاً لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً﴾

«و بی‌گمان شما را ملّت میانه‌روی کرده‌ایم (نه در دین افراط و غلوی می‌ورزید، و نه در آن تفریط و تعطیلی می شناسید. حق روح و حق جسم را مراعات می‌دارید و آمیزه‌ای از حیوان و فرشته‌اید) تا گواهانی بر مردم باشید (و بر تفریط مادی‌گرایانِ لذائذ جسمانی طلب و روحانیّت باخته، و بر افراط تارکانِ دنیا و ترکِ لذائذ جسمانی کرده، ناظر بوده و خروج هر دو دسته را از جاده‌ی اعتدال مشاهده نمائید) و پیغمبر (نیز) بر شما گواه باشد (تا چنانچه دسته‌ای از شما راه او گیرد، و یا گروهی از شما از جاده‌ی سیرت و شریعت او بیرون رود، با آئین و کردار خویش بر ایشان حجّت و گواه باشد).» **(البقرة: ١٤٣)**

اما امّت در برهه‌ای از زمان از رسالتش غفلت ورزید و نه تنها ماموریتش را به نسبت کل بشر به انجام نرساند بلکه رسالتش را به نسبت خود نیز به باد فراموشی سپرد.. و در این هنگام الله تعالی چنین مقدر فرمود که به دست دشمنانش تنبیه گردد همانگونه که رسول‌الله صلی الله علیه وسلم امّتش را از آن بیم داده بود:

«يُوشكُ أن تَدَاعى عليكم الأُمم كما تَدَاعى الأَكَلَةُ عَلَى قَصْعَتِها، قالوا: أمن قِلَّة نحن يومئذ يا رسولَ الله؟ قال: بل أنتم يومئذ كثير، ولكنكم غُثاءٌ كغُثاء السَيل، ولَيَنْزَعَنَّ الله المَهابَةَ من صُدور أعدائكم، ولَيَقْذفن في قلوبكم الوَهْن، قالوا: وما الوَهْن يا رسول الله؟ قال: حُبُّ الدنيا وكراهية الموت»

(آن زمان نزدیک است که امّت‌ها بر شما هجوم آورند همان‌گونه که گرسنگان بر ظرف غذا یورش می برند، گفتند ای رسول الله، آیا این به خاطر تعداد اندک ماست؟ فرمود: خیر، بلکه شما آن روز بی‌شمارید اما به کف روی سیلاب می مانید (که هر جا سیلاب بخواهد شما را می برد و هیچ اراده‌ای از خود ندارید، مترجم)، الله ابهت و شوکت شما را از دل‌های دشمنان‌تان بر می دارد و در دل‌های شما "وهن" می کارد، گفتند: ای رسول‌الله، "وهن" چیست؟ فرمود: محبت دنیا و تنفر از مرگ.)[150]

و در همان زمان که الله ﷻ مقدر فرمود تا امّت را به دست دشمنانش مجازات نماید به آن دشمنان در زمین قدرت و تمکین بخشید و این امر بر اساس سنت فراموش کردنِ آنچه که بدان متذکر شده بودند به وقوع پیوست .. و باید (برای این کفار، مترجم) در زمانی مشخص، به علت روی‌گردانی‌شان از یاد الله ﷻ، و تجاوز نمودن از حد و مرز، و گردن‌کشی، قدری دیگر در حق‌شان به اجرا در می آید تا آنان را با نابودی مجازات نماید و این سوای مجازات روز قیامت است که الله ﷻ در باره‌اش چنین می فرماید:

﴿لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ﴾

«آنان باید که در روز قیامت بار گناهان خود را (به سبب پیروی نکردن از پیغمبر) به تمام و کمال بر دوش کشند، و هم برخی از بار گناهان کسانی را حمل نمایند که ایشان را بدون (دلیل و برهان و) آگهی گمراه ساخته‌اند (بی آن که از گناهان پیروان چیزی کاسته شود). هان (ای مردمان ! بدانید که آنان چه کار زشتی می‌کنند و) چه بار گناهان بدی را بر دوش می‌کشند.» **(النحل: ٢٥)**

﴿وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾

«کافران (و بی‌دینانی که ایمان را داده و کفر را خریداری کرده‌اند) گمان نبرند که اگر بدیشان مهلت می‌دهیم (و وسائل رفاه دنیوی برایشان مهیّا می‌داریم و بر عمرشان می‌افزائیم) به صلاح آنان است، بلکه ما بدیشان فرصت می دهیم تا بر گناهان خود بیفزایند و (در آخرت به عذاب شدیدی دچار آیند، بی‌گمان) برای آنان عذاب خوارکننده ای است.» **(آل عمران: ١٧٨)**

و همزمان با این مسایل، پاک گشتن و خالص شدن مومنین به انجام می رسد:

﴿وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ﴾

١٥٠- امام احمد ﷺ و ابو داوود ﷺ این حدیث را روایت کرده‌اند.

«و تا این که الله مؤمنان را سره و خالص گرداند و کافران را نابود و تباه سازد.» (آل عمران: ۱۴۱)

و همان‌گونه که بر اساس قدری از قدرهای پروردگار، تربیت موسی در قصر فرعون شکل گرفت، امروز نیز به حول و قوه‌ی الهی، از طریق دشمنانی که برای این دین توطئه می چینند نسلی جدید در میان امّتِ تبدیل شده به "کف سیلاب" متولد می گردد:

﴿وَاللهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يَعْلَمُونَ﴾

«الله بر کار خود چیره و مسلّط است، ولی بیشتر مردم (خفایای حکمت و لطف تدبیرش را) نمی‌دانند.» (یوسف: ۲۱)

***

و هرگز این مسأله به نسبت مسلمین، سیر و سیاحتی نزدیک و در دسترس نیست (و شباهتی به تفریح و خوش-گذرانی ندارد، مترجم).. بلکه پر از اشک و آه و خون و جان‌نثاری است و مملو از شکنجه و درد و رنج می باشد، و آزمایش‌ها و تنگناها و تلاشی دائمی و مستمر در بستر آن آرمیده است:

﴿وَلِيَعْلَمَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ﴾

«تا ثابت‌قدمان بر ایمان را (از سائرین) جدا سازد و مؤمنان شناخته شوند و الله از میان شما قربانیانی برگیرد و افتخار شهادت نصیب‌شان گرداند.» (آل عمران : ۱۴۰)

مسلمین باید به خاطر کوتاهی‌شان در دین الله تعالی هزینه پرداخت کنند و می بایست تلاش نمایند که به مسیر حق باز گردند، اما آن هنگام که شهید می دهند و متحمل درد و رنج می شوند و خون و اشک‌شان جاری می گردد آنچه که آنان را تسکین می دهد و آرام می سازد این است که آنان در راه پروردگار جهاد می کنند تا پرچم شریعت الله تعالی برافراشته و در اهتزار باشد، و به عنوان پوششی برای قدر الله تعالی جهت استقرار آیین الهی در زمین عمل می‌نمایند.

و آنچه که به دل‌هایشان آرامش می بخشد این است که در آخرت، بهشت و رضایت پروردگار نصیب‌شان می گردد:

﴿وَعَدَ اللهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾

«الله به مردان و زنان مؤمن بهشت را وعده داده است که در زیر (کاخ‌ها و درخت‌های) آن جویبارها روان است و جاودانه در آن می‌مانند، و مسکن‌های پاکی را در بهشت جاویدان بدانان وعده داده است (که جای ماندگاری

همیشگی و زندگی سرمدی است. از همه مهم‌تر، الله خوشنودی خود را بدیشان وعده داده است که) خوشنودی الله بالاتر از هر چیز است، پیروزی بزرگ همین است.» **(التوبة: ۷۲)**